



هدایه فارسي

ترجمه کردهٔ مولوي غلام

یحیی خان وديگر علما بتصحیح

آوردهٔ مولوي محمد راشد



جلد اول



چهاپه شدهٔ چهاپه خانهٔ

هندوستاني واقع کلکته

در سنه ۲۱ ۱۲ هجري

مطابق سنه

۱۸۶۷

عیسوي

غلطنامه جلد اول ترجمه هدایه



صحیح	غلط	سطر	صفحه
متجاوز	متجاو	۱۷	۷
غثیان	غشیان	۷	۹
اگر	الر	۳	۱۵
نسخ	فسخ	۷	۱۸
یا بول	ما بول	۲	۲۶
ابیبوسف	ابیبوست	۹	۳۵
پاک	پک	۱۴	۴۳

صحیح	غلط	سطر	صفحه
پس	بس	۱۴	۴۵
پس	بس	۴	۴۸
همچنین	هچنین	۱۰	۵۰
بلکه	باله	۱۷	۵۶
غالب	غالب	۱۲	۵۸
شکاف	سکاف	۵	۶۲
بیابد	بیابد	۴	۶۴
جبیره	جبیره	۱۲	۶۹
جبیره	حبیره	۱۴	۶۹
خبزاچه	اپخنیزاچه	۶	۷۵
وقت	وقتی	۳	۸۳
مذکور	مذکو	۳	۸۵
رحم او	رحم آو	۳	۸۶
مستیقظ	مستنفیظ	۲	۹۹
تاخیر	تخیر	۳	۱۰۷
مختلف	مخنف	۱۶	۱۱۶

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۶	۳	ابن	الین
۱۷۸	۱۴	پتس	پس
۱۸۳	۱۰	یاب	یک
۲۰۳	۱۳	سجو	سجو
۲۱۳	۹	نشبتن	نشستن
۲۱۳	۹	مقابل	مقابل
۲۱۵	۹	شدن	شد
۲۱۶	۱۳	نرجو	ونرجو
۲۳۱	۱۳	قلبه	قبله
۲۳۲	۱	قلبه	قبله
۲۳۶	۹	نمیشود رغیو	نمیشود درغیرا
۲۷۲	۱	یلی	یکی
۲۷۲	۲	پنحم	پنجم
۲۷۴	۴	سجده	سجده
۲۷۹	۳	بمحاسبایه	بمجاسیکه
۲۸۹	۱۴	دران جایز	درآنجا جایز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۰	۱۵	بلس	پلس
۲۹۱	۱۲	معتر	معتبر
۲۹۱	۱۵	احکام مذکوره	موجب احکام مذکوره
۲۹۱	۱۹	موجب درحق مسافر	درحق مسافر
۲۹۳	۲	جمه	جمعه
۳۰۳	۲	تکلام	تکلم
۳۱۹	۱۱	پابه	پایه
۳۲۰	۸	سراید	براید
۳۴۲	۵	احتلاف	اختلاف
۳۴۳	۵	ارتثات	ارتثاث
۳۴۳	۹	ارتثات	ارتثاث
۳۴۳	۹	ارتثات	ارتثاث
۳۴۳	۱۵	ارتثات	ارتثاث
۳۴۳	۱۷	ارتثات	ارتثاث
۳۴۴	۳	ارتثات	ارتثاث
۳۵۱	۸	درین زکوة	دین زکوة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۱	۹	تابع زکوة	مانع زکوة
۳۵۸	۱۱	ماسر	مگر
۳۴۳	۱۲	ذود	نود
۳۶۳	۱۷	میشوو دریکصد	میشوو ودر یکصد
۳۷۱	۳	مطلبه	مطالبه
۳۷۴	۱۴	میکند	میکنند
۳۸۱	۱۲	چیری	چیزی
۳۸۱	۱۵	واجت	واجب
۳۸۵	۱	نقده	نقره
۳۸۵	۱۰	اگز	اگر
۳۹۰	۱۳	تصارت	تجارت
۳۹۱	۲	بهجت	بجهت
۳۹۸	۸	ناسیر	نگیرد
۴۰۰	x	۰۰۴	۴۰۰
۴۰۰	۲	عازیان	غازیان
۴۰۱	۶	بلله	بلکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰۱	۱۴	حی	حتی
۴۰۱	۱۷	پبج	پنج
۴۰۸	۵	نباتیکه	نباتیکه
۴۰۸	۸	کاوا	کاوان
۴۱۱	۵	لردو	گردو
۴۲۵	۱۴	ناهان	گناهان
۴۲۸	۱۶	بقده	بقده
۴۳۰	۹	*مسئله ۲*	*مسئله ۳*
۴۳۱	۱۷	ةبقدر	بقدر
۴۳۱	۱۷	شرة	شرع
۴۳۵	۲	صدقة	صدقه
۴۴۴	۹	صحیه	صحیح
۴۴۵	۱۴	لست	است
۴۴۶	۱	روزه‌های	روزهای
۴۵۴	۱	له	که
۴۶۹	۵	مه گرفتن	بوسه گرفتن

صفحه	سطر	غلط	صحيح
۴۷۱	۱۴	بدلو	بدلو
۴۷۱	۱۷	طبعيت	طبيعت
۴۸۴	۹	چه دربيماري	چه بيماري
۴۸۹	۶	موني	فاني
۴۸۹	۱۰	وبرا	وابرا
۴۹۲	۱۷	مرز	مراوز
۴۹۳	۱۵	زمضان	رمضان
۵۰۳	۱۲	اگر ؟ ر	اگر پدر
۵۰۵	۸	مصمون	مضمون
۵۰۹	۹	برزه	مروزه
۵۲۵	۱۵	مضط	مضطر
۵۳۳	۷	بجت	بجهت
۵۳۴	۷	درشروع احرام	شروع در احرام
۵۵۸	۱۱	نها	نماز
۵۵۹	۱	مشريد	مشويد
۵۶۲	۱۲	نباید	نباید

صفحه	سطر	غلط	صحيح
٥٦٦	٤	كنيت	ركنيت
٥٦٤	١٠	فرصيت	فرضيت
٥٦٧	٧	مختصري‌قدوري	مختصرقدوري
٥٦٨	١٤	مزيست	مرويست
٥٧٤	٤	ؤضو	وضو
٥٧٦	١٦	دربن	درين
٥٨٤	١٣	آدورڈن	آدرڈن
٥٨٧	٦	رفيقن	رفيقان
٥٨٨	٥	محل	مخل
٥٩٣	١٧	ذك	ذكر
٦٠٩	١٧	بسوف	بسوقد
٦١٢	١٦	الجه	الحجه
٦١٢	١٤	لواف	طواف
٦٢٨	٣	محتار	مختار
٦٣٠	١١	يكام	يكدم
٦٤٢	٩	له	كه

صفحه	سطر	غلط	صحيح
٦٤٢	١٠	لسي	كسي
٦٥٠	٢	قبل زغروب	قبل از غروب
٦٥٠	٩	ري	رمي
٦٥٠	١٤	عبر	غبر
٦٥٣	١٥	حلف	حلق
٦٥٧	١	نبوءن	نبودن
٦٦٦	١٦	هردرا	هره ورا
٦٧٦	١٧	لمجاوه	كمجاوه
٦٨٦	١٣	ذات عرف	ذات عرق
٦٨٧	١٠	كروفي	كوفي
٦٨٨	٨	عزبمت	عزيمت
٧٠٢	١٧	احضار	احصار
٧٠٧	١٧	وپس	پس
٧١٩	١٣	خواشد	خواهد شد
٧٢٠	١	معييي	معين
٧٢٤	١٢	لهنا	لهذا

بسم الله الرحمن الرحيم

بدايت هدايت شرع اسلام بكتابي است مملو از احكام معتدر
بعهد شارع علام موشح بنعت سيد انام عليه وعلى آله واصحابه
الصلوة والسلام كه استنباط فروع از اصولش با جماع امت فوقت
سنت وقياس است ونهاية التحقيق محققان وغايت المبا
مدققان بسلوك مسلك شرح فرايض وواجبات آن از
باديه حيرت وياس خلاصه قواعد ونقايه ضوابطش
رموزيست كه ايضاح كنز دقايق آن بتبيين حقايق صورت
نگيرد ودر غرر محيط ناپيدا كنارش به بحر رايق تقرير ونهر فايق
تحرير وسعت نپذيرد وغير وقايت صيانت ايزدي ضبط روايتش
لا ممكن بل محال وجز عنايت خبير وفتح قدير عروج معارج
الدرايه آن از قسم وهم وخيال حقا كه رمز الحقايق اوامر آمر

هرحرف از حل معانیش شروح مبسوط مبرا است و مطلب فایق نواهی
قاهی مطلق از کشف معانیش متون مختصر معرا نقد رایج
معدن الحقایق بنسیه مزید علیه آن غیر کافی و زیادات
جامعش بتهذیب سیر صغیر و کبیر وافی چون پای سعی بطی نشیب
و فراز آیین وادی لنگ است و دست اجتهاد از وصول دامن مقصود
کوتاه و زیر سنگ لاجرم بفتوای مفتی خرد از قید تخریج و ترجیح
وارستن و ما نقد متاخرین قلاده تقلید سلف و خلف بگردن
بستن بدرجه استحباب بل وجوب نموده و بنا بر تکثر امور
دینیه از عبادات و معاملات بنظر اختلاف اعتقادات بپاس
مزاج شرعیه سررشته آداب از دست دادن مکروه بلکه
قبایح و حرام دانسته بسلوک طریق مباح اظهار مدعا
پرداخته شده در مرایای ضمایر صافی گهران صفا کیش
پرتو انداز باد که هرگاه در سنه ۱۱۹۰ هزار و صد و نود هجری ولایت
جنت البلاد بنگاله بفروغ معدلت و نور نصفت نواب گورنر جنرل
عماد الدوله مستر وارن هشتنگس بهادر جلادت جنگ منور بود
قاضی القضاة مولوی غلام یحیی خان بهاری باتفاق مولوی تاج الدین
بنگالی و میر محمد حسین ایرانی و مولوی شریعت الله.

مهبهلي حسب فرمان نواب معزي اليه هدايه عربي را بزبان
پارسي بترجمه آوردند و کپتن هملتن صاحب يکي از ملازمان
سرکار دولتمدار کمپني عاليشان انگريز سواي جلد
اول عبادات سه جلد ديگر را بانگريزي ترجمه کرد وظاهر حال
هويدا است که ترجمه تمام کتاب باتفاق هرچهار کس
خصوصا باطلاع قاضي القضاة و مولوي تاج الدين مرحومين
نشده از ينجهت بسياري از دلايل نقليه و عقليه سيما انچه از
عربيت في الجمله تعلق دارد در ترجمه فروگذاشت گرديده
و بمقتضاي سهو و غفلت که لازمه بشريت است در بعض مسايل
خطاهاي نمايان بظهور پيوسته ورنه قاضي القضاة ومولوي
تاج الدين مرحومين از فحول علماي وقت بودند و بعض مقام
باتفاق هرچهار کس قسمي بخوبي ترجمه شده است که
قابل تحسين وآفرين است واز انجا که مستر هملتن درينملک
ترجمه بعض جلد دوم باعانت بعض شيعي المذهب و ترجمه
باقي در لندن بلا امداد کسي از فضلا کرده لهذا در شرح حال
امام اعظم نعمان ابن ثابت ابوحنيفه کوفي رح مطاعن بيجا و
بيان کتب پنجگانه اصول که مبسوط وجامع کبير و جامع صغير

و زیادات وسیر است غلطهای فاحش واقع شده ودر ترجمهٔ مسایل هم خطاهای کثیر را یافته مثلا در کتاب الجنایات باین مسئله که اگر کسی کسی را خفه کند نزد ابیحنیفه رح برو قصاص نیست و نزد صاحبین رح قصاص واجب است ترجمه کرده که اگر کسی کسی را غصه دهاند و حال آنکه خفه عبارت است از کشتن کسی بافشردن گلو و هر گاه در سنه ۱۲۲۱ هزار و دو صد و بیست و یک هجری تمام ممالک هند و بنگ و دکن زیر [illegible] اولیای دولت انگلشیه درآمد و ریاست عامه ولایت قلمرو [illegible] مراسم کهن و بنیاد قوانین نو بذات همایون یوسف [illegible] عیسی حلم ادریس علم لقمان هنر سلیمان فر جم شوکت علی همت ملک بخش ممالک ستان بهرام احتشام کیوان توان مؤسس قوانین نصفت و عدالت مشید ارکین عظمت و جلالت زود مهر دیرکین عاقبت اندیش پیش بین جویای نام و ننگ مجموعه دانش و فرهنگ مقدمة الجیش جنود فتح و ظفر رعایا نواز غربا پرور انسان العین چشم دانش و بینش عین الاعیان انفس و ارواح آفرینش صدرنشین محفل عزو برتری زینت ده کج کلاهی و کشورگیری سرچشمه جود و سخا منبع بذل و عطا رفیع

الله رسم والمناقب گورنر جنرل سر جارج هلیرد بارلو صاحب
ادام الله اقباله وانجح آماله رونق پذیر بود و صاحب عالیقدر
سامی مراتب خدیو کشور سخن سنجی شهنشاه ملک معنی
یابی بحر زاخر در علوم عقلی و نقلی قاموس محیط لآلی فنون
فرعی و اصلی گوهر کانی فصاحت جوهر جانی بلاغت استاد
بوعلی و بونصر ارسطوی وقت فلاطون عصر زینت بخش دولت
سرمدیه انگلشیه مجدد قوانین ملت قدیمه عیسویه آبرو
بخش خاکساران و هواخواهان آتش زن دودمان ظلمه و
ستمگاران مربع نشین چار بالش دولت و اقبال دست گزین
محفل انجاح امانی و آمال نایب مجد الخواص در فیض گستری
سایه رحمت رحمان در رحم آوری ناسخ نام کسری و حاتم بعدل
و سخاوت ماحی نشان افراسیاب و رستم در تهور و شجاعت
حق گذار و حق پژوهی که سوای تعریف خبر که احتمال صدق
و کذب است لفظ ناراستی بر زبان حق ترجمانش نگذشته
و بجز تحقیق لغت حرف لغو پیرامون دهان صدق تبیانش
نگشته دیده صور توهمات و اشکال تخییلات را با بارگه ذهن
ثاقبش همان نسبت خس زخاشاک با صاعقه محرقه و ظلمت

جهل و نادانی را بمقابل شعله ذکاوتش بعینه علاقه تاریکی
شب ظلمانی بشمس شارق انگرنه در ظلمت آبساهنه
نیر طلعتش تابیدی ارباب علم و فضل که مانند ذرات در حضیض
گمنامی ناکام بودند بال و پر طیران براوج مدعا کشاده بفوز
ابدی چسان رسیدندی و شب پره چشمان کوتاه بین که بقوت
جهل و نادانی سراستکبار بفرق فرقد میسودند حجاب نومیدی
برچهره مقصود کشیده رخت ادبار بشیب نامرادی چگونه کشیدندی
اگر جسم مجسمش را روح مجرد گویم رواست و مرتبه عقل
هیولانیش را درجه عقل کل خوانم سزا آبای علوی را اینچنین جوهر
فردی در صلب تاثیر برنخورده و امهات سفلی هیچ فرزندی
در کنار تربیت نپرورده مرکز علمای آفاق مجمع مکارم
اخلاق مقبول حضرت واهب المواهب خداوند خدایگان
جان هربرت هارنگتن صاحب ادام الله اقباله و جعل الیه
کل خیر مآله رونق افزای محکمه عدالت صدر و نظامت
بود بتقریب تفحص احکام وقتا و ای مقدمات عدالت
دیوانی و نظامت از کتب معتبره فقه آنجناب را سیر ترجمه
انگریزی هدایه بمقابله فارسی و عربی آن اتفاق افتاد

وبمقتضاي خبرت ذاتي كه اكثر مسايل فقهيه در حافظه كامله
آنجناب محفوظ بود برغلطهاي ترجمه فارسي هدايه را نگريزي
آن اطلاع دست داده تصحيح ترجمه فارسي كه درستي
ترجمه انگريزي وابسته آن بود پيش نهاد خاطر دريا مقاطر
گرديد واين اضعف الخليقه بل لا شئ في الحقيقه سرگردان
باديه جهل ونادانی محمد راشد ابن ضياء الدين محمد بردواني
عفي الله عنهما كه بعد تحصيل وفراغت ازعلوم ضروريه مرسومه
بجناب مستطاب آن درمكنون بحردانش وبينش وكوكب دري
فلك محيط آفرينش بشيوه ملازمان منسلك وتربيت پذيربود
وعند التكرار يك مسئله علمي فوايد هزاران مسايل از هر نوع
برميداشت وتا قرني از ما يده پرفايده آن خاتم زمان
ذله رباي وظايف بوده اوقات چاشت وشام را با جمعي كثير
از ايتام وبيوكان عيال خود بفراغت بسر مي برد وبمساعي
جميله اش بعهده مولويت عدالت پادشاهي سوپريم كورت
وترجمه فارسي وبنگله عدالت ديواني صدر ونظامت مقرر بود
وبعد ازان بمقتضاي فيض بخشيهاي آن فياض بتقرر خدمت افتاي
محكمه بلندي يافت مخاطب باين خطاب شد كه ترجمه هدايه فارسي

تصحیح بکنی این قلیل البضاعت آن امر را سرمایهٔ فوزِ جاودانی
دانسته الفاظ مشتمله امر را ماده تاریخ یافته فوراً انگشت
اجابت بر دیده نهاده وجناب خداوندی احوال ابتری ترجمه
فارسی وانگریزی بنواب گورنر جنرل موصوف که شمه
از خوبیهای ذاتی وصفاتی آن والانهاد بالا گذشت اطلاع کرده
اجازت تصحیح فارسی وچهاپه آن بتوسط این حقیر بدست آویز
تعمیم فواید علمی که طالب العلمان عربی خوان را بتسهیل مطالب
هدایه عربی وفارسی خوانان اینملک را که بهره از عربیت
ندارند بدانستن مسایل وادله آن وصاحبان عالیشان انگریز را
بانفاذ احکام مقدمات مرجوعه عدالت دیوانی ونظامت بکار
آید طلب فرمود نواب معزی الیه که موجد قوانین علوم ورسوم است
بلا توقف بنظر استحسان ره را ورده مؤنت تصحیح وچهاپه آن
بر خزانه عامره حواله کرده اجازت داد چنانچه این قلیل البضاعت
عدیم الحیثیت ترجمه جلد اول که مترجمان سابق رعایت عهدهٔ
مترجمی که عبارت از ابقای معنی وتغییر الفاظ است مطلقا نکرده
بودند بطور معهود که لازمه ترجمه است کرد ودر سه جلد دیگر
که ترجمه آن بانگریزی شده بود بپاس اینکه از تغییر ترجمه فارسی

ترجمهٔ انگریزي بالکل ناقص خواهد شد وحکم جناب خداوندي
بود که حتي الوسع در ابقاي آن کوشد ترجمهٔ سابق را بحال
داشته همين التزام کرد که دلايل و مسايل متروکه اصل را
الحاق کند وهرجا که در اصل مطلب غلطي است تصحيح آن
نمايد وبشرح مطالب دقيقهٔ آن عبارات شروح بقدر ضرورت
الحاق کند تا طالب العلم هدايه خوان را بتسهيل عربي مددي
رسد وفارسي خوانان وصاحبان عاليشان بفهم مطالب آن محتاج
بشروح وکتب ديگر نشوند ووجه فرق ميان اصل ترجمه
والحاق بديگونه صورت بست که انچه در هدايهٔ عربي
مذکور است ترجمهٔ آن بحروف عربي وانچه ملحق است
بحروف فارسي در قالب طبع آورده شد واکثرجا در اواخر
ملحقات نام شروح مثل عنايه وکفايه وغيره مندرج
کرديده تا درميان اصل عبارت کتاب ولاحق بران فرق باشد وبايد
دانست که صاحب هدايه شيخ الاسلام برهان الدين ابوالحسن علي
بن ابي بکر مرغيناني را که وفاتش در سنه ٥٩٣ پانصد و نود وسه
وقوع يافته در هدايه شرح بدايه که هم از مصنفات اوست ادبهااست
که دانستن آن برطلاب واجب است يکي از اين است که هرجا که

گفتیست که این حدیث محمولاست بر فلان معني مراد ازان آ نیست که اهل حدیث آنرا بران معني حمل نموده اند و هر جا که میگویند که بجهت معني که من آن را بران حمل نمودم مراد ازان این است که صاحب هدایه آن حدیث را بران حمل نموده نه اهل حدیث وازداب اواست که روایت خود راعام از سنت واثر که ثابت است بقولي صحابه رض حدیث میگویند وشکا هي فرق نمیکنند در میان خبرو اثرو در جواب اما قارا ذکر نمیکنند با عتبار ظهور معني ودر این وصلیه وا ورا فرو میگذارد ومراد از فقه دلیل عقلي میدارد ودر مسایلیکه اختلاف است میان امام اعظم وشافعي یا امام یا صاحبین یا زفر دلیل شافعي وصاحبین یا زفر را اول می آرد ودلیل امام در آخر همه بشرحي مي نگارد که جواب اده شافعي وصاحبین و زفر ازانجا حاصل میشود وهموارد راضي بجواب اخیراست پس هرجا که دلیل صاحبین را آخر ذکرکرداست رضاي او بآن قول اخیر باید فهمید واز قال العبد الضعیف خود را مراد میگیرد لیکن کتاب هدایه براي تعظیم صاحب هدایه بجاي لفظ قال العبد الضعیف قال رحمه الله یا قال رضي الله عنه مقرر کرده اند وصاحب هدایه لفظ متکلم را براي احتراز از صیغه

انسانیت ذکرنکرداست واز داب اواست که مسایل قدوری را اولاً ذکر میکند وبعد ازان مسایل جامع صغیر را ذکر نوعی مخالفت در عبارت قدوری وجامع صغیر باشد عبارت جامع صغیر را بتصریح ذکر میکند واز داب اواست که جواب سوالات رابلاذکر اسوله بطور دفع دخل مذکور میکند واز قبیل وقال می پرهیزد ومرویست که صاحب هدایه کتاب خود بسیزده سال باتمام رسانید ودرین مدت صایم بوده وهرگاه خادم او درین مدت شراب وطعام براي وي مي آورد میگفت که آنجا بگذار وراه خود پیش گیر وبعد ازان آن را بر فقیري تصدق میکرد وده راخفاي صوم میکوشید وزاهد ومتورع بود لهذا کتاب او مقبول ومنتفع به شد واز انجا که انسان ضعیف البیان مساوق سهو ونسیان است وطریق مدعا را ز کر یوه ومغاک لاجرم اکثر بطي آن پاي اندیشه را لغزشي رسد ودامن فکر را از خار وهم آویزشي توقع از بزرگان والا فطرت آنست که بچشم انصاف نگرند واز جرایم درگذرند والعفو عند کرام الناس مامول

بسم الله الرحمن الرحيم



حمد و سپاس بیقیاس معبودی را سزاوار است که فقهای بالغ اندیشه در راه طاعتش از طی کردن پست و بلند اصول و فروع درمانده رفتار و عقلای معرفت پیشه را در وادی جستجویش پای تعقل در عقال حیرت گرفتار شکر نعمتش که بر سایر افراد کاینات بمنزله فرض عین است بواجبی ادا کردن متعسر و کشیدن دامی ادراکش که ورای طاقت سرپنجه اجتهاد است بدرازدستی معقول و منقول متعذر و درود نامحدود تحفه بارگاه صدرنشین مسند اصطفا است که اتباع سنت سنیه اش وصول رحمت یزدان را وسیله است و چراغ عالم افروز شریعتش را از ینبوع صبح قیامت فتیله شرایف الصلواة و کرایم التحیات علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار اما بعد برآینه

صحیفه دیباچه آرایان دفتر دانش و بینش و مرآت خاطر ترجمه
کشایان غوامض مجموعه آفرینش منطبع میگردانند که
کشور نزهت پرور بنگاله از روزیکه با نوار فرمان فرمائی
نواب گورنر جنرل عماد الدوله مستر وارن هشتنگس بهادر
جلادت جنگ مستضیء و مستنیر گردیده است همگی همت والا
نهمت او مصروف و معطوف بر آنست که حراست و پاسبانی
بلاد و انتظام مهمات عباد بهر وجهی صورت انعقاد یابد که
عموم خلایق در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و محنت
آسوده بال و مرفه الحال بوده ابواب بیداد و ظلم بر چهره انام
از خواص و عوام بسته و ریسمان دراز فتنه متعدیان طریق
حق مقطوع و گسسته گردد و چون حصول این مامول بدون شرع
مقدسه نبوی و اوامر و نواهی ملت مصطفوی استکمال نمیپذیرد
بنا بر آن این روشناس کشور خمول و انزوا مشتهر بغلام یحیی
مامور و ماذون گشته که کتب عربیه علم فقه علی الخصوص
کتاب مستطاب هدایه را که از غایت دقت و ایجاز بمثابه
اعجاز بود باتفاق ملا تاج الدین و میر محمد حسین و
ملا شریعت الله از زبان تازی بمحاوره عجمی منتقل

سازد چنانچه بمغاضدت ایشان همت برگماشته چندانکه گنجایش داشته نقش الفاظ عربی را بعبارت مانوس فارسی برداشته هدایه فارسی نام گذاشته و هدایه فارسی پیرایه انجام یافت تاریخ اتمام آنست اگر چشم بصیرت بازو دماغ انصاف سازاست از فضایل این کتاب همین بس که عموم الناس را احتیاج بدان حاصل و فواید و منافع آن شامل خواهد بود بر هشیاران این گلشن فیض مسکن مخفی و محتجب نماند که در اثنای ایراد مسایل هر جا که لفظ شیخین مذکور گشته مراد ازان قدوة المجتهدین امام ابوحنیفه وارشد تلامذه او امام ابو یوسف رحمهما الله تعالی و آنجا که کلمه طرفین نگارش یافته غرض ازان اسم سامی امام ابوحنیفه رحمة الله علیه و امام محمد است که نسبت استفاده او بشیخین می پیوندد و مقصود از لفظ صاحبین هر دو تلامذه اند رحمهما الله تعالی توقع از مکارم اخلاق ناظران این اوراق آنکه اگر در مرور پست و بلند این مرحله دور احیانا پای اندیشه از جای رفته باشد در طریق خورده گیری بیهدا بانتازند و انگشت نمای طعن و ملامت نسازند و بالله التوفیق

فهرست

بسم الله الرحمن الرحيم

جميع حمد ثابت است خداي را که بلند کرده انید معالم علم واعلام آن وظاهر کرد شعایر شرع واحکام آن معالم جمع معلم است بمعني نشان که بر راه نهند ومراد ازان اصول شرع است که مدارک علم شریعت واعلام جمع علم است بمعني جبل وکوه ومقصود ازان علما است وشعایر جمع شعیره است بمعني انچه بروي نشاني باشد ومراد ازان اسباب وعلل وشروط وعلامات است واحکام عبارت است از حل وحرمت وصحت وفساد ومبعوث کرد رسل وانبیا را علیهم الصلوة والسلام که بسوي راههاي حق هادي اند وخلیفه آنها کرده علما را که بسوي روش سنتهاي آنها داعي اند وسلوك میکنند هرچیزیکه مروي نیست از انبیا طریق اجتها [illegible] را درحالیکه

طلب رشد میکنند در آن از او تعالی که ولی ارشاد است
وخاص کرد اوایل مجتهدین را که ابوحنیفه واصحاب وی است
بتوفیق حتی که وضع کردند آنها در فتاوای خودها مسایل
را از قسم جلی ودقیق که عبارت است از مسایل قیاسیه و
استحسانیه ولیکن حوادث متعاقبة الوقوع است اعنی پی
در پی می آید وتنگی میکند از نوازل اعنی از واقعات که هر بند
مسائل موضوع اعنی جوابهای منقوله از سلف در آن کافی
نیست وشکار کردن شوارد اعنی وحشیان هرمنده با فروختن
آتش از موارد وفرودگاه آنها بآب است اعنی احکام مستخرجه
حاصل میشود از اصول چنانکه شکار گرفته میشود از فرودگاه
آن بآب وقیاس کردن با مثال از صنعت رجال است اعنی
کار مردان کامل وآن صنعت حاصل میشود بوقوف بر ماخذ در
حالیکه گرفته شود آنرا بنواجذ که دندانهای سپس نامه
وند آنها است اعنی قیاس احکام بر نظایر آن کار کاملان
است ومیشود آن کار بدانستن ماخذ واصول بکمال مضبوطی
واستحکام وبدرستیکه وعده رفته بود مرمن در ابتدای کتاب
بدایة المهتدی بآنکه بتوفیق خدا شرح آن کنم ونام آن نهم کفایة

المنتهي پس شروع کردم دران حال آنکه وعده مسوغ است اعني روا ميدارد اقدام وامضاي آن را بعض مساغ وروا داشتني چه وعده مجوز ايفا است نه موجب آن وهرگاه قريب شد بآنکه حاصل شود مرا ازان فراغ دريافتم دران شرح اندکي از اطناب وترسيدم که بسبب آن متروک شود کتاب پس برگردانيدم عنان وعنايه اعني قصد ظاهر و باطن خو بسوي شرحي ديگر مسهل بهدايه وبتوفيق خدا جمع خواهم کرد در آن عيون روايت ومتون درايت اعني روايات مختار علما و معاني مرويه ونکات متينه درحاليکه خواهم گذاشت زوايد را در هر باب واعراض خواهم کرد ازين قسم اطناب که در کفاية المنتهي شده معهذا شامل خواهد شد اين شرح بر اصول وقواعد که منجر و کشيده ميشود بر آن فصول اعني بسبب ايجاز هيچ از اصول وقواعد و فصول و مسايل متروک نشود وميخواهم از خدايتعالی که توفيق دهد مرا باتمام آن وختم من به نيکبختي کند بعد اختتام آن پس هرکس که برتري کند همت او بسوي زيادتي وقوف واطلاع رغبت کند در اطول واکبر که کفاية المنتهي است وکسيکه عاجل الوقت است اقتصار کند

طلب رشد میکنند در آن از او تعالی که ولی ارشاد است وخاص کرد اوایل مجتهدین را که ابوحنیفه واصحاب ویست بتوفیق حتی که وضع کردند آنهاد رفتار وای خودها مسایل را از قسم جلی ودقیق که عبارت است از مسایل قیاسیه و استحسانیه ولیکن حوادث متعاقبة الوقوع است اعنی پی در پی می آید و تنگی میکند از نوازل اعنی از واقعات که هر بند مسائل موضوع اعنی جوابهای منقوله از سلف در آن کافی نیست وشکار کردن شوارد اعنی وحشیان رمنده با فروختن آتش از موارد وفرودگاه آنها بآب است اعنی احکام مستخرجه حاصل میشود از اصول چنانکه شکار گرفته میشود از فرودگاه آن بآب و قیاس کردن با مثال از صنعت رجال است اعنی کارمردان کامل و آن صنعت حاصل میشود بوقوف بر مآخذ در حالیکه گرفته شود آنرا بنواجذ که دندانهای سپس نامند آنها است اعنی قیاس احکام بر نظایر آن کار کاملان است ومیشود آن کار بدانستن مآخذ واصول بکمال مضبوطی واستحکام وبدرستیکه وعده رفته بود مرا من در ابتدای کتاب بدایة المبتدی با نکه بتوفیق خدا اشرح آن کنم ونام آن نهم کفایة

المنتهي پس شروع کردم دران حال آنکه وعده مسوغ است اعني
روا میدارد اقدام و امضاي آن را بعض مساغ ورواداشتني
چه وعده مجوز ایفا است نه موجب آن وهرگاه قریب شد بآنکه
حاصل شود مرا ازان فراغ دریافتم دران شرح اندکي از اطناب
وترسیدم که بسبب آن متروک شود کتاب پس برگردانیدم
عنان وعنایه اعني قصد ظاهر و باطن خو بسوي شرحي دیگر
مسمی بهدایه وبتوفیق خدا جمع خواهم کرد در آن عیون
روایت ومتون درایت اعني روایات مختار علما و معاني مرویه
ونکات متینه درحالیکه خواهم گذاشت زوایدرا درهر باب
واعراض خواهم کرد ازین قسم اطناب که درکفایة المنتهي شده
معهذا شامل خواهد شد این شرح بر اصول وقواعد که منجر و
کشیده میشود بر آن فصول اعني بسبب ایجاز هیچ از اصول
وقواعد و فصول و مسایل متروک نشود ومیخواهم از
خدایتعالی که توفیق دهد مرا باتمام آن وختم آن به نیکبختي
کند بعد اختتام آن پس هرکس که برتري کند همت او
بسوي زیادتي وقوف واطلاع رغبت کند در اطول واکبر که
کفایة المنتهي است وکسیکه عاجل الوقت است اقتصار کند

بر اصغر و اقصر اعني هدايه و مردمان را در چيزهاي مرغوب
روشهاي نوع بنوع است و روشها همه نيك اند و بعد ازان كه خود
صرف عنايه كرده بودم درخواستند از من بعض برادران كه
املا كنم بر آنها مجموعه و من پس شروع آن كردم حاليكه
استعانت ميكنم از خدا بنوشتن چيزيكه قول آن ميكنم
و تضرع ميكنم بسوي خدا در آسان كردن چيزيكه قصد آن
دارم بدرستيكه او تعالي آسان كننده هر عسير است اعني
مشكل و بر هرچه ميخواهد توانا و قدير و بقبول كردن تضرع
جدير اعني لايق و خدا است بسنده ما و بهتر وكيل .

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الطهارة وآن در لغت بمعنی تنزه وپاکی است از
نجاست حقیقی ودر شرع بمعنی تنزه وپاکی از مطلق
نجاست است حقیقی باشد یا حکمی * مسئله ۱ * فرموده
حق تعالی که ای مومنان وقتیکه قصد نماز کنید پس غسل کنید رویهای
خود را ودستهای خود را تا مرافق اعنی آرنج ومسح کنید سرهای
خود را وغسل کنید پایهای خود را تا هر دو کعب پس فرض وضو از روی
این نص غسل اعضای ثلثه اعنی روی وهر دو دست وهر دو پای
ومسح سر است وغسل بالفتح عبارت است از روان کردن آب بر
عضو مغسول اعنی بشستن ومسح عبارت است از رسانیدن آب
بر عضو بی آنکه روان شود وحد روی از منتهای رستنگاه موی
سر تا زیر زنخ واز نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر است زیرا چه مواجهه

که بمعنی رو برو شدن است از مقابله باین اعضا واقع
میشود و مواجهه مشتق از وجه است وهردو ارنج وهردو کعب نزد
علمای ما در شستن داخل است بخلاف زفر رح که او میگوید که غایت
زیر مغیا داخل نمیشود مانند شب در روزه و دلیل علمای ما این است
که این غایت برای اسقاط ماورای غایت است زیرا چه اگر آن
غایت نمی بود هر اینه مستوعب میشد دست وپا کل آن را اعنی
تا بغل و ران و در باب روزه ذکر غایت برای کشیدن حکم تا غایت
است زیرا چه اسم روزه بر مطلق امساک اطلاق کرده میشود
و کعب استخوانی است بر آمده اعنی شتالنگ وهمین صحیح
است و از ان لفظ کاعب آمده است و فرض در مسح سر مقدار ناصیه
است و آن ربع سر است زیرا چه روایت کرده است مغیرة بن شعبة
که نبی صلعم در خلاء رو به جای قومی آمده وبول کرده و وضو نموده و مسح
کرده بر ناصیه وهر دو موزه خود و قرآن در این حکم مجمل است پس عمل
رسول صلعم بیان آن لاحق شد و همین حدیث حجت است بر شافعی
رح برای اندازه کردن او مسح سر را بسه مو و نیز حجت است بر
مالک رح در شرط کردن او مسح تمام سر را و در بعضی روایات
آمده اندازه کرده بعض اصحاب ما مسح سر را بسه انگشتان دست زیرا چه

هٔ انگشت دست غالبا اصل آنکه مسح است * مسئله ۳ * از سنتهای
وضو یکی شستن هر دو دست است پیش از در آوردن آن در آوند
آب هرگاه بیدار شود وضو کننده از خواب برای قول علیه السلام
وقتیکه بیدار شود کسی از شما از خواب پس فرو نبرد دست خود را در آوند
آب تا که نشوید آن دست را سه بار زیرا چه معلوم نیست که کجا
مانده است دست او در شب و برای اینکه دست آله تطهیر است پس
مسنون است ابتدا بتطهیر آن و این شستن تا بند سر دست کافی
است در تنظیف و پاکی دویم خواندن بسم الله در ابتدای وضو
برای قوله پیغمبر صلعم وضو نیست آن شخص را که بسم الله نخواند
و مراد از آن نفی فضیلت است نه نفی صحت واصح آن است که
بسم الله خواندن مستحب است اگرچه در کتاب آن را سنت
گفته واصح آن است که بسم الله قبل و بعد استنجا خوانده شود
سیوم مسواک چه پیغمبر صلعم بران مواظبت کرده است و اگر
مسواک نباشد باید که از انگشت بمالد دندان را چه پیغمبر
صلعم چنین کرده است چهارم مضمضه یعنی آب در دهن
جنبانیدن پنجم استنشاق یعنی آب در بینی کردن زیرا چه
پیغمبر صلعم بر آن مواظبت کرده است وکیفیت مضمضه و استنشاق

اين است که سه بار مضمضه کند و هر بار آب جدید بگیرد و بعد از آن استنشاق کند بهمان طور و همین منقول است از وضوی پیغمبر صلعم ششم مسح هرده و گوش و آن سنت است نزد علمای ما بآب سر یعنی ببقیه آبی که برای مسح سر گرفته شود بخلاف شافعی رح برای قول پیغمبر صلعم که هردو گوش از جمله سر است و مراد از آن بیان حکم است نه بیان خلقت هفتم تخلیل ریش زیرا چه جبرئیل علیه السلام بآن امر کرده است پیغمبر را صلعم و بعضی گفته اند که تخلیل ریش سنت است نزد ابیوسف رح و نزد طرفین جایز است نه سنت زیرا چه سنت اکمال فرض است در محل فرض و اندرون ریش محل فرض نیست هشتم تخلیل انگشتان برای قول علیه السلام تخلیل انگشتان کنید تا در آمد نکند در آن آتش دوزخ و بجهت آنکه تخلیل انگشتان اکمال فرض است در محل آن نهم سه بار شستن اعضای مذکوره زیرا چه پیغمبر علیه السلام وضو کرد و شست اعضا را یکیک بار و فرمود که این وضوئیست که قبول نمیکند او تعالی نماز را مگر بآن و بعد از آن وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار و فرمود که این وضوی شخصی است که دو چند میکند خدا اجر را برای او و بعد از آن

وضوکرد وشست اعضارا سه سه بار و فرمود که این وضوی
منست و وضوء پیغمبرانیست که پیش ازمن گذشته اند وهرکه
برین زیاده یا ازین کم کند اعنی آنکه سه بار شستن راسنت
اعتقاد نکند متعدی وظالم است و نیت وضو نزد شافعی رح
نیت در وضو فرض است زیرا چه وضو عبادت است پس بدون نیت
صحیح نباشد مانند تیمم و دلیل علمای ما این است که وضو عبادت
نمیشود مگر به نیت لیکن مفتاح نماز میشود بسبب اینکه وضو
است باستعمال مطهر اعنی آب بخلاف تیمم زیرا چه تراب
مطهر نیست مگر در وقت اراده نماز و نیز لفظ تیمم دلالت دارد
بر معنی قصد که عین نیت است یا ز و مسح تمام سر یکبار
وشافعی رح گفته است که سنت سه بار مسح کردن است بآبهای جدید
باعتبار عضو مغسول و دلیل علمای ما این است که انس رضی الله عنه
وضو کرد وشست اعضارا سه سه بار و مسح کرد سر را یکبار و گفت
این وضوی رسول صلعم است و سه بار مسح که از پیغمبر صلعم مرویست
آن محمول است بر مسح سه بار بیک آب و سه بار بیک آب مسح
کردن مشروع است و مرویست از ابو حنیفه رح و بجهت آنکه فرض
نیست مگر مسح سر و از تکرار مسح بنا است که بمرتبه غسل

میرسد پس مسنون نبود و مانند مسح موزه باشد بخلاف غسل
اعنی شستن که تکرار آن ضرر ندارد و دوازدهم ترتیب پس
ابتدا کند بچیزیکه ابتدا کرده باو قرآن خدا یتعالی و بهیامن
اعنی اعضای راست و ترتیب در وضو نزد ما سنت است و نزد
شافعی رح فرض است زیرا چه در قول خدا یتعالی پس بشوئید رویهای
خود را تا آخر آیه فای تعقیب است و دلیل علمای ما آن است که
در آن آیه حرف واو مذکور است و باتفاق اهل لغت واو برای
مطلق جمع است بلا ترتیب و قابران جمله داخل است پس
مقتضای آن این است که غسل جمله اعضا بلا ترتیب عقب قصد
نماز موجود شود و ابتدا بهیامن فضیلت است بجهت قول پیغمبر
صلعم که بدرستیکه خدا یتعالی دوست میدارد ابتدا کردن را
باعضای راست در هرچیز حتی که نعل پوشیدن و شانه کردن
فصل در بیان شکننده وضو * مسئله ۱ * هرچیزکه برآید از
دو راه قبل و دبر شکننده وضو است بجهت قول خدا یتعالی که
وقتیکه بیاید کسی از شما از غایط الایه و برای آنکه پرسیده
شد از پیغمبر صلعم که شکننده وضو چه چیز است فرمود که هر
چیزیکه برآید از مستلیدم و لفظ هرچیز بسبب عموم شامل است

معتاد وغیر معتاد را * مسئله ۲ * بعض شکننده وضو خون وریم است وقتی که باپری دهن باشد وشافعی رح گفت است که چیزیکه ازغیر سبیلین براید شکننده وضو نیست بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم قی کرد و وضو ننمود وبجهت آنکه شستن غیر موضع نجاست امر تعبدی است وموافق قیاس نیست پس اقتصار نموده خواهد شد بر صورتیکه شرع بران وارد است وآن مخرج معتاد است ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که وضو واجب میشود از خون سائل ونیز فرموده است که هرکه قی کند یا در نماز خون از بینیش جاری شود باید که برگردد ووضو کند وبنا کند بر نماز خود اعنی بقیه نماز را ادا کند مادامیکه تکلم نکرده باشد ودویم آنکه خروج نجاست در زوال طهارت تاثیردارد واینقدر در اصل اعنی سبیلین معقول است بسبب تضاد طهارت ونجاست ومعقول از مورد شرع متعدی میشود واقتصار بر چهار عضو اعنی شستن روی ودست وپا ومسح سر خلاف قیاس است وخلاف قیاس مقتصر میشود بر مورد شرع لیکن بهر تقدیر آن امر معقول از اصل که سبیلین است ضرورة متجاوز

شود حتی که خروج نجاست از غیر سبیلین هم مزیل طهارت شود پس این امر خلاف قیاس هم به تبعیت آن متعدی و زشود ورنه حکم نص متغیر گردد مگر آنکه خروج نجاست از غیر سبیلین بسیلان آن سوی موضعیکه حکم تطهیر بآن لاحق است و به پری دهن در قی متحقق میشود زیراچه بسبب زایل شدن پوست نجاست بجای خود ظاهر میشود و آن بادی است نه خارج بخلاف سبیلین زیراچه آن محل نجاست نیست پس مجرد ظهور آن دلیل انتقال و خروج است و قی با پری دهن آن است که اگر خواهد قی کننده که ضبط آن نماید نتواند کرد مگر بتکلف زیراچه اینچنین قی غالبا بیرون می آید پس خروج آن اعتبار کرده شود و زفر رح گفته است که قی قلیل و کثیر برابر است بجهت اطلاق قول پیغمبر صلعم که قی حدث است و همچنین شرط نمیکند سیلان را در چیزیکه از غیر سبیلین براید بنا بر قیاس آن بر مخرج معتاد که سبیلین است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که دریک قطره و دو قطره از خون وضو واجب نیست مگر آنکه سیلان کند و دویم آنکه علی رضی الله عنه وقتیکه شمار کرد تمام شکننده وضو را گفت که قیی با پری دهن و هر گاه تعارض شد

میان اخبار پس حمل کرده شود حدیثی را که روایت کرده است شافعی رح بر قی قلیل وانچه روایت کرده است زفر رح محمول شود بر قی کثیر وفرق میان ۹ وطریق همان است که بیشتر مذکور شد * مسئله ۳ * اگر شخصی قی کند چندبار باینطور که اگر جمع کرده شود بقدر پری دهن رسد پس نزد ابییوسف رح اتحاد مجلس معتبر است یعنی اگر در یک مجلس است شکننده وضو است ونزد محمد رح اتحاد سبب معتبر است وآن غثیان است یعنی شوریدن دل * مسئله ۴ * هر چیز که شکننده وضو نیست نجس نیست واین مرویست از ابییوسف رح وهمین صحیح است زیرا چه آن چیز را حکم نجاست داده نشده است حتی که بسببه آن وضو نمی شکند واینچه که مذکور شد وقتی است که قی کند تلخه یا طعام یا آب را پس اگر قی کند بلغم را شکننده وضو نبود نزد طرفین رح وابو یوسف رح گفت است که قی بلغم شکننده وضو است اگر با پری دهن باشد واین اختلاف دران قی است که از شکم بر آید واما بلغمی که از سر فرود آید پس آن شکننده وضو نیست بالاتفاق زیرا چه سر موضع نجاست نیست ودلیل ابییوسف رح این است که بلغم بر آمده از شکم بسبب مجاورة نجاست

شکم نجس است وظرفی ترح میگویند که بسبب لزوجت بلغم نجاست
در آن در آمد نمیکند و نجاستیکه بآن متصل است قلیل است
وقی قلیل شکننده وضو نیست * مسئله ٥ * اگر قی کند کسی
خون بسته را اعتبار کرده میشود ذرا وعبری دهن را زیرا چه
آن سوداي سوخته است واگر آن خون رقیق بود شکننده وضو است
نزد محمد رح بقیاس سایر انواع قی ولنزد شیخین رح شکننده وضو
است اگر سیلان کرده باشد آن خون بقوت خود اگرچه قلیل
بود زیرا چه معده موضع خون نیست پس آن خون بسبب جراحتی
بود که در شکم باشد * مسئله ٦ * اگر خون از دماغ فرود آید
و تا نرمه بینی رسد وضو باتفاق میشکند زیرا چه آن خون
بموضعی رسیده است که شستن آن واجب است در وضو یا در
غسل پس خروج متحقق شود * مسئله ٧ * خواب شکننده
وضو است اگر خواب کننده بر پهلو بخوابد یا تکیه زند
بزانو یا بدست خود یا پشت باز زند بچیزیکه اگر زایل شود آن
چیز بیفتد خواب کننده زیرا چه بر پهلو خفتن سبب استرخای مفاصل است
پس از روی عادت خالی نمیشود از بر آمدن چیزی از ریح وغیره وچیزیکه
از روی عادت ثابت است بمنزلهٔ چیزی است که از روی حس یقینا

ثابت است وتکیه زدن زایل میکند تماسکه بیداری را بسبب زایل شدن
مقعد از زمین و باین نوع تکیه زدن درخواب استرخا بنهایت میرسد
مگر اینکه تکیه گاه خوابنده را از افتادن باز میدارد بخلاف خوابیدن
درحالت قیام وقعود ورکوع وسجود درنماز وغیر آن و همین صحیح است
زیراچه درینصورت بعض استمساک باقی میماند ورنه می افتاده
خوابنده پس استرخا کامل نمیشود واصل دریناب حدیث پیغمبر
صلعم است که فرموده است وضو واجب نیست برکسیکه بخوابد
درحالت قیام یاقعود یا رکوع یا سجود وجز این نیست که وضو
واجب است برکسیکه برپهلو بخوابد زیراچه هرگاه برپهلو خوابد
استرخا عارض میشود بمفاصل او * مسئله ۸ * اغما اعنی
مغلوبیت عقل که بیهوشی است وجنون اعنی مسلوبیت
عقل که دیوانگی است شکننده وضواست زیراچه اغما وجنون
در استرخا از خوابیدن برپهلو زیاده تر است و اغما شکننده وضو
است درجمیع احوال اعنی حالت قیام وقعود ورکوع وسجود
وهمین قیاس است درخواب اعنی مقتضای قیاس است
که خواب هم در جمیع احوال مثل اغما ناقض وضو شود بسبب
زایل شدن مقعد از زمین وموجود بودن اصل استرخا

مگر آنکه شناختيم ما عدم وجوب وضو را بر خوابنده در حالتي
قيام وقعود در ركوع وسجود از حديث پيغمبر صلعم والحق اين خواب
زياده تر است پس قياس كرده نشود خواب را بر اين جايها *
مسئله ٩ * شكننده وضواست خنده قهقهه در هر نمازي كه در آن
ركوع وسجود بود وقياس آن است كه شكننده وضو نشود وآن
قول شافعي است رح زيرا چه آن نجس خارج نيست واز اين جهت آن
قهقهه در نماز جنازه وسجده تلاوت ودر خارج نماز شكننده
وضو نيست ودليل علماي ما قول پيغمبر است صلعم كه هر كه خنده
قهقهه كند در نماز پس بايد كه اعاده كند وضو ونماز هر دو را
وبا مثل اين اخبار قياس متروك ميشود واين حديث بر نماز
كامل وارد شده است پس مقتصر خواهد شد بر آن نه متعدي خواهد
شد بسوي نماز جنازه وسجده تلاوت وقهقهه خنده است كه بشنود
خنده كننده ونزديكان او وضحك آن است كه بشنود آن را خنده
كننده نه نزديكان او وضحك مفسد نماز است وناقض وضو
نيست * مسئله ١٠ * بر آمدن كرم از دبر شكننده وضواست
واگر كرم از سر جراحت بر آيد يا پاره گوشت از جراحت
بيفتد وضو نميشكند زيرا چه رطوبتيكه بر بدن آن كرم است

نجاست قلیل است و بر امدن نجاست قلیل از سبیلین شکننده وضواست نه از غیر سبیلین پس نجاست قلیل بدن کرم بر آمده از غیرسبیلین مانند اروغ شکننده وضو نبوده و نجاست قلیل بدن کرم برامده از سبیلین مانند تیز نرم شکننده وضو بود بخلاف ریحیکه از ذکر و فرج براید که شکننده وضو نیست زیراچه آن ریح از محل نجاست نمی براید حتی که اگر ریح براید از فرج زنیکه دو راه او یک شده باشد مستحب است مراو راکه اعاده وضو کند زیراچه احتمال است که آن ریح از دبراو برامده باشد * مسئله ۱۱ * اگر بکند کسی پوست آبله را و آب یا ریم یا غیر آن روان شود از سر آن پس وضو میشکند و اگر روان نشود نمیشکند و زفر رح گفته است که در هر دو صورت وضو میشکند و شافعی رح گفته است که در هر دو وجه وضو نمیشکند و آن مسئله خارج از غیر سبیلین است که بالا گذشت اعنی زفر رح شرط نمیکند سیلان را در انچه از غیر سبیلین براید و نزد شافعی رح شکننده وضو نیست مگر انچه از سبیلین براید و نزد علمای ما تمامی این نجس است زیراچه چون

بعد از پخته شدن ریم میشود و ریم بعد زیادت پختگی رقیق میشود بعد ازان آب میگردد ولیکن این وقتی است که بعد کندن پوست آب وریم وغیره از خود روان شود اما اگر سیلان آن بسبب افشردن بود پس آن شکننده نیست زیراچه آن براورده شده است نه برامده و الله اعلم

فصل دربیان غسل * مسئلهٔ ۱ * فرض غسل مضمضه و استنشاق وشستن تمام بدن است و نزد شافعی رح مضمضه و استنشاق درغسل سنت است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که ده چیز سنت است و مضمضه واستنشاق دران مذکور است و ازینجهت آن هرده و در وضو سنت است و دلیل علمای ما این است که خدایتعالی فرموده است که اگر شما جنب شوید طهارت کامله کنید و آن امر بتطهیر جمیع بدن است مگر آنکه عضویکه رسانیدن آب بان متعذر باشد از نص خارج است و رسانیدن آب در محل مضمضه واستنشاق متعذر نیست پس در نص داخل باشد بخلاف وضو زیراچه واجب دران شستن رویست نه تمام بدن پس قیاس شافعی غسل را بوضو صحیح نه بود و مقابله درمیان محل مضمضه و محل استنشاق

معدوم است وشما فعي رح انچه روايت كرده است كه مضمضه
واستنشاق از جمله دو سنت است مراد ازان حالت حدث
است اعني الرحال حدث آن چنان بود كه موجب وضو باشد
دران صورت آن هر دو سنت است و دليل آن قول پيغمبر
است صلعم كه فرموده است كه مضمضه و استنشاق فرض است در
غسل جنابت وسنت است در وضو * مسئله ۲ * سنت غسل آنست
كه غسل كننده اول هردو دست وفرج خود بشويد و پاك كند نجاست
حقيقي را اگر بر بدن او وا شده تا بسبب رسيدن آب منتشر نگردد
وبعد ازان وضو كند مانند وضوي نماز مگر آنكه هردو پارا نشويد
وبعد ازان بريزد آب بر سر و بر تمامي بدن خود سه بار بعد ازان از
جاي غسل جدا شود وبشويد هردو پاي خود را همچنين روايت
كرده است ميمونه رضي الله عنها از غسل پيغمبر خدا صلعم و تاخير شستن هردو
پا پيش آن جمع شدن از جاي غسل فايده ندارد حتي كه اگر غسل
كند بر تخته بشستن هردو پا تاخير كرده نشود * مسئله ۳ *
واجب نيست بر زن كه در غسل وا كند موي بافته خود را بشرطيكه
برسد آب به بن موهاي آن زن زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است
بام سلمه رض كفايت ميكند ترا وقتيكه رسد آب در بن موهاي

تو واجب نیست بر زن ترکردن گیسوهای او و همین صحیح
است بخلاف ریش چه حرج نیست برسانیدن آب ده رضیان آن
* مسئله ۴ * از سببهای موجب غسل انزال منی است
بروجه جهندگی و شهوت از مرد و زن خواه در حالت
خواب باشد خواه در حالت بیداری و نزد شافعی رح خروج
منی بهرطوریکه باشد موجب غسل است برای قول پیغمبر صلعم که
آب از آب است یعنی غسل بسبب خروج آب منی است و دلیل علمای
ما این است که امر خدای تعالی برای تطهیر شامل است جنب را
و در لغت جنابت عبارت است از خروج منی بروجه شهوت
چه میگویند که جنب شد مرد وقتیکه قضای شهوت کند از زن و حدیث
مذکور محمول است بر خروج منی بروجه شهوت و بعد ازان باید
دانست که نزد طرفین وقت انفصال منی از مکان خود شهوت شرط است
و نزد ابی یوسف رح هم در وقت انفصال و هم وقت ظهور آن شهوت
شرط است زیرا چه وجوب غسل متعلق است بهردو یعنی انفصال
و خروج بشهوت و دلیل طرفین این است که هرگاه غسل بوجهی واجب
شد پس احتیاط آن نیست که واجب گردانیده شود غسل را بهرصورت
* مسئله ۵ * اگر غایب شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود

اگرچه انزال نشود زیرا چه پیغمبر صلعم فرموداست که هرگاه غایب
شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود خواه انزال کند یا نکند
و بجهت آنکه دخول حشفه سبب انزال منی است و نفس منی از چشم
انزال کننده غایب است و گاهی بسبب قلت آن مخفی میماند.
پس دخول حشفه را که سبب انزال منی است قایم مقام انزال نموده
میشود و همچنین غسل را جب میشود بسبب دخول حشفه در دبر چه
دخول حشفه در دبر نیز سبب کامل انزال است و درینصورت بر مفعول
نیز غسل واجب میشود بنا بر احتیاط بخلاف وطی بهیمه و دخول
در چیزیکه سوای فرج باشد زیرا چه دخول حشفه درینصورتها سبب
ناقص است برای انزال پس دخول حشفه را قایم مقام انزال کرده
نشود * مسئله ۶ * از موجبات غسل است حیض برای قول خدا تعالی
که نزدیکی مکنید زنهای خود را تا که طهارت کامله حاصل نشود
آنها را و همچنین از موجبات غسل است نفاس اعنی پاکی زن
از خونی که بعد زادن می بر آید بسبب انعقاد اجماع بران
* مسئله ۷ * سنت کرد رسول صلعم غسل جمعه و عید و غسل
روز عرفه و غسل احرام را و صاحب کتاب تصریح کرد بمسنون
بودن این چهار غسل و بقول بعض این چهار غسل مستحب است.

ومحمد رح گفتست که غسل جمعه حسن است ومالک رح گفتست که آن غسل واجب است بجهت قول علیه السلام که هرکه بیاید برای نماز جمعه باید که غسل کند ودلیل علمای ما اینست که پیغمبر صلعم فرموداست که هرکه وضو کند در روز جمعه کافیست مراورا وهرکه غسل کند افضل است وبسبب این حدیث محمول خواهد شد حدیثیکه روایت کرده است آن را مالک رح بر استحباب یا بر فسخ وبعد ازان باید دانست که غسل روز جمعه سنت است برای نماز نزد ابییوسف رح و همین صحیح است زیراچه نماز جمعه فاضلتر است از روز جمعه ونیز طهارت مخصوص است بنماز ودران خلاف حسن است رض وروزهای عیدین مانند روز جمعه است زیراچه در روزهای عیدین اجتماع مسلمانان میشود پس دران روزها هم غسل مستحب باشد برای دفع اذیت مسلمانان از بوی بد واما استحباب غسل در روز عرفه وبرای احرام پس بیان آن عنقریب در کتاب الحج خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۸ * از برآمدن مذی وودی غسل واجب نمیشود وجز این نیست که دران واجب میشود وضو بجهت قول پیغمبر صلعم که هر مرد یکه مذی برآید

از وپس بر ووضو واجب است وودي بول غليظ است كه برمي آيد بعد برامدن بول رقيق وآن مني غليظ وسفيد است كه بسبب خروج آن آلت منكسر وسست ميگردد پس اعتبار كرده ميشود آنرا با بول وودي مني رقيق مايل بسفيدي بسبب كه غالبا وقت ملاعبت مرد با زن مي برآيد واين تفسيرا زعايشه رض منقول است والله اعلم باب دربيان آبيكه بان وضو وغسل رواست وآبيكه بان وضووغسل روانيست * مسئله ۱ * طهارت از حدث اعني وضو وغسل رواست باب باران وآب بيابانها وچشمها ودريا وچاهها بجهت قول خدا يتعالي كه نازل كردم از آسمان ماء طهورا اعني آب پاك كننده را وقول پيغمبر صلعم كه آب طهور است ناپاك نميگرداند آنرا هيچ چيز مگر چيزيكه متغير گرداند رنگ آنرا يا مزه يا بوي آنرا وبجهت قول عليه السلام درحق دريا كه طهور است آب آن وحلال است ميتهٔ آن ومطلق ما اعني آب شامل است تمامي آبها را * مسئله ۲ * روا نيست طهارت بابيكه افشرده شود از شجريا ثمر زيراچه آن آب مطلق نيست وحكم قرآن وقت نايابي آب منقول است بسوي تيمم چه او تعالي فرموده است كه

اگر آب نیابید تیمم کنید و حکم این اعضا یعنی وضو و غسل
تعبدیست نه قیاسی پس متعدی نشود سوی غیر منصوص علیه
یعنی آب شجر و ثمر بقیاس اینکه در ازالهٔ نجاست حقیقی ملحق
میشود بآب مطلق در جواز وضو و غسل بآن که امر تعبدیست
ملحق بآب مطلق نگردد * مسئله ۳ * رواست وضو بآبیکه
میچکد از درخت انگور زیراچه آن آب از خود بغیر عمل
برآمده است مذکور است این مسئله در جوامع ابییوسف رح و
عبارت قدوري نیز بان مشعر است که افشردن را در عدم
جواز طهارت شرط کرده است * مسئله ۴ * روا نیست وضو
با بیکه بران غیر آن غالب شود و آب را از طبع آن که رقت
و سیلان است بیرون کند چون شربت بنفشه وغیره و سرکه
و گلاب و آب باقلا و شوربا و آب زرد معصفر زیراچه براین چیزها
اطلاق لفظ آب بدون قید نمیشود و مراد از آب باقلا آبی است
که در ان جوش داده شود باقلا را و از ان متغیر گردد و آب باقلا که
بدون جوش دادن مثلا از خیسانیدن متغیر گردد وضو بان
جایزاست و در مختصر قدوري آب زرد معصفر را بمنزلهٔ شوربا
اعتبار کرده است و از ابییوسف رح مرویست که آن بمنزلهٔ آبیه

زعفران است و همین صحیح است و همچنین است مختار ناطقي واما م سرخسي وشافعي رح گفتست که وضو روانیست باب زعفران و مانند آن از چیزیکه از جنس زمین نبود زیرا چه آب مقید است لهذا گفته میشود آنرا آب زعفران نه مطلق آب بخلاف اجزاي زمین که آب خالي نمیباشد از ان از روي عادت و دلیل علماي ما این است که اطلاق اسم مطلق آب برا ان باقي است وازینجهت براي آن نام دیگر مقرر نشده است و نسبت ان بسوي زعفران مانند اضافت آب است بسوي چاه وچشمه ونیز بمخلوط شدن چیز قلیل معتبر نیست زیرا چه احتراز از ان ممکن نیست مانند اجزاي زمین پس اعتبار غالب راست واعتبار غلبه باجزاست نه بتغیر رنگ و همین صحیح است و اگر بعد امیزش چیز دیگر یا بسبب جوش دادن متغیر گردد آن آب وضو بان جایز نبود زیرا چه آن آب در معني باران فرود آمده از اسمان باقي نمیماند چه آتش انرا متغیر گردانید بمگر آنکه جوش داده شود دران آب چیزي را که مقصد ازان مبالغه در نظافت وپاکي بود مثل اشنان ومانند آن زیرا چه مرده را غسل میدهند یا بیکه کرم میکنند باسدر که وبان حدیث وارد است مگر آنکه آنچیز بر آب غالب شود وچنان

گردد که گویا پست با آب آمیخت است زیراچه درین هنگام
اسم آب ازان زائل میشود * مسئله ٥ * آب غیر
جاري که دران نجاست افتد وضو بان روا نیست قلیل باشد
آن نجاست یا کثیر ومالک رح گفتست که وضو بان رواست
مادامیکه یکي از اوصاف آب متغیر نشکردد بجهت حدیثیکه
سابق مذکور شد که آب پاک است ناپاک نمیگرداند
آنرا هیچ چیز مگر چیزیکه تغییر دهد رنگ یا مزه یا بوی آنرا
شافعي رح گفتست که وضو بان رواست بشرطیکه آن آب
دو قله باشد وقله دوصد وپنجاه من شرعیست و دلیل شافعي
رح این است که پیغمبر صلعم فرموداست که آب هرگاه بمقدار
دو قله بود تحمل نجاست نمیکند ودلیل علماي مالیکي آن
حدیث است که در حق بیدار شونده از خواب وارد است دویم
آنکه او صلعم فرموده است که بول نکند کسي در آب دایم اعنی
غیر جاري ونه غسل جنابت کند کسي دران ودرین هیچ تفصیل
نفرموداست که بقدر دو قله باشد یا کمتر ازان وحدیثیکه
روایت کرداست آن را مالک رح وارد است در بیر بضاعه که
آب آن در بستانها جاري بود وآن چاهي است قدیم در

مدینه و بضاعه نام زنی است که صاحب آن چاه بود
وحدیثیکه روایت کرداست آنرا شافعی رح تضعیف آن
کرداست ابوداود رحمة الله وگفتست که در اسناد آن ضعف است
یا آنکه معنی حدیث آنست که از تحمل نجاست ضعیف میشود
ونجس میگردد * مسئله ۶ * آبیکه جاریست اگر دران
نجاست افتد وضو باں جایز است بشرطیکه اثر نجاست دران
پیدا نباشد زیراچه نجاست در آب جاری مستقر نمیماند واثر
نجاست بوی آنست یا مزه یا رنگ آن وآب جاری آنست که
استعمال آب متکرر نمیشود وبقول بعض آب جاری آنست که
بزور روانی خود برگ کاه را ببرد * مسئله ۷ * غدیر
عظیم اعنی حوض بزرگ که از جنبانیدن آب یکطرف آن
آب طرف دیگر نجنبد اگر بیک جانب آن نجاست افتد رواست
وضو بجانب دیگران زیراچه ظاهر است که نجاستیکه افتاده
است بیکجانب آن نمیرسد بجانب دیگر چه اثر جنبانیدن
آب قوی تراست در سرایت از اثر نجاست واز ابیحنیفه
رح مرویست که تحریک یکجانب غدیره بتحریک جانب
دیگر معتبر است بغسل وهمین قول ابییوسف است رح ونیز

مرویست از ابییوسف رح که تحریک آب بدست معتبرست
و از محمد رح مرویست که تحریک بوضو معتبر است ووجه
روایت ابیحنیفه رح این است که حاجت بسوی حوض برای
غسل زیاده تراست از حاجت بسوی آن برای وضو و بعض
فقها اندازه کرده اند غدیر عظیم را از روی مساحت بده
در ده از گز کرباس از برای توسعه بر آدمیان و فتوی براین
است وه رعمق غدیر عظیم معتبر همین است که غدیر بحالی
بود که از برداشتن آب بغرفه زمین آن مکشوف نگردد
وهمین صحیح است وانچه مذکور شد در کتاب قدوری که
اگر نجاست بیک جانب افتد بجانب دیگر وضو جایزاست
دراین اشارت است بسوی آنکه نجس میشود جای افتادن
نجاست واز ابییوسف رح مرویست که جای افتادن نجاست
نیز نجس نمیشود مگر وقتیکه اثر نجاست دران جا ظاهر باشد
مانند آب جاری * مسئلهٔ ۸ * اگر بمیرد در آب
جانوریکه خون سائل ندارد مثل مگس وپشه و زنبور وکژدم
و مانند آن پس آن آب نجس نمیشود و شافعی رح
گفتست که نجس میگردد زیرا چه این چیزها حرام است

و حرمت آن بجهت کرامت و بزرگی نیست و آن علامت نجاست است بخلاف کرم سرکه و شهر زیرا چه دران ضرورتست و دلیل علمای ما یکی قول پیغمبر است صلعم در حق آب آب که حلال است خوردن آن و روا است وضو بان و دویم اینکه نجس کننده نیست مگر آمیزش خون مسفوح با جزای آب وقت مردن آن جانور حتی که حلال میشود جانور مذبوح بسبب انعدام خون دران و در جانوران مذکور خون سائله نیست و حرام را ضرور نیست که نجس شود مانند خاک که حرام است و ناپاک نیست * مسئله ۹ * اگر بمیرد در آب جانور یکه زندگانی میکند در آب مانند ماهی و غوک و خرچنگ پس آن آب ناپاک نمیشود و شافعی رح گفتست که ناپاک میشود مگر بسبب مردن ماهی و دلیل او بالا گذشت و آن اینکه آن جانوران حرامند مگر ماهی و دلیل علمای ما یکی این است که آن جانوران در معدن خود مرده اند پس حکم کرده نشود بنجاست آن چنانکه اگر زرده بیضه خون گردد چه اگر اینچنین بیضه را کسی در آستین خود گرفته نماز گذارد جایز است بخلاف آنکه اگر شیشه پر از شراب

ما بول را در آستین گیر و نماز گذارد جایز نبود دویم اینکه
در جانوران مذکور خون نیست زیراچه جانوریکه خون سائل
دارد در آب ماندن نمیتواند وموجب نجاست نیست مگر خون
ذاکر بمیرد ازین قسم جانوران در غیر آب مانند شیر و طعام بس
قول بعض علما آنست که مردن غیر ماهی ناپاک میکرداند آن را
زیراچه اینچیزها معدن ان نیست و بقول بعض غیر آب نیز
بموت آن جانوران ناپاک نمیشود زیرا چه در جانور مذکور خون
نیست و همین صحیح است و غوک بحری و بری برابر است و بقول
بعض از مردن غوک بری آب ناپاک میشود زیرا چه دران خون
است و آب معدن آن نیست و مراد از جانوریکه زندگانی در آب
میکند آنست که توالد و زندگانی آن در آب بود اما جانوریکه
زندگانی آن در آب بود و توالد و تناسل آن در آب نبود مردن آن در آب
موجب ناپاکی آب بود * مسئله ۱۰ * روا نیست استعمال آب
مستعمل در طهارت احداث بخلاف مالك وشافعی رح و آنها میگویند
که طهوریت که صفت آب است عبارت است ازینکه غیر
خود را مکرر طاهر کند مانند قطوع که عبارت است از چیزیکه
بار بار قطع مدان حاصل شود مثال شمشیر و زفر رح گفتست

و آن یکی از دو قول شافعی است رح که اگر استعمال کنند ه آن آب با وضو بود پس آب مستعمل طهور است و اگر بی وضو است پس آن آب طاهر است و طهور نیست زیراچه عضو مسلمان پاک است حقیقی و باین اعتبار باید که آب مستعمل طاهر باشد و نجس است حکما و باین اعتبار باید که آب مستعمل نجس باشد پس حکم کرده شد که آب مستعمل طاهر است و طهور نیست تا رعایت هردو اعتبار شود و بقول محمد رح و آن روایتی است از ابیحنیفه رح آب مستعمل طاهر است و طهور نیست زیراچه ملاقات طاهر که آب است با طاهر که عضو است موجب نجس گشتن آن آب نیست ولیکن هرگاه به آب مستعمل عبادت حاصل شود پس صفت طهوریت آن متغیر میگردد مانند مال صدقه که بسبب حاصل شدن عبادت بآن مال متغیر میگرد و صفت آن و طیب نمیماند و مثل چرک شمرده میشود و لهذا حرام است در حق هاشمی و بقول شیخین رح آب مستعمل نجس است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر آینه بول نکند کسی از شما در آب دایم اعنی غیر جاری و نه غسل جنابت کند کسی دران و بجهت اینکه باب مستعمل ازاله

بنجاست حکمی نموده شد است پس قیاس کرده خواهد شد بر آبی که بان ازاله نجاست حقیقی میشود و بروایت حسن از ابیحنیفه رح آب مستعمل نجس است بنجاست غلیظه بنا بر قیاس آن بر آبی که مستعمل شود در ازاله نجاست حقیقی و بروایت ابییوسف از ابیحنیفه رح که نیز قول ابییوسف رح است آب مستعمل نجس است بنجاست خفیفه زیرا چه در طهارت و نجاست آن اختلاف است * مسئله ۱۱ * آب مستعمل همان است که زایل کرده شود بان حدث را یا استعمال کرده شود در بدن بروجه عبادت قال رض که این قول ابییوسف رح است و بعضی گفته که نیز قول ابیحنیفه است رح و محمد رح گفتست که آب مستعمل نمیشود مگر باستعمال آن بروجه قربت و عبادت زیرا چه آب مستعمل نمیشود مگر بسبب انتقال نجاست گناه بسوی آن و نجاست گناه انتقال نمیکند بسوی آب مگر وقتیکه استعمال کرده شود بروجه عبادت وابو یوسف رح میگوید که بسبب اسقاط فرض نیز مستعمل میگردد بجهت سقوط حدث از اعضای وضو * مسئله ۱۲ * گفتگو کرده اند علما درینکه آب کدام وقت مستعمل میشود صحیح

آن است که هرگاه از بدن زایل میشود مستعمل میگردد
زیراچه پیشتر از زوال حکم کرده نمیشود بمستعمل بودن
آن بسبب ضرورت ورنه طهارت حاصل نشود و بعد انفصال
از بدن ضرورت مذکوره باقی نمی ماند * مسئله ۱۳ *
وقتیکه غوطه زند شخص جنب در چاه برای جستن دلو مثلا
پس نزد ابیوسف رح آن شخص بحال خود بوده یعنی جنب
باشد زیراچه نزد ابی یوسف رح برای اسقاط فرض
اعنی غسل جنابت ریختن آب بر سر و بدن شرط است وآن
متحقق نیست در صورت مذکوره وآب چاه نیز بحال خود
ماند بسبب انعدام اسقاط فرض ونیت عبادت ونزد محمد
رح شخص جنب وآب چاه هردو پاک بود سبب پاکی جنب این است
که نزد او رح ریختن آب شرط نیست وسبب پاکی آب چاه اینکه
نیت عبادت یافته نشد ونزد ابیحنیفه رح شخص جنب وآب چاه
هردو ناپاک است اما آب پس بجهت آنکه شخص جنب اسقاط
فرض از بعض اعضا اعنی پای خود کرد باول ملاقات ورسیدن
باب واز ان جنابت از پای او زائل گردید واما شخص جنب
پس ناپاک است بسبب باقی بودن حدث جنابت در باقی اعضای

او وبقول بعض فقها ناپاکي شخص جنب بسبب چسپیدن آب مستعمل در بدن اواست وبروایت دیگر از ابیحنیفه رح شخص جنب پاک باشد زیراچه آب مستعمل نمیشود مگر بعد انفصال از بدن وفقها گفته آند که این روایت موافق تراست بفقه نسبت بروایات دیگر * مسئله ۴۱ * هرپوست غیرمدبوغ که دباغت نموده شود پاک میگردد وجایز میشود نماز در آن وبران ووضو از دلو آن سواي پوست آدمي وخوک زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که هرپوست که دباغت داده شود پاک میگردد واین حدیث بسبب عموم خود حجت است برمالک رح در باب جایز نبودن نماز برپوست مردار نزد او وحدیث مذکور معارض نشود آن نهي راکه وارد است درباره انتفاع از مرده وآن قول علیه السلام است که نفع مگیرید از مرده باهاب اعني پوست آن زیراچه اهاب پوست غیرمدبوغ است ونیز حدیث مذکور حجت است برشافعي رح در باب پاک نبودن پوست سگ بعد از دباغت نزد او مانند پوست خوک زیراچه سگ مانند خوک نجس عین نیست لهذا جایز است انتفاع بسگ باینطور که نگهداشته میشود براي نگهباني وشکار بخلاف خوک که آن نجس

نهي است وضمير غايب در قول خدايتعالي كه آن ناپاك است راجع
بسوي خوك است بسبب قرب آن وحرمت انتفاع باجزاي آدمي بسبب بزرگي
اواست پس آدمي وخوك از حديث مذكور مستثني است وبعد ازان
بايد دانست كه چيزيكه با زميده ارد پوست را از بد بو شدن
و فاسد گشتن همان دباغت است اگرچه آن چيز هيچ قيمت
نداشته باشد مثلا در آفتاب نهادن وخاك ماليدن زيراچه
مقصود بهمينقدر حاصل ميشود پس شرط كردن غير آن مثل
استعمال برگ كنار و غيره چيزهاي عفس وجه ندارد
* مسئله ۱۵ * هرپوستيكه بدباغت پاك ميشود پس بسبب
ذبح آن جانور نيز پاك ميشود زيراچه ذبح در زايل كردن
رطوبات نجسه كار دباغت ميكند و همچنين پاك ميشود
بسبب ذبح گوشت مذبوح اگرچه خوردن آن حرام باشد
و همين صحيح است * مسئله ۱۶ * موي مرده واستخوان
آن پاك است و بقول شافعي رح ناپاك است زيراچه آن
از اجزاي مرده است و دليل علماي ما اين است كه اجزاء
مذكوره ذي حيات نيست و ازينجهت تالم حاصل نميشود
ببريدن آن پس موت باين اجزا عارض نميشود چه موت

عبارت از زوال حیات است * مسئلهٔ ۱۷ * موي انسان
واستخوان آن پاک است و نزد شافعي رح ناپاک است زيراچه
انتفاع بان و بيع آن جايز نيست و علماي ما ميگويند که
عدم جواز انتفاع و بيع آن بنابر کرامت و بزرگي اوست
پس دليل نجاست آن نشود فصـــــــل دربيان احکام
آب چاه * مسئلهٔ ۱ * اگر بيفتد درچاه نجاستي غير حيوان
کشيده شود تمامي آب آن براي پاک کردن آن چاه و برين
اجماع سلف است ومسائل چاهها مبني است بر اتباع آثار
نه برقياس پس اگر بيفتد درچاه يک پشک ياد و پشک شتر يا
گوسفند بسبب آن آب چاه ناپاک نميگردد و اين از روي
استحسان است و قياس آنست که ناپاک شود بجهت افتادن
نجاست در آب قليل و وجه استحسان آنست که دهانه
چاههاي صحرا مرتفع نميباشد و مواشي گرد آن ميگردد و
پشک مي افگند و باد مي اندازد آنرا درچاه پس
بسبب اين ضرورت اعتبار نکرده شود نجاست قليل را و در
نجاست کثير ضرورت نيست و از ابيحنيفه رح مرويست که
نجاست کثير آنست که نظرکننده آنرا کثير داند و همين روايت

معتبر است نه انچه مرویست که آن مفروض است برای کسیکه بان مبتلا شود وفرق نیست درمیان پشک شتر وسرگین اسپ وگاو ودرمیان تر وخشک وشکسته وناشکسته آن زیرا چه ضرورتیکه مذکور شد این همه را شامل است واگر گوسپند یک پشک یا دو پشک اندازد در آوندیکه دران شیر دوشیده میشود پس درینصورت فتها گفته اند که آن پشک را باید انداخت وشیر را باید نوشید بجهت ضرورت * مسئله ۲ * اگر نجاست قلیل بیفتد در آوند آب پس آن آب ناپاک میگردد بجهت عدم ضرورت واز ابیحنیفه رح مرویست که آوند شیر مانند چاه است درحق افتادن یک یا دو پشک * میسئله ۳ * اگر بیفتد در چاه پیخال کبوتر یا کنجشک آب ناپاک نمیگردد وشافعی رح میگوید که ناپاک میشود زیراچه آن پیخال در آخر بد بو میشود پس مانند پیخال ماکیان باشد ودلیل علمای ما این است که مسلمانان متفقند بنگهداشتن کبوتران درمساجد واکثر طاقها میسازند در مساجد برای نگهداشتن کبوتران باآنکه امر شارع است بتطهیر مساجد وآن پیخال در آخر بدبو نمیشود پس مانند خاک بوده

* مسئله ۴ * اگر بول کند گوسفند در چاه پس نزد
شیخین رح تمامی آب چاه باید کشید و محمد رح میگوید
که نباید کشید آب آن چاه مگر وقتیکه بول بران غالب شود
ودرین هنگام آن آب طهور نمیماند واصل آن این است که نزد
محمد رح بول جانوران ماکول اللحم پاک است و نزد
شیخین رح ناپاک است و دلیل محمد رح آن است که پیغمبر
صلعم امرکرده بود قوم عرنیین را بخوردن بول شتر و شیر آن
و عرنه موضعی است یا قبیله که قوم عرنین بآن منسوب
است و قصه آن قوم اینست که آنها در مدینه نزد پیغمبر
صلعم مسلمان شدند و بسبب عدم موافقت هوای مدینه
بیمار شدند و رنگ آنها زرد گشت پس پیغمبر صلعم
فرمود که بروید در جائیکه شترهای صدقه در انجا است و
بخورید بول و شیر شتران و آنها از ان عمل شفا یافتند
ودلیل شیخین رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که
احتراز کنید از بول زیرا چه اکثر عذاب قبر بسبب عدم
احتراز از انست و درین هیچ فرق نکرد است میان بول ماکول
اللحم وغیر آن دوم اینکه بول ماکول اللحم بدبو و متعفن است مانند

بول غیر ماکول اللحم وانچه روایت کرد است آن را محمد رح تاویل
آن این است که پیغمبر صلعم دریافته بود از وحي شفاي آن قوم
در خوردن بول شتر و بعد ازان باید دانست که نزد ابي حنیفه
رح خوردن بول ماکول اللحم حلال نیست نه براي تداوي و نه
براي غیر آن زیرا چه یقینا معلوم نیست که شفا دران است پس
ارتکاب حرام یقیني براي امر محتمل نباید کرد و نزد ابي یوسف رح
خوردن آن بجهت تداوي حلال است بنابر قصه عرنیین. و نزد
محمد رح خوردن آن حلال است بجهت تداوي و غیر آن زیرا چه
بول ماکول اللحم نزد او پاک است * مسئله ٥ * اگر بمیرد در
چاه موش یا کنجشک یا صعوه یا سودانیه یا چلپاسه پس بعد برآوردن
آن جانوران ازان چاه کشیده شود آب ازان چاه بمقدار بیست
دلو تا سي دلو بمقدار کلاني و خوردي دلو زیرا چه انس رض حکم کرده
بود بکشیدن بیست دلو از چاهي که موشي دران افتاده بود و همان
ساعت آن موش برآورده شده بود از چاه و کنجشک و مانند آن مثل
موش است در جثه پس حکم آن مانند حکم موش بود و کشیدن آب
بمقدار بیست دلو واجب است و بمقدار سي دلو مستحب است
* مسئله ٦ * اگر بمیرد در چاه کبوتر یا مانند آن چون ماکیان

دگر باره پس کشیده شود آب از ان چاه بمقدار چهل دلو تا شصت دلو
ودر جامع صغیر مذکور است که کشیده شود آب بمقدار چهل تا پنجاه
دلو وهمین ظاهر است زیرا چه مرویست که ابو سعید خدری رض
گفتست که چهل دلو آب کشیده شود از چاه اگر بمیرد دران ماکیان
واین برای بیان آنست که کشیدن چهل دلو بطریق وجوب است
وکشیدن پنجاه دلو بطریق استحباب است و بعد ازان باید
دانست که معتبر در هر چاه دلو همان چاه است که بان آب کشیده میشود
ازان و بقول بعض مراد ازان دلویست که بمقدار صاع باشد واگر
کشیده شود از چاه بدلو عظیم بیکبار مقدار بیست دلو کافی بود
برای حصول مقصود * مسئله ۷ * اگر بمیرد در چاه گوسفند یا
آدمی یا سگ پس کشیده شود تمام آبیکه دران است زیرا چه ابن
عباس وابن زبیر رض فتوی داده اند بکشیدن تمام آب
وقتیکه مرده بود زنگی در چاه زمزم واگر بمیرد در چاه
حیوانی واماسیده شود یا منتفخ گردد اعنی اجزای آن ازهم
پاشد پس کشیدن تمامی آب آن واجب گردد خواه آن حیوان
کوچک باشد یا کلان زیرا چه درینصورت رطوبت آن حیوان
در اجزای آب منتشر میگردد پس اگر آن چاه چشمه دار باشد

وکشیدن تمامي آب از ان ممکن نبود پس کشیدن آن قدر آب که در انجا بالفعل موجود است کافي است و براي معرفت مقدار آب چاه چشمه دار دو طریق است یکی آنکه کنده شود کودي بمقدار عمق آن چاه و بعد از ان کشیده شود آب از ان چاه و پر کرده شود آن کوه را دویم این است که چوبي را مثل عصا در ان چاه بیندازند وبعد از ان علامت کنند بر موضعیکه آب چاه تا بانجا رسد و بعد از ان بکشند از ان چاه ده دلو آب مثلا و بعد از ان باز بیندازند آن چوب را در ان چاه و ببینند که بسبب کشیدن ده دلو آب چه قدر کم شده است از ان چوب پس باید که بکشند بمقابل هر مقدار از ان ده دلو آب را تا آنکه بمقدار چوب آب از چاه کشیده شود و این هر دو طریق منقول است از ابیيوسف رح و از محمد رح مرویست که کشیده شود از ان چاه صد دلو آب تا سه صد دلو و شاید که قول محمد رح مبني است بر انچه او مشاهده کرده است در شهر خود که بغدا است چه اکثر در چاههاي بغداد دو صد دلو آب بود تا سه صد و بقول بعضی عمل کرده شود بقول دو کس که آنها را بصیرت بود در امر آب و این قول اشبه بفقه است * مسئله ۸ *

اگر یافته شود در چاه موشي یاغیر آن و معلوم نبود که آن
کدام وقت افتاده است پس اگر آن موش اماسیده یا متفسخ نگردیده
باشد باید که اعاده کرده شود نماز یک روز وشب را اگر از آب
آن چاه وضو کرده باشد وشسته شود هرچیز را که آب چاه
بان رسیده باشد واگر آن موش مثلا اماسیده یا متفسخ باشد
پس باید که اعاده نماز سه روز وشب کرده شود و این نزد ابیحنیفه
رح است وصاحبین رح گفته اند که اعاده نماز اصلا واجب
نیست مگر وقتیکه بیقین معلوم شود که آن موش از کدام وقت
دران چاه افتاده است پس ازان وقت حکم بنجاست آب آن
چاه کرده شود ودلیل صاحبین رح این است که آب آن چاه
از سابق پاک است یقینا وبسبب یافتن موش دران شک افتاده
چه معلوم نیست که کدام وقت افتاده است دران ویقین
زائل نمیشود بسبب شک و چنان شد که اگر شخصي بیبیند نجاستی
را در جامه خود وندانند که این نجاست کدام وقت بجامه
او رسیده است پس بروا اعاده نماز اصلا واجب نیست و همچنین
درا ینجا نیز ودلیل ابیحنیفه رح این است که ظاهر همین است
که آن موش بسبب افتادن دران چاه مرداست پس ظاهر همین نسبت

اعتبار کرده خواهد شد لیکن اما سیدن دلالت میکند بر تقدم پس اندازهٔ آن بسه شبانه روز کرده شد وعدم تفسخ واماسیدن دلالت میکند بر قرب عهد پس اندازهٔ آن بیک روز وشب نموده شد چه کمتر ازان ساعتها است که ضبط آن ممکن نیست واز مسئله دیدن نجاست درجامه که صاحبین آنرا نظیر آورده اند جواب اینست که مسئله مذکوره متفق علیه نیست بلکه دران نیز اختلاف است اعنی نزد ابیحنیفه رح سه روز اندازه نموده میشود اگر نجاست خشک باشد وبیک روز وشب اندازه نموده میشود اگر آن نجاست تر باشد واگر تسلیم کرده شود که مسئله مذکوره متفق علیها است پس فرق میان آن ومیان مسئله که کلام دران است این است که جامه انسان تحت نظر ویست وچاه از نظر غایب است پس قیاس آن بران صحیح نبود فصــــل در بیان پس خورده وعرق * مسئله ۱ * عرق هرحیوان درحکم پس خورده آنست زیرا چه عرق و لعاب دهن هردو از گوشت متولد است پس حکم هردو یک خواهد بود * مسئله ۲ * پس خورده آدمی که خواه مسلمان باشد یا کافر یا جنب وحایض وپس خورده هرحیوان ماکول

اللحم پاک است زیراچه مخلوط شد است بان پس خورده لعاب دهن آن وآن متولد است از گوشتیکه پاک است پس پاک بود * مسئله ۳ * پس خورده سگ ناپاک است وآوند یکه دران بخورد سگ چیزی سه بار شسته شود بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که سه بار شسته شوه آوند یکه سگ دران خورده باشد و زبان سگ وقت خوردن آب میرسد بآب نه بآوند و هرگاه بسبب آب خوردن سگ در آوند ناپاک میشود آوند پس آب مذکور بطریق اولی ناپاک خواهد شد وحدیث مذکور مشتمل است بردو چیز یکی تنجس آب آوند دوم عدد ثلثه در شستن وقید اخیر اعنی وجوب شستن سه بار حجت است بر شافعی رح در شرط کردن او هفت بار شستن آوند مذکور وحجت دیگر آنست که هرگاه آوند یکه بول کند دران سگ و بشستن سه بار پاک شود پس آوند یکه آب خورد دران سگ بطریق اولی پاک خواهد بود بشستن سه بار وانچه درحدیث آمده است که آوند مذکور را هفت بار باید شست و بان دلیل گرفتست شافعی رح پس آن محمول است بر اسلام اعنی در ابتدای اسلام همین حکم بود وبعد ازان برشستن سه بار حکم قرار یافته است

* مسئله ۴ * پس خوردهٔ خوک ناپاک است زیرا چه خوک نجس عینی است چنانچه بالا گذشت * مسئله ۵ * پس خوردهٔ جانوران درنده ناپاک است زیرا چه گوشت آن ناپاک است ولعاب دهن ازان متولد است وشافعي رح میگوید پس خوردهٔ درندگان سوای سگ وخوک پاک است * مسئله ۶ * پس خوردهٔ گربه پاک است لیکن مکروه است نزد طرفین وازابی یوسف رح مرویست که مکروه نیست زیرا که پیغمبر صلعم آوند وضوی خود را کج میکرد وگربه ازان آب میخورد وبعد ازان پیغمبر صلعم ازان آب وضو میکرد ودلیل صاحبین رح این است که پیغمبر صلعم فرموداست که گربه درنده است ومراد ازان بیان حکم شرعي است نه بیان خلقت پس معلوم شد که پس خوردهٔ آن ناپاک است لیکن نجاست ساقط است بعلت طواف یعني پیغمبر صلعم فرموده است که گربه طواف میکند درخانهاي شما ومیگرده دران پس اگر پس خوردهٔ آن ناپاک شود حرج لازم آید وباین علت نجاست از پس خوردهٔ گربه ساقط شد وکراهت باقي ماند وچیزیکه روایت کرده است ابو یوسف رح محمول برما قبل تحریم است وبعض فقها گفته اند که کراهیت

پس خورده آن بنابر حرمت گوشت آنست پس کراهیت تحریمي خواهد بود وبعض فقها گفته اند که کراهیت بنابر آنست که گربه از خوردن نجاست احتراز نمیکند پس کراهیت مذکوره کراهیت تنزیهي خواهد بود * مسئله ۷ * اگر بخورد گربه موش را وبعد ازان در همان ساعت بنوشد آب را ازآوند پس آن آب ناپاک میگردد ولیکن اگر زماني درنگ کند وبعد ازان آب خورد پس آن آب ناپاک نمیگردد زیراچه درینصورت آن گربه میشوید دهن خود را از لعاب دهن خود واین حکم نزد ابیحنیفه وابي یوسف رح هردواست زیراچه نزد ابییوسف رح اگرچه براي پاکي ریختن آب شرطست ولیکن درینصورت بسبب ضرورت آن شرط نزد او ساقط است چه گربه بر ریختن آب قادر نیست * مسئله ۸ * پس خورده ماکیان بیقید که میگرد مکروه است زیراچه آن ماکیان نجاست میخورد واگر محبوس باشد باینطور که منقار آن بزیر پاي آن نرسد پس درینصورت پس خورده آن مکروه نیست زیراچه درینصورت نجاست نمیخورد وهمین حکم سباع طیراست چون باز وغیره زیراچه آن جانور میخورد مرده را پس آن مانند ماکیان بیقید است وازابییوسف رح

مرویست که آن وقتی است که محبوس نباشد باینطور که بداند صاحب آن که نجاست نیست در منقار آن پس درینصورت پس خورده آن مکروه نیست و این روایت را مشائخ شهرده اند مشائخ رح * مسئله ۹ * پس خورده جانوریکه سکونت میکند در خانه چون مار و موش مکروه است زیرانچه حرمت گوشت آن موجب نجاست پس خورده آنست ولیکن نجاست آن ساقط است بنابر علت طواف چنانچه سابقا مذکور شد پس کراهیت آن باقی خواهد ماند * مسئله ۱۰ * پس خورده خر واستر مشکوک است ولیکن بعض گفته اند که شک است در طهارت آن چه اگر طاهر می بود طهور میشد مادامیکه لعاب بران غالب نمیشد و بقول بعض شک در طهوریت آنست و همین اصح است زیراکه اگر کسی باب مشکوک وضو کند و بعد ازان آب پاک بی شک بدست او آید واجب نمیشود باو که شوید سر خود را که باب مشکوک آن را مسح کرده بود و همچنین شیر خر پاک است و عرق آن مانع جواز نماز نیست اگرچه کثیر باشد پس معلوم شد که پس خورده آن نیز پاک است ومحمد رح تصریح نموده است باینکه پس خورده خر واستر پاک است و بعد انکه بسبب شک در طهارت و طهوریت آن تعارض

اولہ است اعني بعض دليل دلالت ميكند برا باحت آن و بعض ازان
دلالت ميكند برحرمت آن و نيز اختلاف صحابہ است رض در
نجاست وطهارت آن و از ابوحنيفه رح مرويست كہ پس خورده
خر نجس لست و اين بنا بر ترجيح دادن حرمت و نجاست است
بر حلت و طهارت و بدانكه استر از نسل خر است پس او نيز
بمنزله خر خواهد بود * مسئله ۱۱ * اگر يافته نشود آب سواي
آب مشكوك كه پس خورده خر و استر است پس حكم آن اين است
كه جمع كرده شود ميان وضو و تيمم اعني وضو كند باب
مشكوك و تيمم نيز كند خواه اول وضو كند باب مذكور و بعد
ازان تيمم يا بر عكس آن كند و زفر رح گفتست كه جايز
نيست مگر همين كه اول وضو كند باب مذكور و بعد ازان
تيمم نمايد زيرا چه استعمال آب مذكور واجب است پس
آن مانند آب مطلق بود و دليل علماي ما اين است كه
موجب طهارت درين دو صورت يكي ازان دو چيز است
پس جمع نمودن ميان آنها مفيد است نه ترتيب * مسئله ۱۲ *
پس خورده اسپ پاك است نزد صاحبين رح زيرا كه اسپ
ماكول اللحم است و همچنين است نزد ابيحنيفه رح بنا بر

روایت صحیح زیراچه کراهیت گوشت اسپ نزد ابیحنیفه رح بجهت اظهار شرف است نه بجهت نجاست *مسئله ۱۳*
اگر نیابد شخصي آب را سواي نبیذ تمر پس درینصورت بقول امام ابیحنیفه رح وضو کند بان آب و تیمم در کار نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم وضو کرد است بآن در لیلة الجن وقتیکه آب بدست نیامده بود وابو یوسف رح گفتست که در صورت مذکوره تیمم کند فقط و وضو نکند و آن روایتي است از ابیحنیفه رح وآن قول شافعي رح است و دلیل ایشان آیة تیمم است زیراچه آن قوي تر است از حدیث لیلة الجن یا آنکه حدیث لیلة الجن منسوخ است بایت تیمم چه حدیث مذکور مدني است ولیلة الجن مکي است ومحمد رح گفتست که در صورت مذکوره وضو کند به نبیذ و هم تیمم نماید براي نماز زیراچه در حدیث لیلة الجن اضطراب است و تاریخ آن نیز مجهول است پس واجب شد جمع میان وضو و تیمم بنا بر احتیاط قال رض لیلة الجن متعدد است پس دعوي نسخ آن صحیح نیست وحدیث مذکور مشهور است وبآن عمل نموده اند صحابه رض و بمثل این حدیث زیاده کرده میشود بر کتاب الله

واینکه مذکور شد حکم وضوا ست بنبیذ تمر اما غسل بآن پس
قول بعض است که نیز جایز است نزد ابیحنیفه رح بنابر
قیاس آن بوضو وبقول بعض غسل بان جایز نیست نزد ابیحنیفه
رح زیرا چه غسل فوق وضواست و نبیذ که در جواز وضو
بان اختلاف است آن نبیذ است که شیرین و رقیق
باشد و مانند آب بر اعضا سائل وروان گردد واما
وقتیکه سخت گردد حرام شود و بان وضو جایز نبود
و نبیذ یکه متغیر کند آنرا آتش بطبخ پس آن مادا میکه
شیرین و رقیق بود دران نیز اختلاف مذکور است واگر
بطبخ سخت گردد پس نزد ابیحنیفه رح بان نیز وضوجایز
است زیرا چه نزد او رح نوشیدن آن حلال است ونزد محمد
رح وضو بان روا نیست چه آن حرام است نزد او رح ووضو روا
نیست بهیچ نبیذ سوای نبیذ تمر که مذکور شد چه همین
مقتضای قیاس است و نص دران یافته نشده بخلاف
نبیذ تمر که دران حدیثی یافته شده است والله اعلم باب
دربیان تیمم * مسئله * اگر شخصی نیابد آب را در حالیکه
او مسافر است یا بیرون شهر است ودر میان او وشهر بقدر

میل است یا زیاده از ان پس جایز است او را که تیمم کند بجهت
آنکه در قرآن مجید آمده است که اگر شما مریض باشید
یا مسافر و وضو بشکند بسبب بول و غایط یا بسبب جماع و نیابید
آب را پس تیمم کنید بر روی زمین پاک و بجهت آنکه پیغمبر صلعم
فرموده است که تراب طهور مسلمان است اگرچه تا ده سال
باشد مادامیکه آب نیابد و میل سه هزار گام یا چهار
هزار گام است و هر گام یک و نیم ذراع و هر ذراع بیست
و چهار انگشت است و دور بودن از شهر بمقدار میل
معتبر است زیراچه بسبب رفتن تا شهر برای آب حرج لاحق
میشود و در حالیکه شخص مذکور حاضر است آب موجود
نیست حقیقة و معتبر در جواز تیمم مسافت مذکور است نه
خوف فوت نماز یعنی اگر میان او و میان آب کم از مسافت
مذکور باشد و لیکن وقت نماز تنگ است باین حد که اگر
برای وضو بطلب آب رود نماز فوت میشود تیمم ویرا
جایز نیست زیراچه موجب تنگی وقت قصور است چه اگر
پیشتر نماز میکرد وقت تنگ نمیشد * مسئله ۲ * اگر
شخصی آب یابد لیکن بسبب بیماری بترسد که از استعمال

آب بیماری زیاده خواهد شد پس وی را تیمم جایز است بجهت
آیت قرآن که مذکور شد و بجهت آنکه ضرر زیادتی بیماری
فوق تر است از ضرر گرانی بهای آب و بسبب این ضرر تیمم
جایز است پس بسبب ضرر زیادتی بیماری بطریق اولی جایز
خواهد بود و فرق نیست درمیان زیادتی بیماری که
باستعمال آب میشود و درمیان زیادتی که بسبب حرکت
در استعمال آب میشود و شافعی رح میگوید که بسبب بیماری
تیمم جایز نیست مگر وقتیکه خوف تلف جان باشد یا تلف عضو
وظاهر نص قرآن مخالف آنست چه آیت قرآن مطلق است
و مقید نیست باینکه مریض را تیمم وقتی جایز است
که وی را خوف تلف باشد * مسئله ۳ * اگر صاحب
جنابت خایف باشد باینکه اگر غسل خواهد کرد سردی او را
خواهد کشت یا بیمار خواهد کرد پس وی را تیمم بخاک جایز
است و این حکم در صورتی است که شخص جنب بیرون
شهر باشد بمقدار میل یا زیاده از آن بنابرانچه مذکور شد در
مسئله مریض و اگر اندرون شهر باشد پس در آن اختلاف است
یعنی نزد ابیحنیفه رح وی را تیمم جایز است و نزد صاحبین رح جایز

نیست و صاحبین رح میگویند که تحقق چنین حالت در شهر
نادر است پس آن معتبر نیست و دلیل ابیحنیفه رح این است
که شخص مذکور عاجز است از استعمال آب و عجز او
حقیقة ثابت است پس ضرور است که اعتبار آن نموده شود
* مسئلهٔ ۴ * تیمم عبارت است از دو ضربت که بیکی از ان
مسح کند روی را و بدوم هر دو دست را تا آرنج بجهت آنکه پیغمبر
صلعم چنین فرموده است و بعد از زدن دست بر روی زمین افشاند
آنرا و بعد از ان مسح کند تا روی او گرد آلود نگردد و چه آنرا
مثله میگویند و آن منع است و در ظاهر روایت استیعاب اعنی
مسح جمیع روی و دست شرط است زیرا چه تیمم قایم مقام وضو
است و لهذا فقها گفته اند که تیمم کننده را لازم است که تخلیل
اصابع کند و اگر انگشتر در انگشت او باشد آن را از انگشت
بکند تا مسح تمام و کمال متحقق شود * مسئلهٔ ۵ * حکم تیمم
در جنابت و حدث برابر است اعنی در هر دو صورت جایز است
و همچنین در صورت حیض و نفاس بجهت آنکه مرویست که
گروهی از اعراب نزد پیغمبر صلعم آمدند و گفتند که ما سکونت
میکنیم درین ریگستان و آب میسر نمیشود تا یکیک و دو دو

نماز و میان ما جنابت وحیض ونفاس بظهور می آید پیغمبر علیه السلام فرمود که لازم بگیرید زمین خود ها را اعنی تیمم جایز است در بیضرورت *مسئله ٦* تیمم جایز است نزد ابیحنیفه ومحمد رح برهرچیزیکه از جنس زمین است چون تراب وریگ وگچ واهک وسرمه وزرنیخ وابو یوسف رح گفته است که تیمم جایز نیست مگر بر تراب وریگ وشافعی رح گفته است جایز نیست مگر بر ترابیکه صلاحیت رویید گی دارد واین یک روایت است از ابیوسف رح نیز زیرا چه در قرآن مجید آمده است که تیمم کنید بر صعید طیب و آن عبارت است از ترابیکه صلاحیت رویید گی دارد وهمچنین گفتست ابن عباس رض ولیکن ابو یوسف رح تیمم بر ریگ نیز جایز داشته بنا بر حدیثیکه مذکور شد وطرفین رح میگویند که صعید نام روی زمین است و وجه تسمیه آنست که خاک طرف بالا صعود میکند و در لفظ طیب احتمال است که بمعنی پاک باشد پس طهارت مشمول خواهد شد چه همین مناسب است بمقام طهارت یا آنکه همین مراد است باجماع بر این که زمینیکه بران تیمم کرده میشود پاک می باید پس بران حمل نمودن اولی است *مسئله ٧* تیمم جایز است برروی زمین وشرط نیست که بران غبار باشد

زیرا چه آیت قرآن که مذکور شد مطلق است و دلالت نمیکنم
بر شرط مذکور و همچنین تیمم جایزاست برعین غبار با وجود قدرت
تیمم بر روی زمین نزد طرفین رح زیرا چه غبار تراب رقیق است
* مسئله ۸ * نیت در تیمم فرض است وز فر رح گفتست که فرض
نیست زیرا چه تیمم قایم مقام وضو است پس در وصف وضو
مخالف وضو نشود و دلیل علمای ما یکی این است که تیمم مشعر است
از معنی قصد پس متحقق نمیشود تیمم بدون نیت دویم این
است که تراب طهور گردانیده شده است در حالت مخصوص که
عبارت است از عدم قدرت بر استعمال آب پس نیت در ان
ضرور است بخلاف آب که آن طهور است بنفسه و نیت طهارت
یا نیت استباحت نماز کافی است برای جواز تیمم و شرط نیست
که نیت تیمم برای حدث یا برای جنابت کند و همین صحیح است
پس اگر تیمم کند نصرانی به نیت مسلمان شدن و بعد از ان مسلمان
شود آن تیمم جایز نیست نزد طرفین رح و نزد ابییوسف رح جایز
است زیرا چه او نیت کرد است عبادتی را که مقصود است بخلاف
تیمم برای در آمدن در مسجد و برای مس مصحف چه آن عبادت
مخصوصه نیست و دلیل طرفین این است که تراب طهور نگردانیده

شده است مگر در حالتیکه اراده کند انسان عبادت مقصوده را
که بدون طهارت صحیح نمیشود و مسلمان شدن اگرچه عبادت
است لیکن صحیح میشود بدون طهارت بخلاف آنکه
اگر تیمم نماید براي سجده تلاوت چه این تیمم جایز است
زیرا چه سجده عبادتیست که بغیر طهارت جایز نمیشود و اگر
وضو کند نصراني به نیت مسلمان شدن و بعد از ان مسلمان شود وضوي
او جایز است و نزد شافعي رح جایز نیست بنا بر اینکه نزد او رح نیت در وضو
شرط است * مسئله ۹ * اگر تیمم کند مسلماني و بعد از ان مرتد
شود و بعد از ان باز مسلمان شود پس تیمم او که در حالت اسلام کرده
بوده باقي است و زفر رح گفته است که آن تیمم باطل میگردد زیرا چه کفر
منافي آن است پس برابر است در ان حالت ابتدا و بقا چنانکه
محرمیت منافي نکاح است لهذا ابتداي نکاح با محارم و بقاي آن
برابر است حتي که اگر زني شیر دهد زوجه پسر خود را که صغیره است
نکاح باطل میگردد چنانچه اگر شیر میداد پیش از نکاح صحیح نمیشد
نکاح و دلیل علماي ما این است که باقي در حالت ارتداد صفت طهارت است
یعني بودن او طاهر و پاک و عارض شدن کفر منافي آن نیست چنانکه
در صورت وضو اعني اگر شخصی بعد از وضو مرتد گردد و بعد از ان

بناز مسلمان شود وضوی او باقی میماند وجزا ین نیست که ابتدای
تیمم صحیح نمیشود از کافر بسبب عدم تحقق نیت که شرط تیمم
است * مسئله ١٠ * هر چیزیکه شکننده وضو است شکننده
تیمم است چه تیمم قایم مقام وضو است ونیز تیمم میشکند بسبب
یافتن آن مقدار آب که برای وضو کفایت میکند وقتیکه قادر باشد بر
استعمال آن * مسئله ١١ * بسبب خوف درنده چون شیر وغیره
تیمم جایز است و همچنین بسبب خوف عدو چون رهزن وغیره
وبسبب خوف تشنگی تیمم جایز است زیرا چه بسبب این عوارض
انسان از استعمال آب عاجز میگردد * مسئله ١٢ * شخصیکه
بسبب نیافتن آب تیمم کرده بود برای غسل اگر در حالت خواب برلب
آب بگذرد تیمم او میشکند نزد ابیحنیفه رح زیرا که نزد او رح
شخص خفته قادر است بر استعمال آب حکما ومراد از این است که
بمقدار وضو بود زیرا چه کمتر از آن در ابتدا معتبر نیست پس در
انتها نیز معتبر نبود * مسئله ١٣ * تیمم جایز نیست مگر بر زمین
پاک زیرا چه از صعید طیب که در آیت قرآن مذکور است زمین پاک مراد
است ونیز آن زمین آلت طهارت است پس ضرور است که خود نیز پاک
باشد مانند آب * مسئله ١٤ * شخصیکه نزد او آب

موجود نیست اگر او را امید آب نباشد پس بنابر ظاهر روایت
مستحب است او را که تاخیر کند در ادای نماز تا آخر وقت پس اگر آب بدست
آید وضو کند ورنه تیمم کرده نماز گذارد تا که ادای نماز او بکاملترین دو طهارت
واقع شود و این مصلی مانند آنکس بود که امید جماعت
داشته باشد بادای نماز و از شیخین رح در غیر روایت اصول
آمده است که تاخیر واجب است از آنکه ظن غالب بمنزله
متحقق است و وجه ظاهر روایت این است که عجز از استعمال
آب حقیقة متحقق است پس حکم آن زایل نخواهد شد
مگر وقتیکه وجود آب یقینی باشد * مسئله ١٥ * جایز
است متیمم را که نماز کند به تیمم خود هرچه خواهد از فرایض
و نوافل و شافعی رح گفتنست که برای هر نماز فرض تیمم
علیحده ضرور است زیرا چه تیمم طهارت ضروریست و علمای
ما میگویند که تراب طهور است در حالیکه آب نباشد پس
تراب عمل خواهد کرد مانند عمل آب مادامیکه قدرت
بر استعمال آب نباشد * مسئله ١٦ * اگر شخصی
صحیح البدن که او ولی جنازه نیست تیمم کند در شهر برای
نماز جنازه صحیح است در صورتیکه ویرا خوف این باشد

که اگر مشغول شود بوضو نماز جنازه فوت خواهد شد و وجه آن این است که نماز جنازه قضا کرده نمیشود پس عجز از وضو که شرط جواز تیمم است در صورت مذکوره متحقق است و همچنین تیمم صحیح است شخصی را که خایف باشد از اینکه اگر مشغول شود بوضو نماز عید او فوت خواهد شد و باید دانست که انچه مذکور شد که ولی غیر آن شخص است اشارت است بسوي اینکه ولي جنازه را تیمم روا نیست براي نماز جنازه و این را روایت کرد است حسن رض از ابیحنیفه رح و همین صحیح است زیرا چه ولي را میرسد که بعد از نماز کردن دیگران اعاده نماید نماز جنازه را پس اگر مشغول بوضو شود نماز جنازه در حق او فوت نمیشود * مسئله ۱۷ * اگر بشکند وضوی امام یا مقتدی در نماز عید جایز است او را که تیمم نماید و بنا کند یعنی باقی نماز را ادا نماید و این نزد ابیحنیفه رح است و صاحبین رح گفته اند که این جایز نیست زیرا چه لاحق آنرا گویند که دریابد در پس امام اول نماز را نه آخر نماز را و لاحق را میرسد که باقي نماز را ادا کند بعد از فراغت امام پس

خوف فوت نماز در حق او متحقق نیست و ابو حنیفه رح
میگوید که خوف آن باقي است زیرا چه روز عید روز
ازدهام است پس خوف آنست که عارض شود چیزي که موجب
فساد نماز است واین اختلاف در صورتیست که نماز عید
را شروع کرده باشد با وضو و اما در صورتیکه شروع کند آنرا
به تیمم پس درینصورت جایزاست اورا که بنا کند به تیمم
بالاتفاق زیراچه اگر واجب گردانیده شود بوی وضو پس در
حکم آن خواهد بود که متیمم درمیان نماز خود آب
بیابد پس نماز او فاسد خواهد گردید * مسئله ۱۸ * اگر
شخصي خایف باشد ازینکه اگر مشغول شود بوضو نماز
جمعه فوت خواهد شد پس ویرا تیمم جایز نیست بلکه لازم
است که وضو کند و بعد ازان اگر یابد جمعه را بگذارد آنرا
ورنه نماز ظهر گذارد زیراچه اگرچه فوت میشود نماز
جمعه ولیکن خلف آن نماز ظهراست بخلاف نماز
عید که آنرا خلف نیست * مسئله ۱۹ * اگر شخصي
خایف باشد ازینکه اگر مشغول شود بوضو وقت نماز باقي
نخواهد ماند پس ویرا تیمم روا نیست بلکه لازم است که

وضو کند و نماز را قضا کند زیراچه قضا خلف است

* مسئله ۲ * اگر مسافر فراموش کند آب را که همراه

اوست و تیمم کرده نماز گذارد و بعد از ان یاد آید او را

آب مذکور پس نزد طرفین رح اعاده نماز برو واجب نیست

و ابویوسف رح میگوید که اعاده نماید نماز مذکور و این

اختلاف در صورتیست که آن مسافر نهاده باشد آب را

بدست خود یا نهاده باشد غیر او بامر وی و یاد آمدن آب در

وقت نماز و بعد از گذشتن آن وقت برابر است و دلیل ابیوسف

رح یکی این است که آن مسافر قادر است بر استعمال آب

و آب در رحل او موجود است پس چنان شد که شخصی

فراموش کند جامه را که همراه اوست و برهنه نماز گذارد و

بعد ازان یاد آید و برا آنجا مرو در ینصورت اعاده نماز

لازم است برو پس آنجا همچنین و در اینجا نیز دوم این است

که همراه مسافر آب میباشد لهذا پس فرض است برو که تلاش

آن نماید و دلیل طرفین رح این است که قدرت بدون علم

نمیشود و همان قدرت مراد از وجود است و همراه مسافر

آب برای خوردن مهیا میباشد نه برای استعمال و مسئله

فراموش کردن جامه که نظیر آورد است آن را ابو یوسف رح پس جواب آن این است که مسئله مذکوره مختلف فیها است و اگر مسلم داشته شود که متفق علیها است پس فرق میان آن و میان مسئله که کلام دران است این است که در مسئله مذکوره فرض ستر عورت فوت شده است وچیز دیگر قایم مقام آن نیست و در مسئله که کلام دران است وضو فوت شده است وتیمم قایم مقام آنست * مسئله ۲۱ * اگر تیمم کننده را ظن غالب نباشد باینکه در مکان نزدیک از وآب است پس واجب نیست بروکه تلاش آب نماید زیراچه غالبا در صحرا و بیابانها آب نمیباشد وچیزی دلالت نمیکند برایی که دران مکان آب است پس آب در حق اونشخص موجود نیست لهذا تیمم او صحیح خواهد بود واگر او را ظن غالب باشد باینکه در فلان جا آب است پس او را تیمم جایز نیست تا آنزمانیکه تلاش آن نماید زیراچه آب در حق او موجود است بنظر دلیل بعد ازان باید دانست که برای مسافر لازم است که تلاش نماید آب را بمقدار غلوه که یک تیر پرتاب است وآن سه صد ذراع یا چهار صد ذراع است و بمقدار میل نرود تا از رفیقان جدا نگردد * مسئله ۲۲ * اگر باشد

آب همرا ه رفیق شخصی پس طلب کند آب را از رفیق مذکور پیش
از تیمم زیرا چه غالب اینست که از آب کسی بخیلی نمیکند پس اگر
آب نده د ویرا رفیق او بعد از طلب پس تیمم کند چه درین هنگام
عجز او از یافتن آب متحقق گشت واگر تیمم کند آن شخص پیش
از طلبکردن آب از رفیق خود پس آن تیمم صحیح بود نزد ابیحنیفه
رح زیرا چه برانسان را جب نیست طلب کردن از ملک غیر وصاحبین
رح گفته اند که آن تیمم صحیح نیست زیرا چه آب عادة مبذول است
پس غالب همین است که اگر میخواست آبرا از رفیق خود آب میداد اورا
واگر نده د آن رفیق آبرا مگر بعوض بهای آن ونزد او بهای مناسب آن
موجود است پس درین صورت اورا تیمم جایز نیست زیرا چه درین صورت
او قادر است بر تحصیل آب واگر آن رفیق آب نده د مگر ببها ئیکه در آن
غبن فاحش است پس لازم نیست ویرا که آن بها بده د وآب بگیرد
زیرا چه در این ضرر اوست والله اعلم

باب در بیان مسح موزه * مسئله ا * مسح بر موزه جایز است
چه احادیث درینباب مشهور است حتی که گفته اند که هرکه مسح موزه
را جایز نداند پس او مبتدع است واگرچه جایز دانند ولیکن مسح نکنند بلکه
موزه از پا بکشد و بشوید پایها را پس درین مضایقه نیست بلکه این

فهل موجب اجراست * مسئله ۲ * مسح بر موزه جایز است از هرحدث که موجب وضو است بشرطیکه پوشیده باشد موزه را بر وضوی کامل در وقت حدث اعنی ضرور نیست که اول وضو تمام کند وبعد ازان موزه بپوشد بلکه اگر هر دو پای شسته موزه بپوشد وبعد ازان باقی وضو را تمام کند وبعد ازان حدث عارض شود ووضو بشکند پس جایز است او را که وضو کند و مسح نماید بر موزه و وجه تخصیص قدوری جواز مسح بحدثیکه موجب وضو است این است که جنب را جایز نیست که در غسل جنابت مسح کند بر موزه و باقی بدن را بشوید بنا بر وجهیکه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و وجه تخصیص حدث متاخر آنست که موزه مشروع است برای آنکه مانع سرایت حدث شود بسوی قدم نه رافع حدث شود پس اگر روا داریم مسح را برای حدثیکه سابق است مانند زن مستحاضه که پوشد موزه را در وقت سیلان خون وبعد ازان بدر رود وقت نماز و مانند متیمم که پوشد موزه را و بعد ازان ببیند آب را پس هر اینه رافع حدث خواهد شد و آن غیر مشروع است پس مدت اعتبار فهوده خواهد شد از وقت منع و کیفیت مسح بر موزه این است که

مسح کند بر ظاهر موزه با نگشتان دست وشروع کند از جانب انگشتان پای و بکشد تا بساق بآنطور که از کشیدن دست خطوط پیدا شود زیرا چه همین کیفیت منقول است از پیغمبر صلعم در حدیثیکه روایت کرده است آن را مغیره رض که نبی علیه السلام هر دو دست خود را بر هر دو موزه خود نهاد و کشید آن را از انگشتان خود بسوی بالا بیک مسح وگویا که من می دیدم بر موزه آن سرور علیه السلام اثر مسح را بخطوط انگشتان و باید دانست که مسح کردن بر ظاهر موزه واجب است لهذا اگر مسح کند کسی بر باطن موزه یا بر عقب آن یا بر ساق آن جایز نبود زیرا چه مسح بر موزه جایز است برخلاف قیاس پس بطوریکه در شرع آمده است بهمان طور جایز خواهد بود خلاف آن جایز نخواهد بود و باید دانست که شروع نمودن از جانب انگشتان پای مستحب است بقیاس اصل که شستن است و واجب نیست حتی که اگر از جانب ساق شروع کند و بکشد تا بانگشتان پای جایز است * مسئله ۳ * فرض در مسح موزه مقدار سه انگشت است از انگشتان دست و کرخی رح گفته است که بمقدار سه انگشت پای است و اول اصح است بدلیل آنکه مسح که غالبا بهمه انگشتان دست

میشود * مسئله ۴ * مسح جایز نیست بر موزه که در ان شگاف کثیر باشد و آن عبارت است از مقداریکه ظاهر شود بسبب آن پای بمقدار سه انگشت پای واگر کمتر ازان باشد پس مسح جایز است بر آن و زفر و شافعی رح گفته اند که مسح جایز نیست بر موزه که در ان شگاف باشد اگرچه قلیل بود زیرا چه هر قدر از پای ظاهر خواهد شد شستن آن واجب خواهد شد پس شستن باقی نیز واجب خواهد شد چه جمع میان شستن و مسح در شرع نیامده است و دلیل علمای ما این است که موزه از شگاف قلیل خالی نمی باشد عادة پس اگر شگاف قلیل مانع جواز مسح بر موزه باشد پس بسبب کشیدن موزه از پای حرج لازم می آید و از شگاف کثیر خالی میباشد پس در کشیدن موزه که در آن شگاف کثیر باشد حرج لازم نمی آید و شگاف کثیر عبارت است از مقداریکه بسبب آن ظاهر میشود پای مقدار سه انگشت خورد پای و همین صحیح است و وجه آن این است که اصل در قدم انگشتان است و سه انگشت اکثر آن است پس قایم مقام کل خواهد بود و اعتبار سه انگشت کوچک پای برای احتیاط است * مسئله ۵ * اگر در موزه شگاف باشد باینطور که در آن سر انگشت می درآید ولیکن در وقت مشی هیچ چیز از قدم ظاهر

نمیشود پس آن شکاف اعتبار ندارد بلکه آن در حکم موزه ایست که در آن شگاف نباشد اصلا * مسئله ۶ * مقدار شگاف کثیر که مذکور شد پس آن در هر موزه علیحده معتبر است پس اگر در یک موزه شگاف متفرق باشد باینطور که اگر جمع کرده شود بمقدار شگاف کثیر میرسد پس جمع نموده خواهند شد و درینصورت مسح بر آن موزه جایز نخواهد شد و اگر اندک اندک در هر دو موزه شگاف باشد باینطور که اگر جمع نموده شود بمقدار اکثر میرسد پس آن جمع نموده نخواهد شد زیرا چه هر واحد از دو موزه علیحده است حتی که شگاف یک موزه مانع آن نیست که موزه دیگر را پوشیده مشی نماید بخلاف نجاست متفرقه بر جامهای متعدده اعنی اگر اندک اندک نجاست در جامه باشد باینطور که اگر جمع نموده شود بمقدار کثیر رسد پس آن جمع نموده میشود و نماز با آن جایز نمیشود زیرا چه آلایش آن جامها حامل نجاستها است و باید دانست که انکشاف عورت نظیر نجاست است اعنی اگر اندک اندک از چند جا کشف عورت شود باین طور که اگر جمع نموده شود بمقدار ربع عضو کامل میرسد پس اعتبار نموده میشود و لهذا نماز درینصورت جایز نمیشود * مسئله ۷ *

شخصیکه غسل واجب است برو مسح بر موزه جایز نیست و برا
وباید دانست که صورت مسئله این است که مسافری
وضو کند و موزه بپوشد و بعد از ان جنب گردد و تیمم نماید
برای جنابت و بعد از ان بیابد آنقدر آب را که برای وضو
کفایت کند نه برای غسل پس او وضو خواهد کرد و جایز نیست
ویرا که مسح بر موزه نماید بلکه لازم است که هردو پای را بشوید
ووجه آن یکی این است که صفوان بن عسال روایت کرده است که رسول خدا
صلعم میفرمود بما یان که در ایام سفر تا سه شبانه روز بر نکشیم
موزه را از پای خود و مسح نمائیم نه بسبب جنابت بلکه بسبب بول
و غایط و وجه دوم این است که موجب غسل چون جنابت وغیره مکرر
نمیشود عادة مانند حدث پس در کشیدن موزه بسبب جنابت
و غیره حرج نیست بخلاف حدث که آن در یکروز چند بار میشود
* مسئله ۸ * هر چیز یکه شکننده وضو است پس آن چیز
شکننده مسح بر موزه است چه مسح از بعض اجزای وضو است
و کشیدن هردو موزه از پای نیز شکننده مسح موزه است زیرا چه
بسبب کشیدن موزه از پای حدث سرایت میکند در قدم چه موزه
مانع آن سرایت بود و هرگاه مانع زائل گشت حدث سرایت

خواهد کرد در قدم و همچنین کشیدن یک موزه شکننده مسح موزه است زیرا چه شستن یکپای و مسح بر موزه پای دیگر جمع کردن است در میان شستن و مسح در وضوی واحد و همچنین گذشتن مدت مسح نیز شکننده مسح موزه است چنانچه بالا گذشت پس اگر مدت مسح تمام شود واجب است بر مسح کننده که موزه را بکشد و هردو پای بشوید فقط و نیاز نگذارد او واجب نیست بر وی که باقی وضو را اعاده نماید و همچنین اگر بکشد موزه را از پای پیش از گذشتن مدت مسح واجب میشود بر شستن هردو پای فقط و اعاده باقی وضو واجب نمیگردد زیرا چه بسبب کشیدن موزه حدث سابق سرایت میکند در قدم و همچنان میشود که گویا آن هردو قدم را نشسته بود پس شستن آن واجب میشود و باید دانست که حکم کشیدن موزه ثابت میشود وقتیکه براید قدم تا بساق موزه اگرچه از ساق بیرون نیامده باشد زیرا چه ساق موزه در حق مسح اعتبار ندارد و همچنین حکم است وقتیکه برآید تا بساق موزه اکثر قدم و همین صحیح است * مسئله ۱۰ * اگر شخصی شروع کرد مسح موزه را در حالتیکه او مقیم است و بعد از آن مسافر گشت پیش از گذشتن

روز وشب پس ويرا جايزاست که مسح کند تا سه شبانه روز زيرا چه مسح مذکور در حديث متعلق است بمدت وقت وچيزيکه متعلق بوقت ميشود پس معتبر در ان آخر آنوقت ميشود وچون شخص مذکور در آخر وقت مسافر گشت حکم سفر جاري نموده خواهد شد در حق او واگر شخص مذکور مدت يکروز وشب را تمام کند وبعد ازان مسافر شود پس از وقتيکه مسح شروع کرده بود سه روز وشب مسح نخواهد کرد بلکه بعد از سفر سه روز وشب از سرنو خواهد گرفت زيرا چه چون مدت يکروز وشب تمام شد وبعد ازان سفر اختيار کرد پس بسبب گذشتن مدت مذکوره حدث سرايت نموده در قدم او ۞ مسئله ۞ اگر شروع کرد شخصي مسح موزه را درحاليکه مسافر است وبعد ازان مقيم گشت پس اگر او بعد از گذشتن يکروز وشب مقيم شده است لازم است که موزه از پاي بکشد وپاي بشويد زيرا چه مسح تا سه روز وشب جايز نيست مگر بسبب سفر وچون سفر باقي نماند پس جواز مسح تا سه روز وشب باقي نخواهد ماند واگر آن شخص پيش از گذشتن يک روز وشب مقيم گرديد تمام خواهد کرد يک روز وشب را زيرا چه اين مدت مسح مقيم است وآن شخص مقيم

گشت * مسئله ۱۱ * اگر بپوشد شخصی جرموق را بالای موزه جایز است ویرا که مسح کند بر جرموق و بدانکه جرموق معرب برموک است و آن عبارت است از چیزیکه بالای موزه میپوشند برای محافظت موزه وساق آن کوتاه می باشد از ساق موزه وشافعی رح میگوید که مسح برجرموق جایز نیست زیراچه مسح برموزه بدل شستن پای است ومسح برجرموق بدل مسح موزه است پس آن جایز نخواهد بود چه بدل را بدل نمیباشد ودلیل علمای مایکی این است که پیغمبر صلعم مسح کرداست برجرموق ودوم این است که جرموق تابع موزه است در استعمال وغرض پس آن مانند موزه دوتواست ومسح جایز است بر موزه دوتو همچنین جایزخواهد بود برجرموق وجرموق بدل پای است نه بدل موزه بخلاف آنکه اگر بپوشد کسی جرموق رابعد از حدث چه درینصورت مسح برجرموق جایزنیست زیراچه حدث سرایت کرده است برموزه پس انتقال نخواهد کرد بسوی جرموق * مسئله ۱۲ * اگرجرموق ازکرباس باشد پس بران مسح جایز نیست چه آن صلاحیت این ندارد که بمنزله موزه اعتبار نموده شود ولیکن

اگر مسح کند بر جرموق کرباس باینطور که رطوبت آن بعضو نرسد پس جایز است * مسئله ۱۳۴ * مسح بر جراب نزد ابیحنیفه رح جایز نیست مگر وقتیکه مجلد یا منعل باشد و صاحبین رح گفته اند که مسح بر جراب جایز است بشرطیکه ثخین و سطبر باشد خواه آن جراب از کرباس باشد یا از چرم یا از ابریشم بجهت آنکه مرویست که پیغمبر علیه السلام مسح کرده است بر هر دو جراب خود و بجهت آنکه هرگاه جراب ثخین باشد باینطور که محکم و ثابت باشد بر ساق در وقت رفتار بی آنکه بچیزی چون ریسمان مثلا بسته شود پس آن را پوشیده مشی ممکن است و هرگاه چنین شد پس آن مانند موزه خواهد بود و مسح بر آن جایز خواهد بود مانند موزه و دلیل ابیحنیفه رح این است که جراب مذکور مانند موزه نیست زیرا چه آنرا پوشیده همیشه مشی ممکن نیست مگر وقتیکه منعل باشد و محمل حدیث همان است و بر قول صاحبین رح فتوی است و ابوحنیفه رح نیز رجوع نموده است بسوی قول صاحبین رح و بدانکه منعل بسکون نون عبارت است از جرابیکه در اسفل آن چرم باشد مانند نعال و مجلد آن است که در اعلی و اسفل

آن محرم باشد * مسئله ۱۴ * جایز نیست مسح بر دستار و کلاه و برقع و دستانه زیرا چه حرج نیست در کشیدن این چیزها و اجازت مسح نداده است صاحب شرع مگر بسبب دفع حرج * مسئله ۱۵ * مسح جایز است بر جبیره اگرچه بیوضو بسته باشد آن را بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرده است و علی رض را نیز بان امر کرده است و بجهت آنکه در وا کردن جبیره زیاده حرج است به نسبت کشیدن موزه پس بطریق اولی مسح جایز خواهد بود بر جبیره و بدانکه مسح نمودن بر اکثر جبیره کافی است و استیعاب آن شرط نیست بنا بر روایت حسن رض و بدانکه مسح بر جبیره مقید بمدت نیست چه در ان بیان مدت نیامده است از جانب شرع و باید دانست که جبیره عبارت است از چوبهائیکه بر استخوان شکسته می بندند * مسئله ۱۶ * اگر بیفتد جبیره بی آنکه جراحت به شود پس مسح باطل نمیشود بلکه مسحیکه بران نموده بود باقی میماند زیرا چه عذریکه بنا بر آن مسح نموده بود ثابت و باقیست و بدانکه مسح بر جبیره بمنزله شستن ما تحت آن است مادامیکه عذر باقیست * مسئله ۱۷ * اگر بیفتد جبیره

بعد از به شدن جراحت پس مسح آن باطل میشود بسبب زوال عذر لهذا اگر جبیره بیفتد بسبب به شدن جراحت در اثنای نماز واجب میشود بر صاحب جبیره که نماز از سر نو ادا کند زیرا چه او قادر شد بر اصل پیش از حصول مقصود از بدل والله اعلم

باب در حیض واستحاضه بدانکه حیض در لغت بمعنی خروج است ودر شرع عبارت است از خون رحم که می بر آید از راه فرج زن بغیر سبب مرض وولادت واستحاضه عبارت است از خون غیر رحم که بر می آید از راه فرج واما خون رحم که از راه فرج بر می آید بسبب ولادت فرزند آنرا نفاس می نامند * مسئله ا * اقل مدت حیض سه شبانه روز است وانچه کم باشد ازان پس استحاضه است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که اقل مدت حیض سه شبانه روز است در حق زن خواه باکره باشد یا ثیبه اعنی بمرد نرسیده باشد واکثر مدت آن ده شبانه روز است وشافعی رح گفتست که اقل مدت حیض یکروز وشب است وحدیث مذکور حجت است بر او رح واز ابییوسف رح مرویست که اقل مدت حیض دو روز واکثر روز سیوم است چه اکثر شی قایم مقام کل میشود وجواب آن

این است که حکم نمودن از اندازهٔ شرعی که در حدیث مذکور است بقیاس وعقل روا نیست * مسئله ۲ * اکثر مدت حیض ده شبانه روز است وانچه بران زیاده باشد استحاضه است بنا بر حدیثیکه مذکور شد و شافعی رح گفتست که اکثر مدت حیض پانزده روز است وحدیث مذکور حجت است براو رح وبدانکه انچه مذکور شد که کم از سه روز و زیاده از ده روز استحاضه است پس وجه آن این است که انچه در شرع مقدر است کم وزیاده ازان بان لاحق کرده نمیشود * مسئله ۳ * انچه میبیند آن را زن در ایام حیض از خون خواه خون سرخ باشد یا زرد یا تیره حیض است تا آن زمانیکه به بیند رنگ سفید خالص را ونزد ابییوسف رح خون تیره حیض شمرده نمیشود مگر وقتیکه اول خون صاف براید بعد ازان تیره واگر از اول روز تیره براید پس نزد او رح حیض نیست چه آن از رحم برنیامده است زیرا چه آن اگر از رحم برمی آمد هراینه موخر بیرون می آمد از خون صاف بجهت آنکه خون صاف اول بیرون میشود و بعد ازان مکدر و تیره برمی آید ودلیل ابیحنیفه ومحمد رح این است که مرویست که عایشه صدیقه رض ماسوای سفید خالص را حیض

گردانیده ناست و این امر معلوم نمیشود مگر بسبب شنیدن از پیغمبر
علیه السلام پس ظاهر اینست که آن را عایشه صدیقه رض از
پیغمبر علیه السلام شنیده است وجواب از دلیل ابی یوسف رح
این است که دهن رحم منکوس است یعنی در جانب پائین است لهذا
تیره و مکدر اول بیرون می آید چنانچه اگر سوراخ نمود شود در اسفل
سبوی اول درد بر می آید و بعد از ان آب صاف * مسئله ۴ *
اگر خون سبز رنگ بیند زن پس صحیح درینصورت این است که اگر زن
مذکوره صاحب حیض است و آیسه نیست پس آن خون حیض است
و رنگ آن بسبب غذای فاسد سبز گشته است و اگر زن مذکوره کبرسن
داشته باشد و سوای سبز رنگ نمی بیند پس درینصورت آن خون
حیض نیست بلکه آن از فساد منبت رطوبت است * مسئله ۵ *
بسبب حیض نماز ساقط و معاف میشود و روزه حرام میگردد و بر زن
حایضه واجب است که روزه قضا کند نه نماز بجهت آنکه عایشه
صدیقه رض گفتست که در عهد پیغمبر علیه السلام چون یکی از زنان
از حیض پاک میشد او روزه را قضا میکرد و نماز را قضا نمیکرد
و بجهت آنکه در قضا نمودن نماز حرج است بسبب تضاعف آن زیرا چه
اگر در هر ماه ده روز حیض شود پس پنجاه نماز در هر ماه قضا

کردن واجب شود ودر این حرج است ودر قضا نمودن روزه حرج نیست زیرا چه در مدت یازده ماه ده روز قضا کردن مشکل نیست * مسئله ۶ * زن حایض را در آمدن در مسجد روا نیست و همچنین جنب را چه پیغمبر صلعم فرموده است که من حلال نمیگردانم دخول مسجد را در حق حایض وجنب و نزد شافعی رح آنها را دخول مسجد بطریق عبور و مرور مباح است ولیکن حدیث مذکور حجت است بر وی رح چه حدیث مذکور مطلق است و دلالت میکند برای نکه آنها را دخول مسجد مطلقا روا نیست * مسئله ۷ * زن حایض را روا نیست که طواف خانه کعبه نماید زیرا چه طواف کننده در وقت طواف در مسجد میگردد و زن مذکوره را دخول مسجد روا نیست * مسئله ۸ * مرد را جایز نیست که وطی کند زن حایض را زیرا چه در قرآن مجید آمده است که نزدیکی مکنید با زنان در حالت حیض تا زمانیکه پاک گردند آنها * مسئله ۹ * خواندن قرآن روا نیست مر زن حایض را و جنب را زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که زن حایض و جنب را نباید که بخواند چیزی از قرآن مجید

و همچنین جایز نیست خواندن قرآن مرزن صاحب نفاس
را چه او بمنزله زن حایض است و نزد امام مالک رح
زن حایض را جایز است خواندن قرآن وحدیث مذکور
حجت است بروي و بدانکه حدیث مذکور بسبب اطلاق
آن دلالت میکند بر اینکه آنها را خواندن کمتر از یک آیه
نیز روا نیست وطحاوي رح گفتست که آنها را خواندن
کمتر از آیت رواست و حدیث مذکور حجت است براو رح
و همچنین روا نیست آنها را گرفتن درهمي که دران سورة
از قرآن نوشته باشد مگر بمیان آن و همچنین روا نیست
انسان را که بیوضو مس مصحف نماید مگر بغلاف بجهت
آنکه پیغمبر صلعم فرموداست که مس مصحف نکند کسي
مگر با وضو وبعد ازان بدانکه حدث وجنابت هردو سرایت
میکنند در دست لهذا محدث و جنب هردو را مس مصحف
روا نیست و جنابت سرایت میکند در دهن نه حدث لهذا
خواندن قرآن جنب را روا نیست و محدث را رواست
وبدانکه مراد ازغلاف آنست که منفصل باشد از قرآن نه
آنکه متصل باشد بان چون جلد آن که شیرازه بسته شده باشد

* مسئله ۱۰ * مس مصحف بآستین مکروه است مرجنب وحایض را در روایت صحیح زیرا چه آستین تابع اوست واگر مس کند کتب فقه را بآستین جایز است زیرا چه دران ضرورتست بجهت آنکه اکثر احتیاج می افتد بسوی کتب فقه * مسئله ۱۱ * دادن مصحف بصبیان برای خواندن مضایقه نیست و همین صحیح است زیرا چه اگر منع کرده شود پس آنها از حفظ قرآن محروم میشوند واکثر امر کرده شود بانها که وضو کنند برای مس مصحف پس حرج لاحق میشود بانها * مسئله ۱۲ * اگر خون زن حایضه بند گردد در کمتر از ده روز پس شوهر وی را حلال نیست که وطی کند ویرا مگر بعد از غسل زیرا چه خون حیض گاهی جاری میشود وگاهی بند پس حکم طهارت ثابت نمی شود مگر بعد از غسل واگر زن مذکوره غسل نکند ولیکن بگذرد بر او ادنی وقت نماز وآن عبارت است از مقدار وقتیکه قادر شود دران بر غسل وتحریمه نماز پس بسبب گذشتن اینقدر وقت نیز حلال میشود وطی آن اگرچه غسل نکرده باشد زیرا چه بسبب گذشتن اینقدر وقت نماز واجب میشود بر ذمه او پس او حکما پاک شمرده میشود * مسئله ۱۳ * اگر خون زن حایض بعد از گذشتن ده روز بند گردد در کمتر

از مدت عادت او پس باید که وطی نکند او را شوهرش تا آن زمانی
که نگذرد مدت عادت او اگرچه غسل کرده باشد زیرا چه احتمال
باز آمدن خون در ایام عادت غالب است پس احتیاط دریں
است که اجتناب کند از وطی آن در ایام عادت * مسئله ۱۴ *
اگر خون زن حایض بند شود بگذشتن ده روز پس وطی آن
حلال است پیش از غسل زیرا چه حیض زیاده از ده روز نمیشود
ولیکن مستحب این است که تاخیر کند در وطی تا آن زمان که
غسل کند پس وطی پیشتر از آن ترک مستحب است * مسئله ۱۵ *
طهر متخلل میان دو خون در مدت حیض بمنزله خون جاری است
وصورت آن این است زنیکه اول حیض آمده است آنرا
یکروز خون بیند و هشت روز خون نه بیند و در روز دهم باز خون
بیند پس این هشت روز که دران خون ندیده است بمنزله
خون جاری است قال رضی الله عنه این یک روایت است از
ابیحنیفه رحمه الله و وجه آن این است که دوام جریان خون در مدت
حیض شرط نیست با جماع پس اول و آخر معتبر است مانند نصاب
در زکوة یعنی اگر در اول سال و آخر آن نصاب زکوة تمام و
کمال موجود باشد پس نقصان آن در اثنای سال اعتبار ندارد

و از ابي يوسف رح مرويست كه طهريكه كمتر از پانزده روز است پس آن فاصل نيست بلكه بمنزله خون جاري است زيرا چه طهر مذكور فاسد است پس بمنزله خون جاري خواهد بود و اين روايت ديگر است از ابيحنيفه رح و بعضي گفته اند كه اين قول اخير ابيحنيفه رح است و عمل نمودن باين قول آسانتر است و تمام تفصيل آن در كتاب الحيض از مبسوط مشروحا مذكور است و بدانكه صورتش اين است كه زنيكه يكروز خون بيند و چهارده روز خون نه بيند و باز يكروز خون به بيند پس بنابر قول ابي يوسف رح و روايت ديگر از ابيحنيفه رح ده روز اول حيض است و باقي استحاضه * مسئله ۱۶ * اقل مدت طهر پانزده روز است و چنين مرويست از ابراهيم نخعي كه از اكابر تابعين است و اين امر از عقل و قياس معلوم نميشود پس معلوم شد كه تعيين اين مقدار بابراهيم نخعي از پيغمبر صلعم رسيده است * مسئله ۱۷ * مقدار اكثر طهر مقرر نيست زيراچه طهر گاهي دراز ميشود تا يك سال و گاهي تا دو سال پس مقدار اكثر مدت آن مقرر كرده نميشود مگر در حق زنيكه خونش هميشه جاريست و هيچ عادت طهراي

حیض او ثابت نشده است پس در حق او اکثر مدت معتبر نبوده
میشود وتفصیل آن در کتاب الحیض مبسوط است و باید
دانست که بعضی گفته اند که اکثر مدت طهر در حق او شش
ماه یک ساعت کم و بعضی گفته اند که بیست و هفت روز
است و این ظاهرتر است و بعضی گفته اند که پنجاه و
هفت روز است و بعضی گفته اند که ده ماه است و این
قول حاکم شهید است و در نهایه مذکور است که برین
فتوی است * مسئله ۱۸ * خون استحاضه مانند رعاف
مستمر است یعنی مانع روزه ونماز و وطی نیست زیرا چه
پیغمبر صلعم بزن مستحاضه فرموده است که وضو کن و نماز
بگذار اگرچه چکیده بر بوریای نماز و ازین حدیث حکم نماز
ثابت شد پس حکم روزه نیز معلوم شد و دلیل بر حلت وطی
اجماع است * مسئله ۱۹ * اگر زنی را خون جاری شود
زیاده از ده روز و حال آنکه عادت حیض او کم از ده روز است
پس ایام عادت او حیض اعتبار کرده میشود وانچه زیاد است
پس استحاضه است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است زن
مستحاضه را باید که ترک کند نماز را در ایام حیض خود

بجهت آنکه زاید برعادت مانند زاید بوده روزاست پس ملحق خواهد شد بانچه زایداست ازده روز * مسئلهٔ ۲ * اگرزنی بالغه شود باینطورکه حیض آید اورا درابتدا وجریان خون مستمرماند پس حیض او ده روز شمرده میشود ازهرماه وباقی استحاضه است زیراچه هرگاه درابتدا سه روز خون آمد معلوم شد که حیض شده است وبعد ازان هرگاه تاده روزجاری ماند پس معلوم شد که مدت حیض اوده روزاست وبعد ازان چون خون تجاوزکرد ازده روز وهمیشه خون جاری ماند درین هنگام شک واقع شد دراینکه زیاده برسه روز حیض است یا استحاضه پس ده روزکه حیض قرارداده شده بود بسبب شک مذکوراز شمارحیض بیرون نخواهد شد

فصل در بیان حکم مستحاضه وهرکه بمنزله آن باشد

* مسئلهٔ ۱ * زن مستحاضه وهمچنین کسیکه ویرا سلس البول یارعاف دایم عارض شده باشد یاجراحتی داشته باشد که همیشه خون یا ریم ازان جاریست پس حکم آنها این است که برای هروقت نماز وضو کنند وادا نمایند بآن وضو در وقت مذکورهرنمازکه خواهند از

فرایض و نوافل و شافعي رح گفتست که واجب است بر زن مستحاضه که براي هر نماز فرض وضو نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که مستحاضه را باید که براي هر نماز وضو کند و بجهت آنکه اعتبار طهارت بنا بر ضرورت است که عبارتست از اداي نماز فرض پس بعد از اداي آن طهارت او باقي نخواهد ماند چه در ین هنگام ضرورت مذکوره باقي نماند و دلیل علماي ما یکي اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که مستحاضه را باید که براي هر وقت نماز وضوي تازه کند و همین مراد است از حدیثیکه شافعي رح اورده است زیرا چه از حدیث مذکور لام که بر لفظ کل صلوة داخل است بمعني وقت است چه لام براي افادهٔ معني وقت مستعمل میشود چنانچه میگویند آتیک لصلوة الظهر اعني خواهم آمد نزد تو وقت نماز ظهر و دوم این است که وقت نماز قایم مقام اداي نماز گردانیده شده است براي آساني پس مدار حکم بران است *مسئله ۲* وضوي آنها باطل میشود بسبب گذشتن وقتیکه براي آن وضو کرده بودند و بعد ازان باید که آنها از سر نو وضو نمایند براي نماز دیگر و این نزد علماي ماست و زفر رح گفتست که باطل میشود وضوي آنها بسبب داخل شدن وقت نماز نه بسبب گذشتن آن پس اگر وضو نمایند

آنها در وقت طلوع آفتاب پس این وضو باقی میماند تا آن زمان که بگذرد
وقت ظهر و داخل شود وقت عصر نزد طرفین رح و نزد ابییوسف
و زفر رح وضوء مذکور باقی میماند تا آن زمان که داخل
شود وقت ظهر و بسبب خروج وقت ظهر وضو مذکور باطل
میشود حاصل کلام اینست که وضوی معذور میشکند بسبب
خروج وقت نماز نزد طرفین رح و نزد زفر رح بسبب دخول
وقت نماز و نزد ابییوسف رح بهر واحد بدانکه فایده این
اختلاف ظاهر میشود در صورتیکه وضو کند شخصی از
معذوران پیش از زوال آفتاب یا پیش از طلوع آفتاب
یعنی در صورت اول جایز است زیرا که بوضوی مذکور نماز
ظهر ادا کند نزد طرفین رح چه خروج وقت نماز یافته نشده است
و نزد زفر و ابییوسف رح جایز نیست زیرا که بوضوی مذکور
نماز ظهر ادا نماید چه دخول وقت ظهر یافته شده است و در
صورت دوم وضوء مذکور باقی میماند بعد از طلوع آفتاب
نزد زفر رح پس اگر شخص مذکور نماز اشراق بکند از
بوضو مذکور رواست نزد زفر رح چه دخول وقت نماز یافته
نشده است و نزد علمای ما روا نیست چه وضوء مذکور بسبب

گذشتن وقت نماز فجر میشکند و بدانکه دلیل زفر رح این
است که اعتبار وضوی آنها با وجود منافی آن بجهت حاجت
است بسوی ادای نماز فرض وپیش از رسیدن وقت آن
حاجت نیست پس وضوی آنها پیش از وقت معتبر نخواهد شد
برای ادای فرض وقت ودلیل ابییوسف رح اینکه حاجت
مذکوره نیست مگر در وقت نماز پس وضوی آنها پیش از وقت
و بعد از وقت معتبر نخواهد شد ودلیل طرفین رح این است
که تقدیم وضو بر وقت نماز ضروریست تا او قادر شود بر
ادای نماز بمجرد دخول وقت پس وضوی آنها پیش از وقت
معتبر خواهد شد وخروج وقت دلالت میکند بر زوال حاجت
لهذا بسبب خروج وقت وضوی آنها باقی نخواهد ماندی
بدانکه مراد از وقت مذکور وقت نماز فرض است پس اگر وضو
کند معذور برای نماز عید پس جایز است زیرا که بآن وضو نماز
ظهر بگذارد نزد طرفین رح وهمین صحیح است * مسئله ۳ *
اگر وضو کند معذوری در وقت ظهر ویکبار برای ظهر
و بار دیگر برای عصر پس نزد طرفین رح جایز نیست زیرا که
بوضوی مذکور نماز عصر بگذارد چه دریصورت خروج وقت

متحقق است وبايد دانست كه درينصورت نزد ابيپوسف وزفر رح نيز گذاردن نماز عصرجايز نبود زيراچه درينصورت خروج وقت مدخول آن هرد و يافته ميشود وبدانكه مراد ازمستحاضه مذكوره آن مستحاضه است كه نگذرد بروقت نماز مگر باينحالت كه خون استحاضه جاري باشد دران وهمچنين مراد است ازمعذوران ديگر كه بمنزله مستحاضه اند وبايد دانست كه هركه بشكم اوجاري باشد هميشه يا ريح صادر شود ازو هميشه بمنزله مستحاضه مذكوراست زيراچه ضرورت چنانچه متحقق ميشود بسبب استحاضه همچنين متحقق ميشود بسبب اين عوارض پس حكم همه برابر خواهد بود

فصــــل دربيان نفاس نفاس خوني است كه برايد از رحم بعد زادن وآن ماخوذ است از تنفس رحم بخون يا از خروج نفس يعني فرزند يا يعني خون * مسئله ا * خونيكه به بيند آن زن حامله پيش از زائيدن يا وقت زائيدن پيش از برآمدن فرزند پس آن خون استحاضه است اگرچه اين خون تامدت دراز جاري باشد وشافعي رح گفتست كه خون مذكور حيض است زيرا چه شافعي رح قياس ميكند اين رابرنفاس زيراچه آن هرد واز رحم است چه اگرزني بزايد دو فرزند از بطن واحد پس نفاس

بتحقق میشود از تولد فرزند اول نزد شیخین رح باوجودیکه
زن مذکوره حامل است بسبب فرزند دوم همچنین خون
مذکور حیض خواهد بود باوجود بودن زن مذکوره حامله
ودلیل علمای ما اینکه عادت این است که دهن رحم بسبب حمل بند
میشود ونفاس جاری میشود بعد ازوا شدن دهن رحم بسبب
برآمدن فرزند ولهذا خونیکه جاری میشود بعد از برآمدن بعض
اعضای فرزند نفاس است چنانچه مرویست از ابیحنیفه وصاحبیه
رح چه درین هنگام دهن رحم وا میشود * مسئله ۲ * جنینیکه
بعض اعضای او درست شده باشد پس آن جنین فرزند شمرده میشود
لهذا بسبب زائیدن آن زن صاحب نفاس میگردد وکنیز ام ولد
وهمچنین بسبب آن عدت طلاق منقضی میشود * مسئله ۳ *
اقل مدت نفاس مقرر نیست زیراچه بسوی مقرر نمودن آن حاجت
نیست چه برآمدن فرزند علامت خروج خون است از رحم پس حاجت
نیست باینکه مدتی مقرر نموده شود برای آن تا آن مدت علامت
باشد برآن چنانچه باین حاجت است در حیض * مسئله ۴ *
اکثر مدت نفاس چهل روز است وانچه بران زیاده باشد
پس آن استحاضه است بجهت آنکه بروایت ام سلمه رض آمده

است که پیغمبر صلعم تعین مدت نفاس بچهل روز نموده است و نزد شافعی رح اکثر مدت نفاس شست روز است و نزد مالک رح هفتاد روز و حدیث مذکور حجت است بر آنها * مسئله ۵ * اگر زنی را عادت باشد که خون نفاس او تا ده روز مثلا جاری می باشد و بعد از آن فرزندی بزاید و زیاده از چهل روز خون او جاری شود پس خون او در ایام عادت او نفاس شمرده میشود و باقی استحاضه بنا بر وجهیکه در حیض مذکور شده است و اگر او را عادت نفاس معین نباشد پس نفاس او چهل روز اعتبار نموده میشود زیراچه نفاس او چهل روز گردانیدن ممکن است و انچه زیاده از چهل روز است استحاضه است * مسئله ۶ * اگر زنی دو فرزند بزاید توامان پس نفاس او بعد از زائیدن فرزند اول اعتبار نموده میشود نزد شیخین رح اگرچه فصل میان زائیدن فرزند اول و فرزند دوم چهل روز باشد و محمد رح گفتست که نفاس او بعد از زائیدن فرزند دوم اعتبار نموده میشود و همین قول زفر رح است زیراچه زن مذکوره بعد از زائیدن فرزند اول حامله است تا وقتیکه فرزند دوم نزائید است پس درین اثنا صاحب نفاس نخواهد شد چنانچه حامل حایض نمیشود لهذا

عدت او منقضي مي شود بعد از زائيدن فرزند دوم ودليل
شيخين رح اين است كه زن حامل حايض نميشود بجهت آنكه
دهن رحم آو بند مي ماند بسبب حمل چنانكه بالا مذكور شد
ودر صورت مذكوره دهن آن واشده است بسبب برآمدن فرزند
اول پس خون بعد زائيدن فرزند اول نفاس خواهد بود اما انقضاي
عدت پس موقوف است بر وضع حمل و وضع متحقق نميشود
مادا ميكه فرزند ديگر متولد نشود والله اعلم

باب در بيان نجاستها وتطهير آن *مسئله۱*

واجب است كه بدن مصلي وجامه او پاك باشد از نجاست
وهمچنين مكانيكه دران نماز ميگذارد زيرا چه خداي تعالى
در قرآن مجيد امر كرد است بتطهير جامه از نجاست وهمچنين
در حديث نيز آمد است و هرگاه از قرآن وحديث ثابت باشد
كه تطهير جامه واجب است پس واجب خواهد بود تطهير بدن ومكان مصلي
نيز زيرا چه استعمال در حالت نماز اينهمه را شامل است
مسئله۲ تطهير بدن وجامه ومكان از نجاست جايز
است بآب وبهرمايعيكه پاك باشد وممكن باشد ازاله نجاست
بآن چون سركه وگلاب ومانند آن از جنس چيزيكه هرگاه

فشرده شود هرگاه رنگ گردد بسبب فشردن مانند چیزهائیکه مذکور
شد بخلاف چیزیکه چنین نباشد چون روغن وشیر واینکه
مذکور شد نزد شیخین رح است ومحمد وزفروشافعي رح گفته اند
که تطهیر نجاست جایز نیست مگر بآب زیرا چه مقتضاي قیاس این
است که بسبب استعمال آب وغیره طهارت حاصل نشود بجهت
آنکه آن آب وغیره ناپاک میگردد بمجرد ملاقات آن با نجاست
وهرگاه آن خود نجس گشت پس بسبب آن طهارت حاصل
نخواهد شد ولیکن این قیاس ترک نموده شد در آب بنا بر
ضرورت ودلیل شیخین رح این است که بآب طهارت حاصل میشود
بعلت آنکه بسبب استعمال آن نجاست زائل میگردد واین
علت یافته میشود در مایعهاي دیگر چون سرکه وغیره چه بسبب
استعمال آن نیز نجاست زائل میگردد مانند آب پس بآن
نیز طهارت حاصل خواهد شد وانچه مذکور شد که تطهیر بدن
وجامه جایز است بآب وغیره مایعهاي مذکور قول ابیحنیفه رح
است ویکروایت است از ابییوسف رح ودر روایت دیگر این است
که تطهیر بدن بغیر آب جایز نیست * مسئله ۳ * اگر برسد
بموزه نجاستیکه جرم دار است چون سرگین وفضله انسان وخون

ومني وبعد ازان خشک گردد پس بسبب مالیدن آن برزمین پاک میگردد نزد شیخین رح بنا براستحسان و محمد رح گفتست که پاک نمیگردد وهمین موافق قیاس است مگر در مني زیرا چه انچه در مي آید درموزه پس آن بسبب خشک شدن و مالیدن برزمین زائل نمیگردد بخلاف مني بنا برانچه بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی ودلیل شیخین رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموداست که هرگاه یکی از شما بیاید درمسجد بایدکه نگاه کند در زیر نعلهاي خود پس اگر دران نجاستی به بیند بایدکه بمالد آنرا برزمین واین موجب پاکي آنست دوم این است که بسبب صلابتي وسختي که درجرم است در نمي آید دران از نجاست مگر قلیل وبعد ازان چون خشک میگردد جرم نجاست جذب میکند آن جرم آن قلیل را وبسبب مالیدن موزه مذکور هرگاه زائل میشود آن جرم نجاست پس زائل میشود انچه دران قایم است واگر آن نجاست خشک نباشد بلکه تر باشد پس موزه مذکور پاک نمیشود مگر بشستن زیرا چه نجاست تر بسبب مالیدن برزمین پاک وزائل نمیشود بلکه زیاده میگردد وازابییوسف رح مرویست که اگر بمالد آن را برزمین بحدیکه اثر نجاست باقي نماند

پاک میکردد بجهت عموم بلوی و بجهت حدیث مذکور چه آن مطلق است مقید نیست بنجاست خشک و اکثر مشایخ رح موافق ابی یوسف رح اند * مسئلهٔ ۴ * اگر برسد بموزه نجاستیکه جرم دار نیست چون بول وخمر مثلا وخشک گردد پس آن موزه پاک نمیشود مگر بشستن زیرا چه اجزاء نجاست مذکوره درمی آید درآن وچیزی از جانب خارج جاذب آن نیست تا جذب کند آنرا وبعضی گفته اند که انچه متصل شود بنجاست مذکوره از تراب وریگ پس آن چیز جرم آن میگردد * مسئلهٔ ۵ * اگر نجاست برسد بپارچه پس پاک نمیشود پارچه مذکور مگر بشستن آن اگرچه آن نجاست خشک شده باشد خواه آن نجاست جرم دار باشد یا جرم دار نباشد زیرا چه درمی آید درپارچه بسبب تخلخل آن اجزای کثیر از نجاست پس آن زائل نمیشود مگر بسبب شستن * مسئلهٔ ۶ * منی نجس است وشستن آن واجب است اگر تر باشد واگر بپارچه برسد وخشک گردد پس بسبب مالیدن نیز پاک میگردد زیرا چه پیغمبر صلعم بعایشه رض فرموده که بشو آنرا اگر تر باشد وبمال آنرا اگر خشک باشد وشافعی

فرح گفته که منی پاک است و این حدیث حجت است بر او زیرا که
و نیز پیغمبر صلعم فرموده است که شستن پارچه ضرور است از پنج
چیز از آنجمله یکی منی را شمرده است * مسئله ۷ *
اگر منی رسد ببدن انسان و خشک گردد پس در این صورت
اکثر مشایخ فرح گفته اند که نیز پاک میگردد بسبب مالیدن
زیرا چه چسپیدن منی ببدن کثیر الوقوع است و اگر بمالیدن
پاک نگردد پس حرج لازم می آید و از ابیحنیفه فرح مرویست
که بدن بسبب مالیدن پاک نمیگردد زیرا چه اجزای
منی در می آید در بدن و گرمی بدن جاذب آن است پس آن اجزا
عود نمیکند بسوی جرم * مسئله ۸ * اگر نجاست برسد
بآیینه و شمشیر پاک میگردد بسبب مسح آن زیرا چه اجزای
نجاست در آن در نمی آید و آنچه بر ظاهر آنست زائل میگردد بسبب
مسح * مسئله ۹ * اگر نجاست برسد بزمین و خشک شود
بسبب آفتاب و اثر آن باقی نماند پس در آن مکان نماز گذاردن
جایز است و زفر و شافعی فرح گفته اند که جایز نیست زیرا چه موجب
ازاله نجاست از آن مکان یافته نشده است و لهذا تیمم بران مکان
جایز نیست و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که

بخشک شدن زمین موجب پاکی آنست و انچه گفته اند که تیمم ازان مکان جایز نیست پس جواب آن این است که طهارت زمین شرط جواز تیمم است و این بنص قرآن ثابت است پس طهارت که بسبب خشک شدن آن از حدیث ثابت است برای تیمم کفایت نخواهد کرد زیرا چه ثابت بحدیث درین جا ظنی است و ثابت بنص قطعی است پس ظنی کفایت نخواهد کرد * مسئله ۱۰ * اگر برسد ببدن یا پارچه بقدر درهم یا کم ازان نجاست غلیظ چون خون و پیشاب و بول انسان و خمر و پیخال ماکیان و خر پس نماز جایز است با آن و اگر نجاست مذکوره زیاده از مقدار درهم باشد پس بآن نماز جایز نیست و زفر و شافعی رح گفته اند که نجاست قلیل و کثیر هردو برابر است زیرا چه نصیکه بسبب آن طهارت واجب است دران تفصیل نیست میان قلیل و کثیر و دلیل علمای ما این است که احتراز از قلیل ممکن نیست پس آن معاف خواهد شد و لیکن اندازه بقدر درهم بجهت آن نموده شد که مقدار مذکور مناسب موضع استنجا معاف است چرا اگر اکتفا کند کسے بر کلوخ و از آب استنجا نکند و معهذا نماز گذارد روا است باجماع باوجودیکه اثر نجاست بسبب استعمال کلوخ زائل نمیشود پس معلوم شد که آنقدر نجاست

معاف است بجهت آنکه قلیل است وانچه زیاده بران است
پس آن کثیر است وبعد ازان باید دانست که مرویست که مقدار
درهم از روی مساحت معتبر است وآن عبارت است ازمقدار عرض
کف دست واین صحیح است ونیز مرویست که مقدار درهم از روی
وزن معتبر است وآن عبارت است از درهم کبیر بوزن مثقال که بیست
قیراط است وبعضی میان هردو روایت توفیق داده اند وگفته اند
که مقدار اول در نجاست رقیق است ومقدار دوم در کثیف وباید
دانست که انچه مذکور شد که خون وبول وغیره نجاست غلیظ است
پس وجه آن این است که نجاست چیزها بدلیل قطعی
ثابت است * مسئلهٔ ۱۱ * اگر کم از ربع پارچه آلوده شود
بنجاست خفیفه چون بول حیوان ماکول اللحم پس نماز جایز است
با آن واگر ربع پارچه آلوده شود بآن پس نماز دران جایز نیست واین
مرویست از ابیحنیفه رح ووجه آن این است که کثیر از نجاست
خفیفه مانع جواز نماز است وربع بمنزلهٔ کل است در بعضی احکام
شرع چون حلق ربع سر در احرام حج وکشف ربع عورت پس
اگر ربع پارچه آلوده شود کثیر است وکم ازان قلیل است و
باید دانست که مرویست که مراد ازان ربع ادنی پارچه است که

بآن نماز جایز است چون ازار مثلا و بعضي گفته اند که مراد

ربع آن موضع است از پارچه که نجاست بآن رسیده است

چون دامن و طریز مثلا و از ابي یوسف رح مرویست که ربع پارچه

عبارت است از مقدار پارچه که طول آن یک بدست باشد و باید

دانست که بول حیوان ماکول اللحم نزد ابي یوسف رح بجهت آن

خفیفه است که در پاکي و ناپاکي آن اختلاف است و نزد ابیحنیفه

رح بجهت آنکه در ان دو نص متعارض است یکی دلالت میکند

برانکه آن ناپاک است و آن قول پیغمبر صلعم است که

از بول احتراز نمائید چنانچه سابق مذکور شده است و

دیگر دلالت میکند که پاک است و آن قصه عرنیین است

که سابق مذکور شده است و امام محمد رح بول ماکول اللحم

پاک است چنانچه سابق مذکور شده است * مسئله ۱۲ *

اگر برسد بپارچه مقدار زاید از یکدرهم از سرگین

اسپ یا گاو پس در ان نماز جایز نیست نزد ابیحنیفه رح

زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که سرگین اسپ نجس است و دلیل

دیگر معارض آن نیست پس آن نجاست غلیظه است نزد او رح چه

نجاست خفیفه نزد او آنست که در ان دو دلیل متعارض باشند و صاحبین

رح گفته اند که در بارچه مذکور نها زجا یزا ست زیرا چه نجاست مذکوره خفیفه است نزد ایشان رح بجهت آنکه دران اختلاف است وبجهت آنکه دران ضرورت است بنابر آنکه اکثر راهها پر می باشد از سرگین گاو و اسپ و این ضرورت موجب تخفیف است بخلاف بول خر چه دران ضرورت نیست زیراچه زمین آن را جذب میکند وعلما در جواب آن میگویند که ضرورتیکه ذکر کرده اند آنرا صاحبین رح در سرگین گاو واسپ پس آن ضرورت در نعل وموزه است پس بنابر ضرورت مذکوره یکبار تخفیف اعتبار نموده شده است در تطهیر نعل وموزه باینطور که نعل وموزه پاک میگردد بسبب مالیدن آن بر زمین پس کفایت کرده خواهد شد بآن ورعایت ضرورت مذکوره بار دیگر باینطور که سرگین گاو و اسپ نجاست خفیفه اعتبار نموده شود در کار نیست و باید دانست که هیچ فرق نیست میان سرگین ماکول اللحم وسرگین غیر ماکول اللحم و زفر رح فرق نموده است میان آن هردو یعنی زفر رح موافقه ابیحنیفه رح است در سرگین غیر ماکول اللحم وموافق صاحبین رح است در سرگین ماکول اللحم ومرویست که محمد رح وقتیکه درامد در ملک ری وديد که مواشي دران ملک بسیار است

واحتراز از سرگین دشوار است و موجب حرج فتوی داده باینکه
نجس کثیر از سرگین نیز مانع جواز نماز نیست و فقها گفته اند
که هم برین قیاس است طین بخارا یعنی گلهای کوچه شهر
که دران نجاستها آمیخته باشد و باید دانست که مروی است
که محمد رح بعد از انکه داخل شد در ملک ری و حکم کرد
که کثیر فاحش از سرگین مانع جواز نماز نیست پس رجوع کرد
از قول خود که موزه پاک نمیشود مگر بشستن بآب و قایل شد
بانکه پاک میگردد موزه بسبب مالیدن بزمین از نجاست
جرمدار چون سرگین * مسئله ۱۳ * اگر آلوده شود پارچه
ببول اسپ پس نماز بآن پارچه روا نیست وقتیکه آن کثیر باشد و
این نزد شیخین رح است و نزد محمد رح نماز بآن پارچه
روا است اگرچه بول کثیر باشد زیراچه بول ماکول اللحم پاک
است نزد محمد رح و نجاست خفیفه است نزد ابویوسف رح
و اسپ حلال است نزد صاحبین رح و نزد ابوحنیفه رح نیز بول
اسپ نجاست خفیفه است بجهت تعارض آثار و احادیث
* مسئله ۱۴ * اگر آلوده شود پارچه به پیخال طیریکه
ماکول اللحم نیست پس بآن پارچه نماز روا است نزد شیخین رح

اگرچه پیخال مذکور اکثر از درهم باشد ومحمد رح گفته که
بآن پارچه نماز روا نیست درصورتیکه مقدار درهم باشد وبدانکه
بعضی گفته اند که این اختلاف در نجاست است یعنی پیخال
مذکور پاک است نزد شیخین رح ونزد محمد رح نجاست
غلیظه است وبعضی گفته اند که در مقدار است یعنی پیخال
مذکور نجاست خفیفه است نزد شیخین رح پس اگر ربع پارچه
آلوده شود بآن پس دران پارچه نماز جایز نخواهد بود نزد
شیخین رح قال رض که همین صحیح است ومحمد رح میگوید
که پیخال مذکور نجاست خفیفه نیست زیراچه دران هیچ ضرورت
وحرج نیست بسبب آنکه عموم دران بلوی نیست پس نجاست
خفیفه نخواهد شد وشیخین رح میگویند که پیخال مذکور از هوا
می افتد واحتراز ازان متعذر است پس ضرورت متحقق است
دران لهذا نجاست خفیفه اعتبار نموده شد واگر پیخال
مذکور در آوند آب بیفتد پس درینصورت بعضی گفته اند که آب
مذکور ناپاک میشود وبعضی گفته اند که ناپاک نمیشود زیراچه
محافظت آونده از افتادن پیخال مذکوره شوار ومتعذر است.
* مسئله ۱۵ * اگر آلوده شود پارچه بخون ماهی پس نماز

بآن پارچه جایز است اگرچه آن خون اکثر از مقدار درهم باشد زیرا چه خون ماهی خون نیست حقیقة پس نجس نخواهد بود و مرویست که ابو یوسف رح گفتست که اگر ربع پارچه آلوده شود بخون ماهی نماز در ان روا نیست پس معلوم شد که نزد او رح خون ماهی نجاست خفیفه است * مسئله ۱۶ * اگر آلوده شود پارچه بلعاب خر واستر پس نماز دران رواست اگرچه لعاب مذکور اکثر از مقدار درهم باشد زیرا چه لعاب خر واستر مشکوک است پس پارچه که پاک بود یقینا بسبب آن ناپاک نخواهد شد چه یقین زایل نمیشود بسبب شک * مسئله ۱۷ * اگر برسد بپارچه از شاشه بول بمقدار سر سوزن پس اینمقدار بول هیچ اعتبار ندارد چه احتراز از آن ممکن نیست * مسئله ۱۸ * باید دانست که نجاست بردو نوع است یکی مرئیی دوم غیر مرئیی پس اگر نجاست مرئیی برسد ببدن یا بپارچه پس آن پاک میگردد بسبب زایل شدن عین آن نجاست اگرچه باقیماند اثر آن که ازاله آن بود دشوار است زیرا چه نجاست تابع عین آنست پس زایل خواهد شد نجاست بسبب زوال عین آن ولیکن اگر باقیماند اثر آن که ازاله آن

متعذر است پس دران مضایقه نیست زیرا چه در ازاله
آن حرج است وبباید دانست که ازین مسئله معلوم شد
که بعد از زوال عین نجاست مرئی از پارچه مثلا شستن آن
شرط نیست اگرچه عین آن زائل شده باشد بسبب شستن یکبار
ودرین اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که بعد از زوال
عین آن از پارچه سه بار باید شست آنرا وبعضی گفته اند
دو بار باید شست وبعضی گفته اند که اگر بسبب شستن
یکبار عین واثر آن هردو زائل گردد پس بعد ازان شستن
درکار نیست * مسئله ۱۹ * اگر نجاست غیر مرئی برسد ببدن
یا بپارچه پاک میگردد ازان بسبب شستن آن تا آن زمان
که حاصل شود مر غاسل را ظن غالب باینکه آن پاک گشت زیرا چه
مکرر شستن ضرور است برای اخراج نجاست ولیکن حاصل شدن
یقین بزوال آن دشوار است لهذا ظن غالب اعتبار نموده شد
چنانچه در استقبال قبله ظن غالب معتبر است وباید دانست
که اصل مسئله همین است که مذکور شد ولیکن فقها گفته اند که اگر
سه بار شوید پارچه را پاک میگردد بنا بر آنکه بسبب شستن سه
بار ظن غالب بطهارت آن حاصل میشود پس این سبب ظاهر را

قایم مقام ظن غالب نبوده آید تا کار آسان شوه بر مردمان وموید آن است حدیث مستفیض از مقام وباید دانست که بنا بر ظاهر روایت ضرورست که هربار بیفشارد آن پارچه را زیرا که افشردن سبب اخراج است والله اعلم

فصــــــــل در بیان استنجا *مسئله ۱* استنجا

بکلوخ سنت است زیرا چه پیغمبر صلعم بر این مواظبت نموده است و باید دانست که استنجا جایز است بسنگ وانچه مانند آنست وباید که مسح کند بآن موضع استنجارا تا آنکه صاف گردد زیراچه مقصود از استعمال سنگ ومانند آن صاف کردن است پس حصول مقصود معتبر است قال رض که در استعمال آن عدد معین چون سه مثلا مسنون نیست وشافعی رح گفته است که در استنجا ضرورست که سه کلوخ استعمال نماینده زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه استعمال کلوخ نماید در استنجا باید که استعمال نماید بسه کلوخ ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه استنجا نماید باید که استعمال طاق نماید وآن دلالت میکند برنفی وجوب سه کلوخ پس اگر استعمال طاق نماید مستحسن است واگر استعمال طاق نکند پس برو حرج وگناه

نیست را طلاق طاق بر واحد نیز میشود و حدیثیکه روایت کرده است آن را شافعی رح متروک الظاهر است زیرا چه اگر استنجا کرده شود بسنگی که برای آن سه طرف بود بالا جماع جایز است * مسئله ۲ * شستن موضع استنجا بعد از استعمال کلوخ افضل است زیرا چه خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که در مسجد قبا مردانی اند که دوست میدارند تطهیر و طهارت را و این آیت نازل شده است در شان قومیکه بعد از استنجا بکلوخ استعمال آب می نمودند وی شستند موضع استنجا را بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که شستن بعد از استنجا بکلوخ از آداب است و بعضی گفته اند که سنت است در زمانه ما و باید دانست که در استعمال آب نیز همین شرط است که بشوید تا آنزمان که حاصل شود مر او را ظن غالب باینکه آن موضع پاک گشت و اندازه کرده شده است بعد باینطور که سه بار بشوید یا پنج بار ولیکن در حقه صاحب وسواس اند از نه نموده شده است به سه بار و بعضی گفته اند که بهفت بار و باید دانست که اینکه مذکور شد که شستن بعد از استنجا بکلوخ افضل است وقتی است که نجاست از مخرج تجاوز

نموده باشد و اما اگر تجاوز نماید نجاست از مخرج آن
پس درینصورت اکتفا بکلوخ جایز نیست بلکه شستن آن
فرض است بآب و در بعض نسخ بچیزسائل نزد شیخین
رح بشرطیکه انچه تجاوز نموده است از مخرج بمقدار درهم باشد
زیراچه اعتبار آن موضع ساقط است بجهت آنکه دران اکتفا
نمودن بکلوخ جایز است و نزد محمد رح شستن آن فرض است
اگر انچه تجاوز نموده است از مخرج مع انچه بر موضع
مخرج است بمقدار درهم باشد واین نزد محمد رح بنا بر قیاس
آن بر مواضع دیگر است * مسئله ۳ * استنجا نباید کرد
باستخوان و نه بسرگین گاو و اسپ زیراچه پیغمبر صلعم نهی
کرده است ازان ولیکن معهذا اگر استنجا نماید باستخوان
یا سرگین کفایت میکند بجهت آنکه آنچه مقصود است
آزان حاصل میشود و باید دانست که نهی از استنجا بسرگین
بنا بر این است که سرگین نجس است و نهی از استنجا باستخوان
بنا بر آن است که استخوان طعام جنیان است * مسئله ۴ * استنجا بطعام
چون نمک مثلا نباید کرد زیراچه آن تضییع مال است و اسراف
* مسئله ۵ * استنجا بدست راست نباید کرد زیرا چه پیغمبر

صلعم نهي فرموده است از استنجا نمودن بدست راست والله اعلم

كتاب در بيان نماز وآن مشتمل است بر چند باب

باب اول در بيان اوقات نماز * مسئله ١ * بدانكه اول وقت نماز فجر از ابتداي صبح صادق است وآن سفيدي است كه ظاهر ميشود در افق وآخر وقت آن قريب طلوع آفتاب است زيرا چه جبرئيل عليه السلام امامت كرد پيش پيغمبر صلعم دو روز در نماز فجر باينطوركه روز اول در ابتداي صبح صادق نماز كرد ودر روز ديگر وقتيكه روز روشن شد قريب طلوع آفتاب وبعد ازان گفت جبرئيل عليه السلم به پيغمبر صلعم كه مابين اين هردو وقت وقت نماز فجر است براي تو وامت تو واعتبار نيست صبح كاذب را وآن سفيدي است كه ظاهر ميشود طولا وبعد ازان مي آيد تاريكي بجهت قول نبي صلعم نبايد كه بفريبد شمارا اذان بلال ونه فجر مستطيل وفجر نيست مگر منتشر در افق * مسئله ٢ * اول وقت نماز ظهر از ابتداي زوال آفتاب است بجهت امامت جبرئيل عليه السلام در وقت مذكور در روز اول وآخر وقت آن نزد ابيحنيفه وقتي است كه در ان وقت سايه هرشي سواي سايه اصلي دو چند آن شي ميگردد وصاحبين رح گفته اند كه آخر وقت آن وقتي است كه در ان وقت سايه هرشي

بیقدار آن شی میگردد سوای سایه اصلی واین یک روایت است
از ابیحنیفه رح ونیز باید دانست که سایه اصلي عبارت است از سایه
هرشي در وقت زوال ودلیل صاحبین رح این است که جبرئیل علیه السلام
امامت کرد در نماز عصر در روز اول وقتیکه سایه هرشي مثل آن میگردد
ودلیل ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که اداکنید
نماز ظهر را در وقت سرد چه شدت گرمي از جوش جهنم است وسخت
ترین گرمي در دیار آنها درهمین وقت است واین حدیث دلالت
میکند بر اینکه وقت ظهر باقی بماند تا زمانیکه سایه هر شی
دو چندان میگردد زیراچه در وقتیکه سایه هر شی مثل آن
میشود گرمي شدید میشود در دیار عرب وهرگاه احادیث
در انقضاي وقت ظهر متعارض گشت پس شک واقع شد در آن پس بسبب
شک منقضي نخواهد شد * مسئله ۳ * اول وقت نماز عصر بعد از
خروج وقت ظهر است مطابق هر دو قول وآخر وقت آن نزد یک
غروب آفتاب است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که
هرکه یافت در وقت یک رکعت نماز عصر را قبل از غروب
آفتاب پس بدرستیکه دریافت نماز عصر را * مسئله ۴ *
اول وقت نماز مغرب بعد از غروب آفتاب است وباقي میماند

تا آنزمان که شفق غایب نگردد و شافعي رح گفتست که وقت
نماز مغرب آنقدر است که سه رکعت نماز دران گذارده
شود زیراچه جبرئیل علیه السلام در هردو روز امامت نماز
مغرب کرده در وقت واحد و دلیل علماي ما این است که پیغمبر
صلعم فرموده است که اول وقت نماز مغرب وقتي است که آفتاب
غروب میشود و آخر آن وقتي است که غایب میشود شفق و
جواب از دلیل شافعي رح این است که جبرئیل عم براي احتراز
از کراهیت هر دو روز در وقت واحد امامت کرد و بعد ازان
باید دانست که نزد ابیحنیفه رح شفق عبارت است از سفیدي
که پیدا میشود در افق بعد از زایل شدن سرخي و نزد صاحبین
رح عبارت است از سرخي مذکور و این یک روایت است
از ابیحنیفه رح و نیز همین قول شافعي رح است زیراچه
پیغمبر صلعم فرموده است که شفق همان سرخي است و دلیل
ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که آخر وقت
مغرب وقتي است که دران وقت سیاه میگردد افق و حدیثیکه
روایت کرده است آنرا شافعي رح موقوف بر ابن عمر است رض
ذکر کرده است آنرا مالک رح در موطا * مسئله ٥ * اول وقت

نماز عشا وقتي است که غایب شود شفق و آخر وقت آن قریب
طلوع صبح صادق است چه پیغمبر صلعم فرموداست که آخر
وقت عشا قریب طلوع فجر است و شافعي رح گفتست که آخر
وقت آن تا بثلث شب است و حدیث مذکور حجت است براو
* مسئله ٦ * اول وقت وتر بعد از گزاردن نماز عشا است
و آخر آن وقت آخر عشا است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده
است که بگذارید نماز وتر را بعد از گذاردن نماز عشا
تا وقت طلوع فجر قال رض این نزد صاحبین رح است
و نزد ابیحنیفه رح وقت نماز وتر همان وقت عشا است ولیکن
مقدم کرده نشود وتر را بر عشا اعني ترتیب شرط است میان
نماز عشا و نماز وتر بشرط یاد پس اگر پیشش از گزاردن
نماز عشا نماز وتر گزارد باوجودیکه یاد است او را که نماز عشا
نکرده است پس نماز وتر صحیح نمیشود بلکه اعاده آن بعد
از گزاردن نماز عشا لازم است والله اعلم
فصل * مسئله ١ * مستحب است که نماز فجر شروع کند
مصلي وقتیکه صبح روشن گردد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که در آن اجر عظیم است و شافعي رح گفتست که تعجیل در هر نماز

مستحب است اذان در ایام تابستان وحجت است بر شافعی رح حدیثیکه روایت کردیم آن را وحدیثیکه عنقریب روایت خواهیم کرد * مسئله ۲ * مستحب است گذاردن نماز ظهر در وقتیکه سرد شود وشدت گرمی فرونشیند ودر ایام زمستان مستحب است تعجیل آن بجهت آنکه انس رض روایت کرده استکه پیغمبر صلعم در ایام زمستان تعجیل میکرد در نماز ظهر ومیگذارد آن را در اول وقت ودر ایام تابستان تاخیر میکرد وهرگاه سرد میشد وقت وشدت گرمی فرو می نشست نماز ظهر میگذارد * مسئله ۳ * در ایام زمستان وتابستان تاخیر نماز عصر مستحب است تا آن وقت که آفتاب متغیر نگردد زیراچه در تاخیر آن تکثیر نوافل است چه بعد از گذاردن نماز عصر گذاردن نماز نفل مکروه است واگر تعجیل نموده شود فی الجمله از گذاردن نفل باز خواهد ماند وبدانکه مراد از تغیر آفتاب تغیر قرص آن است وآن عبارت است از یکحالت آفتاب چنان گردد که در دیدن آن چشم خیره نشود وتواند نگاه کردن بسوی آن وهمین صحیح است وبدانکه نماز عصر تا وقت تغیر آفتاب مکروه است * مسئله ۴ * تعجیل نماز مغرب همیشه مستحب است زیراچه

تاخیر آن مکروه است بنابر آن که در آن مشابهت با یهود است و نیز پیغمبر صلعم فرموده است که همیشه امت من در خیر است ما دامیکه تعجیل نماز مغرب می نمایند و تاخیر نماز عشا * مسئله ۵ * تاخیر نماز عشا تا بقریب ثلث شب مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر بر امت من شاق نمیشد هر اینه تاخیر میکردم در گذاردن نماز عشا تا بثلث شب و نیز سمر و قصه بعد از گذاردن نماز عشا منهی است و در تاخیر آن اجتناب از ارتکاب این منهی حاصل میشود زیرا چه اگر گذارده شود نماز عشا بعد از گذشتن قریب ثلث شب پس درین وقت سمر و قصه منقطع میگردد چه آدم درین وقت قصد آرام و خواب میکند و مشغول بسمر و قصه نمیشود و بعضی گفته اند که در ایام تابستان تعجیل باید کرد در گذاردن نماز عشا تا تقلیل جماعت نشود چه تاخیر آن باعث تقلیل جماعت است بسبب آنکه شب در ایام تابستان کوتاه میشود و بدانکه تاخیر نماز عشا تا نصف شب مباح است زیرا چه درین صورت دلیل کراهیت و دلیل استحباب هر دو یافته میشود بجهت آنکه تاخیر چنانچه باعث تقلیل جماعت است همچنین موجب انقطاع سمر و قصه است و چون این هر دو دلیل

مستحب است اخیر در ایام تابستان وحجت است بر شافعی رع حدیثیکه روایت کردیم آنرا وحدیثیکه عنقریب روایت خواهیم کرد * مسئله ۲ * مستحب است گذاردن نماز ظهر در وقتیکه سرد شود وشدت گرمی فرو نشیند ودر ایام زمستان مستحب است تعجیل آن بجهت آنکه انس رض روایت کرده استکه پیغمبر صلعم در ایام زمستان تعجیل میکرد در نماز ظهر ومیگذارد آنرا در اول وقت ودر ایام تابستان تاخیر میکرد وهرگاه سرد میشد وقت وشدت گرمی فرو می نشست نماز ظهر میگذارد * مسئله ۳ * در ایام زمستان وتابستان تاخیر نماز عصر مستحب است تا آن وقت که آفتاب متغیر نگردد زیراچه در تاخیر آن تکثیر نوافل است چه بعد از گذاردن نماز عصر گذاردن نماز نفل مکروه است واگر تعجیل نموده شود انسان از گذاردن نفل باز خواهد ماند وبدانکه مراد از تغیر آفتاب تغیر قرص آن است وآن عبارت است از یکحالت آفتاب چنان گردد که در دیدن آن چشم خیره نشود وتواند نگاه کردن بسوی آن وهمین صحیح است وبدانکه نماز عصر تا وقت تغیر آفتاب مکروه است * مسئله ۴ * تعجیل نماز مغرب همیشه مستحب است زیراچه

تاخیر آن مکروه است بنابر آن که در آن مشابهت با یهود است و نیز پیغمبر صلعم فرموده است که همیشه امت من در خیر است مادامیکه تعجیل نماز مغرب می نماید و تاخیر نماز عشا * مسئله ٥ * تاخیر نماز عشا تا بقریب ثلث شب مستحب است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر بر امت من شاق نمیشد هر اینه تاخیر میکردم در گذاردن نماز عشا تا بثلث شب و نیز سمر و قصه بعد از گذاردن نماز عشا منهی است و در تاخیر آن اجتناب از ارتکاب این منهی حاصل میشود زیراچه اگر گذارده شود نماز عشا بعد از گذشتن قریب ثلث شب پس در ینوقت سمر و قصه منقطع میگردد چه آدم در ینوقت قصد آرام و خواب میکند و مشغول بسمر و قصه نمیشود و بعضی گفته اند که در ایام تابستان تعجیل باید کرد در گذاردن نماز عشا تا تقلیل جماعت نشود چه تاخیر آن باعث تقلیل جماعت است بسبب آنکه شب در ایام تابستان کوتاه میشود و بدانکه تاخیر نماز عشا تا نصف شب مباح است زیراچه در ینصورت دلیل کراهیت و دلیل استحباب هر دو یافته میشود و بجهت آنکه تاخیر تا آنجا نچه باعث تقلیل جماعت است همچنین موجب انقطاع بسمر و قصه است و چیان این هر دو دلیل

تعارض است لهذا گفته شد که تاخیر تا بنصف شب مباح است نه مکروه
ونه مستحب واما تاخیر نماز عشا تا بزیاده از نصف شب مکروه
است زیرا چه این تاخیر باعث تقلیل جماعت است وانقطاع سهر
وقصه کردن دلیل استحباب است پیشتر از ان حاصل میشود
* مسئله ۶ * تاخیر نماز وتر وگذاردن آن در آخر شب
مستحب است در حق کسیکه بنماز تهجد مالوف است واو برای
تهجد مستیقظ وغالبا واما کسیکه ویرا این حالت نیست پس مستحب
در حق او همین است که نماز وتر در اول شب بعد از نماز عشا گذارد
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که خایف باشد از اینکه
بیدار نخواهد شد در آخر شب پس باید ویرا که نماز وتر گذارد در
اول وهر کرا رجای غالب است که او در آخر شب بیدار خواهد شد
پس باید که نماز وتر گذارد در آخر شب * مسئله ۷ * در
روز ابر مستحب است تاخیر نماز فجر وظهر ومغرب وتعجیل
نماز عصر وعشا زیرا چه در تاخیر نماز عشا در چنین روز تقلیل
جماعت میشود بنا بر باران ودر تاخیر نماز عصر در روز مذکور
احتمال است که نماز عصر واقع شود در وقت مکروه واین احتمال
در نماز فجر نیست چه آن وقت دراز است وباید دانست که

از ابیحنیفه رح مرویست که در روز مذکور تاخیر هر نماز مستحب است بنا بر احتیاط زیرا چه بعد از گذشتن وقت نماز گذاردن جایز است بطریق قضا و گذاردن نماز پیش از وقت اصلا جایز نیست والله اعلم

فصل در بیان اوقاتیکه گذاردن نماز در آن مکروه است * مسئله ۱ * جایز نیست گذاردن نماز در سه وقت یکی وقت طلوع آفتاب و دوم وقت قیام آفتاب که عین نصف روز است و سیوم وقت غروب آفتاب بجهت آنکه پیغمبر صلعم نهی فرموده است از گذاردن نماز درین سه وقت و همچنین نهی فرموده است از گذاردن نماز جنازه در آن و باید دانست که در وقت غروب آفتاب نماز جایز نیست مگر نماز عصر همان روز و این جایز است زیرا چه این نماز بصفت نقصان واجب شده است بنا بر آنکه سبب وجوب آن ناقص است پس ادا خواهد شد بصفتیکه واجب شده است بیان آن این است که وقت نماز سبب وجوب نماز است بنا بر آنچه مقرر است ولیکن مجموع وقت سبب آن نیست چه اگر مجموع وقت سبب وجوب نماز میشد پس واجب میشد ادای نماز بعد از گذشتن وقت زیرا چه سبب مقدم میشود بر مسبب

پس ثابت شد که جزوي از اجزاي آن سبب وجوب نماز است وليکن
جزو اول سبب آن نمي تواند شد وگرنه لازم مي آمد که اداي نماز
در آخر وقت قضا باشد پس در حقيقت سبب وجوب نماز جزو مقارن
ادا است ودر صورت مذکوره جزو مقارن ادا ناقص است بجهت
آنکه وقت پرستش آفتاب است وهرگاه چنين شد پس واجب
ميشود دران وقت اداي ناقص لهذا اداي نماز مذکور دران
وقت جايز است بجهت آنکه جزاين نيست که در اداي نماز وقت
مذکور ناقص است وهرگاه چنين شد اداي ناقص واجب است
بنابر آنکه سبب آن ناقص است پس اداي ناقص که واجب است
يافته ميشود در وقت مذکور بخلاف نمازهاي ديگر چه دران
اداي کامل واجب است پس باداي ناقص ادا نخواهد شد
* مسئله ۲ * نماز جنازه وسجده تلاوت در اوقات مذکوره
مکروه است پس اگر نماز جنازه گذارد کسي در اوقات مذکوره
يا سجده تلاوت کند دراين جايز ميشود زيرا چه بر صفت نقصان
متحقق ميشود چنانچه بصفت نقصان واجب شده است چه سبب
وجوب آن حضور جنازه و تلاوت قرآن است وآن يافته
شده است در اوقات مذکوره ودر صورتيکه کلام دران است

* مسئله ٣ * بعد از گذاردن نماز فجر تا طلوع آفتاب
نماز نفل مکروه است وهمچنین بعد از گذاردن نماز عصر تا غروب
آفتاب بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم ازان نهی فرموده
است ولیکن باید روا نست که قضا کردن نماز واداي نماز جنازه
وسجدهٔ تلاوت درین دو وقت مضایقه نیست زیرا چه کراهیت
نماز درین دو وقت براي حق نماز فرض است اعني نماز
نفل در وقت مذکور نباید کرد تا آنوقت چنان گردد که
گویا مشغول بنماز فرض شد واثر اینمعني ظاهر نخواهد شد
در حق قضاي نماز فرض ونه درحق چیزیکه واجب بعینه است چون
سجدهٔ تلاوت واما درحق غیر آن چون نماز نذر ودوگانه
طواف ونماز نفل که بعد از شروع دران فاسد کرده باشد آنرا
مصلي پس ظاهر خواهد شد زیرا چه وجوب نماز نذر بنا بر سببي
است که از جانب مصلي است وهمچنین دوگانه طواف
وقضاي نفل مذکور واجب لغیره است چه وجوب دوگانه طواف براي
ختم طواف است ووجوب قضا براي صیانت مودي است یعني
تا آنچه اداء نموده بود ضایع وباطل نگردد * مسئله ٤ * بعد
از طلوع صبح صادق گذاردن نماز نفل سواي دو رکعت سنت فجر

مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم زیاده از دو رکعت مذکور نماز نفل نکرد است با وجودیکه کمال شوق میداشت در عبادت نماز * مسئله ٥ * بعد از غروب آفتاب پیش از گذاردن نماز مغرب نماز نفل نباید کرد چه اگر درینوقت مشغول بنفل شود تاخیر نماز مغرب لازم می آید * مسئله ٦ * وقتیکه امام روز جمعه بالای منبر رود برای خطبه تا آنزمانیکه فارغ شود ازان نماز نفل نباید کرد زیرا چه اگر درینوقت مشغول شود بنماز نفل پس از شنیدن خطبه غافل خواهد شد وحال آنکه درینوقت شنیدن خطبه واجب است والله اعلم

باب دوم دربیان اذان اعنی بانگ نماز * مسئله ١ *

اذان سنت است برای نماز پنجگانه ونماز جمعه نه برای نماز دیگر سوای نمازهای مذکوره زیرا چه همین ثابت است بنقل متواتر وکلمات اذان وترتیب میان آنها مشهور ومعروف است وحاجت بیان آن نیست اعنی چنانکه اذان داد آن فرشته نازل از آسمان ولیکن ترجیع نیست در اذان نزد علمای ما وترجیع عبارت است از اینکه اول چهار بار شهادتین را باواز پست بگوید وبعد ازان چهار بار بلند بگوید واین نزد شافعی

رح سنت است بجهت حديث ابي محذوره رض كه نبي صلعم امر
كرد او را بترجيع و دليل علماي ما اين است كه در احاديث مشهوره
ترجيع نيست و انچه روايت كرد است ابو محذوره آن تعليم بود
ليكن ظن كرد آنرا ابو محذوره ترجيع و بايد دانست كه در
اذان نماز فجر بعد از حي على الفلاح الصلواة خير من النوم دو بار
بگويد زيرا چه بلال رض وقتيكه ديد پيغمبر صلعم را كه در خواب
اند گفت اين كلمه را دو بار پس پيغمبر صلعم فرمود بيلال رض
كه اي چه خوب كلمه است اين را داخل كن در اذان خود و
بدانكه تخصيص اين كلمه در اذان فجر بجهت آن است كه
وقت نماز فجر وقت خواب و غفلت است * مسئله ٢ * اقامت
مثل اذان است مگر اين قدر فرق است كه در اقامت بعد از حي على الفلاح
قد قامت الصلواة دو بار زياده است و همچنين كرد فرشته نازل از
آسمان و اين بنقل مشهور آمده است و آن حجت است بر شافعي رح در آنكه
گفتست كه كلمات اذان فرادي فرادي است سواي قد قامت الصلوة
* مسئله ٣ * مستحب در اذان نماز ترسل است و آن عبارت
است از اينكه بعد از هر كلمه وقف نمايد تا آخر اذان و در
اقامت تحدير مستحب است و تحدير ضد ترسل است زيرا چه

پیغمبر صلعم ببلال رض فرموده که ترسل کن در اذان وتحدیر
کن در اقامت * مسئله ۳ * باید که موذن در وقت اذان
واقامت رو بقبله باشد زیرا چه همین منقول است ومعهذا اگر
رو بقبله نباشد اذان واقامت جایز است زیرا چه انچه مقصود
ازان است درینصورت نیز حاصل میشود ولیکن مکروه است
بجهت آنکه مخالف سنت است * مسئله ۵ * باید که موذن
درحالت گفتن حیعلی الصلوة روی خود بگرداند بجانب
راست ودرحالت گفتن حیعلی الفلاح بگرداند روی خود را
بجانب چپ زیرا چه موذن باین کلمه خطاب میکند گروه
مسلمانان را پس باید که رو بسوی آنها نماید واگر بسبب
وسعت صومعه گردانیدن رو بجانب چپ وراست مع ثبات هردو
قدم بمکان آن که آن سنت است خارج از استطاعت بود پس
دور کردن موذن درمیان صومعه وقت گفتن حیعلتین مضایقه
نیست * مسئله ۶ * افضل است که موذن درحالت گفتن
اذان دو انگشت سبابه خود را در سوراخ دو گوش گذارد بجهت
آنکه باین امر کرده بود پیغمبر صلعم مر بلال رض را که موذن
پیغمبر صلعم بود وبجهت آنکه این عمل موجب بلند شدن

جواز است واگر این عمل نکند مضایقه نیست زیراچه عمل مذکور سنت اصلی نیست * مسئله ۷ * تثویب در وقت نماز فجر احسن است و آن عبارت است ازینکه مابین اذان و اقامت حی علی الصلوٰة و حی علی الفلاح دوبار گفته شود و در وقت نمازهای دیگر سوای نماز فجر تثویب مکروه است و تخصیص بوقت نماز فجر بجهت آن است که آن وقت وقت خواب و غفلت است و بعد انکه این تثویب را علمای کوفه بعد از عهد صحابه رض احداث نموده اند بجهت آنکه درین زمان احوال مردمان متغیر شد و سستی آنها در آمدن برای نماز جماعت ظاهر گشت و تخصیص تثویب بنماز فجر قول متقدمین است و اما علمای متاخرین تثویب را در هر نماز مستحسن داشته اند زیراچه در زمان متاخرین سستی مردمان در امور دین زیاده تر ظاهر گشت و ابو یوسف رح گفتست که مضایقه نیست درینکه موذن برای تثویب هر نماز بگوید مر امیر را که السلام علیک ایها الامیر و رحمة الله و برکاته حی علی الصلوٰة حی علی الفلاح الصلاة یرحمک الله و محمد رح استبعاد نموده است این را زیراچه همه مردمان برابر اند در امر جماعت پس تخصیص ذکر امیر در تثویب سزاوار نیست و ابو یوسف رح تخصیص ذکر امیر

بجهت آن نبوده است که آنها را زیاده اشتغال است بامور مسلمانان پس باید که بتخصیص آنها را نداکرده شود تا فوت نشود از آنها نماز جماعت و برهیچ اختلاف است تخصیص ذکر قاضی ومفتی * مسئله ۸ * باید که موذن بنشیند میان اذان واقامت مگر در وقت مغرب واین نزد ابیحنیفه است و صاحبین رح گفته اند که در وقت مغرب نیز بنشیند وجلسه خفیفه نماید بجهت آنکه فصل میان اذان واقامت ضروراست زیرا چه وصل اعنی بعد از اذان متصل اقامت گفتن مکروه است وبسبب سکته فصل معتد به متحقق نمیشود زیرا چه سکته یافته میشود میان کلمات اذان پس ضروراست که بجلسه خفیفه فصل نموده شود چنانچه بجلسه خفیفه فصل نموده میشود میان دو خطبه ودلیل ابیحنیفه رح این است که تاخیر در نماز مغرب مکروه است پس برای احتراز این کراهیت اکتفا نموده خواهد شد بادنی فصل که عبارت است از سکته پس فصل متحقق خواهد شد بسبب سکته خصوصا در صورتیکه مکان اذان و مکان اقامت مختلف باشد ودر مسئله که کلام دران است مکان اذان واقامت

مختلف است چه مکان اذان بعیدتر است ومکان اقامت مسجد است واگر بعید نباشد پس اذان در فناي مسجد گفته میشود واقامت در مسجد زیرا چه مشروع همین است که مکان اذان واقامت مختلف باشد بخلاف خطبه چه در ان مکان خطبه اول ومکان خطبه دوم مختلف نیست وشافعي رح گفتست که میان اذان مغرب واقامت آن بدوگانه نماز فصل باید کرد چنانچه در اقامت نماز دیگر فصل نموده میشود میان اذان واقامت بدوگانه نماز ویعقوب رح گفتست که دیدم اباحنیفه رح را که اذان میگفت درمغرب وتکبیر اقامت میگفت بلاجلسه * مسئله ٩ * مستحب این است که موذن عالم باشد بسنت چه پیغمبر صلعم فرموده است که باید که اذان بگوید براي شما کسیکه بهتر باشد ازمیان شما * مسئله ١٠ * براي نماز قضا نیز اذان واقامت سنت است چه پیغمبر صلعم باذان واقامت قضا کرده بود نماز فجر صبح لیلة التعریس راوآن حجت است برشافعي رح دراکتفا کردن او صرف باقامت * مسئله ١١ * اگر فوت شود چند نماز پس هرگاه قضا کرده شود باید که اذان واقامت گفته شود براي اول

نماز یکه قضا کرده شود از نمازهاي مذکوره ودر باقی نمازها مصلی مختار است اگر خواهد براي هریک ازآ نها اذان واقامت هردو بگوید تا قضا بر صورت ادا متحقق شود واگر خواهد اختصار نماید بر اقامت زیرا چه اذان براي استحضار است ونماز یان حاضرانند پس ازان گفتن ضرور نیست قال رض مرویست از محمد رح که سواي نماز اول براي نمازهاي دیگر اکتفا باید کرد بر اقامت وفقها گفته اند که احتمال داست که این قول جمیع علما باشد * مسئلهٔ ۱۲ * سزاوار این است که موذن در حالت گفتن اذان واقامت باوضو باشد ولیکن اگر بیوضو اذان بگوید جایز است زیرا چه اذان ذکر است ونماز نیست ووضو براي آن مستحب است چنانچه وضو مستحب است براي خواندن قرآن * مسئلهٔ ۱۳ * بیوضو اقامت گفتن مکروه است زیرا چه اگر موذن بیوضو اقامت بگوید فصل لازم مي آید میان اقامت ونماز چه او بعد از گفتن اقامت مشغول وضو خواهد شد ومرویست که بیوضو اقامت گفتن نیز مکروه نیست زیرا چه اقامت مثل اذان است ومرویست که بیوضو اذان گفتن نیز مکروه است زیرا چه موذن هرگاه بیوضو اذان بگوید لازم مي آید که او بخواند مردمان را بسوي نماز وخود

مستعد نیست براي آن * مسئله ۱۴ * درحالت جنابت اذان گفتن مکروه است باتفاق روایات زیرا چه اذان را مشابهتي است بانماز پس باید که موذن درحالت اذان گفتن پاک باشد ازجنابت که حدث غلیظ است نه از حدثیکه موجب وضواست چه آن خفیف است ومحمد رحمه در جامع صغیر گفتست که اگر موذن بیوضو اذان یا اقامت بگوید پس اعاده آن در کار نیست زیرا چه اینحدث شدید نیست واگر درحالت جنابت بگوید پس واجب نزد من این است که اعاده نماید آن را ومعهذا اگر اعاده ننماید نماز جایز میشود زیرا چه نماز جایز است بدون اذان واقامت ولیکن باید دانست که درصورتیکه موذن درحالت جنابت اذان واقامت بگوید پس در اعاده آن دو روایت است یکي آنکه مذکور شد دوم اینکه اعاده اذان باید کرد نه اعاده اقامت وهمین ترجیح دارد زیرا چه تکرار اذان مشروع است نه تکرار اقامت وهمچنین اگر زن اذان بگوید پس مستحب است که اعاده کرده شود تا اذان بروجه سنت متحقق شود * مسئله ۱۵ * اذان براي نماز پیش از وقت آن نباید گفت واگر پیش از وقت نماز اذان بگوید باید که بعد از رسیدن وقت نماز اعاده نماید زیرا چه

اذان براي اعلام است واذان پيش از وقت تجهيل است وابو يوسف رح گفتست كه اذان براي نماز فجر پيش از وقت بعد از نصف شب جايزاست زيرا چه عمل اهل مكه ومدينه براين است وقول شافعي رح موافق قول ابي يوسف رح است ودليل علماي ما اين است كه پيغمبر صلعم ببلال رض فرموده است كه اذان فجر مگو تا آن زمان كه خوب ظاهر شود برتو وقت فجر * مسئله ۱۶ * اذان واقامت سنت است درحق مسافر نيز زيراچه پيغمبر صلعم فرموده است بدو پسر ابي مليكه رض كه هرگاه مسافر شويد پس اذان واقامت بگوئيد واگر مسافر ترك كند اذان واقامت هردو را پس اين مكروه است واگر اكتفا نمايد براقامت جايزاست زيرا چه اذان براي استحضار غايبان است ودر سفر رفيقان حاضر مي باشند واقامت تنبيه است براينكه امام افتتاح نماز ميكند وباين محتاج اند حاضران نيز * مسئله ۱۷ * اگر شخصي نماز گذارد درخانه خود كه در شهر است پس بايد كه اذان واقامت بگويد تاكه اداي نماز برصورت جماعت شود واگر هردو را ترك كند جايز است بجهت قول ابن مسعود رض كه اذان درمسجد محله كفايت ميكند والله اعلم

باب سيوم دربيان شرايط نماز * مسئله ۱ * يكي آزان

این است که بدن وجامه مصلی از حدث ونجاست پاک باشد
زیرا چه خدایتعالی در قرآن مجید باین امر کرداست ودوم ستر عورت
است زیرا چه در قرآن مجید ودر حدیث امر بآن آمده است
وباید دانست که عورت مرد از زیر ناف تا هردو زانوی وی است
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که عورت مرد از پائین ناف تا هردو
زانوی وی است واز ینحدیث معلوم شد که ناف عورت نیست
ونزد شافعی رح ناف عورت است وباید دانست که زانو عورت است
نزد علمای ما چه پیغمبر صلعم فرموده است که زانو از عورت است ونزد
شافعی رح زانو عورت نیست وعورت زن حره جمیع بدن وی است
مگر روی وهردو کف دست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که زن عورت است که ستر آن واجب است ولیکن ازین حدیث
استثنا نموده شده است روی وهردو کف دست او بنا بر ضرورت
چه بسوی کشف این عضو ها حاجت است وپوشیدن آن موجب
حرج است قال رض که انچه مذکور شد نص است براینکه هردو قدم
زن عورت است ومرویست از ابیحنیفه رح که آن عورت نیست
وهمین اصح است چه بسوی کشف آن نیز حاجت است پس
اگر نماز گذارد زنی درحالتیکه ثلث ساق او یا ربع آن مکشوف

باشد نماز او جایز نیست ولازم است بروکه اعادهٔ آن نماید و
اگر کمتر از ربع ساق او برهنه باشد اعادهٔ آن نکند واین نزد
طرفین رح است وابویوسف رح گفتست که اگر کمتر از نصف ساق
او برهنه باشد اعادهٔ نماز درکار نیست زیراچه درینصورت
اکثر ساق آن برهنه نشده است چه شی موصوف نمیشود باینکه
اکثر است مگر وقتیکه انچه مقابل آن است کمتر باشد ازان
واگر نصف ساق او برهنه باشد پس درینصورت از ابی یوسف
رح دوروایت است وطرفین رح میگویند که ربع قایم مقام کل
شمرده میشود در اکثر احکام چنانچه در مسح وحلق سر در احرام و
همچنین اگر شخصی به بیند روی کسی را وبگوید که روی فلان را
دیده ام اگرچه ندیده باشد آن شخص مگر یک جانب را از جانب
روی آنکس ودر موی سر زن حره وشکم وران او نیز اختلاف
است مانند اختلاف در ساق او که مذکور شد زیراچه هر واحد
از موی وشکم وران عضو علیحده است وباید دانست که مراد
از موی سر او آن موی است که از سر فرو هشته باشد وهمین صحیح است.
وعدم وجوب شستن آن در غسل جنابت باعتبار حرج است نه باعتبار
اینکه از بدن زن نیست وهمچنین اختلاف است در عورت غلیظه ولیکن

باید دانست که قضیب عضو علیحده است و خایه عضو علیحده است و همین صحیح است * مسئله ۲ * هر عضو مرد که عورت است آن عضو کنیز نیز عورت است و سوای آن شکم و پشت او نیز عورت است و باقی بدن او عورت نیست و این ثابت است بقول عمر رض که فرمود بکنیزکی که نام او دفار بود که بینداز معجر را از روی خود آیا میخواهی که مانند زنان حره شوی و سر آن این است که کنیز پارچه خدمت پوشیده برای خدمت خواجه خود بیرون خانه میگردد و همین عادت است پس حال او مانند حال محارم اعتبار نموده شده در حق جمیع مردان برای دفع حرج * مسئله ۳ * اگر شخصی نیابد چیزی که بآن ازاله نجاست نماید چون آب وغیره پس جایز است ویرا که با آن نجاست نماز گذارد و باز اعاده آن مر او را در کار نیست و باید دانست که درین مسئله تفصیل است یعنی اگر ربع جامه او یا زیاده از آن پاک است پس لازم است که آن جامه را پوشیده نماز گذارد واگر درینصورت برهنه نماز گذارد جایز نیست زیرا چه ربع از شی قایم مقام کل آن میشود واگر کمتر از ربع جامه پاک باشد پس درینصورت نیز همان حکم است نزد محمد رح و اینک

قول شافعي رح نيز مطابق آنست زيرا چه اگر نماز گذارد با جامه مذکور يک فرض ترک ميشود که آن طهارت جامه است. واگر برهنه نماز گذارد چند فرض ترک ميشود چون ستر عورت وقيام ورکوع وسجود چه او برهنه نشسته نماز خواهد کرد ورکوع وسجود بايما ادا خواهد کرد وشيخين رح ميگويند که در صورت مذکوره شخص مذکور مختار است اگر خواهد نماز برهنه گذارد واگر خواهد جامه مذکور پوشيده نماز گذارد زيرا چه برهنگي ونجاست هردو مانع جواز نماز است در حالت اختيار وهردو برابر است در مقدار پس در حکم نماز نيز برابر خواهد شد وانچه محمد رح گفتست که اگر برهنه نماز گذارد چند فرض ترک خواهد شد چون ستر عورت وغيره پس جواب آن اين است که سواي ستر عورت چون رکوع وغيره اگرچه متروک ميشود وليکن خلف آن که ايما است يافته ميشود وترک شي باينطور که خليفه آن قايم مقام شود گويا ترک آن نيست وليکن جامه مذکور را پوشيده نماز کردن افضل است بجهت آنکه ستر عورت مخصوص بنماز نيست بلکه ستر عورت هميشه فرض است چه در حالت نماز وچه در غير آن بخلاف

طهارت چه آن مخصوص نماز است * مسئله ۴ * هر که
نیابد جامه را که بآن ستر عورت نماید پس جایز است ویرا که
برهنه نماز گذارد ولیکن باید که نشسته نماز کند و نماز او جایز
است زیرا چه در صورت نشستن ستر عورت غلیظه حاصل میشود
و در صورت استادن ادای این ارکان اعنی رکوع و سجود
حاصل میشود پس او مختار است بهر حالت که رغبت او باشد
اختیار کند آن را ولیکن اول افضل است بدو وجه یکی اینکه
ستر عورت واجب است بجهت حق نماز و هم بجهت حق انسان
و دوم اینکه اگر برهنه استاده نماز کند ستر عورت فوت میشود
و چیزی خلف قایم مقام آن نیست و اگر نشسته نماز کند
و رکوع و سجود بایما ادا نماید پس این ایما خلف
و قایم مقام رکوع و سجود است * مسئله ۵ * سیوم
از شرایط نماز نیت نماز است و باید دانست که معتبر
آن نیت است که میان آن و تکبیر تحریمه فاصل نباشد
عملیکه منافی نماز است و وجه فرضیت نیت در نماز یکی این است
که پیغمبر صلعم فرموده است جز این نیست که اعتبار هر عملی به نیت
است و دوم این است که ابتدای نماز وقت قیام است و قیام متطاول نه

عبادت هم میشود وهم بطریق عبادت وتمیز میان این هردو نمیشود مگر به نیت وباید دانست که اگر اول تکبیر تحریمه بگوید وبعد از ان نیت نماز کند پس این نیت معتبر نیست زیرا چه آن مقدار نماز که مقدم از نیت یافته میشود عبادت نمیشود سوال پس بنا بید که نیت روزه بعد از طلوع صبح صادق معتبر نباشد وحال آنکه نیت روزه تا بقریب نصف النهار معتبر است جواب نیت روزه بعد از طلوع صبح صادق معتبر است بنا بر ضرورت چه انسان در شب میخوابد وبیدار نمیشود مگر بعد از دمیدن صبح صادق واین اکثر اتفاق میشود * مسئله ۶ * نیت عبارت است از اراده پس شرط این است که بداند که کدام نماز خواهد کرد یعنی نماز ظهر یا نماز عصر مثلا واما ذکر آن بزبان در کار نیست ولیکن اگر بزبان نیز ذکر آن نماید حسن است زیرا چه زبان موافق میشود اراده اورا وبعد از ان باید دانست که برای نماز نفل نیت مطلق نماز کفایت میکند وهمچنین برای نماز سنت بنا بر روایت صحیح واما برای نماز فرض پس نیت مطلق نماز کفایت نمیکند بلکه ضرور است که تعیین فرض نماید چون فرض ظهر

مثلا زیرا چه نماز فرض بسیار است لهذا در نیت تعین آن ضرورت است * مسئله ۷ * اگر مصلي مقتدي باشد پس ضرور است ویرا که نیت اقتدا ومتابعت امام نیز نماید زیرا چه فساد نماز مقتدي لازم می آید بسبب فساد نماز امام پس ضرور است که مقتدي التزام آن نماید * مسئله ۸ * چهارم از شرایط نماز استقبال قبله است اعني رو بسوي قبله آوردن زیرا چه خدایتعالي در قرآن مجید فرمود است که بگردانید روي خودها را بسوي کعبه وبعد ازان باید دانست که برا هل مکه فرض است که توجه روي آنها به مقابل جزوي از اجزای خانه کعبه باشد وبرغیر اهل مکه این فرض نیست بلکه فرض بر آنها این است که روي آنها بسوي جهت خانه کعبه باشد وهمین صحیح است زیرا چه تکلیف شرعي بقدر وسع وطاقت است ودر وسع وطاقت غیر اهل مکه نیست که در نماز روي خود را بمقابل جزوي از اجزاي خانه کعبه نمایند * مسئله ۹ * هر که بسبب خوف روي بسوي قبله نتواند کرد پس جایز است ویرا که متوجه شود در نماز بهر جانب که تواند چه او معذور است پس حال او مانند حال کسي است که جانب قبله بروي مشتبه گردد * مسئله ۱۰ *

شخصی که جانب قبله بروی مشتبه گردد و نیابد کسی را که بپرسد
از و قبله را پس باید که او تحري و اجتهاد نماید اعني خود فکر
کند و بهر جانب که ظن او غالب شود که آن جانب قبله است
پس بهمان جانب نماز گذارد و بجهت آنکه صحابه رض
چنین کرده اند و رسول خدا صلعم بر آن مطلع شد و انکار نکرد
و بجهت آنکه عمل کردن بر دلیل ظاهر که دلیل ظنی است
واجب است وقتیکه یافته نشود دلیل قطعی که فوق از آن است
و استخبار فوق تحري است پس اگر بعد از گذاردن نماز
بجانب تحري ظاهر شود بر شخص مذکور که او خطا کرده بود و بیقین
معلوم شد که قبله بجانب دیگر است پس اعاده نماز مذکور
بر او واجب نیست و شافعي رح گفتست که اعاده نماز مذکور بر او
واجب است در صورتیکه معلوم شود که پشت بقبله نماز کرده
است زیرا چه خطا درینصورت یقینا ظاهر گشت و علمای ما میگویند
که در وسع و طاقت او نیست مگر متوجه شدن بسوي جهت تحري
و تکلیف شرعی نیست مگر بچیزیکه در وسع و طاقت اوست و اگر
مطلع شود بر آن در اثنای نماز پس بگردد بسوي قبله زیرا چه
پیشتر در ابتداء اسلام قبله نماز بیت المقدس بود و بسوي آن

نماز میکردند و بعد ازان حکم شد که قبله خانه کعبه است و نماز
بسوی آن باید کرد و خبرا ینمعنی با هل مسجد قبا رسید درحالیکه
آنها در نماز بودند و آنها بمجرد شنیدن این خبر در عین
نماز رو گردانیدند بسوی خانه کعبه و چون خبر به پیغمبر صلعم
رسید که اهل مسجد در عین نماز روی گردانیدند بسوی
خانه کعبه پیغمبر صلعم این عمل را مستحسن داشتند پس همین حکم است
درصورتیکه رای صاحب تحری متبدل کردد بجانب دیگر
از جانب اول زیرا چه عمل کردن بر اجتهاد واجب است
* مسئله ۱۴۰ اگر گروهی در شب تاریک با جماعت نماز کردند
باینطور که امام آنها تحری نمود و رو بمشرق کرد و هرکس از آنها
تحری کرد و روبجانب تحری خود نمود و هیچکس نمیداند که روی امام کدام
جانب است لیکن مقتدیان مقدم از امام نیستند بلکه امام مقدم است
از آنها پس درینصورت نماز آنها جایز است زیرا چه هرکس
از آنها متوجه است بسوی قبله خود که جهت تحری ویست واما
مخالفت میان مقتدی و امام باینطور که روی امام بیک جانب
است و روی مقتدی بجانب دیگر مانع جواز نماز نیست درینصورت
چنانچه این مخالفت مانع جواز نماز نیست درصورتیکه نماز

جماعت کند از نه گروهي در جوف خانه کعبه و درصورت مذکوره هرکه از مقتدیان مطلع شود برحال امام که رو بجانب قبله نیست بلکه بجانب دیگر است پس نماز او فاسد میگردد زیرا چه در اعتقاد او امام برخطا است وهمچنین فاسد باشد نماز کسیکه مقدم باشد از امام زیرا چه فرض است بر مقتدي که پس استاده شود در مقامیکه مقدم از امام نباشد و این فرض ترک میشود ازکسی که مقدم باشد از امام والله اعلم

باب چهارم در بیان صفت نماز مسئله ا

فرض در نماز شش چیز است یکی تکبیر تحریمه دوم استادن سیوم خواندن قرآن چهارم رکوع پنجم سجده زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید باین چیزها امر کرده است و ششم قعده اخیره یعني نشستن در آخر نماز بقدر خواندن تشهد زیرا چه پیغمبر صلعم عبد الله بن مسعود رض را تشهد تعلیم کرد وفرمود که هرگاه بخواني این را یا چنین کني اعني به نشیني بقدر خواندن تشهد نماز تو تمام میشود پس ازین حدیث معلوم شد که نشستن بقدر تشهد فرض است وبدانکه همین شش چیز در نماز فرض است وانچه سواي ازان است پس بعضي ازان واجب است چون خواندن سوره

فاتحه وخواندن سورهٔ دیگر بعد از سورهٔ فاتحه وترتیب میان افعالیکه تکرار آن در نماز مشروع است وقعدهٔ اولی وخواندن تشهد در قعدهٔ اخیره وخواندن دعای قنوت در نماز وتر وتکبیرات زایده در نماز عیدین وقرآن بجهر خواندن در نمازهائیکه قرآن بجهر در آن خوانده میشود وقرآن باخفا خواندن در نمازهائیکه قرآن باخفا خوانده میشود در آن را زینجهت بترک این چیزها دو سجدهٔ سهو واجب میشود وهمین صحیح است ودر کتابها که این چیزها را سنت شمرده سبب آن این است که وجوب این چیزها بسنت ثابت شده است وبعضی از ان سنت است چنانچه بیان آن در ضمن بیان مسایل آینده خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۲ * هرگاه شروع کند مصلی در نماز تکبیر بگوید ومع تکبیر هر دو دست را بردارد اما تکبیر پس آن فرض است چنانچه سابق بیان آن نموده شد واما دست برداشتن پس آن سنت است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده است قال رض انچه مذکور شد که مع تکبیر هر دو دست را بردارد پس آن مرویست از ابی یوسف رح وطحاوی رح واما اصح این است که اول

هر دو دست را بردارد و بعد از ان تکبیر بگوید زیرا چه برداشتن
هر دو دست دلالت میکند بر نفي کبریا از غیر خدا یتعالی و لفظ
تکبیر دلالت میکند بر ثبوت آن مر خدایتعالی را مانند کلمه
شهادت و ذکر نفي مذکور مقدم باید بر ثبوت مذکور باید
دانست که هر دو دست را باید برداشت تا آن مقدار که هر دو
نر انگشت محاذي هر دو نرمه گوش شود و شافعي رح گفته است
که بردارد هر دو دست را تا بمحاذي هر دو کتف و همچنین
اختلافست در برداشتن هر دو دست در تکبیر قنوت و در
تکبیرات عیدین و تکبیرات نماز جنازه و دلیل شافعي رح
این است که ابو حمید الساعدي رح روایت کرده است که پیغمبر
صلعم وقتیکه تکبیر میگفت بر میداشت هر دو دست را بمحاذي
هر دو منکب مبارک خود و دلیل علمای ما این است که وایل
بن حجر و براء ابن عازب و انس رض روایت کرده اند که
پیغمبر صلعم وقتیکه تکبیر میگفت بر میداشت هر دو دست
مبارک را تا بمحاذي هر دو نرمه گوش خود برای اینکه برداشتن
هر دو دست برای اعلام اصم است و آن نمیشود مگر برداشتن
هر دو دست تا هر دو نرمه گوش و حدیثیکه روایت کرده است

آن را شافعي رح معمول است بر حالت عذر * مسئله ۳ *
زن را باید که در وقت تکبیر هردو دست را بردارد تا برابر
هردو منکب خود و همین صحیح است چه آن موجب ستراست در
حق او * مسئله ۴ * اگر کسی بجای الله اکبر الله اجل یا
الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لااله الا الله بگوید یا سوای آن
اسما خدایتعالی پس این جایز است نزد ابیحنیفه رح و محمد
وابویوسف رح گفتست که اگر آن کس لفظ الله اکبر را میداند
پس جایز نیست و برابر مثل اینکه بگوید الله اکبر یا الله الاکبر یا
الله کبیر یا الله الکبیر و شافعي رح گفتست که جایز
نیست مثل الله اکبر یا الله الاکبر و امام مالک رح گفتست
که جایز نیست مثل الله اکبر زیرا چه همین منقول است
وشافعي رح میگوید که لفظ الله اکبر دلالت میکند بر ثنای خدایتعالی
بروجه مبالغه پس آن قایم مقام لفظ الله الاکبر خواهد شد وابویوسف
رح میگوید که لفظ الله اکبر والله الکبیر هردو بیک معنی برابر است
پس جایز نیست در حق کسیکه میداند این الفاظ را مگر همین
الفاظ بخلاف کسیکه نمیداند آنرا چه وی را جایز است که
بگوید لفظ دیگر را که دلالت میکند بر بزرگی خدایتعالی چون

لفظ الله اجل وغیره که مذکور شد و دلیل طرفین رح این است که لفظ

تکبیر در لغت بمعنی تعظیم است و این معنی حاصل است از الفاظیکه

مذکور شد * مسئله ٥ * اگر بگوید کسی لفظ الله فقط و سوای آن

اکبر یا اجل یا آن ضم نکند پس محمد رح میگوید که درین صورت

افتتاح نماز یعنی شروع در نماز متحقق نمیشود زیرا چه کمال

تعظیم حاصل میشود بسبب ذکر کردن اسم خدا تعالی

با صفت او و فقط بذکر اسم الله آن قدر تعظیم حاصل نمیشود

و امام ابوحنیفه رح میگوید که در صورت مذکوره افتتاح نماز

متحقق میشود * مسئله ٦ * اگر افتتاح نماز کند کسی بزبان

فارسی باینطور که بگوید خدا تعالی بزرگ است یا قرآن

بخواند در نماز بزبان فارسی یا ذبح کند و بسم الله بزبان

فارسی بگوید پس این جایز است نزد ابوحنیفه رح اگرچه آنکس

عربی هم میداند و صاحبین رح میگویند که آن جایز نیست در هیچ

یکی از صورتهای مذکوره مگر در صورت ذبح و اگر آنکس عربی نداند

پس آن جایز است در جمیع صورتهای مذکوره نزد صاحبین رح

نیز و دلیل صاحبین رح این است که قرآن اسم نظم عربی است

چنانچه دلالت میکند بر آن نص قرآن پس قراءة بفارسی جایز

نخواهد بود مگر در حق کسیکه قادر نباشد بزبان عربی پس در
حق او اکتفا نموده میشود بمعنی قرآن لهذا جایز است
زیرا که بزبان فارسی قرآن بخواند چنانچه هرکه قادر
نباشد براداي رکوع وسجود اکتفا می نماید با یما بخلاف
خواندن چه آن ذکر است وذکر خدا بهر زبان حاصل میشود دلیل
ابیحنیفه رح این است که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت
زیرا چه خدا یتعالی در شان قرآن میگوید که آن مذکور است در
زبر پیشینیان که عبارت است از توریت وانجیل وغیره و
معلوم شد که در توریت وانجیل قرآن بزبان عربی مذکور نیست
ومعنی ومضمون قرآن دران مذکور است پس معلوم شد
که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت پس قرآن عبارت
است از معنی ومضمون وتعبیر آن بزبان فارسی ممکن است ودرینصورت
قرآن یافته میشود لهذا خواندن قرآن بزبان فارسی جایز است
مرکسی راکه بر خواندن قرآن بزبان عربی قادر نیست ولیکن باید دانست
که اگر کسی بزبان فارسی قرآن بخواند گنهکار میشود نزد ابیحنیفه
رح چه آن مخالف سنت متواتر است * مسئله ٧ * باید دانست
که چنانچه جایز است نزد ابیحنیفه رح خواندن قرآن بزبان فارسی

همچنین جایز است خواندن بهر زبان سوای زبان فارسی نیز و این صحیح است بنابر دلیلیکه مذکور شد چه معنی مختلف نمیشود بسبب اختلاف زبان و باید دانست که اختلاف میان ابیحنیفه و میان صاحبین رح در این است که قراة قرآن بزبان فارسی معتبر است یا نه اما در فساد نماز اختلاف نیست بلکه نزد صاحبین رح نیز نماز فاسد نمیشود چه اگر مع خواندن قرآن بزبان فارسی قرآن عربی نیز بخواند نماز درست میشود و باید دانست که مرویست که امام ابوحنیفه رح از قول خود رجوع کرده است بسوی قول صاحبین رح فتا[ل] رض بر این اعتماد است باید دانست که در خواندن خطبه و تشهد بفارسی نیز اختلاف است و در اذان عرف و عادت معتبر است * مسئله ۸ * اگر شروع کند کسی نماز را باینطور که بجای الله اکبر اللهم اغفرلی بگوید پس این جایز نیست زیرا چه کلمه اللهم اغفرلی دلالت میکند بر حاجت متکلم و دلالت آن بر تعظیم خدا خالص نیست و اگر بگوید اللهم فقط پس در ینصورت اختلاف است بعضی گفته اند که این جایز است زیرا چه معنی آن یا الله است و بعضی گفته اند که جایز نیست زیرا چه معنی آن یا الله امنا بخیر است اعنی قصد خیر کن با من

و این سوال است پس جایز نخواهد شد مانند اللهم اغفر لی

* مسئله ۹ * مصلی را باید که بعد از تکبیر تحریمه دست راست را بر دست چپ بنهد زیر ناف زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که از جمله سنت این است که بنهد دست راست را بر دست چپ زیر ناف و در مذهب امام مالک رح دست گذاشته نماز میکنند و در مذهب امام شافعی رح دست راست را می نهند بر دست چپ بالای سینه و همین حدیث حجت است بر آنها و برای اینکه نهادن دستها زیر ناف نزدیکتر است بسوی تعظیم و باید دانست که دست بر دست نهادن سنت است نزد شیخین رح در هر قیام که دران ذکر مسنون است و در هر قیام که دران ذکر مسنون نیست پس دست بر دست نهادن دران سنت نیست و همین صحیح است پس دست بر دست نهاده خواهد شد در حالت خواندن ثنا و دعای قنوت و نماز جنازه و دست بر دست نهاده نخواهد شد در حالت قومه و میان تکبیرات عیدین زیرا چه دران ذکر مسنون نیست و بعد از نهادن دست راست بر دست چپ زیر ناف بگوید سبحانک اللهم و بحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک و این را ثنا میگویند مرویست که ابو یوسف رح میگوید که مصلی بعد از سبحانک اللهم

بخواند وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما انا من المشركين ان صلوتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين بجهت آنكه از علي رض مروي يست كه پيغمبر صلعم ميخواند آنرا و دليل طرفين رح اين است كه انس رض روايت كرد است كه پيغمبر صلعم وقتيكه شروع ميكرد در نماز تكبير ميگفت وميخواند سبحانك اللهم وبحمدك الي آخره وبرآن زياده نميكرد چيزيرا وحديثيكه روايت كرده است آنرا ابو يوسف رح محمول است بر نماز تهجد وجل ثنائك در احاديث مشهوره مذكور نيست پس در نمازهاي فرض آوردن آن ضرور نيست قال رض اولي اين است كه آية اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض را پيشتر از تكبير تحريمه بخواند تا نيت نماز بآن متصل شود و همين صحيح است و بعد از خواندن سبحانك اللهم وبحمدك الي آخره استعاذه نمايد بخداي تعالي از شيطان الرجيم زيرا چه خدايتعالي در قرآن مجيد فرموده است كه هرگاه قرآن بخوانيد اعني اراده آن نمائيد پس استعاذه نمائيد بخداي تعالي از شيطان الرجيم اعني اعوذ بالله من الشيطان الرجيم يا استعيذ بالله

من الشيطان الرجيم بخوانيد وبعد ازان بسم الله الرحمن
الرحيم بخواند زيرا چه چنين آمده است بروايات مشهوره
وبعد ازان بايد دانست كه اعوذ بالله من الشيطان الرجيم خواندن
تابع قراة است نه تابع ثناء نزد طرفين رح بنا بر اينكه مذكور شده
وهرگاه چنين شد پس مسبوق اعوذ خواهد خواند چه او آخر
قراة ميخواند ومقتدي نخواهد خواند آن را وخواندن
تعوذ موخر است از تكبيرات عيد * مسئله ۱۰ * بايد كه
استعاذه وبسم الله را باخفا بخواند زيرا چه عبد الله ابن مسعود
رض گفتست كه چهار چيز است كه باخفا ميخواند آن را امام
يكي استعاذه دوم بسم الله سيوم آمين چهارم تشهد وشافعي رح
گفتست كه بسم الله را بجهر بخواند در نماز يكه قراة قرآن در آن
بجهر است بجهت آنكه مرويست از پيغمبر صلعم كه بسم الله
بجهر خوانده است در نماز وعلماي ما ميگويند كه اين محمول است
بر تعليم اعني رسول خدا صلعم بسم الله را براي تعليم
بجهر خوانده است زيرا چه انس رض گفتست كه پيغمبر صلعم
بجهر نميخواند بسم الله را وبعد ازان بايد دانست كه
ابو حنيفه رح گفتست كه در اول هر ركعت بسم الله بخواند

پیشنماز چون اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نهی خواند
و نیز مرویست از ابیحنیفه رح که باید که در اول هر رکعت بسم الله
بخواند برای احتیاط زیرا چه اختلاف علمای اخبار راست
در اینکه بسم الله آیتی است از هر سوره و صاحبین رح گفته اند
که در اول هر رکعت بسم الله باید خواند و میان سوره فاتحه و میان
سوره که ضم نموده میشود بان بسم الله نباید خواند مذکر نزد
محمد رح چه او رح میگوید که میان فاتحه و سوره بسم الله
باید خواند در نمازها یکه در ان قراة قرآن بسا خفا است
* مسئله ۱۱ * بعد از ان بسم الله بسوره فاتحه بخواند و ضم کند
با ان سوره دیگر را یا سه آیة را از هر سوره که خواهد و باید دانست
که خواندن سوره فاتحه رکن نماز نیست نزد علمای ما و همچنین ضم سوره
و شافعی رح میگوید که خواندن سوره فاتحه رکن نماز است و امام
مالک رح میگوید که ضم سوره نیز رکن نماز است و دلیل شافعی
رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که نماز متحقق نمیشود
مگر بسوره فاتحه و دلیل امام مالک رح این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که نماز متحقق نمیشود مگر بسوره فاتحه مع یک سوره
دیگر و دلیل علمای ما این است که خدا یتعالی در قرآن مجید

فرموداست که بخوانید انچه میسرشود ازقرآن پس از ین
معلوم شد که خواندن مطلق قرآن درنماز فرض است
وتخصیص سوره فاتحه وضم سوره دیگر بآن فرض نیست
وزیاده کردن فرضیت این چیزها بنا برحدیثهای مذکوره جایز نیست
زیراچه آن حدیثها حدیث آحاد است ولیکن عمل کردن بر حدیث
آحاد واجب است لهذا علمای ما گفته اند که خواندن سوره
فاتحه وضم سوره دیگر بآن واجب است درنماز فرض
مسئله ۲۱ وقتیکه امام بگوید ولا الضالین بایدکه بگوید آمین
وهمچنین مقتدی نیز بگوید آمین زیراچه پیغمبر صلعم فرموداست
که هرگاه امام آمین بگوید شما هم آمین بگوئید ونزد مالک
رح هرگاه امام ولاالضالین گوید صرف مقتدی آمین بگوید نه امام
زیراچه پیغمبر صلعم فرمود است که هرگاه بگوید امام ولا الضالین
بگوئید شما همه آمین واین دلالت میکند بر قسمت یعنی
عدم شرکت امام با مقتدی در آمین گفتن وجواب آن این است
که او صلعم در آخر همین حدیث فرموداست که امام بگوید آمین
پس شبهه قسمت درحدیث مذکور نبود ولیکن باید که امام ومقتدی
آمین باخفا بگویند بجهت حدیثیکه سابق مذکورشد از ابن مسعود

نرغن و بجهت آنکه کلمه دعا است و اصل در دعا این است که با خفا خوانده شود و باید دانست که خواندن آمین بمد و بغیر مد هردو رواست ولیکن تشدید میم خطا است * مسئله ۱۳ * بعد از خواندن سوره فاتحه و ضم سوره دیگر تکبیر بگوید و رکوع کند و باید که در تکبیر همزه الله اکبر و نیز با اکبر مد نخواند زیرا چه اول خطا است از روی دین بجهت آنکه استفهام است و دلالت میکند بر اینکه متکلم را شک است در کبریای خدا تعالی و آن کفر است لهذا نماز فاسد میشود و اگر عمدا بگوید کافر گردد و دوم خطا است از روی لغت لهذا مشایخ رح گفته اند که اگر مد نماید بر باء اکبر در تکبیر تحریمه افتتاح نماز صحیح نمیشود باید که در رکوع بگیرد بهر دو کف دست هر دو زانو را و اعتماد نماید بر آن و کشاده دارد انگشتهای دست را زیرا چه پیغمبر صلعم با نس رض چنین فرموده است و باید دانست که قاعده این است که کشاده ندارد انگشتان را مگر در حالت رکوع تا اینکه قادر شود بگرفتن زانوها و مضموم نه دارد انگشتها را مگر در حالت سجده و در ماورای رکوع و سجود بگذارد انگشتها را بر حالت خود

چنانچه عادت است و باید دانست که در حالت رکوع باید که سر خود را بلند نه دارد و نه پست و پشت را هموار کند بطوریکه اگر قدحی پر از آب بر پشت او بگذارند قدح نیفتد و آب نریزد و زیراچه پیغمبر صلعم در حالت رکوع پشت و سر مبارک خود را بچنین صفت میداشت * مسئله ۱۴ * باید که مصلی در حالت رکوع کلمه سبحان ربی العظیم سه بار بگوید و این ادنی است چه در حدیث آمده است که هر که رکوع کند باید که در حالت رکوع سبحان ربی العظیم سه بار بگوید و این ادنی است اعلی اقل درجه جمع است و بعد از آن سر از رکوع بردارد و بگوید سمع الله لمن حمده اگر او امام است و اگر مقتدیست ربنا لک الحمد بگوید و این را امام نمیگوید نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که باید که امام نیز بگوید باهستگی بجهت آنکه ابو هریره رض روایت کرد است که پیغمبر صلعم این هر دو ذکر را میگفت و بجهت آنکه امام هرگاه میگوید سمع الله لمن حمده پس او ترغیب میدهد مردمانرا باینکه حمد خدا بگوئید پس باید که خود فراموش نکند و دلیل امام ابیحنیفه رح باکی این است که پیغمبر صلعم

فرموده است که هرگاه امام بگوید سمع الله لمن حمده پس
بگویند مقتدیان ربنا لک الحمد و این حدیث دلالت میکند بر
اینکه شرکت نیست میان امام و مقتدی بلکه مرهریکی را ذکر
علیحده است لهذا مقتدی سمع الله لمن حمده نمیگوید نزد
علمای ما بر خلاف قول شافعی رح و دوم این است
که اگر امام ربنا لک الحمد بگوید پس این گفتن او واقع
میشود بعد از گفتن مقتدیان کلمه ربنا لک الحمد را و این
مخالف وضع امامت است چه وضع امامت بر این وجه است
که هر قول و فعل امام مقدم واقع شود از فعل و قول مقتدی و
حدیث ابی هریره رض که آورده اند آنرا صاحبین رح محمول
است بر حالت انفراد اعنی منفرد که نه امام است و نه مقتدی
پس او هر دو میگوید و همین اصح است اگرچه مرویست که
منفرد اکتفا نماید بر سمع الله لمن حمده و نیز مرویست که منفرد
اکتفا نماید بر ربنا لک الحمد و جواب از دلیل دوم صاحبین
رح این است که امام هرگاه ترغیب داد غیر را بحمد خدا یتعالی
پس گویا او نیز حمد کرد از روی معنی پس لازم نمی آید که
او خود فراموش کند آنرا * مسئله ۱۵ * بعد از برداشتن

سر از رکوع هرگاه درست استاده شود پس باید که بعد از آن
تکبیر بگوید و براي سجده رود ولیکن باید دانست که این
استاده شدن بعد از رکوع که آن را قومه میگویند فرض نیست
نزد ابیحنیفه رح و محمد رح و همچنین نشستن میان دو سجده
که آنرا جلسه میگویند و همچنین طمانینت در حالت رکوع
وسجود وابویوسف رح میگوید که اینهمه فرض است و همین
قول شافعي رح است زیرا چه هرگاه اعرابي نزد پیغمبر صلعم آمد و
نماز بتعجیل تمام گذارد و رعایت قومه و جلسه و طمانینت
نکرد پس پیغمبر صلعم باو فرمود که استاده شو و بساز نماز کي چه
بدرستیکه تو نماز نکردهٔ و دلیل طرفین رح این است که رکوع
عبارت است از انحناء اعني خمیدن وسجود عبارت است از
نهادن پیشاني بر روي زمین پس ادني مرتبه آن فرض خواهد
شد و همچنین انتقال از رکوع وسجود اول فعل مقصود نیست
پس آن فرض نخواهد شد و بسبب نقصان قومه و جلسه و
طمانینت در رکوع و سجود حقیقت نماز باطل نمیشود
لهذا پیغمبر صلعم در آخر حدیث مذکور باعرابي مذکور
فرمود که هر قدر که نقصان شود از این چیزها ناقص میشود نماز

تو پس پیغمبر صلعم این نماز را نماز ناقص نام نهاد پس
معلوم شد که بسبب نقصان چیزهای مذکور حقیقت نماز
باطل نمیشود ولیکن ناقص میگردد باید دانست که قومه
و جلسه نزد طرفین رح سنت است و همچنین طمانینت در رکوع و سجود
سنت است بنا بر تخریج جرجانی رح و واجب است بنا بر تخریج
کرخی رح حتی که اگر بسهو ترک کند آن را مصلی سجده سهو برو
واجب میشود نزد کرخی رح * مسئله ۱۶ * باید که در حالت
سجده مرد کف دست خود را بر زمین گذارد و اعتماد نماید بر آن
زیرا چه وایل بن حجر رض چنین حکایت نموده است از نماز پیغمبر صلعم در حالت
سجده و باید که مصلی روی خود را میان هر دو کف دست بنهد
و هر دو کف دست را مقابل هر دو گوش خود بنهد بجهت آنکه
مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است و نیز باید که پیشانی
و بینی هر دو را بر روی زمین نهد زیرا چه پیغمبر صلعم همیشه
همین طور سجده کرده است پس اگر اکتفا نماید بر یکی از ان
دو عضو جایز است نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که اکتفا
بر بینی جایز نیست مگر بسبب عذری که مانع باشد از نهادن
پیشانی بر زمین و یک روایت از ابیحنیفه رح نیز مطابق صاحبین رح

است ودليل صاحبين رح اين استكه پيغمبر صلعم فرموده است كه خدا يتعالي امر كرده است مرا باينكه سجده نمايم بر هفت عضو وشمار كرد يكي از ان جبهه را ودليل ابيحنيفه رح اين است كه در حديث مذكور بنا بر روايت مشهور بجاي جبهه وجه مذكور است وبسبب نهادن بعضي از اجزاي روي بر زمين سجده متحقق ميشود چه نهادن جميع آن متعذر است وليكن عذار ذقن مستثنا است باجماع ودر حالت سجده نهادن هردو دست وهردو زانو سنت است نزد علماي ما چه سجده متحقق ميشود بدون آن واما نهادن هردو قدم پس آن شرط سجده است چنانچه ذكر كرده است آن را قدوري رح * مسئله ۱۷ * اگر سجده كند كسي بر پيچ دستار خود يا بر بعضي از اجزاي جامه خود جايز است زيرا چه پيغمبر صلعم گاهي سجده كرده است بر پيچ دستار خود وگاهي بر بعضي اجزاي جامه خود * مسئله ۱۸ درحالت سجده بايد كه هردو بازوي خود را دور دارد از هردو پهلوي خود زيرا چه پيغمبر صلعم چنين فرموده است وهمچنين دور دارد شكم خود را از هردو ران خود زيرا چه پيغمبر صلعم درحالت سجده چنين عمل ميكرد حتي كه اگر جانوري ميخواست كه از ميان دو دست آن سرور صلعم بگذرد

مي‌توانست كه بگذرد و بعضي گفته اند كه اگر مصلي در صف باشم
و بسبب دور داشتن دو پا زوانر پهلوا يذا رسد بغير او پس جايز است
زيرا كه دور ندارد آن را از پهلو * مسئله ۱۹ * در حالت سجده
بايد كه انگشتان هر دو پاي خودرا متوجه كند بسوي قبله زيراچه
پيغمبر صلعم فرموده است وقتيكه سجده ميكند مومن سجده ميكند
هر عضو او پس بايد كه اعضاي خود را متوجه كند بسوي قبله هر قدر
كه تواند * مسئله ۲۰ * بايد كه در حالت سجده سبحان ربي الاعلي
سه بار بگويد واين ادني است زيراچه درحديث چنين آمده است
واگر در ركوع وسجود زياده از سه بار تسبيح بگويد پس آن
مستحب است وليكن بايد كه رعايت عدد طاق نمايد اعني پنج
بار يا هفت بار يا نه بار بگويد زيراچه پيغمبر صلعم ختم ميكرد
بعدد طاق پس اگر مصلي امام باشد بايد كه آنقدر زياده نكند
كه موجب ملال مقتديان شود تا اين ملالت موجب تنفر آن نگردد
وبعد از ان بايد دانست كه گفتن تسبيح در ركوع وسجود سنت
است زيراچه در نص آمده است كه ركوع كنيد وسجده كنيد
واين شامل نيست مر تسبيح را در ركوع وسجود پس زياده كرده
نشود بر نص * مسئله ۲۱ * زن در حالت سجده بايد كه بچسپاند

دستهاي خود را بپهلوهاي خود وهمچنين بچسپانه شکم خود را برانهاي خود چه اين موجب ستراست درحق او* مسئله ۲۲*
مصلي هرگاه بجا آورد سجده اول را بطور مذكور سر از سجده بردارد وتكبير بگويد ودرست نشيند باطمانينت و بعد ازان تكبير بگويد وسجده دوم بجا آرد بطور مذكور اما درست نشستن باطمانينت ميان دو سجده فرض نيست نزد طرفين رح چنانچه سابق مذكور شد وليكن سر از سجده برداشتن ضرور است تا سجده دوم متحقق شود وفقها اختلاف نموده اند در اينكه چه مقدار سر برداشتن ضرور است واصح اين است كه اگر آنقدار سر بردارد كه قريب سجده باشد جايز نميشود سجده دوم چه درينحالت ساجد شمرده ميشود واگر آنقدار سر بردارد كه قريب نشستن شود جايز است چه او درايي هنگام جالس شمرده ميشود پس سجده دوم متحقق خواهد شد وهرگاه سجده دوم بجا آرد بطور مذكور سر از سجده بردارد وتكبير بگويد و برخيزد براي ركعت دوم بي آنكه بنشيند وهم براي استادن بهر دو دست تكيه بر زمين نكند وشافعي رح گفتست كه بعد از سجده دوم جلسه

خفيفه نمايد و بعد از ان بهر دو دست تكيه بر زمين نموده برخيزد
بجهت آنكه پيغمبر صلعم چنين كرده است و دليل علماي ما اين است
كه ابو هريره رض روايت كرده است كه پيغمبر صلعم بعد از سجده
دوم بر ميخاست بي آنكه مي نشست و بي آنكه تكيه ميكرد بر زمين
انچه شافعي رح روايت كرده است پس آن محمول است بر حالت
پيري و زيرا چه آن جلسه خفيفه جلسه استراحت است و نماز براي
استراحت موضوع نيست * مسئله ٢٣ * بعد از برخاستن براي
ركعت دوم در ركعت دوم چنان عمل نمايد كه در ركعت اول نموده
است وليكن اينقدر فرق است كه در ركعت دوم ثنا و تعوذ
نخواند زيرا چه اين هردو مشروع نيست در نماز مگر
يكبار * مسئله ٢٤ * مصلي را نمايد كه هردو دست را بردارد مگر
در تكبير تحريمه و اين مذهب علماي ماست و شافعي رح ميگويد
كه بعد از قراة تكبير بگويد و هردو دست را بردارد تا بمحاذي هردو
منكب و ركوع كند و همچنين هرگاه سر از ركوع بردارد دستها
بردارد تا بمنكبها زيرا چه عبد الله بن عمر رض روايت كرده
است كه پيغمبر صلعم دستها بر ميداشت وقتيكه ركوع ميكرد
و وقتيكه سر از ركوع بر ميداشت و دليل علماي ما اين است

که پیغمبر صلعم فرموده است که دستها بر داشته نمیشود مگر در هفت موضع یکی در تکبیر تحریمه دوم در تکبیر قنوت و سیوم در تکبیرات عیدین و چهار موضع دیگر در حج بیان فرموده و حدیثیکه دلیل گرفته است بان شافعی رح پس آن محمول است بر ابتدا هم چنین منقول است از ابن زبیر رض * مسئله ۲۵ * در رکعت دوم هرگاه سر بردارد از سجده دوم بنشیند باین کیفیت که فرش کند پای چپ را و بر آن نشیند و پای راست را استاده دارد و انگشتهای آنرا متوجه کرده اند بسوی قبله زیرا چه عایشه صدیقه رض روایت کرد است که پیغمبر صلعم باین کیفیت می نشست در نماز و باید دانست که این نشستن را قعده اولی می نامند * مسئله ۲۶ * در قعده اولی باید که هردو دست خود را بر هردو ران نهد و انگشتهای هردو دست را هموار گذارد و تشهد بخواند و این معنی مرویست در حدیث وایل رض و از آنجهت که در هموار گذاشتن انگشتان هردو دست متوجه گردانیدن آن بسوی قبله است پس اگر مصلی زن باشد باید که نشیند بر سرین چپ و بر آرد هردو پای خود را از جانب راست چه اینطور نشستن موجب ستر است در حق او و باید دانست که تشهد این است که بگوید التحیات لله و الصلوات

والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام
علينا وعلي عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا عبده ورسوله واين تشهد عبد الله ابن مسعود رض است
چه او رض گفتست كه گرفت رسول صلعم دست مرا و آموزانيد مرا
تشهد چنانكه مي آموزانيد مرا سوره از قرآن و فرمود بگو التحيات
لله تا آخر وعمل باين نزد علماي ما اولي است از تشهد عبد الله
ابن عباس رض وآن اين است كه بگويد التحيات المباركات
الصلوات الطيبات لله سلام عليك ايها النبي ورحمة الله
وبركاته سلام علينا وعلي عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا رسول الله زيرا چه در حديث مروي از ابن
مسعود رض صيغه امر اعني بگو مذكور است واقل درجه امر استحباب
مامور به است ونيز مذكور است در ان الف لام استغراق با زيادتي
واو كه براي تجديد كلام است چنانكه در قسم وگرفتن بدست
تاكيد تعليم است * مسئله ۲۷ * در قعده اولي زياده از تشهد
نخواند زيراچه ابن مسعود رض گفتست كه پيغمبر صلعم تعليم تشهد كرد
مرا در وسط نماز وهم در آخر نماز اما در وسط نماز پس بعد از
خواندن تشهد برخاست وچيزي زياده نخواند برآن واما در آخر

نماز پس بعد از تشهد دعا کرد برای خود بسا نچه خواست

* مسئله ٢٨ * باید که مصلی در دو رکعت اخیر سورهٔ فاتحه بخواند فقط زیرا چه ابو قتاده رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم در دو رکعت اخیر سورهٔ فاتحه فقط خوانده است واین افضل است نه فرض همین است صحیح زیرا چه قراة قرآن فرض نیست مگر در دو رکعت بنا بر وجهیکه بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی

* مسئله ٢٩ * بعد از اتمام نماز بنشیند واین نشستن را قعدهٔ اخیره میگویند وکیفیت آن همانست که در قعدهٔ اولی بیان نموده شد از حدیث وایل وعایشه رض وزیرا چه این نوع جلسه نهایت شاق است بر بدن پس اولی بود از تورک که میل کرده است بسوی آن مالک رح وحدیثیکه در باب تورک نبی صلعم مرویست تضعیف آن کرده است طحاوی رح یا آنکه محمول است بر حالت کبر ودرین قعده نیز تشهد بخواند وباید دانست که خواندن تشهد واجب است نه فرض وبعد از تشهد درود بخواند واین نیز فرض نیست وشافعی رح میگوید که هر دو فرض است ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه بخوانی تشهد ویا بنشینی بمقدار خواندن تشهد پس تمام شد نماز تو اگر خواهی

برخیزي برخیز واگر خواهي نشسته مانی نشسته باش پس ازین حدیث
که در آن تعلیق تمامت فرض بیکي از دو امر است معلوم شد که
خواندن تشهد و درود فرض نیست پس انچه مقتضاي امر بود
حاصل شد ولفظ فرض که در حدیث مروي از ابن مسعود رض در باب
تشهد مذکور است بمعني تقدیر است سوال بایدکه درود خواندن
بر پیغمبر صلعم در نماز فرض باشد چنانچه شافعي رح باین قایل
است زیرا چه حقتعالي در قرآن مجید بآن امر نمود است ومقتضای
امر این است که درود خواندن بر پیغمبر صلعم فرض باشد ولیکن
بیرون نماز فرض نیست پس ضرور است که در نماز فرض باشد
جواب این مسلم نیست که آن بیرون نماز فرض نیست بلکه خواندن
درود بر پیغمبر صلعم بیرون نماز واجب است یاد ر تمامي عمر
یکمرتبه چنانچه گفته است این را کرخي رح یا در هر وقت که
نام پیغمبر صلعم مذکور شود واین مختار طحاوي رح است
* مسئله ۳ * بعد از خواندن درود باید که دعا کنند
بالفاظیکه مشابه الفاظ قرآن باشد یا مشابه دعا هاي منقوله
باشد زیرا چه پیغمبر صلعم با بن مسعود رض فرمود است که
اختیار کن براي خود دعائیکه پسند خاطر تو باشد * مسئله ۱۳ *

دعا نکند بچیزیکه مشابه کلام انسان باشد چه اگر دعا کند
بچیزیکه مشابه کلام آنست نماز فاسد میگردد لهذا باید که
بخواند دعائیکه منقول است چه دران احتمال فساد نماز
نیست وباید دانست که فرق میان دعائیکه مشابه است بکلام
انسان ودعائیکه مشابه نیست بان این است که دعائیکه
سوال آن از انسان ممکن است چون اللهم زوجني فلانة مثلا
پس این دعا مشابه بکلام انسان است ودعائیکه سوال آن از
انسان ممکن نیست چون اللهم اغفرلي پس این دعا مشابه نیست
بکلام انسان واللهم ارزقني از قبیل اول است وهمین صحیح
است زیرا چه درمحاوره گفته میشود رزق داد فلان امیرلشکر
خودرا * مسئله ٣٢ * بعد از خواندن تشهد وغیره که
مذکور شد باید که سلام بگوید بجانب راست وبگوید
السلام علیکم ورحمة الله وهمچنین بجانب چپ بگوید زیرا چه
پیغمبر صلعم سلام میگفت بجانب راست حتی که میدیدند
مقتدیان نور رخسارهٔ راست اورا وهمچنین سلام میگفت
بجانب چپ حتی که میدیدند مقتدیان بآن نور رخسارهٔ چپ
اورا * مسئله ٣٣ * باید که نیت کند درجانب راست سلام بر

کسانیکه در آن جانب اند از مردان و زنان و فرشتگان و همچنین در جانب چپ تا ثواب آن حاصل شود زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که اعتبار عمل به نیت است و باید دانست که در زمانه ما زنان را نیت نباید کرد و نه کسانیرا که شریک نیستند در نماز قال رض که همین صحیح است زیراچه خطاب بسلام حق آنکسان است که حاضر وشریک اند در نماز

* مسئله ۳۴ * مقتدی را باید که امام را نیز نیت کند بسلام ولیکن اگر امام جانب راست او باشد نیت کند او را در همان جانب و اگر در جانب چپ باشد نیت کند او را در یتجانب و اگر امام مقابل روی او باشد پس در ینصورت ابویوسف رح گفتست که نیت کند او را در جانب راست زیراچه جانب راسته ترجیح میدارد و محمد رح گفتست که در ینصورت نیت کند او را در هردو جانب ویک روایت از ابیحنیفه رح نیز همین استه زیراچه امام را در ینصورت در هردو جانب نصیبه است

* مسئله ۳۵ * مصلی منفرد نیت بسلام کند در هردو جانب فرشتگان راکه همراه وی اند زیراچه سوای آنها کسی همراه او نیست * مسئله ۳۶ * در نیت کردن فرشتگان تعین

فه د آنها نباید کرد زیرا چه در حدیث ذکر آنها مختلف آمده است پس تعیین عدد نباید کرد تا سلام شامل شود مر جمیع آنها را هر قدر که باشند پس این مسئله مانند مسئله ایمان با نبیا علیهم السلام بود * مسئله ۳۷ * لفظ السلام علیکم گفتن واجب است نزد علمای ما و فرض نیست و شافعی رح میگوید که فرض است زیرا چه پیغمبر علیه السلام فرمود است که تحریمه نماز تکبیر است و تحلیل آن اعنی بیرون آمدن ازان بسلام است و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم بابن مسعود رض فرمود که هرگاه تمام کردی تو تشهد را یا نشینی تو بقدر آن پس نماز تو تمام شد و اگر خواهی که نشینی بنشین و اگر خواهی برخیزی برخیز و این تخییر دلالت میکند که لفظ السلام نه فرض است و نه واجب ولیکن حکم بوجوب نموده شد بنا بر آنچه شافعی رح روایت کرده است بجهت احتیاط و اما فرضیت بآن ثابت نمیشود والله اعلم

فصل در بیان قرأة در نماز * مسئله ۱ * در نماز فجر و در دو رکعت اول از نماز مغرب و عشا امام را لازم است که قرآن بجهر بخواند و در باقی رکعتهای مغرب و عشا سوره

خفا تعوة بسا خفسا خواند زيراچه چنين بنقل متواتر آمده است
* مسئله ٢ * منفرد مختار است اگر بخواهد بجهر
خواند وخود بشنود زيراچه او امام خود است واگر خواهد
باخفا خواند زيراچه كسي مقتدي او نيست تابشنود قراة ويرا
واما افضل درحق او جهر است تا نماز بصورت جماعت ادا شود
* مسئله ٣ * درنماز ظهر وعصر امام را لازم است كه
قرآن باخفا خواند اگرچه درعرفات باشد زيراچه پيغمبر
صلعم فرموده است نمازيكه درروز گذارده ميشود عجما است
اعني درآن قراة بجهر نيست وامام مالك رح گفته است كه در
نماز ظهر وعصركه درعرفات گذارده ميشود قراة بجهر است
وحديث مذكور حجت است براو * مسئله ۴ * درنماز
عيدين ونماز جمعه قراة قرآن بجهر است زيراچه چنين آمده
است بنقل متواتر * مسئله ٥ * درنماز نفل كه درروز
گذارده ميشود قراة باخفا است ودرشب مصلي منفرد مختار
است اگرخواهد باخفا بخواند واگرخواهد بجهر بخواند بقياس
نماز فرض درحق او زيراچه نفل مكمل فرض است پس تابع فرض باشد
واين افضل است درحق منفرد وبرامام جهر واجب است كذا زر

حواشی هدایه * مسئله ۶ * اگر فوت شود نماز عشا قضا
نماید آنرا بعد از طلوع آفتاب پس اگر قضا نموده شود بجماعت
باید که قراة بجهر خواند امام چنانچه قراة بجهر خوانده بوده
پیغمبر صلعم وقتیکه بجماعت قضا کرده بود نماز فجر را بعد از طلوع
آفتاب در صبح لیلة التعریس پس اگر مصلی تنها قضا کند نماز عشا
پس لازم است که قراة با خفا بخواند و مخیر نیست میان جهر
واخفا و همین صحیح است زیرا چه قراة بجهر نیست مگر در دو صورت
یکی در صورت جماعت و درینصورت جهر واجب است و دوم در
صورتیکه منفرد تنها نماز ادا نماید در وقت و درینصورت جهر
واجب نیست بلکه منفرد مذکور مختار است * مسئله ۷ * اگر
شخصی در رکعت اول از نماز عشا سورهٔ از قرآن خواند و سورهٔ
فاتحه نخواند پس باید که اعاده نکند آنرا در دو رکعت اخیر برای
قضا و اگر در دو رکعت اول سورهٔ فاتحه خواند و ضم سورهٔ
نکند بان پس در دو رکعت اخیر بباید که سورهٔ ضم کند با
سورهٔ فاتحه و نیز بجهر بخواند هر دو را زیرا چه جمع میان جهر و اخفا
در یک رکعت بدعت است و تغیر نفل که سورهٔ فاتحه است ازلی است
واین نزد طرفین رح است و ابویوسف رح گفتست که درینصورت

نیز ضم نکند سوره را با سوره فاتحه در دو رکعت اخیر زیرا چه
واجب هرگاه فوت میشود از موضع خود قضا کرده نمیشود مگر
بدلیل و در اینجا دلیل آن یافته نمیشود و دلیل طرفین رح این است
که قراة فاتحه مشروع است بر وجهیکه مترتب شود بر آن قراة سوره
دیگر اعنی سوره دیگر خوانده شود بعد از سوره فاتحه پس اگر
درینصورت اول سوره فاتحه قضا نموده شود در دو رکعت اخیر
لازم می آید که قراة فاتحه مترتب شود بر قراة سوره واین خلاف
موضوع است بخلاف آنکه اگر ترک کرده باشد ضم سوره را در دو
رکعت اول چه قضای آن متصور است بر وجهیکه مشروع است پس اگر
ضم سوره در دو رکعت اول فوت شود قضا نموده خواهد شد و اما این قضا
واجب است یا مستحب پس عبارت جامع صغیره دلالت میکند بر
اینکه واجب است و در مبسوط مذکور است که مستحب است زیرا چه
قراة سوره درینصورت اگرچه موخر است از قراة فاتحه ولیکن متصل
نیست بفاتحه پس رعایت ضم سوره بر وجه مشروع من جمیع
الوجوه یافته نمیشود * مسئله ۸ * حد خواندن بآخفا
این است که خواننده خود بشنود فقط و حد جهر این است
که شنود آنرا غیر او و این تفسیر جهر و اخفا مختار فقیه ابی جعفر

هندوانی رح است زیراچه مجرد حرکت زبان بدون آواز قرائة نامیده نمیشود و مختار کرخي رح این است که حد اخفا این است که اداي حروف وتصحیح آن نماید اگرچه خودهم نشنود زیراچه قراة فعل زبان است ودر عبارت قدوری نیز باین اشارت است وباید دانست که همین اختلاف است در هرچیزیکه تعلق دارد بنطق وگویایی چون طلاق وعتاق واستثنا وسواي آن چون تعلیق وبسم الله خواندن براي ذبح وخواندن آیه سجده تلاوت * مسئله ۹ * ادنی قراتیکه نماز بآن جایز میشود یک آیة است نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند سه آیت کوتاه است یا یک آیة دراز زیراچه انسان قاري شمرده نمیشود تاکه اینقدر نخواند پس کمتر ازین مانند کمتر از یک آیت است ودلیل ابیحنیفه رح این است که خدایتعالی در قرآن مجید فرموداست که بخوانید از قرآن انچه میسر آید ودرین هیچ تفصیل نیست که چقدر بخواند ولیکن کمتر از آیة معتبر نیست باجماع ویک آیة در حکم کمتر از یک آیة نیست * مسئله ۱۰ * مسافر در حالت سفر با سوره فاتحه هرسوره را که خواهد بخواند بجهت آنکه

مرویست که پیغمبر صلعم در سفر خوانده است در نماز فجر قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را و بجهت آنکه بسبب سفر ساقط میشود نصف مقدار نماز پس بسبب آن تخفیف در قراة بطریق اولی ثابت خواهد شد و آنکه مذکور شد وقتی است که سیر مسافر بر سبیل عجلت و سرعت باشد پس اگر سیر مسافر بر سبیل امن و قرار باشد باید که بخواند در نماز فجر سورهٔ بروج و سورهٔ انشقت و مانند آن زیرا چه در ینصورت ممکن است ویرا که رعایت سنت قراة نماید مع تخفیف و مقیم در حالت اقامت در نماز فجر بخواند در دو رکعت چهل یا پنجاه آیة را سوای سورهٔ فاتحه و مرویست از چهل آیت تا شصت آیت و از شصت آیة تا صد آیة و در هر یک ازین مقدارها خبر و حدیث وارد شده است و وجه توفیق میان این روایتها این است که اگر مقتدیان راغب باشند پس امام صد آیة بخواند و اگر آنها سست و کم رغبت باشند پس چهل آیت بخواند و اگر مقتدیان متوسط الاحوال باشند نه کمال راغب نه کمال بی رغبت پس از پنجاه آیت تا شصت آیت هر چه مناسب داند بخواند و بعضی در وجه توفیق گفته اند که اختلاف این

روایتها بنظر درازی وکوتاهی شبهاست وهم بنظر کثرت اشتغال وقلت آنست * مسئله ۱۱ * درازی قراة درنماز ظهر مثل درازی آن درنماز فجراست زیراچه وقت نماز ظهر وسیع است مانند وقت فجر ومحمد رح در مبسوط گفتست که مقدار قراة درنماز ظهر مانند مقدار قراة نماز فجراست یا کمتر ازان زیراچه وقت ظهر وقت اشغال است پس مقدار قراة قرآن کم نموده خوانده شد تاموجب ملال قوم نگردد * مسئله ۱۲ * مقدار قراة درنماز عصر وعشا برابر است وآن این است که بخواند قرآن اوساط مفصل را باید دانست که از سوره حجرات تا اواخر قرآن مفصل می نامند وازانجمله از سوره حجرات تا سوره بروج طوال مفصل است واز سوره بروج تا سوره لم یکن اوساط مفصل است واز سوره لم یکن تا آخر قرآن قصار مفصل است کذا ور محیط * مسئله ۱۳ * مقدار قراة درنماز مغرب کم از نماز عصر وعشا است وآن این است که بخواند قران سورهارا که آنرا قصار مفصل میگویند باید دانست که اصل درین باب این است که عمر رض نوشته بود بسوی ابی موسی اشعری رض که بخوان درنماز فجر وظهر طوال المفصل را ودرنماز

عصر و عشا بخوان اوساط مفصل را و در نماز مغرب بخوان قصار
مفصل را و سر آن این است که وقت نماز مغرب کوتاه است لهذا
تعجیل در آن سزاوار است و تخفیف قراءة مناسب تعجیل است
و در نماز عصر و عشا تاخیر مستحب است پس گاهی بسبب
تطویل قراءة واقع میشود در وقت غیر مستحب لهذا خواندن اوساط
مفصل در آن مناسب است * مسئله ۱۴ * باید که مصلی در نماز
فجر رکعت اول را دراز کند از نسبت رکعت دوم تا مردمان
در نماز جماعت داخل شوند چه وقت فجر وقت خواب و
غفلت است و هم وقت بول و غائط است * مسئله ۱۵ *
هر دو رکعت ظهر برابر است و این نزد شیخین رح است و محمد
رح گفته است که پسندیده خاطر من این است که در هر نماز رکعت
اول دراز کرده شود به نسبت رکعت دوم بحجت آنکه مرویست
که رسول خدا صلعم دراز میکرد رکعت اول را به نسبت رکعتهای
دیگر در هر نماز و دلیل شیخین رح این است که هر دو رکعت
در استحقاق قراءة برابر اند پس برابر خوانده شود در مقدار قراءة
بخلاف فجر چه آن وقت نوم و غفلت است [illegible]
و ذکر مذکور محمول است بر آنکه رکعت اول در هر نماز دراز بود

به نسبت رکعتهای دیگر بجهت آنکه رکعت اول مشتمل است بر
خواندن ثنا و تعوذ و بسم الله * مسئله ۱۶ * زیادتی و کمی در قراة به اعتبار
کمتر از سه آیة اعتبار ندارد زیراچه اعتبار از آن ممکن نیست بدون حرج
* مسئله ۱۷ * در هیچ نماز تعیین سوره معین و مقرر نیست باینطور که
خواندن غیر آن در آن جایز نباشد زیراچه آیة قرآنی که در بین ما ثابته
مطلق و شامل است هر سوره و هر آیة را * مسئله ۱۸ * اگر
کسی مقرر و معین نماید سوره معینی یا آیة معینی را برای نمازی
از نمازها پس این مکروه است زیراچه در آن هجر لازم می آید
یعنی ترک کردن آن سوره و آیة و نیز توهم اینکه آن سوره
و آیة افضل است از ما سوای آن و حال آنکه تمام قرآن برابر
است * مسئله ۱۹ * مقتدی را نباید که قرآن بخواند
در پس امام نه سوره فاتحه و نه سوره دیگر و شافعی رح میگوید
مقتدی را باید که سوره فاتحه بخواند فقط زیرا چه قراة قرآن
رکن نماز است پس مقتدی و امام باید که در آن شریک باشند
چنانچه در رکنهای دیگر چون رکوع و سجود وغیره هر دو
شریک اند و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که هر که ویرا امام باشد پس قراة امام قراة وی است و بر این اجماع

قصدا بر فرض است وجواب از دلیل شافعی رح این است که قراة اگر چه رکن نماز است ولیکن نصیبه مقتدی سکوت و شنیدن قراة امام است چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه بخواند امام پس خاموش باشید و از مجتهد رح مرویست که خواندن سوره فاتحه مومقتدیرا مستحسن است بناابر احتیاط و نزد شیخین رح مکروه است زیرا چه در آن وعید وارد شده است * مسئله ۲۰ * مقتدی را باید که بشنود قراة امام را وخاموش ماند اگر چه بخواند امام آیت ترغیب که در ان ذکر جنت است یا آیة ترهیب که در ان ذکر دوزخ است اعتنی نه قرآن بخواند ونه در شنیدن آیة ترغیب سوال جنت کند ونه در وقت شنیدن آیة ترهیب اعوذ بك من النار بگوید زیرا چه شنیدن قراة امام فرض است چه بآن امر وارد شده است در نص قرآن وخواندن قرآن وسوال جنت وخواندن اعوذ بك من النار مخل شنیدن است وهمچنین مقتدیرا باید که خاموش ماند در وقتیکه خطبه خواند خطیب برای نماز جمعه وهمچنین وقتیکه صلواة فرستد بر نبی صلعم چه شنیدن خطبه فرض است پس باید که خطبه بشنود وخاموش ماند مگر هم وقتیکه بخواند خطیب در خطبه قوله تعالی یاایها الذین امنوا صلوا علیه

وسلموا تسليما پس درين هنگام کسيکه مي شنود خطبه را بايد که
آهسته درود بخواند بر پيغمبر صلعم و اختلاف است ميان
علما در حق شخصي که از منبر دور است وآواز خطبه در
گوش او نميرسد اصلي بعضي گفته اند که ويرا جايز است که
مشغول شود بنماز يا بدعا و بعضي گفته اند که او را نيز
لازم است که خاموش ماند و همين صحيح است زيرا چه
شنيدن خطبه و خاموش ماندن هر دو فرض است پس
اگر شنيدن آن بسبب دوري ميسر نشد بايد که خاموش ماند
والله اعلم

باب پنجم در بيان امامت * مسئله ۱ * نماز گزاردن
بجماعت سنت موکده است زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است
که جماعت از سنت هدي است تخلف نمي ورزد ازان مگر منافق
بايد دانست که مراد از سنت هدي سنت موکده است
* مسئله ۲ * اولي بامامت کسي است که عالم تر باشد
بسنت پيغمبر صلعم و مرويست از ابي يوسف رح که اولي بامامت
کسي است که در قراة قرآن فايق باشد از ديگران زيرا چه بقراة قرآن
حاجت است در نماز وحاجت بسوي علم نميشود مگر وقتيکه امري

او زیادتی ونقصانی روی دهد وجواب آن این است که احتیاج بسوی قراءة در یک رکن نماز است وحاجت بسوی علم در هر رکن نماز است * مسئلهٔ ۳ * اگر جمیع نمازیان برابر باشند در علم بسنت پس اولی بامامت از میان آنها کسی است که فایق باشد در قراءة قرآن بجهت قوله علیه السلام امامت قوم لایق است بکسی که در قراءة کتاب الله فایقتر بود واگر آنها در قراءة وعلم حدیث وسنت برابر باشند پس اولی بامامت کسی است که متقی تر باشد از میان آنها زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که نماز گذارد در پس عالم متقی پس او گویا نماز گذارد در پس یک پیغمبر * مسئلهٔ ۴ * اگر آنها برابر باشند در علم وقراءة وتقوی پس اولی بامامت از میان آنها کسی است که مسن باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که باید که امامت کند در شما کسیکه از میان شما مسن باشد وبجهت آنکه امامت او باعث تکثیر جماعت است * مسئلهٔ ۵ * امامت بنده مکروه است زیرا چه جهل بر وغالب می باشد بجهت آنکه او در خدمت خواجه مشغول می ماند وفراغت نمی یابد که تحصیل علم نماید وهمچنین امامت بدوی اعنی اجهل بادیه مکروه است زیرا چه جهل در اهل بادیه غالب است وهمچنین

با امامت فاسق مکروه است زیرا چه او اهتمام نمیکند در امر دینی و همچنین امامت نابینا مکروه است زیرا چه او از نجاست احتراز نمی تواند کرد و همچنین امامت ولد الزنا مکروه است بجهت آنکه جهل در و غالب می باشد بسبب آنکه مر او را پدر نیست تا در تادیب و تعلیم او بکوشد و سعی نماید و بجهت آنکه امامت آنها باعث تقلیل جماعت است زیرا چه مردمان از اقتدا نمودن در پس آنها نفرت میدارند پس امامت آنها مکروه خواهد بود ولیکن امامت آنها جایز است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که اقتدا نمائید در نماز در پس هرکس خواه صالح و متقی باشد آنکس یا فاسق فاجر * مسئله ۶ * امام را باید که بسیار دراز نکند نماز را زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه امامت کند مر قوم را باید که نماز کند مثل نماز کسیکه ضعیف باشد از میان آنها چه میان آنها کسی مریض است و کسی کبیر السن و کسی صاحب حاجت * مسئله ۷ * اگر زنان فقط جماعت نمایند پس جماعت آنها مکروه است زیرا چه جماعت آنها خالی نمیباشد از ارتکاب حرام چه امام از میان آنها استاده میشود در وسط صف و مقدم نمیشود مانند امام برهنگان و استاده شدن امام در وسط

صف حرام است پس جماعت زنان فقط مکروه خواهد بود و معهذا اگر
زنان فقط جماعت نمایند باید که امام آنها ستاده شود در وسط صف
بجهت آنکه عایشه رض بلیغطو تنها جماعت گذارده بود ولیکن این
فعل عایشه رض محمول است برانیکه این را در ابتدای اسلام نموده
بود و بجهت آنکه اگر مقدم استاده شود زنیکه امام است از میان
آنها پس این تقدم موجب زیادتی کشف عورت است به نسبت او حالیکه
آن زن در وسط صف باشد چون اجتناب ستر عورت بوجه
احسن متحقق میشود * مسئله ۸ * اگر دو کس نماز
جماعت گذارند پس باید که مقتدی در جانب راست امام استاده
شود زیراچه از ابن عباس رض مرویست که پیغمبر صلعم وقتی نماز
گذارده و مقتدی او صلعم نبود در آن وقت مگر ابن عباس رض و استاده
کرد ویرا پیغمبر صلعم در جانب راست خود باید دانست که مقتدی
در جانب راست امام برابر امام استاده شود و از امام متاخر
نباشد و از محمد رح مرویست که مقتدی درینصورت بنهد
انگشتان پای خود را بمقابل پاشنه امام و آنچه اول مذکور شده که برابر
امام باشد ظاهر روایت است ولیکن اگر درصورت مذکور استاده
شود مقتدی در پس امام یا در جانب چپ او جایز است اما فاعل

آن کنهکار میشود چه این عمل مخالف سنت است

* مسئله ۹ * اگر مقتدی دو کس باشد باید که امام مقدم از آنها استاده شود و از ابی یوسف رح مرویست که امام درینصورت در وسط آن دو کس استاده شود و ابو یوسف رح این را از عبد الله ابن مسعود رض نقل کرده است و دلیل طرفین رح این است که روزی پیغمبر صلعم امامت کرد و مقدم استاد و مقتدی دو کس بود نه یکی انس رض دوم برادر ش که او را یتیم میگویند پس از ین معلوم شد که مقدم استاده امام افضل است در صورتیکه دو مقتدی باشد زیرا چه این فعل رسول خدا صلعم است و آنچه ابو یوسف رح نقل کرده است از ابن مسعود رض پس آن دلیل اباحت است * مسئله ۱۰ * جایز نیست که مردان اقتدا نمایند بزن وزن امام باشد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که زنان را موخر کردانید باینجهت که خدایتعالی آنها را موخر کردانیده است پس جایز نخواهد بود که زن امامت مردان نماید و همچنین جایز نیست که صبی امامت مردان نماید زیرا چه نماز صبی نفل است و نماز مردان فرض پس اقتدای صاحب فرض در پس صاحب نفل جایز نخواهد بود بساید دانست که در امامت صبی در نماز تراویح و نمازهای سنت اختلاف است پس مشایخ

بلخ آنرا جایز داشته اند قال رض که مشایخ دیار ما از قبیل
اهل بخارا آنرا جایز نداشته اند ونیز قال رض مختار این است که
امامت صبی جایز نیست در هیچ نماز اگرچه نفل باشد زیراچه
نفل صبی ضعیف وادنی است به نسبت نفل بالغ چه صبی اگر
بشکند نماز نفل را بعد از شروع قضای آن بر او لازم نمیشود باجماع
بخلاف بالغ چه او اگر بشکند نماز نفل را بعد از شروع واجب
میشود بر او قضای آن پس نفل او قوی واعلی است لهذا
اقتدای بالغ در پس صبی جایز نخواهد بود اگرچه در نماز نفل
باشد زیراچه بنای قوی بر ضعیف معقول نیست سوال اگر شخصی
نماز ظهر را مثلا ادا کرده فراموش کند وبعد از آن به نیت فرض
ظهر شروع کند در چهار رکعت نماز پس این نماز نماز نفل است
در حقیقت که بگمان فرض دران شروع کرده است واین نفل را
اگر بشکند شخص مذکور وبعد از شکستن معلوم شود وی را که
او نماز ظهر گذارده است واین نماز که دران شروع کرده بود
واجب نیست پس بر وقضای این نفل واجب نمیشود ومعهذا اگر
او نشکند نفل مذکور را بلکه تمام کند آن را وکسی اقتدای او
کند در نفل مذکور پس این اقتدا صحیح است با وجود یکه

نفل مذکور ادنی ضعیف است در نسبت نفل آنکس که اقتدا نموده است زیرا چه او بعد از شروع در نفل اگر بشکند آنرا قضای آن بر او واجب میگردد پس معلوم شد که بنای قوی بر ضعیف جایز است جواب در وجوب قضای نفل مذکور اختلاف است زیرا چه زفر رح قایل است باین که قضای آن واجب است بر شخص مذکور اگر بشکند آنرا بعد از شروع دران وسقوط قضای آن نزد علمای ما عارضی است بسبب عارضه که عبارت است از گمان شخص مذکور که دران بگمان فرض شروع کرده است واصل در نفل بالغ همین است که قضای آن واجب میگردد اگر بشکند آنرا بعد از شروع پس باعتبار اصل بر شخص مذکور نیز واجب است قضای نفل مذکور وسقوط آن نیست مگر عارضی و امر عارضی معارض نمیشود مر امر اصلی را بنا بر آن عارضه مذکور کالعدم اعتبار نموده شد در حق مقتدی مذکور لهذا قضای آن بر او واجب است اگر بشکند آنرا و هرگاه چنین شد پس حال امام ومقتدی در صورت مذکوره باعتبار اصل برابر است ونفل بالغ با نفل دیگر نیز باعتبار اصل برابر است لهذا

اقتداى مقتدى با امام مذكور در صورت مذكوره صحيح گشت
وبخلاف صبى چه سقوط قضاى نفل در حق او بجهت عارضه
نيست بلكه بجهت امر اصلى است كه عبارت است از
طفوليت او پس اين امر اصلى در حق مقتدى كالعدم اعتبار
نموده نخواهد شد و هرگاه چنين شد پس حال صبى وحال
مقتدى او كه بالغ است برابر نگشت پس اقتداى بالغ در نماز
نفل نيز در پس صبى جايز نخواهد بود بخلاف اقتداى صبي
در پس صبي چه نماز هردو برابراست * مسئلة ١١ * ترتيب در
صف نماز اين است كه اول صف مردان باشد و بعد از ان صف صبيان
وبعد از آن صف زنان زيراچه پيغمبر صلعم چنين فرموده است
واگر زني اقتدا كند در پس امام پس اگر امام نيت امامت او
كند فاسد ميشود نماز مرديكه آن زن محاذي آن مرد است
بشرطيكه آن زن ومرد شريك باشند در نماز واين بنا بر استحسان
است ومقتضاي قياس اين است كه فاسد نشود وباين قايل است
شافعي رح بجهت قياس نماز آن مرد بر نماز آن زن كه فاسد
نميشود ووجه استحسان اين است كه حديثيكه سابق مذكور
شده است دلالت ميكند براينكه تاخير زنان وتقدم مردان فرض

امت زیرا چه بصیغهٔ امر وارد شده است وجواب از شافعی رح
این است که مرد مخاطب است باینکه او مقدم استاده شود پس
در صورت مذکوره ترک شد از وی فرض مذکور لهذا نماز او فاسد
خواهد شد نه نماز زن چنانچه مقتدی اگر مقدم استاده شود از
امام پس نماز مقتدی فاسد میشود نه نماز امام پس قیاس
نمودن شافعی رح نماز مرد را بر نماز زن صحیح نیست چه
آن قیاس مع الفارق است و باید دانست که در صورت
مذکوره اگر امام نیت امامت زن مذکوره نکند پس نماز مرد
مذکور فاسد نمیشود بسبب محاذات زن مذکوره زیرا که
در این صورت نماز زن مذکوره جائز نمیشود چه اقتدای زن
بمرد متحقق نمیشود بدون نیت امام زیرا چه بسبب اقتدای
زن لازم میشود مر امام را که ترتیب نماید در مقام استاده
مقتدیان پس صحت اقتدای زن در پس مرد موقوف خواهد
بود بر التزام نمودن امام امامت او را چنانچه اقتدای مقتدی
موقوف است بر التزام مقتدی باید دانست که این اشتراط نیت
امام در حق زن در صورتی است که زن استاده شود
بمحاذی مرد خواه امام باشد آن مرد یا مقتدی و اگر استاده شود

بجائیکه در پهلوی او مرد نباشد پس درینصورت دو روایت است
بنا بر یکروایت درینصورت نیز ترتیب امامت در حق او شرط
است و بنا بر روایت دیگر شرط نیست زیراچه درینصورت فساد
نماز امام یا مقتدی لازم نمی آید بخلاف صورت اول چه دران
فساد نماز بعضی لازم است و باید دانست که شرط تحقق
محاذات میان مرد و زن مذکور یکی این است که آن هر دو در یک
نماز شریک باشند دوم این است که آن نماز مطلق باشد و سیوم
اینکه زن اهل شهوت بود و چهارم این است که میان آن زن
و مرد چیزی حایل نباشد زیراچه فساد درینصورتها معلوم شده
است بطریق مخالفت قیاس پس از غایت کرده شود تا نفی چیزهای
بالا متقوم بنص است * مسئله ۱۲ * در نماز جماعت حاضر شدن
در حق زنان جوان مکروه است زیراچه دران خوف فتنه است
* مسئله ۱۳ * زن پیر اگر حاضر شود برای نماز جماعت در وقت
فجر و مغرب و عشا پس دران مضایقه نیست و این نزد ابیحنیفه
رح است و صاحبین رح گفته اند که اگر زن پیر حاضر شود برای
جماعت در هر وقت پس دران باک نیست زیراچه حضور او موجب
فتنه نیست چه رغبت مردان بسوی پیر زنان و رغبت آنها بسوی

مردان کم میباشد پس حضور آنها برای جماعت مکروه نخواهد بود و چنانچه حضور آنها در نماز عید مکروه نیست و ابو حنیفه رح میگوید که افراط شهوت باعث فتنه میشود به نسبت زنان پیر نیز پس باید که آنها در وقت ظهر و عصر و جمعه حاضر نشوند چه تردد فاسقان در این اوقات بیشتر است بخلاف فجر و مغرب و عشا چه آنها در وقت فجر و عشا در خواب باشند و در وقت مغرب مشغول بطعام واما حضور پیرزنان در نماز عید بجهت آن مکروه نیست که عیدگاه مکان وسیع می باشد پس ممکن است آنها را که در یک جانب آن علیحده از مردان استاده شوند و این در مسجد محال متصور نیست و باید دانست که فتوی درین زمانه بر آن است که حضور زنان پیر و برنا در جمیع نمازها مکروه است چه این زمانه زمانه فتنه و فساد است و فساد از کراهت در اینجا کراهت تحریمی است * مسئله ۱۲ * جایز نیست که اقتدا نماید غیر معذور در پس معذور چون صاحب رعاف دایم وغیره که بمنزله مستحاضه اند و همچنین جایز نیست که اقتدا نماید زن غیر معذوره در پس زن مستحاضه زیرا چه صحیح البدن قوی است از معذور و روشن متضمن و مشتمل نمیشود بر چیزی که بالا

و فایق باشد ازان و امام ضامن است باین معنی که نماز متقدیین

نماز مقتدی است * مسئله ۱۵ * جایز نیست اقتدای قاری

قرآن در پس امی که قرآن خواندن نمیداند اصلا

همچنین جایز نیست اقتدای جامه پوش در پس برهنه زیرا چه

حال قاری و جامه پوش قوی است به نسبت امی و برهنه

* مسئله ۱۶ * جایز است اقتدای صاحب وضو در پس صاحب

تیمم و این نزد شیخین رح است و محمد رح گفته است که جایز نیست

زیرا چه تیمم طهارت ضروریست و وضو طهارت اصلی است و دلیل

شیخین رح این است که تیمم نیز طهارت مطلق است مانند وضو

و ضروری نیست و لهذا مقدر بقدر حاجت نیست بلکه جایز

است که بیک تیمم از نفل و فرض هرچه خواهد گذارد

* مسئله ۱۷ * جایز است اقتدای کسیکه پای خود را شسته

است در وضو در پس کسیکه مسح کرده باشد بر موزه زیرا چه موزه

مانع سرایت حدث است در پای و آنچه که بر موزه است پس آن

زایل میشود بسبب مسح پس امام که مسح کند جایز خواهد

بود بخلاف کسیکه بمنزله مستحاضه است چه امامت او جایز

نیست زیرا چه حدث او موجود است حقیقة و لیکن شارع

آنرا اعتبار نکرده است * مسئله ۱۸ * اقتدای قایم در پس قاعد جایز است نزد شیخین رح بنابر استحسان ونزد محمد رح جایز نیست وهمین موافق قیاس است چه حال قایم قوی است به نسبت قاعد ووجه استحسان این است که مرویست که پیغمبر صلعم در آخر عمر خود در حالت بیماری نشسته نماز گذارد وقوم اقتدا نموده اند در پس پیغمبر صلعم در حالتیکه آنها استاده بودند * مسئله ۱۹ * جایز است اقتدای مومی در پس مومی یعنی کسیکه بایما واشاره رکوع وسجود ادا میکند زیراچه آن هرده برابر اند پس اقتدای یکی بدیگری صحیح خواهد بود مگر درصورتیکه مقتدی نشسته باشد وایما کند وامام برپهلو غلطیده ایما کند چه اقتدای درینصورت صحیح نیست زیراچه حالت قعود ترجیح دارد برحالت اضطجاع که عبارت است از غلطیدن برپهلو * مسئله ۲۰ * جایز نیست که اقتدا کند کسیکه رکوع وسجود میکند در پس کسیکه رکوع وسجود را بایما ادا مینماید زیراچه حال این مقتدی قوی تراست از حال این امام ودران خلاف زفر رح است * مسئله ۲۱ * جایز نیست که اقتدا کند کسیکه نماز فرض

میگذارد در پس کسیکه نماز نفل میگذارد زیرا چه بنای
نماز مقتدي بر نماز امام است وهرگاه در صورت مذکوره
فرضیت یافته نمیشود در نماز امام پس بناي مقتدي مذکور بر
نماز امام مذکور متحقق نمیشود چه بنای امر موجود
بر چیزي که معدوم است متصور نیست * مسئله ٢٢ *
جایز نیست که اقتدا کند کسیکه نماز فرضی از فرایض
میگذارد در پس کسیکه فرض دیگر میگذارد مثلا شخصی
نماز عصر را ادا میکند و اقتدا کند در پس او کسیکه قضای
نماز ظهر می نماید پس این اقتدا جایز نیست زیرا چه
اقتدا شرکت وموافقت است پس ضرور است که نماز مقتدي وامام
یک نماز باشد و نزد شافعي رح در جمیع این صورتها اقتدا صحیح است
زیرا چه اقتدا نزد شافعي رح اداي نماز خود است بر سبیل موافقت
و نماز هر یک از مقتدي وامام علیحده است ونماز امام متضمن
نماز مقتدي نیست ونزد علماي ما نماز امام متضمن نماز مقتدي
است * مسئله ٢٣ * جایز است که ادا کننده نماز نفل اقتدا
نماید در پس کسیکه نماز فرض میگذارد زیرا چه ادا کننده نفل
محتاج است بسوي اصل نماز وآن موجود است در نماز امام پس

دریںصورت بناي نماز مقتدي متحقق میشود * مسئله ۲۴ *
اگر شخصي اقتدا کرد در پس امامي و بعد از آن معلوم شد که امام
بي وضو است پس لازم است آن شخص را که نماز خود را اعاده
نماید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که امامت کند
مر قومي را و بعد از آن ظاهر شود که او بیوضو بود یا جنب پس لازم
است که او اعاده کند نماز خود را و قوم مذکور نیز اعاده نمایند
و شافعي رح میگوید که بر مقتدي لازم نیست که اعاده نماید بنابر
آنچه مذکور شد که نزد او رح نماز مقتدي علیحده است و نماز
امام متضمن آن نیست و نزد علماي ما نماز امام متضمن است
نماز مقتدي را در حکم جواز و فساد * مسئله ۲۵ * اگر امامت کند
امي در پس او قاري نماز ادا نمایند دو فریق یکي امي و دیگر قاري
قرآن پس نماز امام و نماز هر دو فریق فاسد میشود نزد امام
ابوحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که نماز امام و نماز امیان
صحیح است زیرا چه امام معذور است و امامت کرده است مر قومي
را که بعضي از آنها معذور اند و بعضي غیر معذور پس نماز معذور ان
صحیح خواهد شد چنانچه در صورتیکه امامت کند برهنه مر
قومي را که بعضي از آنها جامه پوش اند و بعضي از آنها برهنه

ودرینصورت نماز برهنگان جایز است وهمچنین درینجا نیز ودلیل ابیحنیفه رح این است که درصورت مذکور امام ترک کرده است فرض را که قراة قرآن است با وجود قدرت زیراچه او اگر اقتدا میکرد درپس قاری قرآن پس قراة حاصل میشد برای آنکه قراة امام قراة مقتدی است وهرگاه امام مذکور ترک قراة کرده با وجود قدرت نماز او فاسد خواهد شد وچون نماز امام فاسد گشت نماز جمیع مقتدیان فاسد خواهد شد ومسئله امامت برهنه را که نظیر آورده اند آن راصاحبین رح پس جواب آن این است که امام درین مسئله قادر نیست برپوشیدن جامه زیراچه اگر او اقتدا میکرد درپس جامه پوش پس لباس امام لباس او نمیشد چه لباس امام لباس مقتدی شمرده نمیشود بخلاف قراة امام چه آن قراة مقتدی شمرده میشود پس قیاس مسئله امامت امی که کلام دران است بر مسئله امامت برهنه که مذکور شد صحیح نیست واگر امی تنها نماز گذارده وقاری قرآن تنها نماز گذارده ویکی بدیگری اقتدای نکند پس نماز هریک جایز میشود همین صحیح است باوجودیکه درینصورت نیز امی ترک قرآة کرده است باوجود قدرت چه اگر امی اقتدا میکرد

در این قاری قراة حاصل میشد و یرا معهذا نماز هر باب جایز است زیراچه در ینصورت رغبت جماعت از آنها ظاهر نشده

* مسئله ۳۹ * اگر امام در رکعت نماز ادا کرد و قرأة خواند دران و بعد از ان وضوی امام مذکور شکست پس او مقدم کرده امی را خلیفه کرد او را بجای خود و رفت برای وضو پس درینصورت فاسد میگردد نماز امام و نماز جمیع مقتدیان چه امی و چه غیر امی و زفر رح گفتست که فاسد نمیشود زیراچه امام سابق ادا کرده است قرأة فرض را و دلیل علمای ما اینست که هر رکعت نماز است پس در هر رکعت نماز قرأة باید یا قرأة حقیقی یا قرأة تقدیری و از امی قرأة تقدیری نیز یافته نمیشود چه او اهلیت قرأة ندارد و باید دانست که همچنین است حکم اگر مقدم کند امی را در قعدهٔ اخیره در تشهد والله اعلم

باب ششم در بیان حدثیکه روی دهد مصلی را در اثنای نماز * مسئله ۱ * اگر شخصی محدث گردد در اثنای نماز باید که همان ساعت برود برای وضو پس اگر آن شخص امام باشد باید که بعضی از مقتدیان خود را بجای خود خلیفه کند باینطور که دست یا جامه او گرفته

بجای خود آب تازه کند بعد از ان خود برای وضو برود و وضو کند و بعد از ان بجا نهاید یعنی باقی نماز خود را ادا کند ولیکن تو نهایر استحسان است و مقتضای قیاس این است که آنشخص استیناف نهاید یعنی از سرنو نماز شروع نماید و باین قایل است شافعی رح و در قیاس این است که حدث منافی نماز است و رو گردانیدن از قبله و مشی شکننده نماز است و وجه استحسان این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه قی کند یا خون از بینیش جاری شود یا مذی برآید در اثنای نماز پس باید که برگردد از نماز و وضو کند و باقی نماز را بنا کند مادامیکه تکلم نکرده باشد و نیز پیغمبر صلعم فرموده است وقتیکه قی کند یکی از شما در اثنای نماز یا خون جاری شود از بینی پس باید که بنهد دست خود را بر دهان خود و تکلم نکند و مقدم کند از میان مقتدیان کسی را که هیچ از نماز او در پس امام فوت نشده باشد و اینکه مذکور شد وقتی است که حدث بیقصد پیش آید و اما اگر عمدا حدث کند پس برو لازم است که استیناف نهاید زیرا چه درینصورت هیچ ضرورت نیست و در صورت اول ضرورت است و باید دانست

که در صورت اول نیز استینافی افضل است چه اگر از سر نو نماز
کند نماز او اداء میشود نزد جمیع علما و در باطل نبودن آن
اختلاف است بعضی گفته اند که استینافی افضل است در حق
منفرد و در حق امام و مقتدی بنا افضل است تا فضیلت جماعت
در حق او فوت نشود و ظاهر آنست بعد از آن باید دانست که
منفرد مختار است اگر خواهد تمام کند نماز خود را در منزل خود
یا در جائیکه برای وضو رفته است و اگر خواهد عود کند
در مکانیکه اول نماز شروع کرده بود و مقتدی را باید که عود کند
در مکان اول مگر وقتیکه امام او فراغت نموده باشد پس
درینصورت در همانجا باقی نماز را ادا کند و همچنین در صورتیکه
میان آنجا و میان امام چیزی حایل نباشد یعنی از آنجا اقتدای
او در پس امام مذکور صحیح باشد پس درینصورت نیز
در همانجا باقی نماز را گذارد و اقتدا نماید در پس امام
مذکور * مسئله ۲ * اگر شخصی از مکان نماز بیرون شود
بگمان اینکه حدث صادر شده است از وی پس اگر او از مسجد
بیرون رود و بعد از آن بیقین معلوم شود ویرا که حدث از وی
صادر نشده است لازم است بر وی که استیناف نماید و اگر نماز

مسجد بیرون نشده باشد پس بنا نهاید در این بنا بر استحسان است
ومقتضای قیاس این است که در هر دو صورت استیناف نماید
و این یک روایت است از محمد رح و وجه قیاس این است که
شخص مذکور بغیر عذر از جهت قبله انحراف نموداست ووجه
استحسان این است که شخص مذکور انحراف نمود است
بقصد اصلاح نماز حتی که اگر متحقق میشد آنچه توهم
نموده بود البته جایز میشد بنا پس قصد اصلاح بمنزله عین اصلاح
اعتبار نموده خواهد شد مادامیکه خارج نشود از مسجد
و اینکه مذکور شد وقتی است که کسی را خلیفه نکرده باشد
و اگر خلیفه کرده باشد کسی را نماز او و نماز جمیع مقتدیان
فاسد میشود اگرچه شخص مذکور از مسجد بیرون نرفته باشد
زیرا که خلیفه گردانیدن عمل کثیر است بغیر عذر و اینکه مذکور
شد بخلاف آنست که اگر او بیرون آید از نماز بگمان اینکه
بی وضو شروع کرد است در نماز و بعد از آن بیند که باوضو
شروع کرده است که در این صورت نماز او فاسد میشود و استیناف
آن بر او واجب میگردد اگرچه از مسجد بیرون نرفته
باشد زیرا که در این صورت بیرون شدن است از نماز

همانصورت که ترک آن نموده است زیرا که اگر متحقق میشد چیزیکه بنا بر آن از نماز بیرون شده است استیناف لازم میشد و باید دانست که مکان صفوف نمازیان در صحرا بمنزله مسجد است اگر در جانب پس رود و اگر در جانب پیش رود پس تا مکانیکه ستره است بمنزله مسجد است و این در صورتی است که ستره باشد و اما در صورتیکه ستره نباشد پس بقدر صفوف مصلیانیکه در پس امام است از جانب پیش بمنزله مسجد است و اگر مصلی منفرد باشد در صحرا پس بقدر موضع سجده او از هر جانب بمنزله مسجد است در حق او

* مسئله ۳ * اگر شخصی در اثنای نماز دیوانه گردد یا بخوابد تا محتلم شود یا بیهوش شود پس واجب است مر او را که استیناف کند نماز خود را زیرا چه رو یدادن این عوارض در نماز نادر است پس استیناف نماز در صورتهائیکه این عوارض رو دهد موجب حرج نیست لهذا باید که استیناف نماز نماید و بنا نکند و همچنین استیناف نماید اگر خنده قهقهه کند در نماز زیرا چه خنده قهقهه بمنزله کلام است و کلام قاطع نماز است

* مسئله ۴ * اگر محصور شود امام از قراءة قرآن اعنی بند شود

وخواندن نتواند ولهذا امقدم کند شخصی را پس تنها ز آنها
جایز است درینصورت نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند
که جایز نیست زیرا چه پیش آمدن این عارضه نادر است ودلیل
ابیحنیفه رح این است که علت جواز استخلاف عجز است واین
درصورت مذکوره متحقق است وعارضه مذکوره نادر نیست
بلکه اکثر در پیش می آید واین وقتی است که امام محصور شود
پیش از خواندن آنمقدار قرآن که نماز بآن جایز میشود
ولکن اگر امام بعد از خواندن قرآن بمقدار مذکور محصور شود
از قرائة پس درینصورت جایز نیست که کسی را خلیفه سازد برای
خواندن قرائة زاید واین متفق علیه است ووجهش این است
که درینصورت حاجت استخلاف نیست * مسئله ۵ *
اگر از مصلی حدث صادر شود بعد از خواندن تشهد پس باید که
وضو کرده سلام بگوید زیرا چه سلام گفتن بعد از تشهد لازم و
واجب است پس برای اداى آن وضو ضرور است واگر بعد از تشهد
عمدا حدث کند یا تکلم نماید یا عملی کند که منافی نماز است
پس نماز او تمام میشود زیرا چه درینصورت متصور نیست
که وضو کرده سلام بگوید چه عملهای مذکوره قاطع نماز است

ولیکن دراینصورت اعادهٔ نماز بر او فرض نیست زیرا چه هیچ
رکنی از ارکان نماز باقی نمانده است * مسئلهٔ ۴ * اگر صاحب
تیمم در اثنای نماز آب ببیند نماز او باطل میشود چنانچه سابق
مذکور شد است در باب تیمم وهمچنین درصورتیکه مصلی
صاحب مسح موزه باشد ومدت مسح منقضی شود در اثنای
نماز یا بکشد موزه را از پای بعمل یکه عمل کثیر نباشد وهمچنین
درصورتیکه مصلی امی باشد ودر اثنای نماز سوره را یاد کند یا
مصلی برهنه باشد ودر اثنای نماز بیابد جامه را یا مصلی که رکوع
وسجود را بایما میکند ودر اثنای نماز قادر شود بر رکوع وسجود
یا که یاد آید مصلی را در اثنای نماز نمازیکه پیشتر ازین فوت
شد است او صاحب ترتیب است یا حدث صادر شود از مصلی قاری
که امام است او خلیفه کند بجای خود مقتدی را که امی است یا
آفتاب طلوع کند در اثنای نماز فجر یا داخل شود وقت عصر در
حالیکه مصلی در نماز جمعه است یا مصلی صاحب مسح باشد بر جبیره
ودر اثنای نماز جبیرهٔ بیفتد بسبب به شدن زخم یا مصلی صاحب
عذر باشد چون مستحاضه و مانند آن وعذر او دفع شود در اثنای
نماز پس درینصورتهانماز باطل میشود نزد جمیع علمای ما واگر

این عوارض روید هد مصلي را بعد از نشستن بقدر خواندن تشهد پس نماز او باطل میشود نزد ابیحنیفه رح نه نزد صاحبین رح و بعض گفته اند که بناي این اختلاف بران است که خروج بفعل مصلي فرض است نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح فرض نیست پس روي دادن این عوارض بعد از تشهد مانند رودادن آن است در اثناي نماز نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح رویدادن آن درینحالت مانند روي دادن آن است بعد از گفتن سلام و دلیل صاحبین رح این است که پیغمبر صلعم بابن مسعود رض فرمود که هرگاه تشهد خواندی یا بمقدار آن نشستی پس تمام شد نماز تو چنانچه سابق مذکور شده است و دلیل ابیحنیفه رح این است که ممکن نیست مصلي را که ادا کند نماز دیگر را مگر بعد از خارج شدن از نماز یکه بآن مشغول است پس خروج بفعل مصلي فرض خواهد شد زیراچه موقوف است بران اداي فرض دیگر و چیزیکه چنین باشد فرض میشود بدانکه مراد از تمامي شدن نماز که مذکور است در حدیث ابن مسعود رض این است که قریب است بتمامي

مسئله ٧ اگر شخصي اقتدا کرد با مام بعد از گذاردن امام یکرکعت نماز را و بعد ازان حدث صادر شد از امام و او خلیفه

کرد بجای خود شخص مذکور را که مسبوق است پس این جایز است ولیکن اولی اینست که خلیفه کند امام مدرک را یعنی مقتدئی را که از ابتدا اقتدا نموده باشد در چهار قاعده است برای تمام نماز ولیکن در صورت مذکوره مسبوق مذکور را باید که قبول نکند خلافت را و مقدم نشود بجای امام چه او قادر نیست براینکه نماز تمام کند و سلام گوید و معهذا اگر مقدم شود باید که شروع کند نماز را از جائیکه امام تا آنجا رسیده بود چه او قائم مقام امام است و هرگاه تمام کند رکعتی را که در آن سلام است مقدم کند مقتدی مدرک را تا او سلام بگوید مع مقتدیان دیگر پس اگر مسبوق مذکور بعد از اتمام نماز امام در موقع سلام خنده قهقهه نماید یا عمدا حدث کند یا کلام گوید یا از مسجد خارج شود پس نماز او فاسد میگردد نه نماز قوم زیرا چه در ینصورت تمام شکننده نماز یافته میشود در اثنای نماز در حق او و در حق قوم یافته میشود بعد از تمامی نماز آنها و اما امام اول که بعد از وضو اقتدا نموده است بمسبوق مذکور اگر اول از نماز فارغ شده مع قوم پس نماز او فاسد نمیشود و اگر فارغ نشده باشد مع قوم نماز او فاسد میشود و

همین اصح است * مسئله ۸ * اگر امام بعد از نشستن بقدر
تشهد در قعدهٔ اخیره خنده قهقهه کند عمداً یا حدث کند عمداً
پس نماز مسبوقان فاسد میگردد نزد ابیحنیفه رح و نزد
صاحبین رح فاسد نمیگردد و اگر امام خنده قهقهه و حدث
نکند بلکه تکلم کند یا برخیزد و خارج شود از مسجد پس
درینصورت نماز مسبوقان فاسد نمیگردد نزد جمیع علمای ما
که مذکور شده و دلیل صاحبین رح این است که بنای نماز
مقتدی بر نماز امام است در حق صحت و فساد و در صورت
خندهٔ قهقهه و حدث عمداً نماز امام فاسد نمیشود پس نماز
مقتدی فاسد نخواهد شد چنانچه در صورت سلام و کلام و
دلیل ابیحنیفه رح این است که در صورت مذکوره بسبب
خندهٔ قهقهه فاسد میشود از نماز امام جزویکه خندهٔ قهقهه
مقارن آنست پس مثل آنقدر از نماز مقتدی نیز فاسد
خواهد شد ولیکن امام محتاج بنا نیست و مقتدی مسبوق
محتاج بنا است و بنا بر فاسد فاسد است پس نماز مسبوق
فاسد خواهد شد بخلاف سلام چه آن موجب فساد نماز نیست
بلکه آن موجب اتمام نماز است و همچنین کلام چه کلام بمنزله

سلام است و باید دانست که اگر خنده قهقهه کند مصلي بعد
از نشستن بقدر تشهد پس درینصورت اگرچه نماز او تمام
میشود لیکن وضوی او میشکند *مسئله ۹* اگر شخصي را در
رکوع یا در سجود حدث پیش آید پس جایز است او را که وضو کرده
بنا نماید ولیکن آن رکوع و سجود معتبر نیست چه اتمام آن رکوع و
سجود متحقق نشد زیرا چه اتمام رکن بانتقال است وچون در حالت انتقال
حدث پیش آمد اتمام رکن که عبارت از رکوع و سجود است
یافته نشد پس اعاده آن ضرور است و باید دانست که
درینصورت اگر امام خلیفه کرده اند بعضي متقدیرا در آن رکوع
یا سجود پس آن خلیفه را باید که دوام نماید بر رکوع یا سجود
مذکور و باین دوام ادا میشود رکوع و سجود مذکور
مسئله ۱۰ اگر یاد آید مصلي را در رکعت
دوم که او در رکعت اول یک سجده کرده است و سجده دوم برو
باقي است بنا بر آن برای قضای آن سجده از رکوع بسجده رود
و بجا آرد آن را پس درینصورت باید که بعد از قضای سجده
مذکور اعاده آن رکوع نماید و همچنین در سجده رکعت
دوم یاد آید ویرا که او در رکعت اول یک سجده نموده است و سجده

ویبکی بر او باقی است و بنا بر آن برای قضای سجده مذکور
پس از سجده بر دارد و سجده مذکور را بجا آره پس درینصورت
نیز باید که اعاده نماید سجده را که دران یاد آمده است ویرا
سجده رکعت اول باید دانست که این اعاده رکوع وسجود
که مذکور شد اولی است تا افعال نماز بقدر امکان بترتیب
متحقق شود واگر اعاده آن رکوع و سجود نکند نماز او جایز
میشود زیراچه ترتیب در افعال نماز شرط نیست و بجهت آنکه
انتقال با طهارت شرط است و آن درینصورت موجود است و از ابی
یوسف رح مرویست که اعاده آن رکوع بر او لازم است زیراچه قومه
نزد او رح فرض است * مسئله ۱۱ * اگر امام یکی
مقتدی باشد و ویرا حدث پیش آید و او برای وضو بیرون مسجد
رود پس مقتدی مذکور بجای امام امام میگردد نیت
استخلاف آن امام کند یا نکند زیراچه دران صیانت نماز
مقتدی است واحتیاج نیست بسوی اینکه امام معین کند ویرا برای
امامت چه این احتیاج وقتی میشود که مزاحمت باشد یعنی
مقتدی متعدد باشد ودرصورت مذکوره مقتدی یک
است ومزاحمت نیست ودرینصورت امام را باید که بعد از وضو

تمام کنند نماز خود را در پس امام دوم که مقتدی مذکور است
چنانچه همین حکم است در صورتیکه امام بسبب پیش آمدن
حدث خلیفه خود کرده اند یکی از مقتدیان را و باید دانست که
اگر آن یک مقتدی صبی باشد یا زن پس درینصورت اختلاف
است بعضی گفته اند که نماز امام فاسد میشود زیراچه خلیفه
مذکور امام شد و صلاحیت امامت ندارد و بعضی گفته اند که
نماز او فاسد نمیشود زیراچه او آن صبی یا زن را قصدا خلیفه
نساخته است و آنها صلاحیت امامت ندارند تا امام شوند
والله اعلم بالصواب

باب هفتم در بیان چیزهائیکه بعضی ازان شکننده نماز است و بعضی ازان مکروه است در نماز

* مسئله ۱ * اگر تکلم کند کسی در نماز پس نماز او فاسد میشود
خواه عمدا تکلم کند خواه سهوا یا خطاءً و شافعی رح میگوید که در
صورت خطا و نسیان نماز فاسد نمیشود زیراچه پیغمبر صلعم فرموده
است که خطا و نسیان در حق امت من معاف است و دلیل علمای
ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که در نماز کلام کردن مثل جنس کلام
آدمیان صحیح نیست و جز این نیست که نماز تسبیح و تهلیل

و قراة قرآن است وحديثيكه دليل آورد است شافعي رح پس
معني آن اين است كه بسبب خطا و نسيان گنهگار نمي‌شود امت مي
يعني اگر بخطا ونسيان چيزي نالايق ازو بظهور آيد بسبب
آن در عاقبت معذب وماخوذ نخواهد شد * مسئله ۲ * اگر
بسهو سلام گويد كسي در نماز پس نماز او فاسد نميشود زيراچه
سلام ازجنمله اذكار است پس آن ذكر اعتبار نبوده خواهد شد
در حالت نسيان وكلام اعتبار نبوده خواهد شد در حالت عمد
* مسئله ۳ * اگر آه و ناله كند كسي در نماز يا گريه كند به آواز
بلند پس اگر آن آه وناله وگريه بسبب ياد نمودن بهشت ودوزخ
است پس بسبب آن نماز فاسد نميشود زيراچه آن آه وناله وگريه
برزيادتي خشوع دلالت ميكند واگر آن آه وناله وگريه بسبب
دردي يا مصيبتي باشد پس بسبب آن نماز فاسد ميشود زيراچه
دران اظهار بيصبري وتاسف است پس اين گريه و آه از جنس
كلام انسان شمرده شود واز ابي يوسف رح مرويست كه اگر
لفظ آه بگويد پس درهرصورت نماز فاسد نميشود واگر لفظ اوه
بگويد نماز فاسد ميشود و بعضي گفته اند كه قاعده نزد ابي يوسف
رح اين است كه اگر آن كلمه مشتمل باشد بردو حرف كه آن

هردو از حروف زوایده باشند یا یکی از ان از حروف زوایده
باشد پس بسبب آن نماز فاسد نمیشود واگر آن هر دو حرف
از حروف اصلي باشند نماز فاسد میشود وحروف زوایده
عبارت است از هر حرفیکه مشتمل است بران کلمهٔ الیوم تنساه
قال رض که این قاعده ضعیف است زیراچه کلام آدمیان بحسب
عرف تابع وجود حرف هجا وافهام معني است وآن متحقق
میشود در جمیع حروف *مسئله* اگر تنحنح نماید کسی
در نماز بغیر عذر باینطور که مد فوع الیه نباشد و بسبب آن حرف
پیدا شود پس قال رض سزاوار این است که نماز فاسد شود
نزد طرفین رح واگر تنحنح کند بسبب عذر پس آن عفواست و باید
دانست که معني تنحنح اح اح گفتن وعذر این است که ویرا طاقت
ضبط آن نباشد و باید دانست که همچنین اگر تنحنح کند برای
غرض صحیح چون تحسین صوت برای قراة قرآن مثلا
پس تنحنح درینصورت نیز عفواست وموجب فساد نماز
نیست کذا در بحر الرائق نقلاعن فتح التقدیر و باید دانست
که چنانچه تنحنح بعذر عفواست همچنین عفواست عطسه و آروغ
که بسبب آن حروف پیدا شوند *مسئله* اگر شخصي

در اثناي نماز جواب عطسه دهد كسي را وبگويد
يرحمك الله پس نماز او فاسد ميگردد زيراچه جواب عطسه
بمنزله كلام انسان است چه بآن خطاب ميكند يكوديگر را بخلاف
آنكه اگر مصلي در اثناي نماز الحمد لله بكويد بسبب عطسه
كردن يا بسبب شنيدن عطسه غير چه بسبب آن نماز فاسد نميشود
بنابر انچه فقها گفته اند زيراچه قول الحمد لله بطريق جواب
متعارف نيست * مسئله ٦ * اگر شخصي در اثناي نماز خود
فتح كند كسي را كه آنكس امام او نيست پس درينصورت نماز
او فاسد ميشود زيراچه اين تعليم و تعلم است پس بمنزله كلام
انسان است و بعد از ان بايد دانست كه امام محمد رح براي
فاسد شدن نماز درينصورت تكرار فتح شرط كرده است در مبسوط
زيراچه فتح كردن برغير از اعمال نماز نيست وقليل از ان معاف
است ودر جامع صغير شرط تكرار آن نكرده است زيراچه آن بمنزله
كلام است وكلام موجب فساد نماز است اگرچه قليل باشد * مسئله ٧ *
اگر مصلي فتح كند مر امام خود را پس اين كلام شمرده نميشود
از روي استحسان زيراچه مصلي درينصورت محتاج است بسوي
اصلاح نماز خود پس اين از اعمال نماز است از روي معني وبايد

دانست که درینصورت وقتیکه مصلي فتح کند برامام نیت فتح کند
بآن نه نیت قراة قرآن وهمین صحیح است زیرا چه ویرا جایز
است فتح نه قراة واگرامام انتقال کند ازآیتیکه دران بند شده
بود بسوي آیت دیگر وبعد ازان فتح کند اوراکسی از مقتدیان
پس نماز آنکس فاسد میشود ودرینصورت اگر بگیرد امام فتح
آنکس رانماز امام نیز فاسد میشود زیرا چه یا فته میشود تعلیم
وتعلم در نماز بغیر ضرورت وباید دانست که مقتدیرا باید که
شتابي نکند در فتح کردن امام وامام را نباید که محتاج
کند مقتدیان را بسوي فتح باینطور که در جائیکه بند شود دیر کند
ومکرر خواندآنرا بلکه باید که رکوع کند اگر قرآن بقدر سنت
خوانده باشد واگرنه انتقال نماید بسوي آیت دیگر * مسئله ۸ *
اگر شخصي دراثناي نماز درجواب کسی گوید لااله الا الله
پس این بمنزله کلام انسان است وبسبب آن نماز فاسد
میشود نزد طرفین رح وابو یوسف رح گفتنیست که بسبب آن نماز
فاسد نمیشود زیرا چه آن ثناي خدا یتعالی است باعتبار اصل
پس بسبب نیت آن شخص متغیر نخواهد شد ودلیل طرفین رح
این است که آن شخص کلمه مذکوره را درموقع جواب

گفتست و کلمه مذکوره صلاحیت این دارد که جواب واقع شود
پس جواب گردانیده خواهد شد مانند جواب عطسه
و اذکر آیة انا لله وانا الیه راجعون را در جواب کسی
بخواند درین نیز اختلاف است مانند اختلافیکه مذکور شد در کلمه
لا اله الا الله و همین صحیح است ولیکن این همه اختلاف
وقتی است که آنرا در جواب کسی گفته باشد و اما در صورتیکه
اراده اعلام باشد باینکه او در نماز است پس درینصورت
نماز او فاسد نمیشود باجماع زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
هرکرا حادثه رو دهد در نماز باید که تسبیح بگوید
* مسئله ۹ * اگر شخصی شروع کند در نماز ظهر و بعد از گذاردن
یک رکعت ازان نیت نماز عصر کند و شروع کند دران باینطور که
تکبیر افتتاح بگوید یا نیت نماز نفل کند و شروع کند دران بطور
مذکور پس میشکند نماز ظهر که دران اول شروع کرده بود زیرا چه
شروع او در نماز دیگر صحیح میشود پس او از نماز ظهر مذکور بیرون
میشود و اگر بعد از گذاردن یک رکعت از نماز ظهر شروع کند در نماز
ظهر مذکور و برای آن تکبیر افتتاح بگوید پس او از نماز ظهر مذکور
بیرون نمیشود و رکعتیکه گذارده است محسوب میشود در نماز ظهر

زیراچه او نیت شروع کرده بعینی نماز یکه او هران است پس نیت او لغو خواهد شد و نماز یکه نیت آن کرده است اول برحال خود خواهد بود بدستور سابق * مسئله ۹۱ * اگر امام قرآن بخواند از مصحف فاسد میشود نماز او نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که نماز او فاسد نمیشود زیراچه قرآن خواندن از مصحف عبادت است پس درصورت مذکوره این عبادت را اضافه نموده است وضم کرده است آنرا بعبادت دیگر که نماز است ولیکن نماز او مکروه میگردد زیراچه دران تشبیه است بطریقه اهل کتاب چه آنها این عمل می نمایند ویک دلیل ابیحنیفه رح این است که برداشتن مصحف ونگاه کردن دران وگردانیدن اوراق آن عمل کثیر است ودوم این است که درصورت مذکوره شخص مذکور تعلم قرآن میکند از مصحف پس چنان شد که تعلم قرآن کند باینطور که شخصی او را تلقین آن نماید ودرصورت تلقین غیر نماز فاسد میشود پس همچنین فاسد خواهد شد درصورتیکه از مصحف بخواند وباید دانست که بنا برین وجه نماز فاسد میشود خواه مصحف را بدست گرفته قرآن بخواند خواه باینطور که بنهد مصحف را برلوحی پیش روی خود وآن را دیده قرآن بخواند و بنا بر وجه

از او فاسد میشود نماز در صورت اول نه در صورت دوم چه برداشتن مصحف وگردانیدن اوراق آن در ینصورت یافته نمیشود تا عمل کثیر متحقق گردد * مسئله ۱۱ * اگر شخصی در اثنای نماز نگاه کند در عبارتیکه مکتوب است و بفهمد معنی آنرا پس صحیح این است که در ینصورت نماز او فاسد نمیشود باجماع بخلاف آنکه اگر شخصی قسم خورده باشد که مکتوب فلان کس را نخواهم خواند زیرا چه اگر شخص مذکور مطالعه کند مکتوب آنکس را و بفهمد معنی آنرا حانث میشود نزد محمد رح بجهت آنکه مقصود از خواندن مکتوب فهمیدن آن است و اما فساد نماز پس آن تعلق دارد بعمل کثیر و آن یافته نمیشود در صورت فهمیدن عبارتیکه مکتوب است * مسئله ۱۲ * اگر زنی گذر کند از پیش مصلی پس نماز او فاسد نمیشود زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که بسبب مرور کسی از پیش مصلی نماز فاسد نمیشود ولیکن باید دانست که مرور کننده از پیش مصلی گنهگار میشود بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر بداند کسی که میگذرد از پیش مصلی که چقدر گناه میشود بر وهر آینه گذر نکند از پیش مصلی بلکه استاده ماند چهل

اعني چهل سال يا چهل ماه يا چهل روز ليکن بايد دانست
که گذر کننده از پيش مصلي وقتي گنهگار ميشود که بگذرد
از موضع سجده او چنانچه بعضي گفته اند و نيز شرط گنهگار
شدن گذرنده از پيش مصلي اين است که ميان او و ميان
مصلي چيزي حايل نباشد و اگر مصلي نماز ميکند بر مکان بلند پس
درينصورت شرط گنهگار شدن گذرنده از پيش مصلي اين است
که اعضاي او محاذي اعضاي مصلي شود و بايد دانست که درين
مسئله تفصيل است و آن اين است که اگر در مسجد صغير
باشد مرور کننده از پيش مصلي مذکور گنهگار ميشود
مطلقا و اگر مصلي در مسجد کبير يا صحرا باشد پس
درينصورت مرور کننده از پيش مصلي وقتي گنهگار
ميشود که مرور کند در موضع سجود او وليکن بايد دانست که نزد
بعضي مشايخ موضع سجود عبارت است از سجده
گاه او و نزد بعضي مشايخ عبارت است از موضعيکه نگاه
مصلي مي افتد بر آن وقتيکه نگاه کند در سجده گاه خود و همين
اصح است * مسئله ۱۳ * اگر شخصي نماز گذارد در صحرا
پس سزاوار است ويرا که پيش روي خود سترهٔ استاده کند زيرا چه

پیغمبر صلعم فرموده است که اگر یکی از شما نماز گذارد در صحرا پس باید که ستره قایم کند پیش روی خود * مسٔله ۱۴ * باید که طول ستره کم از مقدار ذراع نباشد زیراچه در حدیث طول آن بمقدار موخره پالان شتر آمده است و آن بمقدار ذراع میشود و بعضی گفته اند که ضخامت آن بمقدار ضخامت انگشت باید زیراچه کمتر ازان از دور در نظر نمی آید پس انچه مقصود است از ستره ازان حاصل نمیشود * مسٔله ۱۵ * باید که مصلی قریب ستره نماز گذارد و دور از ستره استاده نشود زیراچه پیغمبر علیه السلام چنین فرموده است * مسٔله ۱۶ * باید که ستره را بمحاذی ابروی خود گذارد هر ابروی که باشد از چپ و راست نه بمحاذی بینی زیراچه چنین منقول است ولیکن افضل آنست که بمحاذی ابروی راست گذارد * مسٔله ۱۷ * ستره امام در حق مقتدی کافی است و برای هر مقتدی ستره علیحده نمی باید زیراچه پیغمبر صلعم روزی نماز گذارد در بطحا که موضعی است در مکه و نیزه کوچک را پیش روی خود ستره گردانیده و در پیش هیچیک مقتدیان ستره نبود * مسٔله ۱۸ * باید که ستره را استاده نمایند و اگر بیندازند آنرا معتبر نیست چه

مقصود ازان حاصل نميشود همچنين اگر مصلي خطي كشد
پيش روي خود معتبر نيست چه مقصود ازان حاصل نميشود
* مسئله ۱۹ * اگر پيش روي مصلي ستره نباشد وكسي
خواهد كه گذرد از پيش او يا ستره باشد وكسي خواهد كه ازانه رون
ستره گذر كند پس بايد كه مصلي دفع كند آن را زيراچه پيغمبر
صلعم فرموده است كه دفع كنيد آنرا مادامينكه طاقت دفع داريد
وبراي دفع آن دو طريق است يكي اينكه اشاره كند بدست
چنانچه پيغمبر صلعم دو پسرام سلمه رض را باينطور دفع كرده
بود دوم اينكه تسبيح بگويد بنا بر حديثيكه سابق مذكور
شده است واگر اشاره وتسبيح هردو را بعمل آرد پس اين مكروه
است زيراچه يكي ازاين كفايت ميكند والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * اگر مصلي فعل عبث نمايد
با جامه خود يا ببدن خود درنماز پس آن موجب كراهت نماز
است بجهت آنكه پيغمبر صلعم فرموده است كه خدايتعالي مكروه
ميدارد سه چيز را يكي ازانجمله فعل عبث است درنماز و
بجهت آنكه فعل عبث درخارج نماز حرام است پس درنماز
بطريق اولي حرام خواهد بود لهذا نماز مكروه خواهد شد * مسئله ۲ *

گردانیدن سنگریزه از جای بجائی در نماز مکروه است
چه این نوعی از فعل عبث است پس مکروه خواهد بود مگر
وقتیکه سنگریزه در موضع سجده باشد و بدون دور کردن
سنگریزه از موضع مذکور سجده کردن ممکن نباشد پس
درین هنگام جایز است ویرا که یکبار دور کند سنگریزه را
و مکان سجده را هموار نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم بابی ذر
رض چنین فرموده است و بجهت آنکه درینصورت اصلاح نماز متعلق
است بفعل مذکور پس فعل عبث نخواهد بود چه فعل عبث
عبارت است از عملیکه دران غرض صحیح نباشد چون هموار
کردن ریش مثلا * مسئله ٣ * فرقعه در نماز مکروه
است و آن عبارت است از در هم جنبانیدن انگشتان
بایں طور که بانگ برآید ازان و وجه کراهت آن در نماز
این است که در حدیث ازان نهی وارد شده است * مسئله ۴ *
نهادن هر دو دست بر تهیگاه در نماز مکروه است بجهت آنکه
پیغمبر علیه السلام ازان نهی فرموده است و بجهت آنکه نهادن دست راست
بر دست چپ و بستن آن زیر ناف که مسنون است ترک میشود
بسبب نهادن هر دو دست بر تهیگاه * مسئله ٥ * متوجه

شدن بجانب چپ وراست درنماز مکروه است زیرا چه پیغمبر
عم فرموده است که اگر میدانست مصلي که باکه رازمیگوید
درنماز التفات نمیکرد بجانب چپ وراست واگر بگوشه چشم نگاه
کند مصلي بجانب راست یا بجانب چپ بي آنکه گردن
خودرا بگرداند تا بجانب پس این مکروه نیست زیرا چه
پیغمبر صلعم بگوشه چشم نگاه میکرد بسوي اصحاب خود درنماز
* مسئله ۶ * اقعاء درنماز مکروه است وآن عبارت است ازاینکه
بنشیند مصلي باین وضع که هردو سرین خودرا بر زمین نهد
و برپا کند هردو ساق را و بنهد دو دست را بر زمین واین
نشستن مانند نشستن سگ است وهمچنین مکروه است که
مصلي هردو ذراع خود را درهنگام سجده فرش کند و بر زمین بچسپاند
مانند روباه زیرا چه ابوذر رض گفته است که پیغمبر صلعم از سه
چیز مرا منع کرده است یکي منقار زدن مانند منقار زدن مرغ
درهنگام دانه چیدن دوم اقعاء مانند اقعاي سگ سوم
دستها را برزمین فرش کردن مانند فرش کردن روباه * مسئله ۷ *
مصلي را نباید که جواب سلام دهد نه بزبان چه آن کلام است
ونه باشاره از دست چه این اشاره بسلام است از روي معني

لهذا اگر مصلي در نماز مصافحه نماید یا کسي به نیت سلام نماز او میشکند * مسئله ۸ * مصلي را نبايد که چار زانو نشیند در نماز مگر بسبب عذر زیرا چه چار زانو نشستن در نماز مکروه است بجهت آنکه بسبب آن جلوسي که سنت است در نماز ترک میشود * مسئله ۹ * اقعاص در نماز مکروه است و آن عبارت است از اینکه موي هاي سر خود را جمع کند بر تارک و بربندد آن را بریسمان یا باهم بچسپاند آنرا بصمغ زیرا چه پیغمبر عم نهي فرموده است از نماز گذاردن باین حالت و همچنین مکروه است مصلي را که جمع کند و بردارد دامن جامه خود را در نماز چه این نوعي از تکبر است * مسئله ۱۰ * سدل در نماز مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم ازان نهي فرموده است و سدل عبارت است از اینکه مصلي چادر خود را بیندازد برسر و دوش خود و اطراف چادر را بگذارد از جوانب خود * مسئله ۱۱ * اگر طعام و آب بخورد کسي در نماز نماز او فاسد میشود خواه عمداً خورده باشد آن را یا بفراموشي زیراچه این عمل کثیر است و بسبب سهو و نسیان متعذر نیست زیرا چه حالت نماز با عث یاد داشتن است بخلاف روزه چه دران چیزي باعث یاد داشتن آن نیست * مسئله ۱۲ * اگر امام استاده

شود در مسجد نزد یک محراب و سجده کند در طاق محراب پس
پس این مکروه نیست و اما اگر استاده شود در طاق محراب پس این
مکروه است زیرا چه در ین مشابهة میشود با هل کتاب چه آنها
برای امام مکان خاص را تخصیص می نمایند* مسئله ۱۳*
اگر امام تنها بر مکان بلند استاده شود پس این مکروه است
بنا بر وجهیکه در مسئله سابق مذکور شد و همچنین مکروه است
اگر امام تنها در مکان پست استاده شود و مقتدیان در مکان
بلند چه درین اهانت امام است و همین ظاهر روایت است
مسئله ۱۴ اگر شخص نماز گذارد در پس پشت کسیکه
نشسته سخن میگوید پس در آن مضایقه نیست زیرا چه عبد الله
ابن عمر رضی الله عنه در بعضی سفر چنین عمل کرده است *مسئله ۱۵* اگر
شخص نماز گذارد در مکانی که در جانب قبله او مصحف
یا شمشیر معلق باشد پس درین مضایقه نیست زیرا چه کسی
عبادت مصحف و شمشیر نمیکند و اگر چنین می بود نماز در صورت
مذکوره مکروه میشد* مسئله ۱۶* مضایقه نیست در اینکه
نماز گذارد بر بساطیکه در آن تصویرها است چه بسبب استادن
بر بساط مذکور اهانت تصویر است و لیکن باید که سجده نکند

بر تصویر چه اگر سجده کند بر آن مکروه است زیرا چه در وی تشبیه است بعبادت تصویر و مصنف رحمه الله در محیط گفته است که نماز گذاردن بر بساطیکه در آن تصویرها است مطلقاً مکروه است و فرق نکرده است میان صورتیکه سجده کند بر موضعی بر تصویر و میان صورتیکه فقط ایستاده شود بر بساط مذکور و سجده بر تصویر نکند و وجه آن این است که مصلا یعنی جای نماز چیز مکرم و معظم است پس بساط مذکور را مصلا گردانیدن مکروه است چه در آن تعظیم تصویر لازم می آید و اما اگر تصویر بالای سر مصلی باشد در سقف مثلاً پس در این صورت نماز مکروه است و همچنین اگر پیش روی او و یا بجانب راست یا بجانب چپ یا بمحاذی او باشد و همچنین اگر صورتی معلق باشد بالای سر او یا در جانب روی او و یا در جانب راست و چپ او نیز زیرا چه مرویست که جبرئیل علیه السلام فرموده است که ما فرشتگان در نمی آییم در خانه که در آن تصویر باشد یا سگ ولیکن همه که مذکور شد وقتی است که تصویر بزرگ باشد و اگر تصویر کوچک باشد باین درجه که در نظر پیدا نمیشود پس این موجب کراهیت نیست زیرا چه چنین تصویرها را کسی عبادت نمیکند * مسئله ۱۷ * اگر تصویر و تمثال سر بریده

باشد پس این مکروه نیست زیرا چه تمثال و تصویر سر بریده را کسی
عبادت نمیکند پس این چنان نیست که نماز گذارد کسی بجانب
شمع یا چراغ بنا بر قولیکه فقها گفته اند * مسئله ۱۸ * اگر باشد
تصویرها بر بالین تکیه انداخته شده است یا بر فرشی که فرش نموده شده
است پس این مکروه نیست زیرا چه تصویرها در این صورت پامال
میشود بخلاف آنکه بالین بزرگ باشد یا باشد تصویر بر پرده
که آویزان است پس این مکروه است زیرا چه در این صورت تعظیم
تصویر است و باید دانست که اشد کراهت این است که تصویر
در جانب روی مصلی باشد و بعد از آن این است که بالای سر مصلی
باشد و بعد از آن این است که در جانب راست او باشد و
بعد از آن این است که در جانب چپ او باشد و بعد از آن این است
که در پس پشت او باشد * مسئله ۱۹ * اگر پوشد مصلی در
حالت نماز جامه را که در آن تصویرها باشد پس این مکروه است زیرا چه
مصلی در این صورت مشابه به کسی میشود که بت در بغل دارد و باید
دانست که در جمیع این صورتها که مذکور شد نماز جایز است
زیرا چه جمیع شرایط نماز از وی ادا میشود ولیکن مستحب
این است که در این صورتها نماز را اعاده نموده شود بروجهیکه مشروع

کراهیت نماشد و همچنین هر نمازیکه مع الکراهیت اداء نموده شود پس اعاده آن بروجه مذکور مستحب است * مسئله ۲۰ * تمثال غیر ذي روح چون درخت وغیره مکروه نیست زیرا چه این تمثال راکسي عبادت نمیکنند * مسئله ۲۱ * کشتن مار وکژدم در نماز مضایقه نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که بکشید مار وکژدم را اگرچه در نماز باشید و بجهت آنکه در کشتن آن ازالهٔ تشویش خاطر است پس جایز خواهد شد مانند دفع نمودن شخصي که مرور کند از پیش روي مصلي و بایدد انست که کشتن هر نوع مار در نماز روا است وتخصیص نوعي از انواع نیست و همین صحیح است زیرا چه حدیث مذکور مطلق است و شامل است مر جمیع انواع مار را * مسئله ۲۲ * شمار کردن آیات و تسبیحات در نماز مکروه است نزد ابوحنیفه رح و همچنین شمار کردن سورتها و مراد از شمار کردن این چیزها در این مسئله این است که شمار کند آنرا بانگشتهاي دست یا بدانهاي تسبیح ووجه کراهیت آن این است که شمار کردن آن بطور مذکور از اعمال نماز نیست وازصاحبین رح مرویست که در شمار کردن آن بطور مذکور مضایقه نیست در جمیع

نمازها چه فرض وچه نفل زیرا چه میشمارد آنرا بجهت مراعات

عدد ویکه رعایت آن سنت است و جواب آن این است که ممکن است

مصلی را که پیشتر از نماز شمار کند آنرا تا حاجت شمار کردن آن بعد

از شروع در نماز باقی نماند والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * در وقت دفع حاجت بول و

غایط رو بقبله نشستن مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم از آن

نهی فرموده است وبنا بر یک روایت پشت بقبله نشستن نیز مکروه

است زیرا چه درین ترک تعظیم قبله است وبنا بر روایة دیگر

مکروه نیست زیرا چه در صورت نشستن پشت بقبله فرج مقابل

قبله نمیشود وانچه از بول وغایط خارج میشود بزمین می افتد

بسوی قبله نمیرود بخلاف آنکه اگر رو بقبله نشیند زیرا چه

درین صورت فرج مقابل قبله میشود وبول که از عضو خارج

میشود بسوی قبله میرود * مسئله ۲ * جماع وبول وغایط بر

پشت بام مسجد مکروه است زیرا چه سطح بام مسجد بمنزله

مسجد است لهذا اگر اقتدا کند کسی از بام مسجد در پس

امامیکه در مسجد نماز میکند اور درست است اقتدا صحیح است

وهمچنین اگر معتکف در مسجد بالای بام مسجد رود

اعتکاف او باطل نمیشود و همچنین حلال نیست مرجنب را که بالاي بام مسجد استاده شود * مسئله ۳ * اگر شخصي جزوي از خانه خود را مسجد بسازد و براي نماز گذاردن مقرر نمايد وليکن آنرا حکم مسجد نه هد پس بالاي بام آن خانه بول و غايط کردن مضايقه نيست * مسئله ۴ * در مسجد را بند کردن مکروه است زيرا چه اين مشابه منع نمودن نماز است و بعضي گفته اند که بند کردن در مسجد در غير وقت نماز مکروه نيست در صورتيکه خوف اين باشد که کسي متاع مسجد خواهد برد * مسئله ۵ * منقش کردن مسجد بگچ يا بچوب ساگوان يا بآب طلا مضايقه نيست اعني گناه نيست وليکن هيچ اجر نيست در ان و بعضي گفته اند که اين عمل عبادت است و بايد دانست که اين شکلها وقتي است که مالک از مال خود اين عملها نمايد و اما متولي مسجد را جايز است که صرف نمايد مال وقف را در چيزيکه موجب استحکام مسجد است نه در چنين فضوليها حتي اگر از مال وقف چنين عمل کند ضامن خواهد شد والله اعلم ٭

باب ششم در بيان نماز وتر * مسئله ۱ * نماز

وتر واجب است نزد ابوحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که سنت است چه اثار سنت دران ظاهر است زیرا چه منکر آن کافر نمیشود و برای آن اذان و اقامت نیست و گفته نمیشود و دلیل ابوحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که الله تعالی زیاده کرد مرشما را نماز سوای نماز پنجگانه و آن وتر است پس نماز وتر را ادا کنید از مابین وقت نماز عشا تا وقت طلوع فجر و این حدیث دلالت میکند برا ینکه نماز وتر واجب است چه درین حدیث لفظ امر مذکور است و امر موضوع است برای وجوب پس ثابت شدن اینکه نماز وتر واجب است ولهذا قضای آن واجب است باجماع و منکر آن بجهت آن کافر نمیشود که وجوب آن بحدیث آحاد ثابت است و اذان و اقامت برای آن بجهت آن گفته نمیشود که نماز وتر گذارده میشود در وقت نماز عشا پس اذان و اقامتیکه برای نماز عشا گفته میشود برای نماز وتر نیز کفایت میکند * مسئله ۲ * نماز وتر سه رکعت است بیک سلام بجهت آنکه عایشه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم نماز وتر سه رکعت میکرد و گفته است حسن رح که اجماع مسلمانان برایین است و یک قول شافعی رح نیز

همین است وقول دیگر این است که سه رکعت یا ینطور کند که
بعد از دو رکعت سلام بگوید و بعد از ان یکرکعت باقی بخواند
و همین مختار امام مالک رح است و حدیث مذکور حجت است
برایشان * مسئله ۳ * باید که مصلی دعای قنوت بخواند
در رکعت سیوم قبل از رکوع و شافعی رح گفتست بعد از رکوع
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم دعای قنوت خواند
در آخر نماز وتر بعد از رکوع ودلیل علمای ما این است که
مرویست از پیغمبر صلعم که دعای قنوت خواند او صلعم پیش
از رکوع وباید دانست که دعای قنوت این است اللهم انا
نستعینک ونستغفرک ونومن بک ونتوکل علیک
ونثنی علیک الخیر ونشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک
من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک
نسعی ونحفد نرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق
* مسئله ۴ * باید که دعای قنوت در نماز وتر همیشه در تمام
سال بخواند وشافعی رح گوید که در نصف آخیر رمضان
دعای قنوت بخواند در نماز وتر و در باقی سال نخواند ودلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم هرگاه تعلیم دعای قنوت کرد

پس امام حنفی رض را فرموده است این دعا را در نماز وتر بخوان و در آن هیچ تفصیل نکرده که در نصف اخیر رمضان بخوان و در باقی سال مخوان * مسئله ۵ * در هر رکعت نماز وتر قرأة فرض است پس در هر رکعت آن سوره فاتحه بخوانند و ضم کنند بآن سوره دیگر را بجهت قول او تعالی که بخوانید در نماز چیزیرا که میسر شود از قرآن * مسئله ۶ * هرگاه بخواهد مصلی که دعای قنوت بخواند باید که تکبیر بگوید و هر دو دست را بردارد چنانچه در وقت تکبیر تحریمه و بستن بر میدارد و بعد از آن دعای قنوت بخواند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع یکی از آنجمله وقت خواندن دعای قنوت است در نماز وتر و سوای نماز وتر در نمازهای دیگر دعای قنوت نیست و شافعی رح میگوید که در نماز فجر دعای قنوت مقرر است و علمای ما میگویند که عبد الله بن مسعود رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم در نماز فجر یکماه دعای قنوت خوانده است و بعد از آن ترک کرده است * مسئله ۷ * اگر حنفی مذهب در پس شافعی مذهب اقتدا کند در نماز فجر پس در اینصورت

اختلاف است یعنی امام ابو حنیفه و محمد رح میگویند که مقتدی
مذکور در وقت خواندن دعای قنوت خاموش باشد و ابو یوسف
رح میگوید که دعای قنوت بخواند به تبعیت امام چه مقتدی تابع
امام است و خواندن دعای قنوت در وقت نماز فجر مختلف فیه است
و قطعا امر غایت پس ابو حنیفه و محمد رح میگویند که خواندن دعای قنوت
در نماز فجر منسوخ است پس چیزیکه منسوخ است دران متابعت
امام بر مقتدی لازم نیست و بعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند
که مقتدی مذکور ایستاده ماند در پس امام تا در قیام متابعت
امام حاصل شود چه دران متابعت واجب است و بعضی گفته اند که
نشیند برای اظهار مخالفت چه اگر خاموش ایستاده باشد پس او
شریک امام خواهد بود در خواندن دعای قنوت و قول اول اظهر و
اولی است و باید دانست که مسئله مذکوره دلالت میکند بر اینکه
اقتدای حنفی مذهب در پس شافعی مذهب جایز است ولیکن اگر
حنفی مذهب بداند که امام شافعی مذهب در وقت اشتغال بچیزیکه
آن موجب فساد نماز است در زعم حنفی چنانچه معلوم شود که امام
مذکور بعد از وضو فصد نموده است و معهذا نماز میخواند پس
درینصورت اقتدای حنفی در پس شافعی مذهب روا نیست

* مسئله ۸ * مخیّر است در خواندن دعای قنوت در نماز وتر اخفات است چه آن دعا است واولی در دعا همین است که باخفات خوانده شود والله اعلم

باب نهم در بیان نماز نفل وسنت * مسئله ۱ *
سنت پیش از نماز فجر دو رکعت است وپیش از نماز ظهر چهار رکعت وبعد از نماز ظهر نیز دو رکعت است وبعد از نماز مغرب دو رکعت است وبعد از نماز عشا دو رکعت است واصل در ان قول پیغمبر صلعم است که هرکه مداومت نماید این دوازده رکعت نماز را در روز وشب بنا میکند برای او خدای تعالی خانهٔ در بهشت ولیکن باید دانست که ازین حدیث ثابت نمیشود که این دوازده رکعت نماز سنت موکده است بلکه ازین استحباب آن ثابت میشود پس اولی این است که دلیل آورده شود بران باینطور که پیغمبر صلعم بران دوازده رکعت مواظبت نموده است وباید دانست که پیش از نماز عصر چهار رکعت مستحب است وهمچنین پیش از نماز عشا نیز چهار رکعت مستحب است * مسئله ۲ * انسان در نفل گذاردن در روز مختار است اگر خواهد دو دو رکعت بخواند واگر خواهد چهار چهار رکعت بخواند وزیاده بر چهار رکعت

بیک سلام گذاردن در روز مکروه است و اما در شب پس نزد ابو حنیفه رح جایز است که تا هشت رکعت نفل بیک سلام گذارد وزیاده بران مکروه است و صاحبین رح گفته اند که در شب زیاده نکند بر دو رکعت بیک سلام و در جامع صغیر مذکور نیست که در شب هشت رکعت نفل بیک سلام جایز است و دلیل کراهیت این است که پیغمبر صلعم بر ان زیاده ننموده است و اگر زیاده بران مکروه نمی بود هر اینه زیاده بران بیک سلام میگذارد برای تعلیم و نزد شیخین رح افضل در شب همین است که دو دو رکعت نماز نفل کند بیک سلام و در روز چهار چهار و نزد شافعی رح افضل دو دو رکعت است چه در روز و چه در شب و نزد ابو حنیفه رح در روز و شب افضل همین است که چهار چهار رکعت بیک سلام ادا نماید و دلیل شافعی رح حدیث پیغمبر صلعم است که نماز نفل در شب و روز دو دو رکعت است و دلیل صاحبین رح این است که ایشان قیاس نموده اند نماز نفل را بر نماز تراویح چه نماز تراویح نفل شب است و دو رکعت گذاردن در ان افضل است و دلیل ابو حنیفه رح یکی این است که پیغمبر صلعم چهار رکعت نماز نفل میکرد بعد از نماز

فقالواجی را عایشه رض روایت کرداست ونیز پیغمبر صلعم مواظبت میکرد بر چهار رکعت نماز چاشت که نفل است و دوم این است که در گذاردن چهار رکعت نماز بیک سلام مشقت زاید است پس دران ثواب زیاده خواهد شد واهذا اگر نذر کند کسی که چهار رکعت نماز بیک سلام خواهم کرد پس او اگر چهار رکعت نماز بیک سلام گذارد از عهده نذر بیرون میشود واگر بدو سلام گذارد از عهده نذر بیرون نمیشود واگر نذر کند که چهار رکعت نماز خواهم کرد بدو سلام و بعد ازان چهار رکعت نماز گذارد بیک سلام از عهده نذر بیرون میشود و جواب از قیاس صاحبین رح این است که نماز تراویح بجماعت گذارده میشود پس دو رکعت دران افضل است تا آسان شود پس قیاس نفلهای دیگر بران معقول نیست

فصل در بیان قراة نماز * مسئله ۱ * در نماز فرض قراة واجب است در دو رکعت اول و شافعی رح گفته است که قراة واجب است در هر رکعت نماز زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که نماز صحیح نمیشود مگر بقراة و هر رکعت نماز است پس در هر رکعت نماز قراة واجب خواهد شد و امام مالک رح

گفته که قراة در سه رکعت نماز چهار رکعتاني واجب است
و اين بنا بر آنست که او در اکثر رکعت را بمنزله کل آن اعتبار
نمود است بجهت آساني و دليل علماي ما اين است که فرمود
خدا يتعالی که بخوانيد چيزيرا که آسان شود از قرآن امر است و
امر بفعل مقتضي تکرار نيست وجزايي نيست که واجب کرديم
ما در رکعت ثالثه قراة را بدليل رکعت اولي زيرا چه آن هرد
رکعت بهر صورت متشاکل و متناسب اند اما در رکعت
دويم ورنماز رباعي ازحکم دو رکعت اول عليحده است چه
آن در ايام سفر ساقط ميشود پس از روي صفت و قدر بدو رکعت
اول لاحق نخواهد شد و حديثيکه روايت کرد است آنرا شافعي
رح در ان لفظ صلوة بتصريح مذکور است پس منصرف خواهد شد
بسوي صلوة کامله و آن از روي عرف دو رکعت است چنانکه
اگر کسي حلف کند وگويد که لا يصلي صلوة بخلاف آنکه
حلف کند وگويد لايصلي * مسئله ۲ * مصلي در دو رکعت
اخير مختار است ميان سه چيز اعني اگر خواهد خاموش ماند
واگر خواهد سوره فاتحه بخواند واگر خواهد سبحان الله گفته باشد
واين مرويست از ابيحنيفه رح وهمچنين مرويست از علي وابن مسعود

وجماعة رضي الله عنهم وليكن بايد دانست كه افضل اين است
كه سورة فاتحه بخوانند زيرا چه پيغمبر صلعم بر قراءة سورة فاتحه
مداومت نموده است پس آن افضل است و واجب نيست
ولهذا اگر بسهو ترك كنند آنرا مصلي سجدهٔ سهو برا و واجب
نميشود بنابر ظاهر روايت * مسئله ۳ * در هر ركعت نماز
نفل قراءة واجب است زيرا چه هر دو ركعت از نماز نفل چهار ركعتي
نماز عليحده است واستاده شدن براي ركعت سيوم
بعد از قعدهٔ اولي دران بمنزله تحريمه جديد است ولهذا اگر نيت
كند كسي چهار ركعت نماز نفل را وتحريمه ببندد پس بسبب
اين تحريمه واجب نميشود مگر دو ركعت و همين روايت
مشهور است از علماي ما لهذا فقها گفته اند كه در ركعت سيوم
باز تكبير تحريمه بگويد وبايد دانست كه در هر ركعت
نماز وتر نيز قراءة واجب است بنابر احتياط زيرا چه احتمال است
كه سنت باشد چنانچه گفته اند ياران صاحبين رح ودرين صورت
قراءة در هر ركعت واجب خواهد بود * مسئله ۴ * اگر
شخصي شروع كند در نماز نفل وبعد ازان بشكند آنرا
پس قضاي آن برا و واجب است نزد شافعي رح گفته است كه قضاي آن

بر او واجب نیست زیرا چه او متبرع است در آن و بر متبرع چیزی
لازم نمیشود و علمای ما میگویند که هر قدر نمازی که بعد از
شروع یافته میشود عبادت است پس اتمام آن لازم است
تا آن قدری که یافته شده است باطل نگردد پس اگر شخصی شروع کند
در چهار رکعت نفل و دو رکعت از آن بگذارد بدینطور که قرائت
بخواند در آن و بعد از آن نشیند بقدر تشهد و بعد از آن
بشکند دو رکعت باقی را پس درینصورت واجب است
بر او که قضا کند دو رکعت را زیرا چه درینصورت
دوگانه اول تمام میشود و استادن برای رکعت سوم
بمنزله تحریمه جدید است برای دوگانه آخر بسبب آن دوگانه
نیز بسبب شروع واجب خواهد شد و چون شکست آنرا
قضای آن بر او واجب خواهد شد ولیکن وقتی است که شکسته
باشد دوگانه اخیر را بعد از شروع نمودن در آن و اگر ترک کند
آنرا بعد از ادای دوگانه اول پیش از شروع در دوگانه اخیر پس
درین صورت قضای آن دوگانه بر او واجب نمیشود چه شروع
در آن یافته نشد تا آن واجب میشد بسبب شروع و نزد ابی
یوسف رحمه الله نوشته که درینصورت نیز قضای دوگانه اخیر بر او

واجب است بجهت آنکه ابو یوسف رح شروع کردن نماز نفل را
قیاس کرده است بر نذر و در صورتیکه کسی نذر کند چهار رکعت
نماز را پس ادای چهار رکعت بر او واجب میشود و همچنین
در صورتیکه نیت چهار رکعت نماز نفل کند پس ادای آن
چهار رکعت بر او واجب خواهد بود لهذا در صورت مذکوره
قضای دوگانه اخیر واجب میشود بر شخص مذکور و دلیل طرفین
رح این است که بسبب شروع لازم میشود چیزیکه در ان شروع یافته
میشود و هم لازم میشود چیزیکه موقوف است بران صحت آن چیز
که دران شروع نموده شده است و در صورت مذکور صحت
دوگانه اول بدوگانه اخیر تعلق ندارد بخلاف رکعت دوم
که تعلق آن برکعت اول ظاهر است و بر همین قیاس است
چهار رکعت سنت ظهر چه آن نیز نفل است و بعضی گفته اند که چهار
رکعت سنت ظهر بمنزله یک نماز است پس اگر فاسد کند دوگانه را
ازان قضای چهار رکعت واجب میشود احتیاطا * مسئله ۵ *
اگر شخصی نیت کند چهار رکعت نفل را و بگذارد آن
چهار رکعت را ولیکن در هیچ رکعت قراة نخواند پس واجب است
برا و قضای دو رکعت نماز نزد طرفین رح و از ابی یوسف رح مرویست

که در ینصورت براو قضاي چهار رکعت واجب است واین مسئله بر
هشت وجه است و باید دانست که بناي این اختلاف بران است
که نزد محمد رح ترک قراة در هر دو رکعت دوگانه اول یا در
یک رکعت ازان موجب بطلان تحریمه است زیراچه تحریمه منعقد
میشود براي افعال نماز ونزد ابییوسف رح ترک قراة در دوگانه اول
موجب بطلان تحریمه نیست بلکه جزاین نیست که سبب فساد
اداي نماز میشود چه قراة رکن زاید است لهذا نماز یافته میشود
بدون قراة چون نماز امی ولیکن بدون قراة اداي نماز صحیح
نمیشود پس ترک قراة موجب فساد اداست وبسبب آن تحریمه باطل
نمیشود چه ترک ادا بعد از شروع موجب بطلان تحریمه نیست
پس فساد آن موجب بطلان تحریمه بطریق اولی نخواهد شد
ونزد ابیحنیفه رح ترک قراة در هردو رکعت دوگانه اول موجب
بطلان تحریمه است وترک قراة در یکرکعت ازان موجب بطلان
تحریمه نیست زیراچه هردوگانه از نماز نفل نماز علیحده است
پس اگر ترک کند قراة را در هر دو رکعت دوگانه اول باطل
خواهد شد تحریمه زیراچه اصلا قراة یافته نشد واگر در یکرکعت
ازان قراة ترک کند تحریمه باطل نخواهد شد چه در فساد آن

بسبب ترک قراة در یک رکعت ازان اختلاف لست پس حکم نبودة
شد که بسبب ترک قراة در یکرکعت از دوگانه اول فاسد میشود
آن دوگانه وقضای آن واجب میشود ولیکن تحریمه باقی
می ماند لحتیاطا درحق لزوم دوگانه دوم حتی که دوگانه دوم نیز
بعد از شروع در ان لازم میشود بنا بر تحریمه اول وهرگاه
قاعده هریک از علمای ثلاثه معلوم شد پس باید دانست که در
صورتیکه قراة نخواند شخص مذکور در هیچ رکعت از نماز
مذکور پس براو قضای دو رکعت نماز واجب میشود نزد طرفین رح
زیراچه تحریمه درینصورت باطل گشت نزد طرفین رح بسبب ترک
کردن قراة در دوگانه اول پس شروع در دوگانه دوم صحیح
نخواهد شد ونزد ابییوسف رح تحریمه باقی می ماند پس شروع
در دوگانه دوم صحیح خواهد شد وبعد ازان چون فاسد کرد
جمیع نماز را بسبب ترک کردن قراة در جمیع پس براو قضای
چهار رکعت واجب خواهد شد نزد ابییوسف رح واگر شخص مذکور
قراة خواند در دوگانه اول فقط پس درینصورت براو قضای دوگانه
اخیر لست باجماع زیراچه درینصورت تحریمه او باطل نمیشود نزد
ایمه پس صحیح خواهد شد شروع در دوگانه اخیر وبعد ازان

چون فاسد کرد آنرا بسبب ترک قراة دران پس قضاي آن براو
واجب خواهد شد ولما دوگانه اول پس آن تمام وصحیح شد است
زيراچه فساد دوگانه دوم بسبب ترک قراة موجب فساد دوگانه
اول نیست واگر شخص مذکور قراة خواند در دوگانه اخیر
فقط نه در دوگانه اول پس براو واجب است قضاي دوگانه اول
باجماع زيراچه نزد طرفین رح شروع در دوگانه اخیر صحیح نشد
و نزد ابي یوسف رح اگرچه شروع در دوگانه اخیر صحیح است
ولیکن اداي آن نیز صحیح گشته است واگر شخص
مذکور قراة خواند در دوگانه اول و در یک رکعت از دوگانه
اخیر پس براو قضاي دوگانه اخیر است باجماع و همچنین اگر
قراة خواند در دوگانه اخیر و در یک رکعت از دوگانه اول پس
درینصورت نیز براو قضاي دوگانه اول است باجماع
واگر قراة خوانده دریک رکعت از دوگانه اول و دریک رکعت
از دوگانه اخیر پس درینصورت بنابر قول ابي یوسف رح براو
قضاي چهار رکعت است و همچنین نزد ابیحنیفه رح نیز
زيراچه نزد شیخین رح درینصورت تحریمه باقي است و نزد
محمد رح براو قضاي دوگانه اول است زيراچه تحریمه

درینصورت نزد اوباطل میگردد پس شروع در دوگانه اخیر
یا ترك شد وابو یوسف رح انکار کرد ازینکه این روایت
محمد رح از واست وگفت بمحمد رح که روایت کردم از
ابیحنیفه رح که لازم است مر آنشخص را قضاي دو رکعت لیکن
محمد رح رجوع نکرد ازین روایت از ابي یوسف رح واگر
قراة خواند دریك رکعت از دوگانه اول فقط پس بر او قضاي
چهار رکعت است نزد شیخین رح ونزد محمد رح بر او قضاي
دو رکعت است واگر قراة خوانده ریك رکعت از دوگانه اخیر
فقط پس درینصورت بر او قضاي چهار رکعت است نزد ابي یوسف
رح و نزد طرفین رح بر او قضاي دو رکعت است و انچه پیغمبر
صلعم فرموده است لا یصلي بعد صلوة مثلها تفسیر آن این است
که خوانده نشود دو رکعت بقراة ودو رکعت بغیر قراة پس حدیث
مذکور بیان فرضیت قراة در هر رکعت نماز نفل باشد
* مسئله ۹ * اگر شخصي نماز نفل را نشسته گذارد با وجود
قدرت بر قیام جایز است باجماع بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده
است که ثواب نماز قاعد نصف ثواب نماز قایم است و بجهت آنکه
نماز عمل نیك است وگذارده آن همیشه مشروع است و بسا

اوقات ایستادن شاق میشود بر انسان پس اگر استادن برای
نماز نفل واجب باشد پس انسان در اکثر اوقات از گذاردن
نماز باز خواهد ماند لهذا ترک آن جایز واشته شد و
باید دانست که در کیفیت نشستن برای نماز نفل اختلاف است
ومختار این است که نشیند بطوریکه می نشیند در حالت تشهد
چه این وضع نشستن در نماز معلوم ومعهود است در شرع
* مسئله ۷ * اگر شروع کند شخصی نماز نفل را در حالیکه
استاده است وبعد ازان نشیند بدون عذر پس نماز او جایز و
صحیح است نزد ابیحنیفه رح بنابر استحسان ونزد صاحبین رح
جایز نیست وهمین موافق قیاس است زیرا که شروع در نفل بمنزله
نذر است واگر نذر کند کسی که دو رکعت نماز استاده خواهم
گذارد پس جایز نیست ویرا که نشسته گذارد آن را بدون
عذر پس در صورتیکه شروع کند نفل را در حالت قیام
باید که نشسته گذاردن آن جایز نباشد ودلیل ابیحنیفه رح
این است که شخص مذکور در باقی نماز مباشرت بقیام ننموده است
وقدریکه دران مباشرت بقیام نموده است در ابتدا صحت
آن نیز بدون قیام ممکن است پس صحت آنقدر موقوف

نخواهد بود برا اینکه باقی نماز را ستاده گذارد و هرگاه چنین شد پس قیام در باقی نماز لازم نیست چه بسبب شروع لازم نمیشود مگر چیزیکه دران شروع کرد است یا چیزیکه موقوف است بران صحت آن بخلاف آنکه اگر کسی نذر کند که دو رکعت نماز استاده خواهم کرد چه درینصورت براو لازم است که دو رکعت نماز استاده گذارد زیرا چه از تصریح نمود است نذر خود بانیکه استاده خواهد کرد حتی که اگر تصریح نمیکرد بآن بلکه مطلق میگفت پس بعضی از مشایخ گفته اند که استاده نماز گذاردن براو لازم نمیشد * مسئله ۸ * اگر شخصی در بیرون شهر سوار باشد بر ستوری و نماز نفل گذارد بر پشت آن و رکوع و سجود بایما واشاره ادا نماید پس این جایز است اگرچه ستور مذکور متوجه نباشد بسوی قبله بجهت آنکه مرویست که عبد الله ابن عمر رض گفتست که پیغمبر صلعم را دیدم که نماز میگذارد بر پشت حمار درحالیکه متوجه بسوی خیبر است و رکوع و سجود بایما ادا مینماید و بجهت آنکه گذاردن نماز نفل مقید بوقتی از اوقات نیست پس اگر برای گذاردن نفل فرود آمدن از پشت مرکوب

ومتوجه شدن بسوي قبله لازم شود پس لازم مي آيد كه سوار از نماز نفل باز ماند يا او از قافله جدا افتد و اما گذاردن نماز فرض پس آن مختص است بوقتي از اوقات پس براي آن فرود آمدن از پشت مركوب و متوجه شدن بسوي قبله شاق نيست و بايد دانست كه نمازهاي سنت كه مقرر است چون سنت ظهر و غيره از قبيل نماز نفل است پس گذاردن آن نيز بر پشت ستور سوار را جايز است و از ابي حنيفه رح مرويست كه براي سنت فجر بايد كه از پشت ستور فرود آيد چه آن موكده ترين سنتها است و بايد دانست كه آنچه مذكور شد درين مسئله كه شخص مذكور سوار است بيرون شهر باشد دلالت ميكند بر انيكه براي جواز نفل بر پشت ستور حد سفر شرط نيست و هم دلالت ميكند بر اينكه اداي نفل بر پشت ستور در ميان شهر جايز نيست و از ابي يوسف رح مرويست كه در شهر نيز جايز است وليكن ظاهر روايت اين است كه در بيرون شهر جايز است و در شهر جايز نيست زيرا چه جواز بر پشت ستور بطور مذكور خلاف قياس است ونص بجواز آن وارد شد است در بيرون شهر پس بران اكتفا نموده خواهد شد و حال شهر و بيرون برابر

نیست چه لحاجت [illegible] مسئله ۹۹
اگر پیشرو [illegible] کنند [illegible] الحوائج [illegible] نیز [illegible]
[illegible] ابتدا [illegible]
ابتدا [illegible] شروع [illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] اسپ [illegible] از ستور
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] نیست [illegible]
[illegible] شد [illegible]
و این فرق که مذکور شد [illegible] و صورت [illegible] ظاهر روایت
است ولیکن [illegible] که در صورت اولی نیز باید
که [illegible] آمدن [illegible] از ستور [illegible]
مروی است از [illegible] از ستور بعد از ادای
یک رکعت بر پشت آن فایده که استیناف نماید و اصح همان
ظاهر روایت است والله اعلم

فصل در بیان نماز تراویح در ماه رمضان

مسئله ۱ * بعد از نماز عشا در ماه رمضان باید که بیست رکعت نماز بگذارند با جماعت باینطور که بعد از هر دو رکعت سلام دهند و بعد هر چهار رکعت بقدر آن بنشینند و این نماز را نماز تراویح میگویند و هر چهار رکعت را ترویحه میگویند و مستحب است که بعد از ادای نماز تراویح نماز وتر را با جماعت بگذارند و باید دانست که تمام تراویح سنت است چنانچه روایت کرده است این را حسن رح از ابی حنیفه رح و وجه آن این است که خلفای راشدین رض بران مواظبت نموده اند و پیغمبر صلعم در ترک مواظبت عذر بیان نموده است و فرموده است که ترک مواظبت میکنم باین خوف که اگر من مواظبت نمایم شاید که بر امت من فرض شود و باید دانست که جماعت در نماز تراویح سنت است ولیکن بر وجه کفایت حتی که اگر همه اهل مسجد ترک جماعت نمایند پس آنها تارک سنت میشوند و اگر بعضی از آنها جماعت نمایند در مسجد و بعضی از آنها در مسجد تنها میخوانند پس او تارک سنت نمیشود و لیکن جز این نیست که او از فضیلت جماعت محروم میماند و وجه آن این است که بعضی

از عصا بعرض نماز تراویح راه رخانه تنها میگذارند و در جماعت حاضر نمیشدند و باید دانست که چنانچه نشستن درمیان دو ترویحه بمقدار یک ترویحه مستحب است همچنین مستحب است نشستن بمقدار مذکور میان ترویحه پنجم و میان نماز وتر چه همین عادت اهل مکه و مدینه است و باید دانست که احسن در نیت تراویح این است که نیت سنت کند زیرا چه تراویح سنت است و بعضی گفته اند که به نیت مطلق سنت ادا نمیشود بلکه نیت سنت دران ضرور است لهذا باید که در هر نماز سنت نیت سنت کند تا سنت ادا شود و نزد جمیع علما متفق علیه گردد و بعضی مشایخ گفته اند که مستحبی است استراحت درمیان پنجم سلام اخیر بعد وتر که جنف لیکن این صحیح نیست و باید دانست که اکثر مشایخ گفته اند که وقت نماز تراویح بعد از گذاردن نماز عشا است تا آن زمان که نماز گذارده شود و بعد از گذاردن نماز وتر وقت نماز تراویح باقی نمیماند و اصح این است که وقت نماز تراویح بعد از گذاردن نماز عشا است تا دم صبح هم پیش از نماز وتر و هم بعد از نماز وتر باید دانست که مصنف رح مقدار قراءة را در نماز تراویح ذکر نکرد

است و لیکن اکثر مشایخ بر این اند که سنت در ان ختم قرآن
است یکبار در تمامی ماه رمضان و این ختم را ترک نباید کرد
بجهت کم رغبتی مقتدیان بخلاف دعاها که بعد از تشهد است
چه امام را باید که ترک کند آنرا بسبب کم رغبتی مقتدیان
زیرا چه دعاهای مذکوره مستحب است و سنت نیست و باید
دانست که نماز تراویح بجماعت گذارده نمیشود در غیر ماه
رمضان و بر این اجماع مسلمین است والله اعلم بالصواب

باب در بیان ادراک فریضه

* مسئله ۱ * اگر شخصی تنها شروع کرده باشد در نماز ظهر مثلا
پس اگر یکرکعت نماز ظهر گذارده باشد و بعد از آن اقامت
نموده شود برای نماز ظهر مذکور پس باید که شخص مذکور را
یکرکعت دیگر بخواند تا دوگانه کرده خواند چه ادا کرده است
را نماز از بطلان محفوظ ماند و بعد از آن سلام داده داخل شود
در نماز جماعت تا ثواب جماعت دریابد و اگر شخص مذکور
در رکعت اول تا هنوز سجده نکرده باشد پس باید که قطع کند
نماز خود را و اقتدا نماید در پس امام و همین صحیح است
زیرا چه قطع کردن نماز برای تحصیل فضیلت جماعت جایز است

چه در اکمال آن شفع نه ابطال آن بخلاف آنکه شروع
نکرده باشد در نماز نفل زیرا چه قطع آن اکمال فرض نیست
* مسئله ۲ * اگر اقامت نموده شود برای نماز ظهر در حالیکه
شخصی در نماز سنت ظهر شروع کرده است پس بنماید که
شفعه مذکوره را کامل ازان تمام کرده داخل شود در نماز
جماعت و همچنین اگر امام خطبه شروع کند در حالیکه
شخصی در نماز سنت جمعه شروع کرده است پس باید که شخص مذکور
دو رکعت اول را تمام کرده سلام دهد و خاموش نشیند و این
مروی است از ابی یوسف رح و بعضی گفته اند که آن چهار رکعت سنت
را تمام کند و اگر شخص مذکور سه رکعت از سنت مذکوره خوانده
باشد پس باید که تمام کند نماز را بایستد و یک رکعت باقی را
بخواند زیرا چه اکثر شی در حکم کل است پس باید که بعد از
گذاردن سه رکعت ازان نشکند آنرا بخلاف آنکه اگر دو رکعت
ازان گذارده برای رکعت سیوم استاده شده باشد ولیکن هنوز در
رکعت سیوم سجده نکرده باشد چه درینصورت باید که قطع کند
رکعت سیوم را زیرا چه رکعت سیوم هنوز ناقص است و ترک آن برای
تحصیل فضیلت جماعت جایز است و باید دانست که درینصورت

شخص مذکور مختار است اگر خواهد نشیند و نشسته سلام گوید و بعد از آن استاده شود برای اقتدا در پس امام و تکبیر تحریمه بگوید و اگر خواهد نه نشیند بلکه چنانکه استاده است در همان حالت تکبیر تحریمه بگوید برای اقتدا در پس امام * مسئله ۳ * اگر شخص تنها نماز ظهر گذارد و بعد از تمام نماز او اقامت نموده شود برای نماز جماعت پس باید که شخص مذکور اقتدا بکند در پس امام ولیکن این نماز نفل خواهد شد زیرا چه نماز فرض مکرر نمی شود در یک وقت * مسئله ۴ * اگر شخص تنها یک رکعت نماز فجر گذارده باشد و بعد از آن اقامت نموده شود برای نماز جماعت پس باید که شخص مذکور قطع کند نماز خود را و اقتدا کند در پس امام زیرا چه او اگر یک رکعت دیگر بخواند جماعت فوت خواهد شد و همچنین اگر شخص مذکور استاده شده باشد برای رکعت دوم و هنوز سجده نکرده باشد باید که قطع کند نماز خود را و اقتدا کند در پس امام و اگر شخص مذکور تمام کرده باشد نماز خود را پس نباید که بعد از آن اقتدا کند در پس امام زیرا چه این نفل است و نفل بعد از نماز فجر مکروه است و همچنین اگر شخص نماز عصر را تنها گذارده باشد و بعد از آن

آنوقت نماز جماعت شود پس او را نباید که اقتدا کند در پس
امام چه این نفل است و نفل بعد از نماز عصر مکروه است
و همچنین اگر نماز مغرب تنها گذارده باشد و اقامت نماز
جماعت نموده شود پس او را نباید که داخل شود در نماز امام
در ظاهر روایت زیرا چه سه رکعت نماز نفل کردن مکروه است و اگر
او یک رکعت زیاده نموده چهار رکعت گرداند پس درین مخالفت
امام میشود * مسئله * بیرون رفتن از مسجد بعد
اذان مکروه است انسان را مگر بعد از آنکه ادا
کند نماز را زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که بیرون
نمیرود از مسجد بعد از اذان مگر دو شخص یکی منافق و دوم
شخصیکه بیرون رفتن او برای دفع حاجت باشد مراجعت بعد از
دفع حاجت ولیکن باید دانست که اگر شخصی بعد از اذان از
مسجد مذکور برود بجهت آنکه انتظام جماعت در مسجد
دیگر موقوف بر حضور وی است پس درینصورت رفتن از مسجد
مذکور وی را جایز است زیرا چه این رفتن برای تکمیل جماعت
دیگر است نه برای ترک جماعت و اگر شخص مذکور نماز
تنها گذارده باشد و وقت نماز وقت ظهر یا عشا باشد پس درینصورت

جایز است زیرا که بعد از اذان از مسجد برود زیرا چه او داعی
خدا را یکبار اجابت کرده است مگر در صورتیکه در مسجد
نشسته باشد تا آنزمان که موذن اقامت شروع نماید و در این وقت
از مسجد بیرون رود بیاکه بجماعت نماز داخل شود چه اگر در این وقت
بیرون رود و شریک جماعت نشود متهم خواهد شد بمخالفت
جماعت و اگر وقت مذکور وقت فجر یا عصر یا مغرب باشد پس
جایز است زیرا که از مسجد مذکور برود اگرچه موذن در اقامت
شروع نماید چه اگر شخص مذکور درین اوقات اقتدا نماید در
پس امام نماز جماعت گنهکار [illegible] این نماز نفل است
و نفل درین اوقاتها مکروه است * [illegible] * اگر شخصی
[illegible] در وقتی [illegible] که امام در نماز
فرض داخل [illegible] و حال آنکه شخص
مذکور دو رکعت سنت [illegible] پس اگر آن شخص
[illegible] نماز جماعت فوت خواهد شد
[illegible] یا فتن [illegible] بناید که شخص
مذکور دو رکعت سنت [illegible] مسجد و بعد از آن
داخل شود در جماعت زیرا [illegible]

که فضیلت سنت و فضیلت جماعت هر دو را حاصل نماید را نیکن
خایف باشد از اینکه اگر مشغول شود باداي دو رکعت
سنت یکرکعت فرض را نیز بجماعت نخواهد یافت پس
باید که ترک کند سنت را و در پس امام اقتدا نماید زیرا چه
ثواب جماعت عظیم تر است و در ترک آن وعید است و اینکه
مذکور شد حکم سنت فجر است و در سنت ظهر حکم این است
که در هر دو صورت سنت را موقوف دارد و در جماعت داخل شود
زیرا چه اداي سنت ظهر بعد از اداي فرض ممکن است بخلاف
سنت فجر چه اداي آن در وقت فجر بعد از اداي نماز فرض
جایز نیست بنابر وجهیکه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی
پس شخص مذکور بعد از اداي فرض ظهر با جماعت چهار رکعت
سنت را ادا خواهد کرد در وقت ظهر و این صحیح است و در این
اختلاف نیست ولیکن اختلاف است میان ابي یوسف
و محمد رح در تقدیم آن بر دو رکعت سنت که بعد از فرض ظهر است
یعنی ابو یوسف رح میگویند که آن چهار رکعت را اول
بگذارد و بعد از این دو رکعت سنت ظهر را ادا کند زیرا چه
آن چهار رکعت را حق تقدیم است بر دو رکعت مذکور

قسم خورده باشد شخص مذکور که ادراک جماعت نخواهد
کرد پس او حانث میگردد زیراچه او ادراک جماعت نمود واگر
قسم خورده باشد که نماز ظهر بجماعت نخواهد کرد حانث نمیشود
زیراچه او دریصورت نماز جماعت نکرده است * مسئله ۹ *
اگر شخصی درآید در مسجدیکه دران نماز جماعت شده است
پس او اگر نماز سنت گذارد پیش از اداي فرض جایز است هرسنتي
که باشد ولیکن این درصورتي است که وقت نماز وسیع باشد
واگر وقت نماز تنگ باشد پس باید که مشغول باداي فرض شود
و پیش از اداي فرض مشغول بنماز تطوع نشود وبعضي گفته اند
که این حکم در غیر سنت ظهر وفجر است چه دراین دوسنت زیاده
تاکید است زیراچه پیغمبر صلعم درحق سنت فجر بسیار تاکید
نموده است وفرموده است که بگذارید سنت فجر را اگرچه
مانع شما شود خیل وهمچنین درحق سنت ظهر فرموده است که هرکه
ترک کند چهار رکعت سنت را پیش از نماز ظهر پس او نخواهد یافت
شفاعت مرا وبعضي گفته اند که در حکم مذکور جمیع سنت
برابر است زیراچه پیغمبر صلعم مواظبت نموده است بران درصورتیکه
اداي فرض بجماعت نموده است وبدون جماعت مواظبت بران یافته

نشده است پس در حق منفرد سنت نباشد چه سنت بدون مواظبت پیغمبر صلعم ثابت نمیشود و باید دانست که نمازهای سنت موجب اکمال نماز فرض است پس ترک کردن آن در هر حال اولی است خواه نماز فرض بجماعت ادا نماید خواه تنها مگر در صورتیکه بسبب تنگی وقت خوف آن باشد که اگر مشغول بسنت شود فرض فوت خواهد شد * مسئله ۹ * اگر آمد شخصی درحالیکه امام در رکوع است پس اقتدا کرد و تکبیر تحریمه گفت و استاده ماند تا آنزمانیکه امام سر از رکوع برداشت پس آن رکعت درحق شخص مذکور محسوب نمیشود و زفر رح گفته است که رکعت مذکوره درحق او معتبر است زیرا چه شخص مذکور یافته است امام را درحالیکه آن درحکم قیام است چه رکوع درحکم قیام است و علمای ما میگویند که شرط اقتدا این است که مقتدی شریک امام شود در افعال نماز و در رکعت مذکوره مقتدی شریک امام نشده نه در قیام نه در رکوع و اگر مقتدی شریک امام شود در قیام و پیشتر از امام برکوع رود و بعد از آن امام رکوع کند پیش از آنکه او سر از رکوع بردارد حتی که شرکت در رکوع متحقق شود

پس در این صورت نماز آن مقتدي جايز است در ركعت مذكوره ومعتبر است درحق او و زفر رح ميگويد كه ركعت مذكوره معتبر نيست چه ركوع مذكور معتبر نيست زيرا چه هرچه از آن ركوع كه پيش از امام بعمل آورده است معتبر نيست پس همچنين معتبر نخواهد بود انچه بعد ازان است چه بناي آن بر اول است و دليل علماي ما اين است كه مشاركت در بعضي از اجزاي ركن شرط است وآن درصورت مذكوره متحقق است وشركت در جميع اجزاي آن شرط نيست واگر نه درصورتيكه امام اول سر از ركوع بر دارد ومقتدي بعد از زماني بايد كه ركوع مقتدي معتبر نباشد وحال آنكه معتبر است والله اعلم

باب يازدهم در بيان قضاي نماز *مسئله ۱*

اگر نماز شخصي فوت شود بايد كه قضا كند آنرا وقتيكه ياد آيد ويرا آن نماز و بايد كه قضا كند آنرا پيشتر از نماز وقتي واصل آن اين است كه ترتيب ميان نماز يكه فوت ميشود وميان نماز يكه ادا ميكند آنرا بعد ازان در هر وقت واجب است نزد علماي ما ونزد شافعي رح مستحب است زيرا چه هر نماز

فرض اصل است بذاته و شرط نیست برای نماز دیگر و دلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکرا فوت شود
نمازی بسبب خواب یا بسبب نسیان و فراموشی پس باید که
بگذارد آن نماز را هرگاه یاد آید و نیز او نیز فرموده است
که اگر فوت شود نماز کسی بسبب خواب یا نسیان و یاد آید
ویرا آن نماز در حالیکه او اقتدا نموده است در پس امام برای
نماز وقتی پس باید که ادا کند این نماز را در پس امام و بعد ازان
قضا کند نماز یرا که یاد آمده است ویرا و بعد ازان اعاده کند
نماز وقتی را که در پس امام ادا نموده است باید دانست که
تقدیم نماز قضا برادای نماز وقتی واجب است بشرطیکه خوف
این نباشد که نماز وقتی فوت خواهد شد بسبب تنگی وقت و اگر
خوف آن باشد پس درینصورت اول نماز وقتی را ادا نماید
و بعد ازان قضا کند نماز مذکور را زیرا چه ترتیب مذکور ساقط
میشود بسبب تنگی وقت و باید دانست که همچنین ساقط میشود
بسبب نسیان و بسبب کثرت نمازهای فوایت چه اگر بسبب کثرت
فوایت ترتیب مذکور ساقط نشود پس لازم می آید که انسان اول
نمازهای فوایت را قضا کند و بعد ازان نماز وقتی گذارد و این

گاهی موجب آن میشود که نماز وقتی فوت شود بسبب آنکه تمام وقت آن مشغول خواهد شد بقضا نمودن نمازهای کثیر که فوت شده است و باید دانست که اگر با وجود تنگی وقت مقدم قضا کند نماز فایته را جایز است چه شرایط جواز آن همه یافته میشود و نهی که وارد است بر تقدیم آن وارد است بر معنی که در غیر آن است و اگر با وجود وسعت وقت مقدم ادا کند نماز وقتی را بر قضای فایته نماز وقتی جایز نمیشود زیرا چه ادا کرد آنرا پیش از وقت آن که بحدیث ثابت است * مسئله ۲ * اگر چند نماز فرض فوت شود مرشخصی را پس باید که آن نمازها را بترتیب قضا کند چنانچه ادای آن در اصل بترتیب فرض است و وجه آن این است که در روز جنگ خندق چهار نماز پیغمبر صلعم فوت شده بود و پیغمبر صلعم آن را بترتیب قضا کرد و فرمود بحاضران که نماز گذارید چنانچه می بینید که من نماز میگذارم و اینکه مذکور شد که ترتیب میان نمازهای فایته فرض است وقتی است که نمازهای فایته زیاده از پنج نماز نباشد و اما وقتیکه زیاده از پنج نماز باشد پس در ینصورت ترتیب میان آن ساقط میشود زیرا چه زیاده از پنج نماز کثیر است و بسبب کثرت نمازهای فایته

ترتیب میان آنها ساقط میشود چنانچه بسبب آن ساقط میشود ترتیب میان فایته و میان وقتیه بنا بر آنچه سابق مذکور شد و بدانکه حد کثرت فوایت این است که نمازهای فایته شش باشد بخروج وقت نماز ششم و همین مراد چیزی است که در جامع وغیر مذکور است و آن این است که اگر فوت شود از شخصی زیاده از نماز یک روز و شب پس کفایت میکند او را نماز یکه بان شروع کرده است چه وقتیکه زیاده شود بر یک روز و شب شش نماز میشود و اتم مبسوط جرجانی و پست که اورا اعتبار کرده است دخول وقت نماز ششم را لیکن اول صحیح است زیرا چه کثرت حاصل نمیشود مگر بسبب رسیدن بحد تکرار و آن نیست مگر در صورت اول اعنی وقت خروج نماز وقت ششم * مسئله ۳ * اگر نمازهای فایته قدیمه و جدیده مجتمع شود و کثیر باشد پس در ینصورت بعضی گفته اند که نماز وقتی با وجود یاد بودن نمازهای فایته جدیده جایز نیست زیرا چه نمازهای فایته قدیمه کالعدم شمرده میشود و جدیده فقط کثیر نیست پس ترتیب میان آن و میان وقتیه فرض خواهد بود و بعضی گفته اند که در صورت مذکوره نماز وقتی با وجود یاد بودن نمازهای فایته جدیده جایز است بسبب کثرت فوایت چه

مجموع جدید و قدیم بسیار کثیر است و کثرت فوایت موجب سقوط ترتیب است و بر همین فتوی است * مسئله ۴ * اگر برذمه شخصی نمازهای فایته کثیر باشد و قضا کند شخص مذکور بعضی از آن نماز فایته را حتی که قلیل باقی ماند پس بعضی گفته اند که درین هنگام میان این باقی نمازها ترتیب عود میکند بدستور سابق زیرا چه مرویست از محمد رح که اگر شخصی نماز های یک شبانه روز را ترک کند و بعد از آن در روز دیگر قضا کند آنرا باینطور که همراه هر نماز وقتی قضا کند یکی نماز فایته را از نماز های که در روز اول فوت شده است پس درین صورت قضای این نماز های فایته صحیح میشود بهر حال خواه مقدم از وقتی قضا نموده باشد یا موخر و نماز های وقتیه همه فاسد میگردد بهر حال زیرا چه فوایت بهر دو صورت تقدیم و تاخیر در حد قلة داخل است مگر نماز عشای اخیر چه آن صحیح میشود زیرا چه در زعم شخص مذکور در وقت گذاردن نماز عشا هیچ نماز فایته برذمه او باقی نیسته * مسئله ۵ * اگر شخصی نماز عصر گذارد با وجودیکه یاد است ویرا که او نماز ظهر ادا نکرده است پس نماز عصر او فاسد میشود مگر درصورتیکه گذارده باشد نماز عصر را در آخر

وقت آن و این مسئله ترتیب است و لیکن باید دانست که در صورت
مذکوره نماز فرض عصر مذکور فاسد میشود اعنی ادای فرض
نمیشود ولیکن آن نماز فی نفسه باطل نمیشود بلکه نفل میگردد
واین نزد شیخین رح است و محمد رح میگوید که نماز مذکور
فی نفسه باطل میشود زیراچه شخص مذکور تحریمه برای نماز
فرض بسته بود و هرگاه نماز مذکور بطریق فرض صحیح نشد
پس باطل خواهد شد تحریمه او مطلقا وشیخین رح میگویند
که شخص مذکور تحریمه اصل نماز بسته بود با وصف زاید که
فرضیت است پس بسبب بطلان وصف که فرضیت است لازم
نمی آید که اصل نماز باطل گردد وبعد ازان باید دانست که نماز عصر
آنشخص فاسد میشود بفساد موقوف حتی که اگر ادا کند
نماز شش وقت را بعد ازان واعاده نماز ظهر مذکور نکند پس
نزد ابیحنیفه رح کل آن نماز جایز میشود ونزد صاحبین رح کل
آن فاسد میشود بفساد بات نه موقوف وبیان آن در موضع آن
بالا گذشت * مسئله ۹ * اگر شخصی نماز فجر گذارد
باوجودیکه یاد است ویرا که نماز وتر نکرده است پس نماز فجر
او فاسد میگردد نزد ابیحنیفه رح ونزد صاحبین رح فاسد نمیگردد

ولیکن اختلاف بنا بر آن است که نماز وتر نزد ابی حنیفه رح
واجب است ونزد صاحبین رح سنت است و ترتیب واجب نیست میان
فرض وسنت وبنا بر آن اگر نماز عشا ادا کرد کسی وبعد از ان
وضو کرده سنت و وتر را ادا کرد وبعد از ان معلوم شد که نماز عشا
بی وضو کرده بود پس نزد ابی حنیفه رح اعاده خواهد کرد آنکس
نماز عشا وسنت آن را نه نماز وتر را ونزد صاحبین رح اعاده خواهد
کرد نماز وتر را نیز زیرا چه نماز وتر تابع نماز فرض عشا است مانند
سنت والله اعلم بالصواب

باب دوازدهم در بیان سجده سهو * مسئله ۱ *

اگر شخصی بسبب سهو عملی یا قولی زیاده یا کم کند در نماز
باید که در آخر نماز بعد از سلام دو سجده کند وبعد از ان باز
تشهد بخواند وبعد از ان باز سلام گوید ونزد شافعی رح سجده
سهو باینطور کند که بعد از تشهد دو سجده سهو بجا آرد بی
آنکه سلام بگوید وبعد از ان تشهد بخواند وسلام بگوید
زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم سجده سهو پیش از سلام بجا آورد است
ودلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که برای
هر سهو دو سجده است بعد از سلام ومرویست که پیغمبر صلعم دو سجده

سهو بجا آورده است بعد از سلام و این معارض آنست که شافعي رح آورده است
آنرا پس میان دو روایت عمل پیغمبر صلعم تعارض واقع شد پس
باقي ماند قابل تمسک قول پیغمبر صلعم که دلیل علماي ما است و
دوم این است که سجده سهو مشروع است براي جبر
نقصان و تکرار آن مشروع نیست پس باید که موخر نموده
شود از سلام حتي اگر سهو کنده سلام را باینطور که بعد از تشهد
سلام نگوید و زماني خاموش نشسته ماند یا براي رکعت
پنجم استاده شود پس بسبب تاخیر نمودن سجده سهو
از سلام جبر نقصان این سهو نیز میشود و باید دانست که
این اختلاف میان علماي ما و میان شافعي رح در اولویت
است و براي سهو دو سلام گفتن صحیح است تا که این سلام
مانند سلام معهود بود و باید که درود و دعاي ماثوره را بخواند
در جلسه که بعد از اداي سجده سهو است و همین صحیح است
زیرا چه موضع دعا و درود آخر نماز است * مسئله * اگر
شخصي زیاده کند در نماز عملي را که از جنس اعمال نماز است
پس لازم میشود ویرا که سجده سهو بجا آرد اعني سجده سهو
واجب است و همین صحیح است زیرا چه سجده سهو مشروع

شده است براي جبر نقصاني كه در عبادت نماز راه مي يابد پس
واجب خواهد شد مانند قرباني ها كيكه در حج واجب ميشود
بسبب جنايت براي جبر نقصان و هرگاه ثابت شد كه سجده
سهو واجب است پس واجب نخواهد شد مگر بترک واجب يا بتاخير
ركني از اركان نماز بسبب سهو و همين قاعده است واما
وجوب آن بسبب زياده نمودن چيزي پس بجهت آن كه بسبب
زيادتي عمل تاخير ركن يا ترک واجب لازم مي آيد * مسئله ۳ *
سجده سهو لازم مي آيد بسبب ترک واجب چون قراة سوره
فاتحه و دعاي قنوت و تشهد و تكبيرات نماز عيد چه اين
عملها واجب است زيرا چه پيغمبر صلعم بران مواظبت نموده
است باينطور كه يكبار هم ترک نكرده است و اين علامت
وجوب است و بجهت آنكه اين چيزها منسوب ميشود بسوي
تمامي نمازها پس دلالت كرد براينكه اين چيزها از خصايص
نماز است و از خصايص نماز نميشود مگر بوجوب و همچنين
سجده سهو واجب ميشود بسبب ترک قعده اولي يا قعده اخيره
و همين صحيح است چه آن نيز واجب است * مسئله ۴ * امام
اگر بجهر بخواند قرآن را در نمازيكه اخفاي قراة دران مقرر

است یا باخفا خواند قرآن را در نمازیکه دران جهر مقرر است پس سجدهٔ سهو لازم می آید زیرا چه جهر واخفا در موضع خود واجب است ولیکن اختلاف روایت است در مقدار آن اعنی چه مقدار قرآن بجهر بخواند در موضع اخفا یا چه مقدار قرآن باخفا بخواند در موضع جهر تا بسبب آن سجدهٔ سهو لازم آید و اصح این است که در هردو صورت آن مقدار معتبر است که بآن نماز جایز میشود زیرا چه احتراز نمودن از جهر قلیل متعذر است واحتراز کثیر ممکن است و مقداریکه بآن جایز میشود نماز کثیر است ولیکن مقدار مذکور نزد ابیحنیفه رح یک آیة است و نزد صاحبین رح سه آیة است واین حکم درحق امام است نه درحق منفرد زیرا چه جهر واخفا از خصایص جماعت است * مسئله ٥ * بسبب سهو امام سجدهٔ سهو واجب میشود بر مقتدی زیرا چه سببیکه موجب سجدهٔ سهو است درحق اصل اعنی امام متقرر و متحقق شد وازینجهت لازم میشود مر مقتدی را حکم اقامت بسبب نیت امام ولیکن اگر امام سجدهٔ سهو نکند مقتدی نیز نکند زیرا چه اگر تنها سجدهٔ سهو کند مخالفت امام لازم می آید وحال آنکه او التزام نموده است تبعیت امام را * مسئله ٦ *

اگر مقتدي سهو كند پس بسبب آن سجدهٔ سهو بر امام لازم نمي آيد و نه بر مقتدي زيرا چه اگر مقتدي بسبب سهو خود تنها سجدهٔ سهو بجا آرد مخالفت امام لازم مي آيد و اگر امام نيز بتبعيت او سجدهٔ سهو نمايد پس لازم مي آيد كه اصل تابع تابع شود * مسئله ۷ * اگر شخصي قعدهٔ اولي را فراموش كند پس اگر وي را ياد آيد در حاليكه بسوي قعود اقرب است پس لازم است كه نشيند و تشهد بخواند زيرا چه چيزيكه قريب از شي بوده حكم آن شي ميگيرد و بعضي گفته اند كه درين صورت نيز سجدهٔ سهو كند بسبب تاخير و بعضي گفته اند كه سجدهٔ سهو كردن دركار نيست و شخص مذكور مانند كسي است كه استادهٔ نشده است و همين صحيح است و اگر شخص مذكور را ياد آيد قعدهٔ اولي در حاليكه بسوي قيام اقرب است بايد كه ننشيند زيرا چه او مانند شخصي است كه في الحقيقت استادهٔ شده است وليكن سجدهٔ سهو خواهد كرد زيرا چه ترك كرده است قعدهٔ اولي را كه واجب است * مسئله ۸ * اگر شخصي قعدهٔ اخيره را فراموش كند و استادهٔ شود و بعد از استادن وي را ياد آيد پس لازم است وي را كه بنشيند مادامیكه دران ركعت سجده نكرده باشد

زیرا که در نشستن اصلاح نماز و درست و قعود تمام است او
را پیش از آن قیام که آمد چون سهو کرده یک رکعت ترک شد مفسد است هنوز نیست
پس از آن ما است که نشسته بود و رکعت خامسه را یک سجده و رکوع دان
[illegible] نمی‌گردانند زیرا که از رجوع کرده بسوی [illegible]
مجمل آن [illegible] از این [illegible] یعنی [illegible] پیش [illegible] آید
و رکعت را او سجده [illegible] را و لازم است زیرا که او قاعده و اجب
نموده است و [illegible] را [illegible] آن [illegible]
بعد از این که سجده کرد برای رکعت [illegible] پس [illegible]
نیز [illegible] ما باطل میشود نماز فرض او مگر قعده اخیره در آن
[illegible] که واجب است [illegible] در [illegible] جستجو کم [illegible]
[illegible] دو [illegible] نماز نفل [illegible] از آنکه [illegible] و [illegible] اداء
کرده باشد [illegible] نماز [illegible] ما [illegible] لازم آ
آمد [illegible] از نماز [illegible] زیرا که [illegible]
یک رکعت [illegible] متحقق میشود [illegible] شود از یک
سجده [illegible] نماز [illegible] آن نماز
فرض نفل میگردد [illegible] باطل
میگردد [illegible] فرض [illegible] نقل

بنا برآنچه سابق مذکور شده است وشخص مذکور را درین صورت
اولی این است که رکعت ششم را نیز تمام کند ولیکن اگر رکعت ششم را
تمام نکند بر او هیچ چیز لازم نمی آید زیرا چه او سهوا شروع
کرده است در نماز نفل که عبارت است از رکعت پنجم وششم واگر
عمدا شروع میکرد اتمام آن بر او لازم میشد چه نفل واجب میگردد
بسبب شروع کردن دران وقتیکه شروع کند عمدا وبعد ازان باید
دانست که ابو یوسف رح میگوید که درصورت مذکوره فرض او باطل
میشود بمجرد نهادن پیشانی بر زمین زیرا چه نهادن پیشانی بر زمین
سجده کامل است ومحمد رح میگوید که فرض او باطل میشود
وقتیکه سر از سجده بردارد چه درین هنگام سجده مذکوره تمام
میشود زیرا چه تمامی شی باخر آن تعلق دارد وآن برداشتن سر
است وآن صحیح نشد باحدث ونزد شیخ علی مروزی رح گفته است
که مختار قول محمد رح است وثمره این اختلاف آنست که اگر از
شخص مذکور پیش از برداشتن سر از سجده رکعت پنجم حدث
صادر شود پس نزد محمد رح شخص مذکور را باید که بنا کند نماز
فرض را یعنی تمام کند نماز فرض مذکور را باینطور که بعد از وضو
نشیند بقدر تشهد وسلام بگوید زیرا چه سجده مذکوره تمام

نزد محمد رح صحیح نیست پس در رکعت پنجم سجده یا فشه
لشه ونزد ابی یوسف رح بنای نماز بران جایز نخواهد شد زیراچه
سجده مذکوره نزد او صحیح است پس در رکعت پنجم سجده
یا فشه * مسئله ۹ * اگر شخصی بعد از قعدهٔ اخیرهٔ پیش
از سلام بسبب سهو برخیزد و رکعت پنجم شروع نماید و بعد ازان
یاد آید و یرا که قعدهٔ اخیره را سهو کرده است پس لازم است و یراکه
نشیند مادامیکه سجدهٔ نکرده باشد در رکعت پنجم و بعد نشستن
سلام گوید زیراچه سلام گفتن در حالت قیام غیر مشروع است و قادر
است او براینکه اداء سلام کند بر وجهی که مشروع است اعنی
بقعود زیراچه کمال نماز بیکرکعت بهطلل ترک سنت و اگر در رکعت پنجم
سجده کرده باشد و بعد ازان یاد آید زیرا سهو مذکور پس
درینصورت باید که رکعت ششم را نیز تمام کند و درینصورت فرض
او تمام میشود زیراچه تمام ارکان آنرا باتمام
رسانیده است و باقی نیست مگر لفظ سلام و آن واجب است و از
ارکان نماز نیست وانچه مذکور شد که رکعت ششم را تمام
کند وجه آن اینست که انچه نماز میکند بعد از برخاستن
بعد از قعدهٔ اخیره نفل است پس باید که اکتفا نکند بر رکعت پنجم

بلکه ششم را نیز تمام کند تا علاوه دو رکعت شود چه نماز یک رکعت جایز
نیست بجهت آنکه از آن نهی وارد شده است و بعد از آن باید دانست
که این دو رکعت قائم مقام دو رکعت سنت ظهر نمی‌شود و هو من اصح الصحیح
اشتغال بچیزی چه بعد از سلام بر آن دو رکعت سنت مواظبت نموده است
و تحریمه علیحده نیز باید دانست که در صورت مذکوره سجده
سهو باید کرد زیرا چه شخص مذکور از نماز فرض خارج شده است بر
خلاف طریقه سنت و همچنین داخل شده است در نماز نفل بر خلاف
طریقه سنت و مجموع بمنزله یک نماز است از حق سجده
سهو بجهت آنکه برای نفل مذکور تحریمه علیحده نکرده است
و اگر شخص مذکور این نماز نفل را تمام نکند و ترک کند آن را قضای آن
بر او لازم نمی‌آید چرا که در این بسهو شروع کرده است و اگر کسی
اقتدا کند بشخص مذکور در این دو رکعت یعنی مقتدی
مقتدی را باید که شش رکعت نماز را بگذارد و نیز ...
شش رکعت نماز را ... مقتدی
مذکور در هر رکعت نماز خواهد کرد زیرا چه تحریمه امام مذکور از فرض
مستحکم شده است پس این دو رکعت ... مستقل ...
اگر مقتدی مذکور فاسد کند نماز را ...

برا و قضاي آن واجب نميشود چنانچه بر امام مذكور قضاي آن
واجب نيست و اين نزد محمد رح است و ابو يوسف رح ميگويد كه
او هر ركعت نماز قضا خواهد كرد زيرا چه عارضه كه بسبب آن قضا ساقط
شده است در حق امام مختص با مام است * مسئله ١٠ * اگر
شخصي دو ركعت نماز نفل كند اره و سجده سهو بجا آرد بسبب
سهويكه دران واقع شده بود و بعد ازان خواست كه دو گانه ديگر
كذارد پس نبايد كه بنا كند اين دوگانه را بر تحريمه دوگانه اول
زيرا چه اگر چنين كند سجده كه بجا آورده است باطل ميشود
بسبب آنكه در وسط نماز واقع ميشود و موضع آن آخر نماز است
پس نبايد كه در تحريمه دوگانه ديگر را بنا كند بر دوگانه اول
و محمد اگر بنا كند جايز است زيرا چه تحريمه اول هنوز باقي است
بخلاف مسافر چه او اگر ادا كند دو ركعت نماز را كه در حق او
فرض است و سجده سهو بجا آورد و بعد ازان پيش از سلام
نيت اقامت نمايد پس وي را بايد كه دو ركعت ديگر را
بنا كند زيرا چه او اگر بنا نكند جميع نماز او باطل
ميگردد * مسئله ١١ * اگر سلام داد از نماز شخصي كه سجده
سهو بر او واجب است و درين هنگام كسي اقتدا كرده پس اگر

شخص مذکور سجدهٔ سهو بجا آورد اقتدای آنکس صحیح
میشود وگرنه صحیح نمیشود واین نزد شیخین رح است و محمد
رح گفته است که اقتدای مقتدی مذکور صحیح است خواه
سجدهٔ سهو کند امام مذکور یا نکند زیرا چه نزد محمد رح
کسیکه بر او سجدهٔ سهو واجب است بسبب سلام از نماز بیرون
نمیشود اصلا چه سجدهٔ سهو واجب است برای جبر نقصان پس ضرور
است که سجدهٔ سهو ادا نموده شود در تحریمهٔ نماز و نزد شیخین
رح آنکس بسبب سلام مذکور از نماز خارج میشود بخروج
موقوف یعنی اگر سجده سهو نخواهد کرد پس بسبب سلام
مذکور خروج او از نماز ثابت خواهد شد واگر سجده سهو
بجا خواهد آورد خروج ثابت نخواهد شد زیرا چه سلام فی نفسه
موجب خروج از نماز است ولیکن اثر نمیکند بسبب حاجت بسوی
ادای سجدهٔ سهو پس بدون ادای سجدهٔ مذکوره عدم
اثر آن ظاهر نخواهد شد و باید دانست که ثمرهٔ اختلاف
یکی آنست که مذکور شد در صحت اقتدا و دیگر این
است که شخص مذکور اگر بعد از سلام مذکور خندهٔ قهقهه کند
وضوی او خواهد شکست نزد محمد رح نه نزد شیخین رح و

همچنین اگر شخص مذکور مسافر باشد وبعد از سلام مذکور نیت اقامت کند چهار رکعت نماز برا و فرض خواهد شد نزد محمد رح نه نزد شیخین رح * مسئله ۱۲ * اگر به نیت قطع نماز سلام بگوید شخصیکه برا و سجده سهو واجب است پس لازم است ویرا که سجده سهو بجا آرد زیراچه سلام مذکور قاطع نماز نیست اگرچه شخص مذکور بآن نیت قطع نماز نموده است چه این نیت لغو است زیراچه این نیت خلاف شرع است * مسئله ۱۳ * اگر شخصی را شک واقع شود در اینکه سه رکعت نماز گذارده است یا چهار پس اگر این حالت اول روداده است ویرا باید که استیناف نماز کند زیراچه در حدیث چنین آمده است واگر این حالت اکثر رو میدهد اورا پس باید که بنا کند بر مقداریکه ثابت است در ظن غالب او چه در حدیث همچنین آمده است واگر شخص مذکور را ظن غالب در هیچ جانب نباشد پس درینصورت بنا کند بر مقداریکه متیقن است و آن اقل است زیراچه در حدیث آمده است که هر کرا شک عارض شود در نماز و معلوم نکند که سه رکعت نماز گذارده است یا چهار رکعت پس بنا کند بر نقصان دیگه

اقل است از میان آن هر دو و در صورتیکه استیناف
نماید پس اولی این است که اول سلام بگوید از
نمازیکه در ان شک واقع شده است و بعد از ان
استیناف نماید زیرا چه از شرع معلوم است که طریقه بیرون
آمدن از تحریمه نماز سلام است نه کلام و مجرد نیت قطع نماز
بدون سلام یا کلام لغو است و باید دانست که در صورتیکه
بنا کند بر اقل باید که نشیند در موضعیکه احتمال آخر نماز گمان میکند
تا قعدهٔ اخیره که فرض است ترک نشود والله اعلم * تمت

باب نهم در بیان نماز بیمار * مسئله ۱ *

اگر بیمار قادر نباشد بر استادن یعنی چاره نداشته باشد و جواز که
نشسته نماز بگذارد یا بطوریکه رکوع و سجود کند نماز گذارد بصورتیکه
آن حضرت پیغمبر صلعم بعمران بن حصین رضی فرموده است که
نماز بگذار ایستاده و اگر طاقت ایستادن نباشد پس نشسته نماز
گذار و اگر طاقت نشستن نباشد پس بر پهلو غلطیده نماز
گذار و بطوریکه رکوع و سجود و دیگر ارکان و بجهت آنکه
تکلیف طاعت بحسب طاقت است * مسئله ۲ * اگر بیمار
صورت نشسته نماز بگذارد در طاقت داشته بودن رکوع و سجود

نباشد باید که رکوع وسجود با یما ادا نماید چه همین مقدور اوست ولیکن باید که در ایما برای سجده سر را نگونتر کند به نسبت ایمای رکوع زیرا چه ایمای رکوع وسجود قایم مقام رکوع و سجود است پس حکم آن خواهد گرفت وجایز نیست که چیزیرا بردارد بمقابل پیشانی خود و بر آن سجده کند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر قادر باشی براینکه سجده نمائی بر زمین پس سجده بکن وگرنه بسر اشاره بکن برای سجده ولیکن اگر چیزیرا برداشته بران سجده نماید باینطور که سر را نگون کند سجده جایز میشود چه در این هنگام ایما یافته میشود واگر سجده کند بران باینطور که آن چیزرا برداشته بر پیشانی خود بنهد پس درینصورت سجده نمیشود * مسئله ۳ * اگر بیمار را طاقت نشستن نباشد پس باید که نماز باینطور گذارد که بر پشت بخوابد وهر دو پای خود بسوی قبله کند ورکوع وسجود بایما ادا نماید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که نماز گذارد بیمار ایستاده واگر طاقت استادن نباشد پس باید که نشسته نماز گذارد واگر طاقت نشستن نباشد پس بر پشت خوابیده نماز

نگذارد و رکوع و سجود بایما ادا نماید و اگر طاقت آن نیز نباشد
پس او معذور است وامید است که الله تعالی عذر او را در تاخیر
نماز قبول خواهد کرد واگر بیمار مذکور بر پهلو بخوابد و روی خود را
بسوی قبله گرداند پس این نیز جایز است بنا بر حدیث عمران
ابن حصین که سابق مذکور شد ولیکن اولی نزد علمای ما
همان است که اول مذکور شد زیرا چه درین صورت اشارهٔ
آن بیمار واقع میشود بسوی هوای کعبه وبسا آن نماز
ادا میشود واشارت او در صورت دوم واقع میشود بجانب
هر دو قدم وی و نزد شافعی رح صورت دوم اولی است
* مسئله ۴ * اگر بیمار را طاقت این نباشد
که اشاره کند بسر خود پس درین هنگام جایز است ویرا که تاخیر
کند در نماز وموقوف دارد آن را وآینده اگر قادر شود قضا کند
آنرا وجایز نیست که بچشم اشاره کند یا بابرو یا بدل بنا بر حدیثیکه
در مسئله سابق مذکور شده است بخلاف قول زفر رح وبجهت آنکه
ابدال چیزیکه در حدیث مذکور است بحسب رای ممتنع است
وقیاس کردن ایمای چشم وابرو ودل برسر جایز نیست زیرا چه بسر
رکن نماز که سجده است ادا میشود نه بچشم وابرو ودل و بایمای

دانست که نماز ساقط نمیشود از بیمار مذکور اگرچه او عاجز باشد زیاده از یکشبانه روز بشرطیکه بیهوش نشده باشد و همین صحیح است زیرا چه او مضمون خطاب شرع را میفهمد بخلاف آنکه بیهوش باشد زیاده از یک شبانه روز * مسئله ۵ * اگر بیماری قادر باشد بر قیام و قادر نباشد بر رکوع و سجود پس وی را قیام لازم نیست بلکه باید که نماز گذارد نشسته و رکوع و سجود بایما ادا نماید زیرا چه قیام را بجهت آن رکن نماز گردانیده شده است تا آن وسیله گردانیده شود برای سجده چه سجده برای این وجه گردن موجب کمال تعظیم است پس هرگاه بعد از قیام سجده متصور نباشد قیام رکن نخواهد ماند و مصلی مذکور مختار است اگر خواهد استاده نماز گذارد و اگر خواهد نشسته نماز کند و رکوع و سجود بایما ادا نماید ولیکن این افضل است زیرا چه نشسته ایما نمود بیشتر مشابه تر است بسجود * مسئله ۶ * اگر شخصی بعضی از اجزای نماز استاده ادا کند در حالت صحت و بعد از آن بیمار گردد که بسبب آن طاقت استادن نماند پس جایز است وی را که باقی نماز را نشسته گذارد خواه رکوع و سجود کند اگر بر آن قادر باشد یا ایما و اشاره نماید برای رکوع و سجود اگر قادر نباشد بر آن و اگر

و یرا طاقت نشستن نماند پس جایز است زیرا که بر پشت خفته باقی
نماز را ادا کند زیرا چه دریں هر دو صورت بنای ادنی بر اعلی است
پس جایز خواهد شد مانند اقتدا امی اقتدای قاعد را
پس قایم جایز است زیرا چه در ان بنای ادنی است بر
اعلی پس همچنین در ینجا نیز * مسئله ۷ * شخصیکه
بسبب بیماری نشسته نماز میکند اره و رکوع و سجود میکند اگر در
اثنای نماز صحت یابد و قادر شود بر قیام پس و یرا جایز است که
باقی نماز را ایستاده ادا کند نزد شیخین رح و محمد رح گفتست که
آن جایز نیست بلکه لازم است و یرا که استیناف نماز
نماید و این اختلاف بنا بر اختلاف آنها است در صورتیکه
اقتدا کند قایم در پس قاعد چه نزد محمد رح این اقتدا
جایز نیست و نزد شیخین رح جایز است و دلیل جانبین
سابق مذکور شده است * مسئله ۸ * بیماریکه رکوع و سجود
بایما می نماید اگر صحت یابد در اثنای نماز و قادر شود بر ادای
رکوع و سجود پس و یرا جایز نیست که بنا کند باینطور که در باقی نماز
رکوع و سجود کند بلکه لازم است و یرا که استیناف نماید و این
متفق علیه است و وجه آن این است که اقتدا آنکه رکوع کننده در پس

کسیکه رکوع با یما میکند جایزنیست پس همچنین بنای باقی نماز که دران رکوع و سجود می نماید برا ولِ آن نماز که دران رکوع و سجود یا یما نموده است جایز نخواهد بود *مسئله ۹* اگر استاده شروع کند شخصی در نماز نفل و بعد ازان عاجز شود از قیام پس مضایقه نیست و یرا که تکیه کند بر عصا یا بر دیواری یا نشیند زیراچه آن عذر است واگر بغیر عذر تکیه کند بر دیوار و غیره پس آن مکروه است زیراچه این بی ادبی است و بعضی گفته اند که تکیه زدن بغیر عذر مکروه نیست نزد ابیحنیفه رح زیراچه نشستن بغیر عذر نزد او رح جایز است بیکراهیت پس تکیه زدن بغیر عذر مکروه نخواهد بود ونزد صاحبین رح مکروه است زیراچه نشستن بغیر عذر نزد ایشان جایز نیست پس تکیه کردن نزد ایشان مکروه خواهد بود واگر بنشیند شخص مذکور بغیر عذر پس این مکروه است بالاتفاق لیکن نماز او جایز است نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح جایز نیست *مسئله ۱۰* نشسته نماز گذاردن در کشتی بغیر عذر جایز است نزد ابیحنیفه رح و تمام افضل است و صاحبین رح گفته اند که نشسته نماز گذاردن در کشتی بغیر عذر روا نیست زیراچه انسان در کشتی قادر است بر استادن پس روا نیست و یرا که ترک کند آنرا بغیر عذر

و دليل ابيحنيفه رح اين است كه در كشتي بيشتر دوران سر حاصل
ميشود پس گويا متحقق است چه اموريكه بيشتر بوقوع مي آيد
متحقق شمرده ميشود وليكن استاده نماز گذاردن دران افضل است
بجهت آنكه متفق عليه ميشود و اگر از كشتي بر آمده برروي
زمين نماز گذاردن متصور باشد پس افضل اين است كه از كشتي
بيرون شود و برروي زمين نماز گذارد و چه درينصورت دل قرار
ميگيرد و حضور قلب در نماز حاصل ميشود و بايد دانست كه اين
اختلاف كه مذكور شده درصورتي است كه كشتي روان باشد و كشتيكه مربوط
باشد و روان نباشد پس آن بمنزله زمين كناره دريا است و همين
صحيح است * مسئله ۱۱ * اگر شخصي بيهوش باشد
آن قدر مدت كه پنج نوبت نماز يا كمتر از آن بگذرد و
خبردار نگردد پس قضاي آن قدر نماز برو لازم است و
اگر زياده از پنج نماز بگذرد پس قضاي آن برو
لازم نيست و اين فرق بنا بر استحسان است و مقتضاي قياس
اين است كه هر نماز كه در تمام وقت آن بيهوش باشد انسان
پس برو قضاي آن نماز واجب نشود چه او از اداي آن عاجز
است پس اين بيهوشي مانند ديوانگي باشد و وجه استحسان

اینست که مدت بیهوشی هرگاه دراز شود نمازهای کثیر
فوت میشود پس اگر قضای آن واجب شود حرج لازم می آید
واگر آن مدت کوتاه باشد نمازهای قلیل فوت میشود و
در قضای آن حرج نیست و نمازها که زیاده باشد بر نماز
یک شبانه روز که پنج نماز است پس آن کثیر است زیرا چه
مکرر میشود و باید دانست که حکم جنون مانند حکم
بیهوشی است چنین ذکر کرده است ابو سلیمان رح بخلاف
خواب چه نادر است که مدت خواب اینقدر دراز شود پس
خواب بمنزله قصور انسان است در ادای نماز بعد ازان باید
دانست که نزد محمد رح زیادتی باعتبار اوقات معتبر است
پس هرگاه بگذرد وقت نماز ششم قضا ساقط میشود زیرا چه
تکرار نماز درینهنگام متحقق میشود و نزد شیخین رح
زیادتی باعتبار ساعات معتبر است پس هرگاه زاید شود بر
یکروز و شب ساعتی ساقط میشود قضای آن و این منقول است از
علی و ابن عمر رض والله اعلم بالصواب

باب چهاردهم در بیان سجده تلاوت

* مسئله ۱ * سجده تلاوت در قرآن چهارده سجده است

یکی در آخر سورهٔ اعراف دوم در سورهٔ رعد و سیوم در سورهٔ
نحل و چهارم در سورهٔ بني اسرائيل و پنجم در سورهٔ مریم
و ششم در سورهٔ حج در موضع اول و هفتم در سورهٔ فرقان
و هشتم در سورهٔ نمل و نهم در سورهٔ الم تنزیل و دهم در سورهٔ
ص و یازدهم در سورهٔ حم و دوازدهم درسورهٔ والنجم و سیزدهم
در سورهٔ اذا السماء انشقت و چهاردهم در سورهٔ اقرأ زیراچه
چنین نوشته است در مصحف عثمان رض و پیران اعتماد است و
در موضع دوم در سورهٔ حج سجدهٔ تلاوت نیست بلکه مراد از
سجده که دران مذکور است سجدهٔ نماز است نه سجدهٔ
تلاوت و باید دانست که موضع سجده در سورهٔ حم السجده در
قوله تعالی لا تسامون است بنا بر قول عمر رض و همین مختار است
برای احتیاط و باید دانست که سجدهٔ تلاوت درین چهارده
موضع واجب است بر کسیکه تلاوت کند این آیتها را و بر کسیکه
بشنود آنرا خواه بقصد و اراده شنیده باشد آنرا یا بغیر قصد
و اراده زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که سجدهٔ تلاوت واجب
است بر کسیکه بشنود آیت سجده را و بر کسیکه بخواند آنرا
و این حدیث مطلق است و مقید نیست باینکه قصدا بشنود آنرا

* مسئله ٢ * اگر امام در نماز آیة سجده را بخواند باید که سجده بجا آرد و مقتدي نیز همراه امام بجا آرد چه مقتدي التزام نموده است متابعت امام را و اگر مقتدي بخواند آیة سجده را سجده تلاوت نکند امام و مقتدي نه در اثناي نماز و نه بعد از فراغت از نماز و این نزد شیخین رح است و محمد رح میگوید که امام و مقتدي هرد و سجده تلاوت ادا نمایند بعد از فراغت از نماز زیرا چه سبب وجوب آن یافته شد است در حق هر دو و هیچ چیز مانع ادای آن نیست بعد از فراغت از نماز بخلاف حالت نماز چه دران اگر ادا کند مقتدي فقط مخالفت امام لازم می آید و اگر امام نیز به تبعیت مقتدي سجده تلاوت نماید لازم می آید که امام تابع مقتدي شود و این خلاف اصل است و دلیل شیخین رح این است که مقتدي محجور است در حق قراة قرآن و تصرف محجور موجب حکم نمیشود بخلاف جنب و حایض چه آنها را از قراة قرآن نهي است و لیکن محجور نیستند و اثر حجر عدم اعتبار تصرف است پس قراة معتبر نیست لهذا بر سامع آن سجده تلاوت واجب نمیشود و اثر نهي تحریم فعل است و تصرف معتبر است پس قراة حایض و جنب معتبر است لهذا بر سامع آیت سجده تلاوت واجب

میشود سوال هرگاه چنین شد پس اگر حایض و جنب آیهٔ سجده را بخوانند باید که سجدهٔ تلاوت بر آنها واجب شود و حال آنکه بر حایض واجب نیست جواب اگر حایض بخواند آیهٔ سجده را سجدهٔ تلاوت برا و واجب نمیشود چنانچه واجب نمیشود برا و سجدهٔ تلاوت بسبب شنیدن آیهٔ سجده بجهت آنکه وی را اهلیت سجده نیست بخلاف جنب زیرا چه او اهلیت نماز گذاردن دارد فی الحال باینطور که غسل کرده نماز گذارد * مسئله ۳ * اگر مقتدی بخواند آیهٔ سجده را و بشنود آنرا شخصی که خارج نماز است پس آن شخص را لازم است که سجدهٔ تلاوت را بجا آرد و همین صحیح است زیرا چه حجر ثابت است در حق مقتدی مذکور و امام آن و کسانیکه شریک نماز اند نه در حق غیر آنها * مسئله ۴ * اگر بشنوند کسانیکه در نماز اند آیهٔ سجده را از شخصیکه شریک آنها نیست در نماز پس بر آنها سجدهٔ تلاوت واجب میشود و آنها را باید که بجا آرند آن سجده را بعد از فراغت از نماز نه در اثنای نماز زیرا چه شنیدن آنها آیهٔ سجده را از شخص مذکور از افعال نماز آنها نیست و هرگاه سبب وجوب سجدهٔ تلاوت یافته شد است در حق

آنها پس سجدهٔ تلاوت ادا خواهند کرد بعد از فراغت از نماز و اگر
آنها در اثنای نماز سجدهٔ تلاوت نمایند جایز نمیشود زیرا چه
این سجدهٔ ناقص است بسبب آنکه از ان نهی وارد شده است
پس ادا نخواهد شد بسبب آن سجدهٔ کامل که واجب شده است
بر آنها پس بعد از فراغت از نماز اعادهٔ آن خواهند
کرد زیرا چه سبب آن متحقق شده است و اعادهٔ نماز در کار
نیست زیرا چه یک سجده زیاده کردن موجب فساد نماز
نیست و در روایت نوادر آمده است که نماز آنها فاسد میشود
زیرا چه آنها زیاده کردند در نماز چیزیکه از افعال نماز
آنها نیست و بعضی گفته اند که این قول محمد رح است
* مسئله ٥ * اگر آیت سجده را خواند امام در نماز و
شنید آنرا شخصی که مقتدی او نبود و بعد از ان شخص
مذکور اقتدا کرده پس امام مذکور در رکعتیکه آیت
سجده در ان خوانده بود ولیکن بعد از انکه امام سجدهٔ
تلاوت ادا کرده بود پس مر شخص مذکور را سجدهٔ تلاوت کردن
در کار نیست زیرا چه شخص مذکور هرگاه شریک امام شد
در رکعت مذکور پس سجدهٔ که امام مذکور کرده است در

بعد او نیز معتبر شده و چنان شد که گویا او سجدهٔ تلاوت
بجا آورده است واگر شخص مذکور اقتدا کنند در پس امام
مذکور پیش از آنکه امام مذکور سجده تلاوت کرده باشد
پس او سجده تلاوت همراه امام خواهد کرد زیرا چه او
در ینصورت اگر نمی شنید آیة سجده را از امام همراینه سجده
میکرد همراه امام پس هر گاه شنیده است آنرا بطریق اولی
همراه امام سجده خواهد کرد واگر شخص مذکور اقتدا
نکرده در پس امام مذکور پس او تنها سجدهٔ تلاوت خواهد کرد
زیرا چه سبب آن متحقق شده است * مسئله ۶ * هر سجده
تلاوت که در نماز واجب شود پس ادای آن در نماز ضرور است
واگر در نماز ادا نکند آنرا پس آن قضا کرده نمیشود بعد
از فراغت از نماز زیرا چه سجده که ادای آن در نماز
واجب میشود فضیلت دارد و سجدهٔ که ادا نموده میشود در
غیر حالت نماز ناقص است به نسبت آن پس سجده مذکور
باین سجده ناقص ادا نمیشود * مسئله ۷ * اگر شخصی
تلاوت کرد آیة سجده را و سجده نکرد حتی که نماز شروع
کرد و در نماز باز خواند آن آیة را و سجده تلاوت در نماز

بجا آورد پس این سجده کفایت میکند براي هردو تلاوت چه سجده دوم که در نماز کرد قوت دارد پس سجده اول تابع آن خواهد شد و در روایت دیگر نوادر آمده است که بایدکه سجده دیگر بعد از فراغت از نماز نکند براي تلاوت اول چه سجده اول بسبب آنکه سابق است نیز قوت دارد پس هردو سجده در قوت برابر شدند وجواب روایت نوادر آنست که سجده ثانیه را بجهت آنکه متصل بمقصود است قوت وترجیح است بر سجده اولي *مسئله ٨* اگر شخصي تلاوت کرد آیة سجده را وسجده آن بجا آورد وبعد از آن نماز شروع کرد ودر نماز همان آیة را خواند پس سجده دیگر در نماز خواهد کرد زیراچه این سجده دوم تابع اول نمیشود چه سبب این اکنون در نماز یافته شده است پس سجده اول اداء نخواهد شد وگرنه تقدم مسبب بر سبب لازم مي آید *مسئله ٩* هرکه مکرر بخواند آیت سجده را در مجلس واحد پس او را سجده واحده کفایت میکند واگر تلاوت کند آیت سجده را دو بار در دو مجلس براو دو سجده لازم مي آید پس اگر اول را پیشتر ادا کرده باشد بار دوم یک سجده خواهد کرد باید دانست که در سجده تلاوت تداخل سبب است نه تداخل مسبوب اعني اگرچند

بار تلاوت کند آیت سجده را پس آن چند بار بمنزلهٔ
یکبار شمرده میشود در حق وجوب سجدهٔ تلاوت برای
دفع حرج حتی که اگر شخصی تلاوت کند آیت سجده را و سجده
کند برای آن و بعد از ان همان آیت را در همان مجلس باره یگر
تلاوت کرد سجدهٔ دیگر لازم نمی آید و تداخل سبب لایق تر است
بعبادات زیرا چه در ان احتیاط واجب است پس اگر
تداخل در حکم شود نه در سبب لازم آید که سبب موجبه
عبادت یافته شود بدون عبادت و در ان ترک احتیاط است
و تداخل مسبب بعقوبات لایق تر است زیرا چه در ان احتیاط
نیست بلکه احتیاط بدرا و دفع آن است ولیکن این تداخل
در صورتی است که چند بار تلاوت کند آیت سجده را در مجلس
واحد زیرا چه مجلس واحد جامع متفرقات است و هرگاه چند
بار تلاوت کند در مجلس متعدد پس آن تلاوت سبب متعدد اعتبار
نموده خواهد شد چنانچه در اصل متعدد است پس سجده نیز
متعدد لازم خواهد آمد * مسئله * اگر شخصی از مجلس
تلاوت برخیزد پس بنشیند برخاستن اختلاف کند در مجلس
مخالفت نمیشود باختلاف آنکه اگر شوهر اختیار طلاق دهد

زن خود را مختار گرداند آنرا باین طور که بگوید بزن خود در حالیکه نشسته است اختیار نفسک پس این اختیار دادن مقید است بمجلسیکه در ان اختیار داده است و بعد از تغیر مجلس زن مذکوره را اختیار طلاق باقی نمی ماند حتی که اگر بعد از تغیر مجلس مذکور طلاق دهد خود را زن مذکوره طلاق واقع نمیشود و مجلس مذکور بمجرد برخاستن زن مذکوره متغیر میگردد و مجلس دیگر میشود حتی اگر بعد از ان طلاق دهد خود را طلاق واقع نمیشود و وجه آن این است که برخاستن از مجلس مذکوره دلالت میکند براینکه زن مذکوره اعراض کرد از اختیار کردن طلاق و اعراض درینجا موجب بطلان اختیار است * مسئله ۱۱ * شخصی که برای بافیدن پارچه می تند تارهای آنرا و راست میکند آن تارها و برای تنیدن آن آمد و رفت می نماید پس رفتن او ازینجا تا بانجا یک مجلس است و آمدن او از انجا تا باینجا مجلس دیگر است حتی اگر دو بار آیة سجده بخواند در بین دو مجلس دو سجده بر او واجب میشود و همچنین اگر شخصی بالای درخت از شاخی بشاخی انتقال کند پس بسبب انتقال از شاخی

بشاخي اختلاف وتعدد مجلس متحقق ميشود وهمين اصح
است وهمچنين در كوفتن خرمن از براي احتياط * مسئله ۱۲ *
اگر متغير ومتبدل شود مجلس سامع نه مجلس قاري پس سجدهٔ
تلاوت مكرر واجب ميشود بر سامع مذكور زيراچه سبب وجوب
سجدهٔ تلاوت در حق او شنيدن آية سجدة است وهمچنين
سجدهٔ تلاوت مكرر واجب ميشود بر سامع بسبب تبدل مجلس
قاري فقط واين بنا بر قول بعضي از مشايخ است واصح اين است
كه سجدهٔ مكرر واجب نمي شود بر سامع بسبب تبدل مجلس
قاري فقط بجهت آنكه مذكور شد كه سبب وجوب آن در حق
او شنيدن آية سجده است پس تبدل مجلس شنيدن در حق
او معتبر است نه تبدل مجلس تلاوت قاري * مسئله ۱۳ *
هركه خواهد كه سجدهٔ تلاوت بجا آرد پس طريق آنست كه
تكبير بگويد وسجدهٔ كند ودر وقت تكبير دستها بر ندارد چنانچه
در تكبير تحريمه نماز دستها بر ميدارد وبعد از سجدهٔ تكبير
گفته سر از سجدهٔ بردارد چنانچه در سجدهٔ نماز واين مرويست
از ابن مسعود رضي ود رسجدهٔ تلاوت تشهد وسلام نيست زيراچه
تشهد وسلام براي بيرون آمدن از تحريمه است واين مقتضي

آنست که پیشتر تجربه باشد و در اینجا تجربه نیست

* مسئله ۴ * اگر شخصی بخواند سوره را و ترک کند آیة سجده را از انجمله پس این مکروه است خواه در نماز باشد یا در غیر نماز زیرا چه ترک آیة سجده بالتخصیص دلالت میکند برا اینکه شخص مذکور از سجده عار می دارد و اگر بخواند آیة سجده را فقط و بگذارد ماسوای آنرا پس در آن مضایقه نیست چه در این مبادرت بسوی سجده معلوم میشود و محمد رح گفته است که احب نزد من این است که از بالای آیة سجده یک آیة یا دو آیة را بخواند زیرا چه در اکتفا نمودن بر آیة سجده گمان این میشود که او آیة سجده را تفضیل میدهد بر آیتهای دیگر و بسبب ضم نمودن یک دو آیة دیگر با آیة سجده گمان مذکور دفع میشود * مسئله ۵ * مشایخ رح مستحسن داشته اند اخفای آیة سجده را یعنی اگر قاری قرآن در تلاوت آن آیه سجده را بجهر نخواند مستحسن است تا بر سامعان سجده تلاوت واجب نشود والله اعلم بالصواب

باب پانزدهم در بیان نماز مسافر * مسئله ۱ * سفریکه موجب تغییر احکام است عبارت است از ینکه قصد کند

انسان ازجای خود جایی را که میان اینجا و میان آنجا
مسافت سه شبانه روز باشد بسیر آدمی یا سیر شتر اعنی سیر متوسط
از زین هر واحد زیرا چه پیغمبر صلعم رخصت مسح موزه داداست مقیم را
یک شبانه روز و مر مسافر را سه شبانه روز و این دلالت میکند که
هر مسافر را اینقدر مدت مسح بر موزه جایز است زیرا چه الف لام
که بر لفظ مسافر در حدیث مذکور است برای جنس است نه برای عهد
و این کلیه وقتی راست می آید که مدت سفر کم از سه شبانه
روز نباشد وگرنه این کلیه راست نمی آید چه در آنصورت انسانیکه
قصد کند بمکانی را که میان او و میان آن مسافت یک شبانه
روز است نیز مسافر است و در حق او جواز مسح بر موزه تا مدت
سه شبانه روز متصور نیست پس معلوم شد که مدت سفر کم از
سه شبانه روز نمیشود و باید دانست که ابو یوسف رح مدت سفر را
دو روز و اکثر روز سیوم تقدیر نموده است و یک قول شافعی رح
تقدیر آن یک روز و شب است و حدیث مذکور حجت است برابی
یوسف و شافعی رح و از محمد رح مرویست که او تقدیر آن
بمنزل نموده است اعنی مسافت مذکوره سه منزل است و این قریب
است از اول که مذکور شد و انده از آن بحساب فرسنگ معتبر

نیست و همین صحیح است وانچه مذکور شد که میان شهر و مکان
مسافت سه شبانه روز باشد بسیر آدمی یا بسیر شتر پس آن
معتبر است در سفر خشکی وقتیکه بالای کوه نباشد واما در سفر دریا
پس معتبر است دران انچه مناسب سیر دریا است و همچنین در سیر
بالای کوه نیز معتبر است انچه مناسب آنست و باید دانست که
درین مسئله معنی مسافر و سفر معلوم شد پس
باید دانست که مقیم ضد مسافر است و اقامت ضد سفر
* مسئله ۲ * بر مسافر در وقت ظهر و عصر و عشا دو رکعت نماز
فرض است و باید که درین اوقات بر دو رکعت نماز فرض زیاده
نکند و این را قصر میگویند و شافعی رح گفته است که در اوقات مذکوره
اصل نماز فرض بر مسافر چهار رکعت است و دو رکعت نماز فرض
گذاردن مر او را بطریق رخصت است چنانچه روزه رمضان
بر مسافر فرض است اگر روزه دارد خوب است و معهذا او را
روزه خوردن نیز جایز است بطریق رخصت و هرگاه چنین شد پس
او را چهار رکعت نماز فرض خواهد شد و دلیل علمای ما این است که اگر
مسافر در اوقات مذکوره دو رکعت نماز گذارد و دو رکعت را ترک کند
باینطور که آنرا اصلا نکند گناهی پس او بسبب ترک کردن دو رکعت

اخیر رکعتین نماز نمیشود پس معلوم شد که این دو رکعت اخیر او فرض نیست بخلاف روزه چه اگر مسافر روزه نگیرد در ایام سفر قضای آن بر او لازم است وقتیکه مقیم گردد

* مسئله ٣ * اگر مسافر در اوقات مذکوره چهار رکعت نماز فرض گذارد باید که در رکعت دوم بعد از تشهد نشیند پس بسبب دو رکعت اول فرض ادا میشود و دو رکعت اخیر نفل واقع میشود ولیکن گنهگار میشود بسبب تاخیر سلام و اگر بعد از دو رکعت اول نه نشیند بقدر تشهد پس نماز فرض او باطل میشود بسبب مخلوط شدن نفل بفرض پیش از تمام شدن ارکان آن * مسئله ٤ * هرگاه انسان بقصد سفر از شهر خود برآید پس در زمین هنگام در اوقات مذکوره دو رکعت نماز فرض خواهد کرد زیرا چه انسان بسبب داخل شدن در شهر خود مقیم میگردد پس سفر او ثابت خواهد شد بسبب خروج از شهر مذکور چه مرویست از علی رضی الله عنه که او بقصد سفر از شهر برآمده وقتیکه وقت نماز رسید پیش از رسیدن تمام کرده و نظر نموده بسوی خانه گفت اگر از این خانه گذشته بودیم هر آینه قصر میکردیم نماز را * مسئله ٥ * مسافر بعد

از خروج از بلدهٔ خود مقیم نشود مگر آنکه داخل شود در بلده
یا قریهٔ دیگر و قصد اقامت نماید در آنجا پانزده روز یا زیاده
از آن و اگر در آنجا کمتر از پانزده روز قصد اقامت نماید
مقیم نمیشود زیرا که مسافر بسبب مطلق درنگ نمودن در جائی
مقیم نمیشود چه سفر خالی نوا شد ازینکه مسافر گاهی در جائی
بنا بر حاجتی درنگ میکند پس ضرور است که برای مقیم شدن
مسافر در جائی مدتی معین نموده شود و اندازهٔ آن نموده شد
اقل مدت طهر بجهت آنکه اقامت موجب اتمام نماز چهار رکعتی
است چنانچه طهر موجب نماز است و بجهت آنکه تعیین مدت
مذکوره منقول است از ابن عباس و ابن عمر رض و قول صحابی
در چنین امر مانند حدیث است و باید دانست که قید بلده و قریه
که مذکور شد دلالت میکند براینکه نیت اقامت در صحرا صحیح
نیست و همین ظاهر روایت است * مسئله ۶ * اگر داخل شود
مسافر در شهری باین قصد که فردا یا پس فردا از آن شهر عزم سفر خواهد کرد
و مانعی در شهر مذکور بقدر مدت اقامت مقصود نیست
پس او مقیم نمیشود اگرچه باین حالت سالها بماند زیرا که ابن عمر
رضی الله عنه شش ماه بماند در آذربایجان و نماز قصر میکرد و مثل این عمل

منقول است از جماعتی از اصحاب پیغمبر صلعم * مسئله ۷ *
اگر لشکر مسلمانان داخل شود در دار حرب و نیت اقامت نمایند
در آنجا پس این نیت اقامت معتبر نیست بلکه آنها را باید که قصر
نمایند نماز را و همچنین است حکم در صورتیکه محاصره نموده باشند
آنها در دار حرب شهری را یا قلعه را از کفار زیراچه دار حرب جای اقامت
نیست بجهت آنکه لشکر مسلمانان قادر نیستند برانیکه اقامت نمایند
در آنجا بسبب آنکه احتمال است که آنها هزیمت دهند کافران
را پس اقامت نمایند و هم احتمال است که آنها هزیمت خورند
از دست کافران پس بگریزند و همچنین اگر لشکر پادشاه عادل در
دار اسلام محاصره نماید مر باغیان را در صحرا یا در دریا نیت
اقامت آنها معتبر نیست و آنها بسبب نیت اقامت در آنجا مقیم
نمیشوند زیراچه حال آنها منافی عزم اقامت است و نزد زفر رح
آنها در هر دو صورت بسبب نیت اقامت مقیم میشوند وقتیکه آنها
صاحب شوکت باشند چه درین هنگام ظاهر این است که آنها
بر اقامت قادر اند و نزد ابی یوسف رح نیز نیت اقامت آنها صحیح
است وقتیکه آنها باشند در خانه های گلی یا خشتی چه این
موضع اقامت است و اگر در خیمه و خرگاه باشند نیت اقامت

آنها معتبر نیست * مسئله ۸ * اهل بادیه که در صحرا و چراگاه
در خیمه می باشند پس آنها اگر نیت اقامت نمایند در آنجا بعضی
گفته اند که این نیت صحیح نیست و مرویست از ابی یوسف رح
که نیت آنها در آنجا صحیح است و همین صحیح است زیرا چه
اقامت آنها در آنجا اصل است پس اقامت آنها بسبب انتقال آنها
از چراگاهی بچراگاهی باطل نخواهد شد چه باین انتقال
آنها را قصد سفر نیست * مسئله ۹ * اگر اقتدا کند مسافر
در پس مقیم در وقت نماز ظهر مثلا پس باید که مسافر مذکور نیز
چهار رکعت نماز گذارد زیرا چه بتبعیت امام بر او نیز چهار رکعت
فرض شده است چنانچه اگر مسافر خود نیت اقامت کند در وقت
نماز چهار رکعت نماز فرض میشود بر او و بعلت آنکه وقت نماز سبب
وجوب نماز است و چون نیت اقامت کند در وقت پس نیت اقامت
که موجب تغییر فرض مسافر است مقارن سبب مذکور یافته میشود
لهذا نماز او چهار رکعت میگردد و این علت یافته میشود در صورت مذکوره
نیز چه تبعیت امام مذکور نیز موجب تغییر نماز مسافر مذکور است
* مسئله ۱۰ * اقتدای مسافر در پس مقیم در نماز قضا جایز نیست
زیرا چه فرض او چهار رکعت نمیگردد بعد از انقضای وقت نماز پس

در صورت مذکوره قعدهٔ اولی از امام در حق مسافر مذکور قعدهٔ اخیره میشود پس لازم می آید که اقتدا در پس امام مذکور در قعدهٔ مذکوره اقتدای صاحب فرض بیاشد در پس صاحب نفل واین جایز نیست واگر مسافر در هر رکعت اخیر اقتدا کند در پس مقیم پس این نیز جایز نیست زیرا چه اقتدای صاحب فرض در پس صاحب نفل لازم می آید در حق قراة * مسئله ١١ * اگر مسافر امام بیاشد ومقیمان در پس او اقتدا نمایند پس درینصورت باید که امام مذکور بعد از ادای دو رکعت نماز سلام بگوید ومقتدیان باید چهار رکعت نماز خود ها را تمام نمایند زیرا چه مقتدیان درینصورت التزام تبعیت امام نکرده اند مگر در دو رکعت پس باقی نماز را تنها خواهند گذارد مانند مسبوق ولیکن آنها را باید که قراة نخوانند در باقی نماز و همین اصح است زیرا چه آنها در باقی نماز نیز مقتدی اند در حق تحریمهٔ نماز اگرچه در افعال باقی نماز مقتدی نیستند وفرض قراة نیز ادا شد است پس باید که آنها قراة نخوانند بخلاف مسبوق که شریک امام میشود در دو رکعت اخیر چه او در باقی نماز خود قراة

میخوانه زیرا چه او شریک امام شده است در قراتیکه نفل است
پس قراتیکه فرض است ادا نشده است لهذا مسبوق مذکور
قراة میخوانده در باقي نماز خود وبایه دانست که در ضرورت
مذکوره مستحب است که بعد از سلام بگوید بمقتدیان
خود که چهار رکعت نماز خود ها تمام کنید چه من مسافرم
زیرا چه پیغمبر صلعم در مکه مسافر بود واهل مکه در پس او صلعم
اقتدا نموده بودند و پیغمبر صلعم بعد از سلام مقتدیان
مذکوران را چنیني فرموده است * مسئله ۱۲ * هرگاه
مسافر داخل شود در بلده خود پس لازم است ویرا که چهار
رکعت نماز گذارد اگرچه نیت اقامت ننموده باشد دران
بلده زیرا چه پیغمبر صلعم واصحاب او در سفر میکردند و
بعد از رسیدن بوطن خود مقیم میشدند بي آنکه نیت جدید
نمایند براي اقامت * مسئله ۱۳ * اگر شخصي از وطن
خود انتقال نماید ودر جاي دیگر وطن گیرد و بعد ازان مسافر
شده داخل شود در وطن اول پس بسبب داخل شدن در وطن اول
بغیر نیت اقامت مقیم نمیگردد وویرا قصر نماز در این جایز است
زیرا چه وطن اول وطن او باقي نمي ماند لهذا پیغمبر صلعم بعد از

هجرت نمود برادر مکه از مسافران شهر داست باوجود یکه مکه وطن اولی است صلعم و باید دانست که قاعده این است که وطن اصلی باطل میشود بسبب وطن گرفتن در جای دیگر و بسبب سفر نمودن از وطن اصلی باطل نمیشود و وطن اقامت باطل میشود بسبب سفر نمودن از ان و هم بسبب اقامت نمودن در جای دیگر و هم بسبب داخل شدن در وطن اصلی * مسئله ١٤ * اگر مسافری نیت اقامت پانزده روز نماید در مکه ومنا باین طور که بگوید که پنج یا شش روز در مکه خواهم ماند و باقی در منا مثلا پس او مقیم نمیشود و باید که نماز قصر نماید زیرا چه نیت اقامت در دو مکان معتبر نیست وگرنه لازم می آید که نیت اقامت در مکانهای کثیر معتبر شود و حال آنکه چنین نیست زیرا چه اکثر سفرها خالی نمی باشد ازینکه مسافر پانزده روز اقامت نماید در جایهای متعدد باین طور که دو روز در جائی و شش روز در جای دیگر و هفت روز در جای سیوم مثلا پس بسبب نیت اقامت پانزده روز در مکه ومنا مقیم نخواهد شد مگر وقتیکه نیت کند که در شب اقامت خواهد نمود در یکی از این دو مکان پس بسبب دخول او درین مکان مقیم خواهد شد

زیراچه اقامت شخص منسوب میشود بسوی مکانیکه درانجا شب میگذراند اگرچه در روز برای کار وحاجت درجایهای دیگر میگردد * مسئله ۱۵ * اگر نماز شخصی در ایام سفر فوت شود پس او بعد از مقیم شدن دو رکعت نماز قضا خواهد کرد وهمچنین اگر نماز او فوت شود در ایامیکه او مقیم بود پس او بعد از مسافر گشتن چهار رکعت نماز قضا خواهد کرد زیراچه قضا بحسب ادا است وباید دانست که در اقامت وسفر آخر وقت نماز معتبر است اعنی انسان اگر در آخر وقت مقیم باشد چهار رکعت نماز بر او فرض میشود واگر در آخر وقت مسافر گردد دو رکعت نماز بر او فرض میشود * مسئله ۱۶ * در احکام سفر چون قصر نماز وغیره سفر معصیت وغیر معصیت هردو برابر است اعنی احکام مذکوره چنانچه معتبر است در حق کسیکه بسفر حج میرود همچنین معتبر است در حق کسیکه برای دزدی وراهزنی سفر می نماید وشافعی رح میگوید که سفر معصیت احکام مذکوره نیست زیراچه احکام مذکوره موجبه رحمت مسافر برای تخفیف ثابت است پس متعلق نخواهند شد بسفر معصیت که موجب تغلیظ تشدید است دلیل

علمای ما یکی آن نصها است که وارد شده است درین باب چه آن نصها مطلق است و شامل است هردو سفر را ودوم این است که نفس سفر معصیت نیست بلکه معصیت است فعل دیگر که ارتکاب آن نماید بعد از سفر یا در سفر پس نفس سفر صلاحیت این دارد که مفید احکام مذکوره شود والله اعلم

باب شانزدهم دربیان نماز جمعه *مسئله ۱*

نماز جمعه صحیح نیست مگر در شهر جامع یا در فنای آن ودر دیه جایز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که جایز نیست نماز جمعه ونه تکبیر تشریق ونه نماز عید فطر ونه نماز عید اضحی مگر در شهر جامع وباید دانست که شهر جامع عبارت است از موضعیکه دران امیر وقاضی باشند وتنفیذ احکام شرع واقامت حدود نمایند واین تفسیر نزد ابیحنیفه رح است ونیز مرویست از ابیوسف رح که آن عبارت است از موضعیکه اگر اهل آن موضع جمع شوند در اکبر مساجد آن پس آنها دران مسجد نگنجند وتفسیر اول مختار کرخی رح است وهمان ظاهر روایت است وتفسیر دوم مختار بلخی رح است *مسئله ۲* نماز جمعه جایز است

در منا وقتیکه امیر حج از امامت نهاید یا خلیفه وقت که بسفر در انجا آمده باشد مثلا و امیر موسم حج را نمیرسد که نماز جمعه در منا ادا نماید چه زیرا ولایت است بر اموریکه بحج تعلق دارد فقط و این نزد شیخین رح است و محمد رح گفتست که نماز جمعه در منا اصلا جایز نیست زیرا چه منا دیه است و شهر نیست لهذا نماز عید در انجا گذارده نمیشود و دلیل شیخین رح این است که منا در ایام موسم حج شهر میگردد و نماز عید در منا گذارده نمیشود بجهت تخفیف در حق مردمان چه آنها درین ایام بمناسک حج مشغول می باشند پس اگر نماز عید لازم گردانیده شود حرج لازم آید و علاوه این است که نماز جمعه فرض است و نماز عید سنت است یا واجب پس قیاس نماز جمعه بران معقول نیست * مسئله ۳ * نماز جمعه جایز نیست در عرفات نزد جمیع علمای ما زیرا چه عرفات فضا و صحرای محض است بخلاف منا چه دران بنا و عمارت است پس صلاحیت شهری دارد * مسئله ۴ * اقامت نماز جمعه روا نیست مگر سلطان را یا کسیرا که سلطان ویرا امر کند بآن زیرا چه نماز جمعه ادا نموده میشود بجماعت عظیم و گاهی

نزاع واقع میشود میان آنها در تقدم و تاخر وگاهي ره رتلاد يم
غیروگاهي درامر دیگر پس ضرور است که سلطان یا کسیکه قایم
مقام او باشد اقامت نماز جمعه نماید تا امر نماز جمعه انصرام یابد
* مسئله ٥ * باید دانست که براي نماز جمعه چند شرط است
یکي ازان وقت نماز ظهر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
هرگاه آفتاب زایل گردد پس نماز جمعه را ادا کن با جماعت
پس نماز جمعه در وقت مذکور صحیح است و بعد از گذشتن آن
صحیح نیست لهذا اگر بگذرد وقت مذکور و وقت نماز عصر
درآید درحالیکه امام در نماز جمعه است پس باید که نماز جمعه
را ترک کند و نماز ظهر را بران بنا نکند بلکه نماز ظهر را از سرنو
شروع نماید به نیت قضا و بعضي از شرایط نماز جمعه خطبه است
زیرا چه پیغمبر صلعم در عمر خود گاهي نماز جمعه را بدون
خطبه ادا نکرده است و باید دانست که خطبه نماز جمعه پیش از نماز
است زیرا چه چنین معمول است از حضور رسالت پناه صلعم و خطیب را
باید که دو خطبه بخواند و میان دو خطبه اندکي نشیند
زیرا چه چنین معمول از حضور پیغمبر صلعم است و نیز باید که
بر پا ایستاده خطبه بخواند زیرا چه چنین معمول است از

وقت رسول خدا صلعم و باید دانست که خطبه هرگاه شرط
نماز است پس وضو برای آن مستحب خواهد بود چنانچه
وضو برای اذان مستحب است * مسئله ٦ * اگر امام
نشسته یا بیوضو خطبه بخواند جایز است زیرا چه آنچه مقصود
از خطبه است حاصل میشود ولیکن مکروه است بجهت آنکه
مخالف معمول است و بجهت آنکه درینصورت فصل لازم
می آید میان خطبه و میان نماز چه او بعد از فراغت از خطبه
برای وضو خواهد رفت * مسئله ۷ * اگر خطیب در خطبه
اکتفا نماید بر ذکر الله تعالی جایز است نزد ابیحنیفه رح و
صاحبین رح گفته اند که ضرور است که در خطبه آنقدر ذکر
خدا وغیره دراز باشد که آنرا خطبه گفته شود زیرا چه خطبه
واجب است ومقدار تسبیح وتحمید را خطبه نمیگویند وشافعي
رح گفتست که کمتر از دو خطبه جایز نیست چه همین در خطبه
معمول و متعارف است و دلیل ابیحنیفه رح این است که
خدا یتعالی در قرآن مجید فرموده است که بدوید و بیایید بسوی
ذکر الله واین آیة مطلق است و مقید نیست باینکه آن دراز
باشد یا در خطبه باشد و مرویست که عثمان رض روزی بالاي

منبر بر آمد و گفت الحمد لله و همین قدر گفته بود که بند شد و بر زیاده گفتن قادر نشد پس از منبر فرود آمد و نماز جمعه ادا کرد و این موید مذهب ابی حنیفه رح است

* مسئله ۸ * بعضی از شرایط نماز جمعه جماعت است زیرا چه جمعه مشتق است از جماعت و بدانکه اقل جماعتی که کفایت میکند برای جواز نماز جمعه سه مقتدی است نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح دو مقتدی است قال رض که این قول ابی یوسف رح است بنا بر روایت اصح و محمد رح موافق ابیحنیفه رح است و دلیل ابی یوسف رح این است که دو کس نیز جماعت است چه معنی اجتماع دران یافته میشود و دلیل طرفین رح این است که جمع صحیح نیست مگر سه چیز که آن را جمع مینامند و هم معنی جمع دران متحقق است و جماعت شرط علیحده است و امام شرط علیحده پس ضرور است که سوای امام عدد جماعت یافته شود پس اگر مقتدیان بگریزند پیش از انکه امام سجده کند و باقی نمانند از مقتدیان در پس امام مگر زنان و صبیان پس امام ابیحنیفه رح گفته است که درینصورت نماز جمعه صحیح نمیشود و میباید امام را که نماز ظهر

شروع نماز و صاحبین رح گفته اند که اگر مقتدیان بگریزند بعد از آنکه امام افتتاح نماز کرده باشد باید که امام نماز جمعه را تمام کند و اگر مقتدیان بروند بعد از آنکه امام یک سجده کرده باشد پس درینصورت امام نماز جمعه تمام خواهد کرد و برین اتفاق ابیحنیفه و صاحبین رح است برخلاف قول زفر رح چه او میگوید که جماعت شرط است پس ضرور است که این شرط یافته شود تا آخر نماز مانند شرط دیگر که وقت است مثلا و صاحبین رح میگویند که جماعت شرط انعقاد تحریمه است پس دوام بقای آن ضرور نیست مانند خطبه و ابو حنیفه رح میگوید که تحریمه منعقد میشود بسبب شروع در نماز و شروع در ان متحقق نمیشود مگر وقتیکه یک رکعت تمام شود چه کمتر از ان نماز نیست پس ضرور است که تا تمامی یک رکعت شرط مذکوره یافته شود بخلاف خطبه چه آن منافی نماز است و بقای آن تا تمامی رکعت متصور نیست و باقیماندن زنان و صبیان در پس امام معتبر نیست زیراچه بسبب این مقتدیان تحریمه نماز جمعه منعقد نمیشود پس بسبب آنها تمام نخواهد شد نماز جمعه و جماعتی که شرط نماز جمعه است یافته نمیشود * مسئله ۹ *

نماز جمعه واجب نیست بر مسافر و نه بر زن و نه بر مریض و نه بر بنده
و نه بر نابینا زیرا چه اگر بر مسافر و مریض و نابینا نماز جمعه
واجب شود بر آنها حرج لازم می آید و همچنین بنده و زن معذور
است چه بنده بخدمت خواجه مشغول است و زن بخدمت
شوهر پس نماز جمعه بر آنها واجب نیست ولیکن اگر آنها حاضر
شوند و نماز جمعه ادا نمایند صحیح میشود زیرا چه آنها را بسبب
عذر معذور داشته شده بود و چون حاضر شدند برای نماز جمعه
را ادا نمودند آنرا صحیح خواهد شد چنانچه مسافر اگر در ماه
رمضان روزه ندارد معذور است و معهذا اگر روزه دارد روزه
صحیح میشود * مسئله ۱۰ * اگر مسافر یا بنده یا مریض
امامت کند در نماز جمعه جایز است و زفر رح گفته است
که جایز نیست زیرا چه نماز جمعه بر آنها فرض نیست پس آنها
مانند صبی و زنند و امامت صبی و زن جایز نیست تا همچنین
امامت آنها نیز جایز نخواهد شد و علمای ما میگویند که آنها را
ترک نماز جمعه بطریق رخصت جایز بود پس اگر حاضر خواهند شد
و نماز جمعه خواهند کرد پس این نماز فرض واقع خواهد شد چنانچه
آنچه بیان نموده شد اما صبی پس او اهلیت آن ندارد و لیهذا زن

پس او صلاحیت ندارد که امام مردان شود * مسئله ۱۱ *
اگر در نماز جمعه مقتدی در پس امام تنها شد مثل
مسافر یا بنده یا مریض نماز جمعه صحیح میشود زیرا چه
هر کدام آنها را صلاحیت امامت است پس صلاحیت اقتدا بطریق
اولی خواهد بود * مسئله ۱۲ * اگر شخصی نماز ظهر گذارد
در خانه خود پیش از آنکه امام نماز جمعه گذارده باشد وحال
آنکه آن شخص را هیچ عذر نیست پس مکروه است ولیکن
نماز او جایز میشود و زفر رح گفته است که نماز او جایز نیست
زیرا چه نزد زفر رح فرض اصلی در روز جمعه نماز جمعه است و
نماز ظهر بمنزله بدل آن است و با وجود قدرت بر اصل رجوع
بسوی بدل روا نیست و علمای ما میگویند که فرض اصلی در روز جمعه
نماز ظهر است و همین ظاهر است ولیکن مکلف مامور است با سقاط
آن با دای نماز جمعه و وجه آن این است که مکلف تنها قادر
است برادای نماز ظهر نه برادای نماز جمعه چه ادای نماز جمعه
موقوف است بر شرایطیکه مکلف آن را بجا آوردن نمی تواند
و مدار تکلیف شرعی بر قدرت است پس اگر شخص مذکور
بعد از گذاردن نماز ظهر اراده نمودن نماز جمعه نماید و متوجه

شود بسوي آن درحاليکه امام هنوز در نماز جمعه مشغول است
پس بمجرد متوجه شدن ورفتن براي نماز جمعه نماز ظهر او
باطل ميشود نزد ابيحنيفه رح وصاحبين رح گفته اند که نماز
ظهر او باطل نميشود تا آن زمان که داخل شود در نماز جمعه
واقتدا نمايد در پس امام مذکور وبمجرد رفتن بقصد نماز
جمعه نماز ظهر او باطل نمي شود زيرا چه رفتن عمل ادني است
به نسبت نماز ظهر پس بسبب اين عمل باطل نخواهد شد
نماز ظهر او که تمام شده است ونماز جمعه فوق نماز ظهر است
پس بعد از دخول در نماز جمعه ظهر او باطل خواهد شد وپيشتر
ازان باطل نخواهد شد چنانچه باطل نمي شود درصورتيکه
شخص مذکور متوجه شود بسوي نماز جمعه بعد از فراغت امام
از نماز جمعه ودليل ابيحنيفه رح اين است که سعي نمودن
ورفتن بسوي نماز جمعه از خصايص نماز جمعه است پس اين
سعي نمودن ورفتن بمنزله نماز جمعه اعتبار نموده ميشود
در حق بطلان نماز ظهر مذکور احتياطا بخلاف آنکه
سعي نمايد بعد از فراغت امام از نماز جمعه چه اين سعي بسوي
نماز جمعه نيست * مسئلهٔ ۱۳ * مکروه است که معذوران

در روز جمعه نماز ظهر را بجماعت گذارند در شهر و همچنین مکروه است گذاردن نماز ظهر با جماعت مرکسانی را که محبوس اند در بند یخانه زیرا چه جماعت آنها موجب اختلال نماز جمعه میشود بسبب آنکه اکثر معذوران جماعت نمایند کسی غیر از معذوران نیز در پس امام معذوران اقتدا خواهد کرد بخلاف اهل قریه چه آنها را گذاردن نماز ظهر با جماعت روا است زیرا چه نماز جمعه بر آنها فرض نیست و باید دانست که اکثر معذوران وغیر معذوران با هم نماز ظهر با جماعت ادا نمایند در روز جمعه پس نماز ظهر آنها صحیح میشود زیرا چه شرایط صحت آن یافته میشود * مسئله ۱۴ * هرکه یابد امام را در نماز جمعه پس باید که اقتدا کند در پس او و بعد از آن هر قدر نماز که از نماز جمعه در پس امام نیابد پس آنرا بعد از فراغت امام بنا کند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر قدر نماز را که یابید در پس امام پس آنرا در پس امام کنید و هر قدر که فوت شود در پس امام آن را قضا کنید پس اگر امام را در نماز جمعه در تشهد دریابد یا در سجده سهو دریابد باید که اقتدا کند در پس او و بعد از فراغت امام

بنا کند نماز جمعه را نزد شیخین رح و محمد رح میگوید که اگر دریابد در پس امام اکثر رکعت دوم را بنا کند بران نماز جمعه را واگر قلیل ازان دریابد در پس امام پس بنا کند نماز ظهر را چه آن نماز درینصورت نماز جمعه است در حق او من وجه ونماز ظهر است من وجه بجهت فوت شدن بعضی از شرایط نماز جمعه در حق آن مقتدی پس باید که چهار رکعت نماز تمام کند باعتبار اینکه نماز مذکور نماز ظهر است من وجه و باید که بعد از دو رکعت بقدر تشهد نشیند واین ضرور است باعتبار آنکه نماز مذکور نماز جمعه است من وجه ونیز باید که قراة بخواند در دو رکعت آخر بجهت آنکه احتمال است که آن نفل باشد وشیخین رح میگویند که شخص مذکور دریافته است نماز جمعه را در حالت مذکوره لهذا شرط است که او نیت نماز جمعه کند ونماز جمعه دو رکعت است پس دو رکعت تمام خواهد کرد وانچه محمد رح گفتست وجه ندارد زیراچه نماز جمعه ونماز ظهر دو نماز مختلف است پس بنا کرده نخواهد شد یکی بر تحریمه دیگر

* مسئله ۱۰ * وقتیکه در روز جمعه امام ببالای منبر براید ترک نمایند مردمان نماز را وکلام را تا آن زمان که امام

از خطبه فارغ شود قال رض که این نزد ابیحنیفه رح است وصاحبین
رحمهما الله گفته اند که بعد از برآمدن امام بالاي منبر تکلم
نمودن مضایقه نیست پیش از آنکه شروع کند در خطبه وهمچنین
نزد صاحبین رح تکلم مضایقه نیست بعد از فرود آمدن امام
از بالاي منبر تا آن زمان که تکبیر تحریمه بگوید زیرا چه
کراهت تکلم نیست مگر بسبب آنکه شنیدن خطبه فرض است
وتکلم موجب اختلال است در شنیدن آن ودر اوقات مذکوره امام خطبه
نمیکند تا بشنود آنرا پس کلام درین اوقات مضایقه نیست
بخلاف مشغول شدن بنماز چه آن مکروه است زیرا چه اشتغال
بنماز گاهي دراز میشود ودلیل ابیحنیفه رح یکي این است که
پیغمبر صلعم فرموده است که امام هرگاه بالاي منبر برآید پس
نه نماز است درینوقت ونه کلام واین حدیث مطلق است وتفصیلیکه
بیان نموده اند آنرا صاحبین رح دران مذکور نیست ودوم
این است که کلام نیز گاهي دراز میشود باقتضاي طبیعت پس
کلام مانند نماز است * مسئله ۱۹ * وقتیکه در روز جمعه
موذن اذان اول بگوید باید که مردمان ترک نمایند بیع
وشرا را ومتوجه شوند بسوي نماز جمعه زیرا چه حق تعالي در قرآن

مجید فرموده است که هرگاه اذان گفته شود در روز جمعه
پس سعی نمایید بسوی ذکر الله تعالی و ترک کنید بیع را
* مسئله ۱۷ * هرگاه امام بالای منبر براید باید که نشیند
و موذن اذان بگوید بمقابل منبر و بعد ازان خطبه بخواند
وچون از خطبه فراغت نماید اقامت بگوید موذن زیرا چه
همین معمول و منقول است و باید دانست که نبود در عهد پیغمبر صلعم
مگر همین یک اذان مقابل منبر بعد نشستن امام بالای آن
لهذا بعضی گفته اند که همین اذان معتبر است در حق وجوب
سعی بسوی ذکر الله تعالی و در حق حرمت بیع ولیکن صحیح
این است که در حق وجوب سعی و حرمت بیع اذان اول معتبر
است اگر اذان اول بعد از زوال باشد زیرا چه بسبب آن اعلام
حاصل میشود والله اعلم

باب هفدهم در بیان نماز عیدین

اعنی عید الفطر و عید اضحی * مسئله ۱ * نماز عیدین
واجب است برکسیکه نماز جمعه برا و واجب است و محمد رح درجامع
صغیر تصریح نموده است که نماز عیدین سنت است چه
دران مذکور است که نماز دو عید اگر مجتمع شود دریکروز

یعنی نماز عید و نماز جمعه پس اول سنت است و دوم فرض و هیچ یکی را
ترک نباید کرد و دلیل سنت آن این است که اعرابیئی بحضور
پیغمبر صلعم آمد و سوال کرد که اسلام چیست پیغمبر
صلعم در جواب او چند چیز بیان فرمود که از انجمله پنجگانه
نماز است در شب و روز و چون این را پیغمبر صلعم
بیان فرمود اعرابی مذکور سوال کرد که آیا سوای نماز
پنجگانه نماز دیگر بر من واجب است پیغمبر صلعم فرمود که نه
ولیکن اگر خواهی نماز نفل کنی پس ازین حدیث معلوم شد
که سوای نماز پنجگانه نماز های دیگر همه نفل است ولیکن
انچه مذکور شد که واجب است مرویست از ابی حنیفه رح
و اصح است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده است
و در حدیث اعرابی پیغمبر صلعم وجوب آن را بجهت آن
بیان نفرمود که نماز عید برای اعرابی مذکور واجب نبود و
احتمال است که در جامع صغیر آنرا بجهت آن سنت گفته است
که وجوب آن بسنت ثابت است یعنی بحدیث * مسئله ۲ *
در روز عید فطر چند چیز مستحب است یکی این که پیش از
رفتن بسوی عید گاه چیزی از قسم شیرین بخورد و دوم اینکه

غسل نماید و سیوم اینکه مسواک کند و چهارم اینکه استعمال
خوشبوئی نماید زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم پیش از
رفتن بسوی عیدگاه چیزی تناول میفرمود و در هردو عید
غسل میکرد و نیز روز عید روز اجتماع است پس غسل و استعمال
خوشبو دران سنت خواهد بود چنانچه در روز جمعه استعمال
آن سنت است و همچنین مستحب است در روز عید که
بپوشد بهترین جامهای خود را زیرا چه مرویست که بود پیغمبر
صلعم را جبهٔ از فنک یا از صوف اعنی پشم که می پوشید
آنرا در روز عید و فنک بمعنی پوستین است * مسئله ۳ *
باید که در روز عید الفطر صدقه فطر را اول ادا کند و بدهد
آنرا بفقیران تا که فقیران بی نیاز شوند و دل آنها فارغ
از احتیاج شده مایل نماز شود و بعد ازان متوجه شود بسوی
عیدگاه * مسئله ۴ * در روز عید فطر هرگاه متوجه شود
بسوی عیدگاه در اثنای راه تکبیر بجهر نگوید نزد ابیحنیفه
رح و صاحبین رح میگویند که باید که تکبیر بجهر گوید
چنانچه در روز عید اضحی میگویند و دلیل ابیحنیفه رح این است
که اصل در ذکر و ثنا اخفا است و حدیث بجهر آن در روز عید اضحی

وارد شده است چه آن روز روز تکبیرات است و روز عید الفطر چنین نیست * مسئله ۵ * باید که در عیدگاه پیش از نماز عید نماز نفل نکند چه مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم نماز نفل در عیدگاه نکرده است باوجودیکه جناب آنحضرت را کمال رغبت بود در گذاردن نماز بعد از آن بدانکه بعضی گفته اند که کراهیت نماز نفل مخصوص بعیدگاه است و بعضی گفته اند که کراهیت مذکور عام است و مخصوص بعیدگاه نیست زیرا چه پیغمبر صلعم در روز عید نماز نفل نکرده است اصلا نه در عیدگاه و نه در غیر آن * مسئله ۶ * وقت نماز عید از وقتیکه آفتاب بلند شود تا وقت زوال است و هرگاه زایل شود آفتاب وقت نماز عید باقی نمی ماند زیرا چه پیغمبر صلعم نماز عید میگذارد در حالیکه آفتاب بلند شود بقدر یک نیزه یا دو نیزه و اگر گواهی میدادند گواهان بهلال عید بعد از زوال آفتاب امر میکرد بمردمان که فردا برای نماز عید بعیدگاه بروند * مسئله ۷ * نماز عید دو رکعت است باین ترتیب که امام در رکعت اول تکبیر تحریمه بگوید و بعد از آن ثنا خواند و بعد از آن سه تکبیر بگوید

وبعد ازان سورهٔ فاتحه وسورهٔ دیگر بخوانند وبعد ازان تکبیر
بگوید ورکوع کند ودر رکعت دوم اول قراءة بخوانند وبعد
ازان سه تکبیر وبعد ازان تکبیر چهارم بگوید ورکوع کند
وبدانکه این ترتیب که مذکور شد قول عبد الله ابن مسعود
رض است واین مذهب علمای ما است وابن عباس رض گفته است
که در رکعت اول بعد از تکبیر تحریمه وثنا پنج تکبیر بگوید
ودر رکعت دوم نیز اول پنج تکبیر بگوید وبعد ازان قرءة
بخوانند ودر یک روایت بجای پنج تکبیر در رکعت دوم
چهار تکبیر آمده است ودرین زمانه عمل عامهٔ خلایق بقول
ابن عباس رض است بسبب امر کردن خلفاء عباسیه بآن وعلمای
ما میگویند که عمل کردن موافق قول ابن مسعود رض اولی
است زیرا چه تکبیرات زاید بنا بر قول ابن مسعود رض
کم است از تکبیرات زاید که در قول ابن عباس رض است
واین تکبیر زاید ودستها برداشتن دران خلاف معهود است
پس عمل کردن مطابق قولیکه دران تکبیرات زاید
کم باشد اولی است وبعد ازان باید دانست که تکبیرات
مذکوره از اعلام دین است لهذا بجهر گفته میشود پس

باید که ضم کرده شود تکبیرات زاید با تکبیر اصلی ولیکن
تکبیرات زاید در رکعت اول ضم نموده میشود با تکبیر
تحریمه زیرا چه آن قوی است بجهت آنکه فرض است و ما بقی
در رکعت دوم تکبیرات زاید ضم نموده میشود با تکبیر رکوع
چه سوای آن دران تکبیر مکرر نیست وشافعی رح عمل
کرد است بقول ابن عباس رض سوال مرویست از ابن
عباس رض که در رکعت اول هفت تکبیر میگفت ودر رکعت
دوم شش تکبیر که مجموع سیزده میشود ودر روایت دیگر
آمده است که در اول هفت تکبیر میگفت ودر دوم پنج
و مجموع آن دوازده است ودر مذهب شافعی رح پانزده یا شانزده
تکبیر میگویند پس مذهب شافعی رح چگونه موافق
قول ابن عباس رض خواهد بود جواب شافعی رح این سیزده
یا دوازده تکبیر را بر تکبیرات زاید حمل نموده است بنابران
تکبیرات زاید مع تکبیرات اصلی که عبارت است از تکبیر
تحریمه و دو تکبیر رکوع پانزده یا شانزده میگردد و باید دانست
که مصلی در تکبیرات زاید دستها بردارد چنانچه در تکبیر تحریمه
برمیدارد زیرا چه پیغمبر صعلم فرموده است که دستها برداشته نمیشود

منفرد در هفت موضع ویکي ازان هفت موضع تکبیرات عید است و از ابي یوسف رح مرویست که دستها برداشته نمي شود وحدیث مذکور حجت است براو * مسئله ۸ * بعد از فراغت نماز عید باید که دو خطبه بخواند امام زیراچه همین معمول است و منقول است بنقل متواتر و باید که در خطبه تعلیم صدقه فطر و بیان احکام آن نماید زیراچه خطبه براي همین مشروع شده است * مسئله ۹ * هر که نماز عید را در پس امام نیابد پس تنها قضاي آن نکند زیراچه نماز عید بصفتیکه از شرع معلوم شده است و شرایطیکه وارد است بآن از منفرد تمام نمیشود * مسئله ۱۰ * اگر هلال عید بسبب ابر یا غبار دیده نشود و بعد زوال آفتاب گواهان برسند و گواهي دهند بهلال عید پس باید که نماز عید را فردا بگذارند زیراچه این تاخیر بنابر عذر راست و دران حدیثي وارد شده است چنانچه سابق مذکور شد پس اگر فردا نیز عذري حادث شود که مانع نماز باشد پس نماز عید بعد از فردا گذارده نمیشود زیراچه اصل در نماز عید این است که قضا کرده نمیشود مانند نماز جمعه و لیکن گذاشتیم ما اصل را بنابر حدیث وحدیث وارد شده است در این که نماز عید

قضا نموده میشود در روز دوم بسبب عذر * مسئله ١١ * در روز عید اضحی مستحب است غسل و مسواک و استعمال خوشبو بنا بر انچه در عید الفطر مذکور شد * مسئله ١٢ * در روز عید اضحی مستحب است که پیش از فراغت از نماز عید چیزی نخورد زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم در روز عید اضحی پیش از فراغت از نماز چیزی نمیخورد و بعد از فراغت از نماز چون از عید گاه مراجعت می نمود پس از گوشت قربانی تناول میفرمود * مسئله ١٣ * در روز عید اضحی هر گاه متوجه شود بسوی عید گاه باید که در اثنای راه تکبیر گویان رود زیرا چه پیغمبر صلعم در اثنای راه تکبیر میگفت * مسئله ١٤ * نماز عید اضحی مانند نماز عید الفطر دو رکعت است و همین منقول است * مسئله ١٥ * بعد از نماز عید اضحی دو خطبه بخواند زیرا چه پیغمبر صلعم چنین کرد است * مسئله ١٦ * باید که در خطبه عید اضحی تعلیم قربانی و بیان احکام آن نماید و هم تعلیم نماید تکبیرات تشریق را زیرا چه آن مشروع است درین وقت و خطبه مشروع نشد است مگر برای تعلیم آن * مسئله ١٧ * اگر در روز عید اضحی عذری در پیش آید که مانع از نماز عید باشد پس باید که بگذارد نماز عید را

روز دوم و روز سیوم و بعد از گذشتن آن روا نیست زیرا چه
نماز عید اضحی موقت است بوقت قربانی نمودن پس
گذاردن آن صحیح خواهد شد درایام کہ قربانی ادا
کردن دران جایزاست ولیکن اگر بغیر عذر تاخیر نماید
گنهگار میشود بسبب مخالفت انچہ منقولاست * مسئلہ ۱۸ *
تعریف عبادت نیست و آن عبارت است ازاینکہ در
روز عرفہ مجتمع شوند مردمان در بعض مواضع و مشابهت
نمایند باهل عرفات و این عمل را بعضی مردمان می نمایند و
عبادت میشمارند و این عبادت نیست زیراچہ در روز عرفہ
استادہ شدن در عرفات کہ از مناسک حج است عبادت
مخصوص است در مکان مخصوص پس آن در غیر آن مکان
عبادت نخواهد بود چنانچہ اداي مناسک حج سواي آن در
جای دیگر عبادت نیست واللہ اعلم

فصل در بیان تکبیرات تشریق

* مسئلہ ۱ * باید کہ مصلي تکبیر تشریق شروع نماید
بعد از نماز فجر روز عرفہ و اختتام آن نماید بعد از نماز
عصر روز عید و این نزد ابوحنیفہ رح است و صاحبین رح

گفته اند که ختم کند آنرا بعد از نماز عصر در روز اخیر از روزهاییکه آنرا ایام تشریق میگویند و باید دانست که درین مسئله اختلاف صحابه رض است و صاحبین رح عمل کرده اند بقول علی کرم الله وجهه بجهت عمل نمودن باکثر چه در عبادات همین احتیاط است و امام ابوحنیفه رح عمل نموده است بقول ابن مسعود رض بجهت عمل نمودن باقل چه جهر در تکبیر بدعت است * مسئله ۲ * تکبیر تشریق عبارت است ازاینکه مصلی بعد از نماز فرض یکبار بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد و همین منقول است از خلیل عم و باید دانست که بعد هر نماز فرض که ادا نموده شود بجماعت مستحبه یا جماعه مردان تکبیر مذکور گفتن واجب است بر مصلی بشرطیکه مصلی مذکور مقیم باشد در شهر پس در صورتیکه صرف زنان با جماعت نماز گذارند بر آنها تکبیر گفتن واجب نیست و همچنین واجب نیست بر جماعت مسافران وقتیکه کسی مقیم نباشد میان آنها واین نزد ابیحنیفه رح است و صاحبین رح گفته اند که تکبیر مذکور واجب است بر هر مصلی که نماز فرض بگذارد چه

گفتن تکبیر مذکور تابع نماز فرض است و دلیل ابوحنیفه رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که نیست نماز جمعه و نه تشریق و نه نماز عید الفطر و نه عید اضحی مگر در شهر جامع چنانچه سابق مذکور شد است چه مراد از تشریق درین حدیث تکبیر تشریق است و هرگاه ثابت شده که برای تکبیر تشریق شهر جامع شرط است پس باقی شرایط نیز ثابت خواهد شد دوم این است که تکبیر بجهر گفتن خلاف سنت است و شرع وارد شد است بآن درصورتیکه نماز فرض ادا کرده شود بشرایط مذکوره ولیکن بر زنان نیز واجب میشود درصورتیکه اقتدا نمایند در پس مرد و همچنین واجب است بر مسافران درصورتیکه اقتدا نمایند در پس مقیم و این وجوب تکبیر در حق آنها بسبب تبعیت امام است و بدانکه اگر امام بسبب سهو ترک نماید تشریق را باید که مقتدی ترک نکند آنرا چنانچه منقول است که امام ابویوسف رح نماز مغرب بجماعت ادا کرده بود در عرفات و امام ابوحنیفه رح در مقتدیان بود و امام ابویوسف رح که امام بود در نماز مذکور فراموش کرد تکبیر را و امام ابوحنیفه رح تکبیر گفت پس معلوم شد که اگر امام فراموش کند آنرا

مقتدي بگويد وسر آن اين است كه تكبير مذكور در اثناي نماز گفته نميشود بلكه بعد از فراغت از نماز گفته ميشود پس براي گفتن آن تبعيت امام ضرور نيست بلكه مستحب است كه امام اول شروع كند و مقتديان شريك او شوند والله اعلم

باب يازدهم در بيان نماز كسوف وخسوف

* مسئله ۱ * وقتي كه آفتاب را كسوف عارض شود پس بايد كه امام دو ركعت نماز جماعت گذارد بطور نفل اعني بي اذان و اقامت وخطبه ودر هر ركعت يكركوع نمايد وشافعي رح گفتست كه در هر ركعت دو ركوع نمايد زيراچه عايشه رض چنين روايت كرده است ودليل علماي ما اين است كه ابن عمر رض روايت كرده است موافق مذهب علماي ما وروايت ابن عمر رض ترجيح دارد بر روايت عايشه رض زيراچه مردان قريب امام استاده ميشوند پس بر آنها احوال امام بوجه احسن معلوم ميشود

* مسئله ۲ * بايد كه امام قراة دراز بخواند در دو ركعت نماز كسوف وبايد كه قراة باخفا خواند نزد ابيحنيفه رح وصاحبين رح گفته اند كه بجهر بخواند ومرويست كه قول محمد رح مثل قول ابيحنيفه رح است وبايد دانست كه

تطویل قراة در نماز کسوف افضل است و تخفیف قراة نیز جایز
است زیرا چه مسنون این است که بنماز و دعا وقت کسوف را
استیعاب نمایند پس اگر تخفیف نمایند در یکي از نماز و دعا
باید که تطویل نمایند در دیگر تا استیعاب وقت مذکور بنماز
و دعا حاصل شود و باید دانست که عایشه رض روایت کرده است
که پیغمبر صلعم در نماز کسوف قراة بجهر خوانده است و
این دلیل صاحبین رح است و ابن عباس و سمره رض روایت
کرده اند که پیغمبر صلعم در نماز کسوف قراة با خفا خوانده
و این دلیل ابیحنیفه رح است و روایت آنها ترجیح دارد بنابر
وجهیکه سابق مذکور شد و بجهت آنکه نماز کسوف
نماز روز است و در آن اخفاي قراة است * مسئله ۳ *
باید که بعد از نماز بدعا مشغول باشند تا آن زمان که آفتاب
از حالت کسوف بر آید و روشن کرده زیرا چه پیغمبر صلعم
فرموده است که هرگاه به بینید چیزیرا که موجب خوف است
چون کسوف آفتاب و خسوف ماهتاب و زلزله و غیره
پس مشغول بدعا شوید بسوی خدایتعالی و نیز مرویست که
پیغمبر صلعم در صورت کسوف آفتاب فرموده است

گر ذکر خدا نمائید و استغفار بخوانید و طلب مغفرت
نمائید از وو باید دانست که سنت این است که مشغول بدعا شوند
بعد از فراغت از نماز * مسئله ۴ * باید که امامت کند
در نماز کسوف کسیکه امامت میکند در نماز جمعه واگر
حاضر نباشد باید که هرکس تنها نماز گذارند واین بجهت
آنست که اگر کسی از آنها امام شود شاید که مردمان بامامت
او راضی نشوند واین موجب فتنه وفساد است * مسئله ۵ *
در خسوف ماهتاب نماز جماعت نیست زیرا چه خسوف در وقت
شب بوقوع می آید و در ان وقت اجتماع مردمان متعذر است
و نیز خوف فتنه است پس باید که نماز خسوف هرکس تنها
گذارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه به بینید
چیزیرا ازین چیزهای خوفناک پس مشغول شوید بنماز
* مسئله ۶ * در نماز کسوف خطبه نیست چه آن منقول
نیست والله اعلم

باب نوزدهم در بیان نماز استسقا

و آن بمعنی طلب باران است در شرع * مسئله ۱ *
امام ابو حنیفه رح گفته است که در استسقا نماز باجماعت

مسنون نیست پس اگر مردمان نماز تنها تنها گذارند جایز
است و استسقا عبارت است از دعا و استغفار زیرا چه خدای تعالی
در قرآن مجید فرموده است که طلب مغفرت نمائید از پروردگار
خود بدرستیکه او تعالی غفار است همچو غفاریکه باران میفرستد
و همچنین مرویست که پیغمبر صلعم یکبار استسقا نمود و نماز
در ان مروي نیست و باید دانست که طریق استسقا این
است که امام با مردمان پیاده رود بصحرا تا سه روز
پی در پی بخضوع و خشوع در لباس کهنه بعد از دادن صدقه بهر سه
روز و باید که در صحرا رو بقبله نشینند و ثنای خدا و رسول نمایند
و استسقا باینطور بخوانند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
واتوب الیه و بعد از ان امام بدعای طلب باران مشغول شود
و بگوید چنانچه گفتست پیغمبر صلعم اللهم اسق عبادک
و بهایمک وانشر رحمتک و سوای آن هر دعائیکه منقول
باشد و مردمان آمین بگویند و صاحبین رح گفته اند که امام را باید
که دو رکعت نماز استسقا گذارد زیرا چه مرویست که پیغمبر
صلعم دو رکعت نماز استسقا گذارده است مانند نماز عید
و این را روایت کرده است ابن عباس رض و جواب قول صاحبین رح این است

که پیغمبر صلعم یکبار نماز کرد است وبار دیگر نکرد است پس ثابت نشد که نماز دران سنت است ونزد صاحبین رح دران دو رکعت نماز قراة بجهر است زیرا چه در حدیث مذکور امد است که پیغمبر صلعم دو رکعت نماز استسقا کذارد است مانند نماز عید ودر نماز عید قراة بجهر است وباید که بعد از نماز استسقا خطبه بخوانند زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم در نماز استسقا خطبه خوانداست وبعد ازان باید دانست که آن خطبه نزد محمد رح دو خطبه است مانند خطبه عید ونزد ابی یوسف رح خطبه واحد است ونزد ابیحنیفه هم دران خطبه نیست زیرا چه خطبه تابع جماعت است ونزد او در نماز استسقا جماعت نیست * مسئله ۲ * در وقت دعا برای استسقا باید که رو بقبله باشد زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم در وقت دعا رو بسوی قبله کردانید وتحویل کرد ردای خودرا لهذا محمد رح میگوید که امام را باید که تحویل ردا کند باینطور که طرف اعلی را اسفل کرداند واسفل را اعلی وجانب راست را چپ کرداند وچپ را راست ونزد ابیحنیفه رح تقلیب ردا سنت نیست زیراچه استسقا نزد او دعا است مانند دعاهای دیکر وانچه مرویست که پیغمبر صلعم تحویل ردا نمود است پس آن بطریقه

تغول است ومقتد یان را نباید که تحویل ردا نمایند زیرا چه منقول نیست که پیغمبر صلعم مقتدیان را بآن امر کرده است * مسئله ٣ * در جائیکه استسقا نمایند مسلمانان باید که ذمی در انجا حاضر نشود زیرا چه استسقا طلب نزول رحمت است وبر ذمی لعنت نازل میشود والله اعلم

باب بیستم در بیان نماز خوف * مسئله ١ * وقتیکه مقاتله واقع شود میان لشکر مسلمانان وکافران ومحاربه روبرو واز کافران خوف شدید باشد باید که امام مردمان را دو گروه نماید یک گروه را بروی کافران متوجه گرداند وگروه دیگر را در پس خود گرداند وبا این گروه بگذارد یک رکعت نماز را وچون یک رکعت نماز تمام کند وسر از سجده دوم بردارد باید که این گروه دوم بروند و متوجه شوند بر روی کافران وگروه دیگر بیایند واقتدا کنند در پس امام ملا گروه را رکعت دوم وامام با این گروه نیز یک رکعت نماز گذارد وتشهد بخواند وسلام بگوید وآنها که اقتدا نموده بودند در رکعت دوم سلام نگویند بلکه بروند بر روی کافران

وبیایند آن گروه اول ویکرکعت باقی را تنها تنها تمام نمایند بغیر قراة زیرا چه آنها لاحق اند اعنی آنها اول نماز را در پس امام دریافتند وآخر آنرا در نیافتند ولاحق درا نقدر نماز که آنرا علیحده از امام اوا نماید قراة نمی خواند پس آنها قراة نخوانند ولیکن تشهد خوانند وسلام گویند وبعد ازان بروند بر روی کافران وبیایند این گروه دوم ویکرکعت نماز را تنها تنها ادا نمایند بقراة بخوانند زیرا چه آنها مسبوق اند اعنی آخر نماز را در پس امام دریافتند ومسبوق قراة میخواند در مقدار نماز که علیحده از امام میگذارد وبعد از تمام رکعت تشهد بخوانند وسلام بگویند واصل درین مسئله این است که ابن مسعود رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم نماز خوف بطور مذکور گذارده است وابو یوسف رح میگوید که درین زمانه نماز خوف بطور مذکور مشروع نیست وروایت ابن مسعود رض حجت است براو واینکه مذکور شد در صورتی است که آنها مسافر باشند واما اگر امام در نماز خوف مقیم باشد پس باید که با گروه اول دو رکعت نماز گذارده وبا گروه دیگر نیز دو رکعت نماز گذارد زیرا چه

مرویست که پیغمبر صلعم نماز ظهر گذارده است با دو گروه دو دو رکعت * مسئله ۲ * در نماز مغرب باید که امام با گروه اول دو رکعت نماز گذارد و با گروه دوم یکرکعت زیرا چه تنصیف یکرکعت ممکن نیست پس آنرا با گروه اول گذاردن اولی است بجهت آنکه گروه اول سابق است * مسئله ۳ * در عین حالت نماز آنهارا قتال کردن روا نیست پس اگر در عین نماز قتال نمایند نماز آنها باطل خواهد شد زیرا چه از پیغمبر صلعم در روز جنگ خندق چهار نماز بسبب اشتغال بکارزار فوت شد پس اگر ادای نماز مع اشتغال بجنگ جایز می بود هر اینه چهار رکعت نماز را ترک نمیکرد پیغمبر صلعم * مسئله ۴ * اگر خوف شدید باشد از کافران باید که مسلمانان سوار شده تنها تنها نماز گذارند و رکوع و سجود با یما ادا نمایند بهر جانب که خواهند وقتیکه قادر نباشند بر اینکه متوجه شوند بسوی قبله زیرا چه در قرآن مجید فرموده است که اگر خایف باشید شما پس نماز بگذارید در حالیکه پیاده هستید یا سوار و متوجه شدن بسوی قبله نیز درینصورت ساقطاست بسبب ضرورت و ازمعهد

نزع مرویست که درین حالت نماز با جماعت کند زد واین صحیح نیست بجهت آنکه اتحاد مکان برای نماز جماعت شرط است و آن فوت میشود درینصورت والله اعلم بالصواب

باب بست و یکم در بیان احکام جنازه

بالفتح اعنی میت * مسئله ۱ * وقتیکه قریب بمرگ رسد کسی باینطور که در حالت نزع باشد پس باید که اورا بر پهلوی راست خوابانند باینطور که رو بقبله باشد زیراچه در قبر بچنین کیفیت میت را می نهند واو قریب آن رسیده است ومختار در بلاد ما این است که بر پشت میخوابانند زیراچه درینصورت جان بآسانی می برآید واولی سنت است * مسئله ۲ * باید که آنکس را تلقین شهادتین نمایند زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که تلقین کنید موتاها را کلمه اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ومراد از موتا درین حدیث کسی است که قریب بمرگ است وباید دانست که طریق تلقین کلمه شهادت این است که مردمان نزد آنکس کلمه شهادت را بجهر بخوانند تا او بشنود وبخواند ونباید که امر نمایند آنکس را بخواندن کلمه شهادت

* مسئلهٔ ۳ * بعد از مردن بند کنند دهن او را اگر وا باشد و نیز چشمهاي او را بند نمایند زیراچه این معمول و منقول است و نیز دران تحسین صورت وي است والله اعلم

فصــــــــــل در بیان غسل میت * مسئلهٔ ۱ *

هرگاه بخواهند که میت را غسل دهند باید که بنهند میت را بر تخته تا آب مستعمل از وجدا شود و بریزد و همچنین باید که بنهند بر عورت او پارچه را براي ستر عورت و در پنجا لت اکتفا نمایند بر پوشیدن عورت غلیظه بجهت آنکه درین آساني است در غسل دادن و همین صحیح است و باید که بکشند از بدن او جامهاي زیرا تا تنظیف و تطهیر ممکن شود و باید که وضو دهند ویرا بغیر مضمضه و استنشاق زیراچه وضو سنت غسل است ولیکن هرگاه اخراج آب از دهن و بینیش متعذر است مضمضه و استنشاق ترک نموده خواهد شد و بعد ازان بریزند آب را بر بدن او چنانچه در حالت حیاتش همین طور غسل میکرد * مسئلهٔ ۲ * تختهٔ که میت را بر آن مي نهند باید که آنرا خوشبو نمایند باینطور که عود را در مجمر سوزند و آن مجمر را بگرد آن تخته بگردانند تا روح

آن به تخته مذکور بر سد زیراچه دران تعظیم میت است واین عمل
را مکرر نمایند بعدد طاق زیراچه پیغمبر صلعم فرموداست که
الله تعالی طاق است ودوست میدارد طاق را * مسئله ۳ * آبیکه
غسل میدهند بآن میت را باید که گرم نمایند آنرا باینطور
که برگ کنار یا اشنان دران اندازند چه بسبب آن
تنظیف وطهارت بوجه احسن حاصل میشود واگر برگ کنار
واشنان میسر نباشد پس آب خالص کافی است
چه بآن نیز مقصود حاصل است * مسئله ۴ * باید که
موی سر وریش میت را بخطمی بشویند تا خوب پاک وصاف
گردد وبعد ازان بغلطانند میت را بپهلوی چپ پس غسل
دهند ویرا از آبیکه برگ کنار دران جوش داده باشند
حتی که معلوم شود که آب رسیده ببدن وی که متصل است به تخته
وبعد ازان بغلطانند آنرا بپهلوی راست وغسل دهند ویرا
تا آنکه معلوم شود که آب رسید ببدن وی که متصل است به تخته
وبای ترتیب غسل دادن بجهت آن است که شروع کردن به
از جانب راست سنت است وبعد ازان تکیه داده بنشانند
وشکم ویرا نرم بمالند پس اگر چیزی برآید از شکم او

آنرا بشویند واعاده ننمایند غسل را ونه وضو را زیراکه
غسل میت از نص معلوم شده است وباری حاصل شده است
وباید دانست که مالیدن شکم میت بجهت آنست که اگر
چیزی برآید پس همین وقت برآید چه اگر بعد از پوشانیدن
کفن چیزی برآید کفن ملوث خواهد شد وبعد از غسل ازبدن
وی آب را بچینند بپارچه تا کفن تر نگردد وبعد از ان بنهند
میت را بالای کفن وبمالند خوشبو را که آنرا حنوط میگویند
برسر وریش او وهمچنین بمالند کافور را بر هفت اندام که آنرا
در وقت سجده بر زمین می نهاد زیراچه خوشبو مالیدن بربدن
میت سنت است واعضای مذکوره بآن سزاوار است
بسبب آنکه لایق تعظیم وکرامت است * مسئله ۵ * موی
سر وریش میت را شانه نباید کرد وهمچنین ناخن وموی
او را نباید تراشید بجهت روایتیکه از عایشه رض
مرویست وبجهت آنکه این چیزها برای زینت است ومیت را
حاجت آن نیست وتراشیدن ناخن وموی زائده مانند ختان است
چه دران تنظیف است واز چرکهائیکه درزیر آن جمع
میشود والله اعلم

فصـــل در بیان تکفین * مسئله ۱ * سنت این است
که کفن مرد سه پارچه باشد یکی ازار و دوم قمیص و سیوم
لفافه بجهت آنکه مرویست که کفن پیغمبر صلعم سه پارچه
سفید سحولیه بود و سحول نام موضعی است از یمن
و بجهت آنکه اکثر لباس انسان در حالت حیات
سه پارچه است پس بعد از مرگ نیز متناسب است که تکفین
شود در سه پارچه و اگر اکتفا نمایند بر دو پارچه که
ازار و لفافه است جایز است و این را کفن کفایت میگویند
بجهت آنکه ابو بکر صدیق رض فرموده بود که این هر دو
پارچه مرا بشوئید و بآن تکفین کنید و بجهت آنکه ادنی
لباس انسان در حالت حیات دو پارچه است و باید دانست که
ازار عبارت است از چادریکه از سر تا قدم برسد و لفافه نیز
چنین است و قمیص از گردن تا بقدم ولیکن بغیر گریبان و آستین
و طریز * مسئله ۲ * هرگاه بخواهند که کفن را بر میت
به پیچند باید که اول از جانب چپ بگردانند و بعد از آن
از جانب راست چنانچه انسان در حالت حیات بهمین وضع چادر
می پوشد و باید دانست که طریق گستردن کفن این است

که اول لفافه را بگسترده بالای آن ازار را و بعد ازان
میت را قمیص پوشانیده بنهند بالای ازار و به پیچند ازار از
جانب چپ و بعد ازان از جانب راست و بعد ازان لفافه را
نیز باین ترتیب به پیچند و اگر آنها را خوف باشد که در
وقت برداشتن جنازه کفن میت وا خواهد شد باید که به بندند
آنرا از پارهٔ پارچه تا از واشدن محفوظ ماند * مسئله ۳ *
کفن زن پنج پارچه است یکی درع اعنی قمیص و دوم
ازار و سیوم خمار اعنی سربند و چهارم لفافه و پنجم خرقه
که بآن پستانهای وی را به بندند بجهت آنکه ام عطیه رض
روایت کرده است که پیغمبر صلعم برای کفن پنج پارچه داد
بزنانیکه غسل میدادند رقیه رض دختر پیغمبر صلعم را و بجهت
آنکه زن در حالت حیات پنج پارچه پوشیده بیرون خانه میگردد
پس همچنین کفن او نیز پنج پارچه خواهد شد و این کفن
سنت است در حق زن و اگر در کفن زن بر سه پارچه اکتفا
نمایند جایز است و آن سه پارچه ازار و لفافه و خمار است و
این کفن کفایت است در حق زن و کمتر ازان مکروه است
و در حق مرد اکتفا نمودن بر یک پارچه مکروه است مگر در

حالت ضرورت و ورا منحا مکروه نیست زیرا چه مصعب ابن عمیر رض وقتیکه شهید شد تکفین نموده شد در یک پارچه و این را کفن ضرورت میگویند و باید دانست که ترتیب در تکفین زن این است که اول درع پوشانیده شود و بعد از ان موی سر او دو ضفیره نمایند و بنهند آنرا بر سینه بالای درع و بعد از ان بالای آن خمار بپوشانند و بعد از ان ازار و بعد از ان لفافه * مسئله ۴ * باید که پیش از نهادن میت در کفن کفن را خوشبو نمایند بانطور که عود را در مجمر بسوزند و مجمر را بگرد کفن گردانند تا دود آن بکفن رسد و این عمل را بعدد طاق نمایند اعنی سه بار یا پنج بار زیرا چه پیغمبر صلعم امر کرده است بخوشبو کردن کفن دختر خود بعدد طاق و چون از تکفین فراغت نمایند نماز جنازه گذارند برا ن چه نماز جنازه فرض کفایت است والله اعلم

فصل در بیان نماز جنازه * مسئله ۱ * اولی با مامت در نماز جنازه سلطان است اگر حاضر باشد زیرا چه تقدم در امامت بر سلطان اهانت او است و اگر او حاضر نباشد پس قاضی را اولی است بنسبت دیگران چه او صاحب ولایت است

واگر قاضي حاضر نباشد پس مستحب این است که امامت نماید کسیکه امام است در مسجد محله که اورا امام الحي میگویند زیراچه میت در حیات خود راضي بود با مامت او وبعد ازان اولی با مامت اولیاي میت اند بترتیبیکه مذکور خواهد شد در کتاب النکاح پس اگر نماز جنازه بگذارد غیر ولي وسلطان پس ولي را میرسد که اعاده آن نماید اگر خواهد بجهت آنکه مذکورشد که حق امامت مر اولیاي میت راست واگر ولي میت نماز جنازه گذارد دیگر یرا نمیرسد که اعاده آن نماید زیراچه بسبب گذاردن ولي نماز جنازه را فرض ادا میشود وبعد ازان اگر کسي دیگر بگذارد بار دیگر پس این نفل خواهد بود ونماز جنازه بطریق نفل مشروع نیست لهذا مردمان نماز جنازه نمیگذارند برقبر پیغمبر صلعم وحال آنکه جسد مبارک آن حضرت موجود است در قبر الان کما کان * مسئلهٔ ۲ * اگر بغیر نماز جنازه دفن کرده شود میت پس درینصورت برقبر او نماز جنازه گذارده میشود زیراچه پیغمبر صلعم نماز جنازه گذارد است برقبر زني از اقوام انصار ولیکن باید دانست که نماز جنازه برقبر گذارده میشود تا آن زمان که جسد میت متفسخ نشود ومعتبر درآن ظن غالب است وهیچ

صحیح است و تعیین آن بمدت و میعاد منصور نیست
زیراچه تفسخ جسد میت مختلف میشود بنا بر اختلاف احوال میت
وبنا بر اختلاف زمان و مکان اعني جسد فربه زود متفسخ میگردد
بر نسبت جسد لاغر و همچنین در بعض زمان و مکان زود
متفسخ میگردد به نسبت زمان و مکان دیگر * مسئله ۳ *
نماز جنازه عبارت است ازاینکه اول تکبیر تحریمه
بگوید مصلي و بعد ازان ثنا خواند و بعد از خواندن ثنا
تکبیر دیگر بگوید و بعد ازان درود بخواند و بعد
از خواندن درود تکبیر دیگر بگوید و بعد ازان دعا
بخواند براي خود و براي میت و براي مسلمانان و آن دعا این است
اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وذکرنا وانثانا اللهم
من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی
الایمان بعد ازان تکبیر چهارم بگوید و سلام بگوید از جانب
راست زیراچه پیغمبر صلعم چهار تکبیر گفته است در نماز جنازه
که در آخر عمر گذارداست پس آنچه پیش ازان بود منسوخ
گشته است لهذا اگر پنج تکبیر بگوید امام مقتدي متابعت
او نکند بخلاف زفر رح چه آن منسوخ است ولیکن براي

بسلام انتظار امام نهایه و همین مختار است و بساید دانست که خواندن دعا طلب آمرزش است برای میت و ابتدا کردن بثنا و بعد از ان بدرود سنت دعا است و طلب آمرزش برای بالغ است نه برای صبی و دعائیکه بر جنازه صبی خوانده میشود این است که بگوید اللهم اجعله لنا فرطا و اجعله لنا اجرا و ذخرا و اجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر میت صبیه باشد چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا اجرا و ذخرا و اجعلها لنا شافعة و مشفعة

* مسئله ۴ * اگر شخصی بیاید برای نماز جنازه بعد از انکه امام یک تکبیر گفته باشد یا دو تکبیر گفته باشد پس آن شخص را نباید که تکبیر بگوید بلکه منتظر باشد و تکبیر بگوید وقتیکه امام تکبیر دیگر بگوید در حضور راو و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفته است که شخص مذکور تکبیر اول بگوید وقتیکه او حاضر شود و برای آن انتظار امام نکند زیرا چه تکبیر اول تکبیر افتتاح است و مسبوق تکبیر افتتاح میگوید و طرفین رح میگویند که هر تکبیر از تکبیرات نماز جنازه قایم مقام یک رکعت نماز است و مسبوق ابتدا نمیکند بچیزیکه فوت میشود در پس امام زیرا چه آن منسوخ است * مسئله ٥ *

شخصیکه حاضر است برجنازه لکن تکبیر نگوید با امام پس او را جایز است که تکبیرا ولی بگوید و برای آن انتظار امام نکند تا آنزمان که تکبیر دیگر بگوید و این متفق علیه است زیراچه شخص مذکور بمنزله مقتدی مدرک است که از اول با امام تکبیر میگوید * مسئله ۶ * امام را باید که برای نماز جنازه بمحاذی سینه میت استاده شود خواه آن میت مرد باشد یا زن زیراچه سینه موضع دل است و در آن نور ایمان است پس استادن بمحاذی آن اشاره است بسوی اینکه شفاعت در حق میت بجهت ایمان وی است واز ابیحنیفه رح مرویست که استاده شود امام برجنازه مرد بمحاذی سر او و برجنازه زن بمحاذی کمر او زیراچه انس رض چنین کرد و گفت که این سنت رسول خدا صلعم است ولیکن تاویل آن این است که این جنازه مستور نبود مثل جنازه زنان که آنرا مستور مینمایند باینطور که بالای آن مثل محفه میسازند پس انس رض حایل شد میان آن و میان مردمان * مسئله ۷ * اگر نماز جنازه گذارند مصلیان درحالیکه سوارند پس این جایز نیست بنا بر استحسان و مقتضای قیاس این است که جایز باشد زیراچه نماز جنازه دعایست و وجه استحسان این است

که نماز جنازه نماز است من وجه بسبب آنکه در آن تحریمه است
پس قیام در ان فرض است و بغیر عذر ترک آن جایز نخواهد
بود احتیاطا *مسئله ۸* اگر ولی میت اذن امامت دهد غیر را
برای نماز جنازه مضایقه نیست زیرا چه امامت حق ولی است پس
میرسد او را که حق خود را باطل کرده اند بسبب اذن مذکور و در بعض
نسخهای جامع صغیر مذکور است که باک نیست در نماز جنازه
باذن و آن اعلام مرد مان است تا که حق میت را ادا کنند
مسئله ۹ نماز جنازه در مسجد نباید گذارد بجهت آنکه
پیغمبر صلعم فرموده است که هر که نماز جنازه گذارد در مسجد پس او
را اجر نیست و بجهت آنکه بنای مسجد برای ادای نمازهای فرض
است و بجهت آنکه در گذاردن نماز جنازه در مسجد احتمال است
که چیزی از بدن میت برآید و مسجد ملوث گردد و اگر جنازه را
بیرون بنهند و نمازیان در مسجد ایستاده شوند پس درینصورت
اختلاف است و نزد بعضی از مشایخ مکروه است و نزد بعضی مکروه
نیست و همچنین در عکس آن نیز اختلاف است *مسئله ۱۰*
فرزندیکه بعد از تولد آواز کند و بعد از ان بمیرد پس او نام نهاده
میشود و غسل داده میشود و نماز جنازه برا وگذارده میشود بجهت

آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر آواز کند مولود نماز جنازه بر او گذارده میشود و مولود یکه بعد از ولادت آواز نکند نماز بر او گذارده نمیشود بجهت آنکه آواز کردن دلالت میکند بر حیات و بعد از آن چون بمیرد متحقق خواهد شد در حق او آنچه سنت است در حق میت * مسئله ۱۱ * مولود یکه بعد از تولد آواز نکند باید که او را در خرقه پیچیده دفن نمایند بجهت کرامت بنی آدم و بر آن نماز جنازه گذارده نمیشود بنا بر حدیثیکه مذکور شد و در غیر ظاهر روایت آمده است که آنرا نیز غسل دهند و همین مختار است چه آن جزو آدمی است پس من وجه آدمی شمرده میشود * مسئله ۱۲ * اگر صبی از دار حرب در بند آید با یکی از پدر و مادر و بمیرد پس نماز جنازه بر او گذارده نمیشود زیرا چه آن صبی تابع پدر و مادر است و اگر آن صبی عاقل باشد و مسلمان شود پس بر او نماز جنازه گذارده میشود چه اسلام او صحیح است استحسانا و همچنین اگر یکی از پدر و مادر او مسلمان کرده نماز جنازه بر آن گذارده میشود چه آن صبی در بند هنگام تابع آن مسلمان است و اگر یکی از پدر و مادرش همراه او نباشد بلکه تنها آن صبی در بند

آمده باشد پس درینصورت بر آن نماز جنازه گذارده میشود
زیرا چه او درینصورت مسلمان شمرده میشود به تبعیت دار اسلام
مانند لقیط * مسئله ۱۳ * اگر بمیرد کافری که ولی او
مسلمان است باید که ولی مذکور غسل دهد ویرا و تکفین
وی نماید و دفن کند اورا زیرا چه پیغمبر صلعم چنین امر کرده
بود بعلی رض در حق پدر او که ابیطالب بود ولیکن باید دانست
که طریق غسل و تکفین و دفن آن این است که بشوید آنرا
مانند شستن پارچهٔ ناپاک و به پیچد آنرا در پارچهٔ و بکند برای
دفن او گودی و دران رعایت سنت ننماید نه در غسل و نه در
کفن و نه در گور باینطور که لحد سازد و باید که بیندازد
آنرا در گود نه آنکه بنهد آنرا دران چنانچه مسلمان را می نهند
والله اعلم

فصــــــــل در بیــــان برداشتن جنازه

* مسئله ۱ * هر گاه جنازه میت را بر دارند باید که
بگیرند هر چار پایه آنرا چه آن سنت است و هم دران تکثیر
جماعت و تعظیم میت است و نیز محافظت جنازه است از افتادن
و شافعی رح گفتست که سنت این است که بر دارند جنازه را

هر کس باینطور که شخص مقدم بنهد آنرا برگردن خود و شخص دیگر بنهد آنرا برسینه خود زیرا چه جنازه سعد بن معاذ همین طور برداشته شده بود وعلمای مذهب ما جواب میدهند که آن بسبب ازدحام ملایک بود چه بر جنازه سعد ملایک بسیار حاضر شده بودند * مسئله ۲ * آنها که جنازه می برند باید که بسرعت مشي ننمایند ولیکن بنماید که پویه ندوند زیرا چه پیغمبر صلعم چنین فرموده است * مسئله ۳ * هرگاه جنازه را نزد قبر برسانند پس پیش از نهادن جنازه بر زمین مر مردمان را نشستن مکروه است زیرا چه بعض وقتها حاجت میشود بفرود آوردن جنازه بسوي لحد و با ستاده ماندن زیاده قدرت است بر اعانت * مسئله ۴ * کیفیت برداشتن جنازه این است که یک شخص مثلا یکپایه مقدم جنازه را بر منکب راست خود بنهد و ده قدم رود مثلا و بعد ازان پایه موخر آن بر منکب راست خود بنهد و ده قدم رود و بعد ازان پایه دیگر را از مقدم جنازه بر منکب چپ خود بنهد و ده قدم رود و بعد ازان پایه دیگر را از موخر جنازه بر منکب چپ خود نهد و ده قدم رود تا اینکه بدایت از جانب راست شود و این ترتیب وقتی است که نوبت

بنوبت بگیرند جنازه را والله اعلم

فصل در بیان دفن میت * مسئله ۱ * سنت در کندن قبر این است که لحد نمایند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که لحد برای ما یان است وشق برای دیگران و باید دانست که لحد عبارت است از شقیکه مایل بجانب قبله باشد وشق در وسط می باشد * مسئله ۲ * باید که میت را از جانب قبله در گور داخل نمایند وشافعی رح میگوید که جنازه را در جانب موخر گور بنهند ومیت را از انجانب در گور کشند زیرا چه مرویست که جسد مبارک پیغمبر صلعم بهمین طور در قبر کشیده اند ودلیل علمای ما این است که جانب قبله معظم است پس درآوردن میت در گور از جانب قبله مستحب خواهد بود وروایات در احوال پیغمبر صلعم در قبر مضطرب است * مسئله ۳ * وقتیکه میت در لحد نهاده شود باید که نهند آن بگوید بسم الله وعلی ملة رسول الله وهمچنین گفته بود پیغمبر صلعم در وقتیکه ابودجانه را در قبر نهاده بود * مسئله ۴ * باید که میت را رو بقبله نهد در گور وباین امر کرده است پیغمبر صلعم * مسئله ۵ * بعد از نهادن میت در گور وا کنند بندهای کفن را چه در بین

هنگام حاجت آن نیست وبعد ازان خشتهاي خام را برابر
کنند بر روي لحد زيرا چه بر روي لحد پيغمبر صلعم خشتها
نهاده شده بود * مسئله ۶ * بايد که قبر زن را بيک چادر
پوشيده دارند تا آن زمان که از نهادن خشتها بر لحد فراغت
نمايند وقبر مرد را نبايد پوشيد زيرا چه ستر وپوشيدن مناسب
احوال زنان است وحال مردان برعکس آنست پس در
پوشيدن قبر مرد مشابهت او ميشود بازن واين
منع است * مسئله ۷ * نهادن خشت پخته ونهادن چوب
بر قبر مکروه است زيرا چه خشت پخته وچوب براي استحکام
بنا است وقبر موضع استحکام نيست بلکه موضع فنا است
ونيز در خشت پخته اثر آتش است پس بايد که ازان احتراز نمايند
بطريق تفاؤل وبايد دانست که در نهادن قصب اعني ني بر قبر
مضايقه نيست وهمچنين در چوبيکه مجوف باشد ودر جامع
صغير مذکور است که نهادن خشت خام يا قصب برگور مستحب است
زيرا چه بر قبر پيغمبر صلعم يکپشتاره قصب نهاده شده بود * مسئله ۸ *
بعد از فراغت از نهادن خشت يا قصب بايد که تراب بيندازند
در قبر وانباشند آنرا * مسئله ۹ * بايد که قبر مسنم نمايند

اعنی مانند کوهان شتر برسازند و مرتفع نمایند بمقدار
وجب یا زیاده قبر قایل و مسطح و مربع نسازند زیرا چه پیغمبر
صلعم ازان نهی فرموده است و کسانیکه مشاهده نموده اند قبر پیغمبر
صلعم را میگویند که قبر شریف مسنم است والله اعلم

باب بیست و دوم در بیان شهید

و احکام آن * مسئله ۱ * مسلمانیکه کشته شود بدست کافران
یا یافته شود در معرکه بایی صفت که بران اثر قتل باشد
چون زخم شمشیر یا برآید خون از راه غیر معتاد چون چشم
و غیره یا بکشند آنرا مسلمانان بظلم باینطور که آن کشتن
موجب دیت نباشد پس او شهید است و حکم آن این است که
تکفین نموده میشود و هم نماز جنازه گذارده می شود براو لیکن
غسل داده نمی شود زیرا چه اینها در معنی شهیدان جنگ
احد اند و پیغمبر صلعم در حق شهیدان جنگ احد فرموده است که
به پیچید اینها را در پارچه اینها با زخمها و خونهای اینها و غسل
نه دهید اینها را و هر کس که بظلم کشته شود بچیزیکه تیز است
چون شمشیر و غیره در حالیکه بالغ و عاقل است و جنب نیست
و بسبب کشتن آن دیت لازم نیاید پس آنکس در معنی شهیدان

جنگ احد است پس حکم آنها بران جاري نموده خواهد شد وشافعي
رح میگوید که نماز جنازه نیز گذارده نمیشود بر شهید زیرا چه
بسبب کشته شدن بشمشیر مقتول از گناهان پاک میشود وحاجت
نماز جنازه نمي ماند چه نماز جنازه براي شفاعت است وعلماي ما
میگویند که نماز جنازه براي اظهار کرامت وتعظیم میت
است وشهید احق است بتعظیم وکرامت وعلاوه این است که
پاک از گناه مستغني نیست از دعا مانند نبي صلعم وصبي
* مسئله ۲ * مسلماني که بکشند آنرا حربیان یا باغیان
یا راهزنان پس اورا غسل داده نمي شود بهر چیزیکه کشته باشند
آنرا زیرا چه جمیع شهیدان احد کشته شمشیر وسلاح نبودند
* مسئله ۳ * اگر شهید شود کسي در حالت جنابت پس اورا
غسل داده مي شود نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که
اورا نیز غسل داده نمیشود زیرا چه غسلیکه واجب بود بسبب
جنابت ساقط گشت بسبب موت وغسل دوم که بسبب موت است آن
نیز ساقط است بسبب شهادت ودلیل ابیحنیفه رح این است
که شهادت مانع ثبوت نجاستي است که بسبب موت عارض شود
نه رافع نجاستي است که ثابت است بسبب جنابت پس غسل جنابت

داده خواهد شد وبروایت صحیح آمده است که هرگاه حنظله رض
شهید شد در حالت جنابت غسل دادند او را فرشتگان وباید
دانست که همچنین اختلاف است در حق زن حایض وصاحبه
نفاس که شهید شوند بعد از پاک شدن از حیض ونفاس
وهمچنین اختلاف است در صورتیکه شهید شوند آنها پیش
از انقطاع خون حیض ونفاس وهمین صحیح است وهمچنین
اختلاف است در صبی که شهید شود ودلیل صاحبین رح این است
که سقوط غسل در حق شهید بطریق کرامت است وصبی احق
است باین کرامت ودلیل ابوحنیفه رح این است که سقوط
غسل در حق شهیدان احد بسبب آن است که شهادت پاک کرد
آنها را از گناهان واین سبب یافته نمی شود در صبی چه گناه
نیست بر صبی پس صبی در معنی شهیدان احد نخواهد بود
* مسئله ۴ * خون از بدن شهید شسته نمی شود ونه کشیده
میشود از بدن او پارچه های او که از جنس کفن است چون
چادر وازار بنابر حدیثیکه سابق مذکور شد ولیکن کشیده
میشود از بدن او پوستین وکلاه وجامه که در آن حشوه باشد
وهمچنین کشیده میشود موزه وسلاح زیرا چه این چیزها

از جنس کفن نیست و باید دانست که جامهائیکه بر بدن
شهید است اگر کم باشد از کفن بایدکه زیاده نمایند
هر قدرکه کم باشد وهمچنین اگر زیاده باشد بایدکه کم نمایند
هر قدر را که زاید است تا عدد کفن تمام شود * مسئله ۵ *
اگر ارتثاث نماید کسی بعد از زخم کاری و بعد از ان بمیرد
پس او غسل داده میشود و ارتثاث عبارت است از اینکه زخمی
بخورد یا بنوشد یا بخوابد یا دوا نموده شود یا زنده نقل
کرده شود از معرکه در جای دیگر و دلیل مسئله این است که
شخص مذکور بسبب ارتثاث بعضی از منافع زندگانی میگیرد
لهذا اثر ظلم خفیف میگردد پس آن شخص در معنی شهیدان
احد نمی شود چه شهیدان احد تشنه جان دادند باوجودیکه
بر آنها پیاله آب دور میکردند و آنها دمی آب نخوردند
از خوف اینکه شاید شهادت آنها ناقص کرده و باید دانست
که اگر برداشته شود زخمی از معرکه تا پایمال نگردد زیر پای
اسپان پس این ارتثاث نیست زیراچه او هیچ راحت و آرام
نگرفته است * مسئله ۶ * اگر زخمی در خیمه یا خرگاه
آرام گیرد ارتثاث او ثابت میشود چه او راحت و آرام

گرفت * مسئله ۷ * اگر زخمي آنقدر زنده ماند که وقت
نماز فرض بگذرد درحاليکه او باهوش است وقادر براداي نماز
است پس درينصورت ارتثاث او ثابت ميشود زيراچه آن نماز
ديني وواجب ميشود بر ذمه او واين از احکام زنده است واين
مرويست از ابي يوسف رح * مسئله ۸ * اگر زخمي وصيت کند
بچيزي از امور آخرت پس بسبب آن ارتثاث او ثابت ميشود
نزد ابي يوسف رح زيراچه بسبب وصيت مذکوره انتفاع گرفت
از حيات دنيا و نزد محمد رح بسبب وصيت مذکوره ارتثاث او ثابت
نمي شود زيراچه وصيت مذکوره از احکام موت است
* مسئله ۹ * اگر شخصي کشته يافته شود در شهر پس او
غسل داده ميشود زيراچه درينصورت قسامت وديت واجب است
وليکن اگر معلوم شود که شخص مذکور بظلم کشته شده است
بچيز تيز چون شمشير مثلا ومع هذا معلوم نشود قاتل او
بعينه پس درينصورت آن شخص غسل داده نميشود زيراچه
درينصورت قصاص واجب است وقاتل را از ان خلاصي نيست بلکه
قصاص گرفته ميشود از وي يا در دنيا يا در آخرت وبايد دانست
که نزد صاحبين رح چيزيکه زخم آن فرصت نميدهد مضروب را

از مرگ وبسبب ضرب آن مي ميرد و درنك نميكند پس آن چيز
بمنزله شمشير است وبيان اين اختلاف مع دليل جا نبين
دركتاب الجنايات خواهد آمد انشا الله تعالي * مسئله ۱۰ *
شخصيكه كشته شود بجهت حد يا قصاص پس او غسل داده ميشود
ونماز جنازه براو گذارده ميشود بجهت آنكه او بذل كرده است
جان خودرا براي ايفاي حقيكه براو واجب شده است وشهيدان
احد جان دادهاند براي مرضي خدايتعالي پس او درحكم شهيدان
احد كرده نيده نخواهد شد * مسئله ۱۱ * هركه از باغيان
وره‌زنان كشته شود پس برجنازه او نماز گذارده نمي‌شود
زيراچه علي رض نماز جنازه نكرده است برجنازه باغيان
والله اعلم بالصواب

باب بيست وسيوم در بيان گذاردن نماز
درخانه كعبه * مسئله ۱ * نماز گذاردن درانده رون خانه
كعبه جايز است خواه فرض باشد آن نماز خواه نفل بخلاف
شافعي رح چه نزد او هيچ يك از فرض ونفل در كعبه جايز نيست
وامام مالك رح گفته است كه نماز نفل جايز است نه فرض
ودليل علماي ما يكي اين است كه پيغمبر صلعم در روز فتح مكه

نماز گذارد است در اندرون خانه کعبه و دوم این است که در نماز مذکور جمیع شرایط نماز یافته میشود چه توجه مصلی بسوی بعض اجزای خانه کعبه متحقق است و متوجه شدن بمحاذی جمیع اجزای آن شرط نیست * مسئله ۲ * اگر در اندرون خانه کعبه نماز جماعت گذارند و بعضی از مقتدیان پشت خود را بجانب پشت امام نمایند پس نماز او جایز است زیرا چه مقتدی مذکور بسوی قبله متوجه است عقب امام و امام را نیز بر خطا نمیداند بخلاف مسئله تحری که سابق مذکور شد زیرا است و اگر بعضی از مقتدیان پشت کند بسوی روی امام پس نماز او جایز نمیشود زیراچه او مقدم از امام ایستاده شده است * مسئله ۳ * اگر امام نماز گذارد در مسجد حرام و مردمان حلقه شوند گرد خانه کعبه و اقتدا نمایند در پس امام مذکور پس اگر بعضی از مقتدیان نزد یکتر باشد بخانه کعبه به نسبت امام نماز او جایز است بشرطیکه مقتدی مذکور در جانب امام نباشد زیراچه درینصورت تقدم او بر امام ثابت نمیشود چه تقدم و تاخر وقتی ظاهر میشود که مقتدی و امام هردو در یکجانب باشند * مسئله ۴ * اگر شخصی نماز گذارد بر پشت بام خانه کعبه

پس نماز او جایز است نزد علماي ما و شافعي رح میگوید که جایز
نیست و دلیل علماي ما این است که کعبه نزد ایشان عبارت است از
عرصه خاص و از هوا ئیکه فوق آنست تا آسمان و از بناي خاص
عبارت نیست چه آن قابل نقل و برداشتن است لهذا اگر کسي نماز
گذارد بر بالاي کوه بوقبیس نماز او جایز میشود با وجود یکه
بسبب ارتفاع آن کوه بیقین مقابل روي او هیچ از بناي خانه کعبه
نیست ولیکن گذاردن نماز بر پشت بام خانه کعبه مکروه است
زیرا چه در ان ترک تعظیم خانه کعبه است و نیز نهي از ان وارد شده
است از پیغمبر صلعم چه ابو هریره رض روایت کرده است که
پیغمبر صلعم از نماز گذاردن در هفت موضع نهي کرده است
یکي جاي سلخ نمودن شتر وغیره و دوم مزبله و سیوم مقبره و
چهارم حمام و پنجم شاهراه و ششم جاي بستن شتران و هفتم
پشت بام خانه کعبه والله اعلم بالصواب

کتاب در بیان احکام زکوة * مسئله ۱ * زکوة
فرض است بر کسیکه آزاد و عاقل و بالغ و مسلمان باشد بشرطیکه
مالک نصاب باشد بملکیت تام و نصاب در ملک او باشد تا یک
سال تمام و این را حولان حول میگویند و وجه فرضیت آن این است که

خدایتعالی در قرآن مجید بآن امر کرده است و فرموده است که زکوة بدهید ونیز در حدیث آمده است که ادای زکوة نمایید ونیز بران اجماع امت است ووجه اشتراط حریت این است که کمال ملکیت بسبب آن ثابت میشود ووجه اشتراط عقل و بلوغ مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی ووجه اشتراط اسلام این است که ادای زکوة عبادت است وعبادت از کافر متحقق نمیشود ووجه اشتراط ملکیت این است که پیغمبر صلعم سبب وجوب زکوة را بآن مقدر نموده است ووجه اشتراط حولان حول یکی این است که مدتی برای تحقق نمای مال ضرور است تا دران نمای آن متحقق شود وصاحب شرع اندازه آن بیک سال نموده است چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است که زکوة واجب نیست در مال تا آنکه یک سال بران بگذرد و دوم این است که درین مدت مذکوره مالک نصاب قادر میشود بر اینکه نما ازان حاصل کند چه مدت یکسال مشتمل است بر چهار فصل وغالب این است که نرخ مال دران تفاوت میگردد پس مدار حکم بر مدت مذکوره نموده شد وبعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که ادای زکوة واجب است في الفور بعد حولان حول زیرا چه مقتضای

امر هین است و بعضی گفته اند که اداي آن واجب است در تمامي عمر بتراخي و ازین جهت است که تاوان زكوة واجب میشود از هلاك شدن نصاب بعد کم شدن آن * مسئله ۲ * بر صبي و مجنون زكوة واجب نیست و شافعي رح میگوید که زكوة حقي است که متعلق بمال است پس آن واجب خواهد شد بر آنها مانند حقوق دیگر چون نفقه زوجه وعشر وخراج وعلماي ما میگویند که زكوة عبادت است پس ادا نخواهد شد مگر وقتیکه ادا کند آنرا مکلف باختیار خود وصبي ومجنون را اختیار نیست چه اختیار بعقل تعلق دارد و آنها را عقل نیست بخلاف خراج چه آن موٌنت زمین است وهمچنین در عشر نیز معني موٌنت غالب است ومعني عبادت دران تابع است * مسئله ۳ * اگر مجنون را در بعض ایام سال افاقه شود وهوشیار گردد پس آن افاقه بمنزله افاقه وي است در بعض ایام ماه رمضان ومرویست که نزد ابي یوسف رح اکثر سال معتبر است اعني اگر در اکثر سال با هوش باشد زكوة براو واجب مي شود واگر دراکثر سال دیوانه باشد زكوة براو واجب نمیشود و باید دانست جنون اصلي

وعارضی هردو برابراست واصلی عبارت است ازینکه
اول دیوانه گردد وبعدازان بالغ شود در حالت دیوانگی و
عارضی عبارت است ازینکه در حالت ثبات عقل بالغ
شود وبعدازان دیوانه گردد وازابي حنيفه رح مرویست
که اگر در حالت دیوانگي بالغ شود وبعد ازان هشیار گردد
پس درینصورت ابتداي سال اعتبار نموده ميشود ازوقت
افاقت او چنانچه صبي اگر بالغ شود ابتداي سال اعتبار نموده
ميشود از وقت بلوغ او * مسئلهٔ ۴ * برمکاتب زکوة مال
واجب نيست زيراچه او بجميع وجه مالک آن نيست چه او بنده
است هنوز وآن منافي مالکيت است ولهذا نميتواند که آزاد
کند بندهٔ خودرا * مسئله ۵ * شخصيکه برذمهٔ او دين محيط اعني
دين بقدر مال اوباشد يازياده از مال او پس براو زکوة واجب نميشود
وشافعي رح ميگويد که واجب مي شود زيراچه سبب وجوب آن
عبارت است از ملک نصاب نامي وآن متحقق است وعلماي ما
ميگويند که آن نصاب فارغ نيست از حاجت اصلي او
ولهذا آن نصاب معدوم اعتبار نموده مي شود چنانچه آبيکه
متحقق وموجوداست بسبب خوف تشنگي معدوم اعتبار

نبوده می شود در حق جواز تیمم و پارچه بدن که بپوشیدن آن حاجت است معدوم شمرده میشود در حق وجوب زکوة واگر مال او زیاده باشد از مقدار دین او پس در ان مال زاید زکوة واجب میشود بشرطیکه آن زاید بقدر نصاب باشد و هم فارغ باشد از حاجت اصلي و باید دانست که مراد از دین درین مسئله آن دین است که مطالب آن انسان باشد پس دین نذر و کفاره مانع وجوب زکوة نیست و باید دانست که درین زکوة مانع وجوب زکوة است در حالت بقاي نصاب چه بسبب آن نصاب ناقص میگردد و همچنین دین زکوة تابع زکوة است بعد از استهلاک نصاب و صورت بقاي نصاب این است که مالک نصاب مال خود را نگاهداشت و دو سال گذشت و زکوة آنرا ادا نکرد پس زکوة سال دوم بر او واجب نمیشود زیرا چه بمقدار چهل یک حصه از نصاب مشغول گشت بدین زکوة سال اول پس بقدر نصاب باقی نماند در سال دوم و صورت استهلاک نصاب این است که مالک نصاب مال خود را نگاهداشت تا آنکه یک سال کامل گذشت و زکوة آنرا ادا نکرد

ونصاب مذکور را خرج کرد و بعد از ان مالک نصاب
دیگر شد و برایں نصاب دیگر نیز یک سال کامل گذشت
پس درین نصاب دیگر زکوة واجب نمیشود زیرا چه
بمقدار چهل یک حصه آن مشغول است بدین زکات
نصاب اول که آنرا خرج نموده است و باید دانست
که درین هردو صورت خلاف زفر رح است ومرویست که ابویوسف
رح در صورت دوم اختلاف کرده است ووجه مانع شدن دین
زکوة از وجوب زکوة این است که مطالب دین زکوة انسان است
زیراچه مطالب آن امام است در سوایم ونایب امام است در
اموال تجارت ومالک نایب امام است در غیر سوایم وغیر مال
تجارت * مسئله ۴ * زکات واجب نیست در خانه که برای
سکونت است ودر رخت بدن ودر اثاث البیت وستوریکه برای
سواری است ودر بنده که برای خدمت است ودر سلاحی که برای
استعمال است پس درین اموال زکوة واجب
نیست بجهت آنکه آن از حاجت اصلی فارغ نیست
وهم مال نامی نیست وهمچنین است کتب علم در حق اهل علم
وآلات اهل حرفه در حق آنها چه آنها را بآن حاجت است

* مسئله ۷ * اگر شخصی را دین باشد بر ذمه کسی و آنکس انکار آن نماید و بهمین حالت چند سال بگذرد و مر آن شخص را بینه نباشد و بعد از آن اقرار کند آنکس بحضور مردمان حتی که بر اقرار او بینه قایم شود پس بر شخص مذکور واجب نمیشود که زکوة سالهای ماضیه را ادا نماید و باید دانست که چنین مالرا ضمار میگویند و در آن اختلاف زفر و شافعی رح است و باید دانست که مال گم شده و بنده گریخته و مال مغصوب که بر آن بینه نباشد و مالیکه در دریا افتاده باشد و مال مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مالیکه آنرا سلطان بطریق مصادره بظلم گرفته باشد از قبیل مال ضمار است و باید دانست که در وجوب صدقه فطر برای بنده گریخته یا مغصوب یا گم شده نیز همین اختلاف است و دلیل زفر و شافعی رح این است که سبب وجوب زکوة که عبارت است از ملکیت نصاب درینصورتها متحقق است ولیکن آن نصاب در قبضه مالک نبوده در ایامیکه آن مال ضمار بود و این منافی وجوب زکوة نیست چنانچه اگر مال مسافر در خانه او نباشد زکوة بر او واجب است با وجودیکه آن مال بالفعل در دست او نیست و همچنین در اینجا نیز

ودليل علماي مايكي اين است كه علي رض فرموداست كه زكوة واجب نيست در مال ضمار ودوم اين است كه سبب وجوب زكوة مال نامي است ومال نامي نميشود مگر وقتيكه مالك قادر باشد بر تصرف آن ومالك قادر نيست بر تصرف در مال ضمار بخلاف مسافريكه مال دارد در خانه خود چه او قادر است باينكه تصرف نمايد دران بدست نايب خود * مسئلهٔ ۸ * مال مدفون درخانه مالك مال ضمار نيست زيراچه يافتن آن آسان است ومالكه مدفون باشد در زمين ديگر سواي خانه چون بستان مثلا پس دران اختلاف مشايخ رح است * مسئله ۹ * ماليكه دين باشد بر ذمه مديون مقر پس دران مال زكوة واجب است خواه آن مديون غني باشد يا فقير زيراچه يافتن آن مال ابتداءً يا بواسطه تحصيل ممكن است واگر مديون منكر باشد پس درينصورت نيز دران مال زكوة واجب است بشرطيكه بينه باشد بران يا قاضي مطلع باشد بران چه درينصورت نيز يافتن آن مال ممكن است واگر مديون مقر مفلس باشد بالتشديد يعني قاضي حكم كرده باشد باينكه او مفلس است پس درينصورت نيز دران مال زكوة واجب است نزد ابيحنيفه رح زيراچه

حکم قاضی بنا فلاس کسی صحیح نیست نزد او رح ونزد
محمد رح زکوة دران مال واجب نیست زیراچه نزد او حکم
قاضی بافلاس انسان صحیح است وبنا برحکم قاضی افلاس
او ثابت میشود وابو یوسف رح موافق محمد رح است در
ثبوت افلاس بحکم قاضی وموافق ابی حنیفه رح است در وجوب
زکوة در مسال مذکور بجهت رعسایت جسانب فقیران
* مسئله ۱۰ * اگر خرید کند کسی کنیز را برای تجارت
وبعد ازان مقرر کند آنرا برای خدمت ونیت آن نماید پس
زکوة دران واجب نمیشود زیراچه آن نیت متصل است بعمل
که عبارت است از ترک تجارت ونیتیکه متصل بعمل باشد
معتبر است وبعد ازان اگر نیت تجارت نماید دران برای
تجارت نمیگردد زیراچه این نیت متصل نیست بعمل پس آن
کنیز برای تجارت نخواهد شد مگر وقتیکه بفروشد آنرا
پس درین هنگام زکوة واجب میشود در بهای آن زیراچه نیت
متصل بعمل نشد چه او تجارت نکرد پس نیت معتبر نبود وازین
سبب مسافر مقیم میشود بمجرد نیت ومقیم مسافر نمیشود بمجرد
نیت مگر بمباشرت سفر * مسئله ۱۱ * اگر خرید کند

کسي چيزي را به نيت تجارت پس آن چيز براي تجارت
ميگردد بسبب اتصال نيت تجارت بعمل که عبارت است از
خريدن بخلاف آنکه اگر مالک چيزي شود کسي بطريق
ميراث و نيت تجارت نمايد چه آن چيز بسبب نيت تجارت
براي تجارت نميشود زيرا چه نيت مذکور متصل بعمل نيست
* مسئله ١٢ * اگر مالک چيزي شود کسي بسبب هبه و يا
وصيت يا نکاح يا خلع يا صلح از قصاص و نيت تجارت کند
دران پس آن چيز براي تجارت ميگردد نزد ابي يوسف رح
بسبب آنکه نيت مذکوره متصل بعمل است و از محمد رح مرويست
که آن چيز براي تجارت نميگردد زيرا چه نيت تجارت درينصورت
متصل نيست بعمل تجارت که عبارت است از بيع و شرا و
بعضي گفته اند که اختلاف برعکس است * مسئله ١٣ *
اداي زکوة جايز نيست مگر به نيتيکه موجود باشد در
وقت اداي آن يا در وقتيکه جدا کند مقدار زکوة را از مال
نصاب زيرا چه اداي زکوة عبادت است پس نيت دران ضرور
است و اصل در نيت آنست که مقارن ادا باشد وليکن هرگاه
دادن زکوة بفقرا و مساکين بدفعات اتفاق ميشود لهذا اکتفا

نموده شد به نیتیکه موجود باشد در وقتیکه مقدار زکوةرا از
مال خود جدا کند برای آسانی چنانچه تقدیم نیت در روزه جایز
است برای آسانی * مسئله ۱۴ * اگر شخصی تصدق نماید جمیع مال
خودرا بدون نیت زکوة پس زکوة فرض از ذمه او ساقط میشود
از روی استحسان زیراچه واجب برای ادای زکوة این است که
جزوی از مال خود بدهد وهرگاه جمیع مال خود را بدهد پس
آن جزو دراین داخل است لهذا حاجت این نیست که آنرا متعین
گرداند به نیت * مسئله ۱۵ * اگر بدهد بفقرا پاره
از نصاب خود را بدون نیت زکوة پس ساقط میشود از ذمه او
زکوة آن مقدار نزد محمد رح زیراچه جزویکه واجب است
شایع است درجمیع نصاب پس هرگاه پاره از نصاب داده
شود جزویکه بمقابل آن واجب است درضمن آن میرود
ونزد ابی یوسف رح زکوة آن ساقط نمیشود زیراچه
آن بعض برای زکوة متعین نیست چه باقی نصاب محل ادای
واجب است بخلاف وقتیکه کل نصاب را بدهد چه
درینصورت جزویکه واجب است یقینا میرود درضمن کل
والله اعلم

باب در بیان زکوة سوایم چون شتر وغیره

باید دانست که سوایم جمع سایمه است وآن نزد فقها عبارت است از شتر وگاو وگوسفند که در اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس اگر در نصف سال در چراگاه چرند ودر نصف آن علف خورند سوایم نیست واین باب مشتمل است بر چند فصل

فصل اول در بیان زکوة شتر *مسئله ۱*

در کمتر از پنج شتر زکوة واجب نیست و زکوة در پنج شتر یک گوسفند است بشرطیکه آن شتران در چراگاه چرند ویک سال تمام بگذرد زیراچه زکوة واجب نیست مگر در شترانیکه در چراگاه چرند نه شترانیکه در خانه علف خورند وباید دانست که از پنج تا نه شتر همین یک گوسفند واجب است وچون ده شتر باشد پس در آن دو گوسفند واجب میشود تا بچهارده وچون پانزده گردد پس زکوة آن سه گوسفند است تا نوزده وچون بیست شتر شود زکوة آن چهار گوسفند است تا به بیست وچهار شتر وچون به بیست و پنج رسد پس در آن یک بنت مخاض واجب میشود تا بسی وپنج

شتر و بنت مخاض عبارت است از شتر مادهٔ یک ساله که یک سال تمام
بران گذشته باشد و اگر از بیست و پنج زیاده شود و سی
و شش کرده پس دران یک بنت لبون واجب می شود
تا بچهل و پنج و بنت لبون عبارت است از شتر مادهٔ که
دو سال تمام بران گذشته باشد و چون چهل و شش کرده پس
دران یک حقه واجب میشود تا بشصت شتر و حقه عبارت است از
شتر مادهٔ که سه سال تمام بران گذشته باشد و چون شصت و یک شتر
گردد پس دران یک جذعه واجب میشود تا هفتاد و پنج شتر و جذعه
عبارت است از شتر مادهٔ که چهار سال تمام بران گذشته باشد و چون
هفتاد و شش شتر گردد پس دران دو بنت لبون واجب میگردد تا
بنود شتر و چون نود و یک گردد پس دران دو حقه واجب می شود
تا یک صد و بیست شتر باید دانست که زکوة شترها باین ترتیب
مذکور است در مکتوبا تیکه پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته است
و بعد ازان هرگاه زیاده شود بریک صد و بیست شتر پس دران زکوة
واجب میشود بترتیب اولا یعنی در پنج شتر که زاید شود بر یک صد
و بیست شتر یک گوسفند واجب میشود مع دو حقه کر در یکصد و
بیست شتر واجب شده بود و همچنین دو گوسفند واجب میشود

در ده شتر که زاید شود بر یکصد و بیست شتر و در پانزده شتر که زاید شود بر یکصد و بیست سه گوسفند واجب میشود و در بیست شتر زاید چهار گوسفند واجب میشود و در بیست و پنج شتر زاید یک بنت مخاض واجب میشود تا بیک صد و چهل و نه شتر و در یک صد و پنجاه شتر سه حقه واجب میشود بعد ازان در پنج شتر که زاید شود بر یکصد و پنجاه شتر یک گوسفند واجب می شود مع سه حقه و در یک صد و شست که دران یکصد و پنجاه و نیزده شتر زیاده است سه حقه و دو گوسفند و در یکصد و شست و پنج شتر سه حقه و سه گوسفند و در یکصد و هفتاد شتر سه حقه و چهار گوسفند و در یکصد و هفتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یکصد و هشتاد و شش شتر واجب می شود سه حقه و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب می شود تا دو صد شتر و بعد ازان زکوة واجب می شود همیشه بترتیبیکه بیان نموده شد در پنجاه شتر زاید بعد از یکصد و پنجاه شتر و این ترتیب که در زکوة شتر مذکور شد نزد علمای ما است و شافعی رح میگوید که هرگاه یک شتر زیاده شود بر یکصد و بیست شتر پس دران سه بنت لبون واجب می شود و هرگاه یکصد و سی شتر شود

پس دران یک حقه و دو بنت لبون واجب می شود و بعد ازان زکوة واجب می شود بسابق حساب یعنی در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب می شود و در هر پنجاه شتر یک حقه زیرا چه پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته بود که هرگاه شتر زاید شود بر یکصد و بیست شتر پس در هر پنجاه شتر یک حقه واجب میشود و در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب میشود و درین بیان نفرموده است که پس در پنج شتر یک گوسفند واجب میشود ما نند ابتدا و علمای ما میگویند که پیغمبر صلعم در آخر کار عمرو بن حزم رض را نوشته بود که انچه کم ازان باشد پس در هر پنج شتر یک گوسفند است پس بر این عمل نموده خواهد شد زیرا چه درین عمل زیاده است چه در حدیث اول متمسک شافعی است چیزیکه منافی آن باشد نیست و باید دانست که در زکات شتر جایز نیست مگر ماده و نر ازان جایز نیست مگر باعتبار قیمت زیرا چه همین منصوص و منقول است * مسئله ۲ * شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه اسم شتر هر دو را شامل است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة گاو * مسئله ۱ *

ده کمتر از سی گاو زکوة نیست و در سی گاو که در اکثر ایام سال در چراگاه
چرد و یک سال تمام بران بگذرد پس واجب میشود دران یک تبیع
یا یک تبیعه اعنی گوساله نر یا ماده که در سال دوم پای نهاده
باشد و در چهل گاو واجب میشود یک مسن یا مسنه اعنی
گوساله نر یا ماده که در سال سیوم پای نهاده باشد زیرا چه
بهمین امر کرده است پیغمبر صلعم معاذ رض را و هر گاه زیاده
شود بر چهل گاو پس نزد ابی حنیفه رح زکوة دران واجب
میشود بحساب آن تا آنکه شصت گردد اعنی در یک گاو یکه
زیاده شود بر چهل گاو واجب میشود ربع عشر مسنه و در دو گاو
زیاده نصف عشر مسنه و در سه گاو زیاده سه ربع عشر مسنه
واجب میشود تا آنکه شصت گردد و اینکه مذکور شد بنا بر
روایت مبسوط است و وجه آن این است که سقوط زکوة و عفو آن
در فیما بین سی و چهل و همچنین در ما بین شصت و ما فوق آن
بنص ثابت شده است برخلاف قیاس و نص نیست درینجا
در ما بین چهل تا شصت و حسن رح روایت کرده است از ابی حنیفه
رح که در زاید از چهل گاو چیزی واجب نمیشود تا آنکه چهل
و نه گردد و در پنجاه گاو یک مسنه و ربع مسنه یا ثلث

تبیعه واجب میشود زیرا چه بنای نصاب گاو بران است
که در مابین دو عقده چون سی و چهل چیزی واجب نشود و بر سر
هر عقده چیزی واجب شود و صاحبین رح گفته اند که در انچه
که زاید شود بر چهل گاو چیزی واجب نیست تا پنجاه
رسد و که و این یک روایت است از ابی حنیفه رح و وجه آن این است
که پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرمود که مگیر از اوقاص گاو چیزی را
که بیان فرمود که مابین چهل تا شصت اوقاص است و جواب
قول صاحبین آنست که مراد از اوقاص که در حدیث مذکور است
گوساله ها است و بعد از ان باید دانست که در شصت گاو
دو گوساله یکساله واجب است نر باشد یا ماده و در هفتاد گاو
یک مسنه و یک تبیع واجب است و در هشتاد گاو دو مسنه واجب است
و در نود گاو سه تبیع است و در صد گاو دو تبیعه و یک مسنه
است و همچنین بر سر هر ده گاو متبدل میشود فرض زکوة از تبیع
بمسنه و از مسنه به تبیع زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که در هر
سی گاو تبیع یا تبیعه است و در هر چهل گاو مسن یا مسنه
است پس در یکصد و ده گاو دو مسنه و یک تبیع واجب
میشود و در یکصد و بیست گاو چهار تبیع واجب میشود و باید

ه است که گاومیش هر حکم گاو است زیرا چه لفظ بقر که در حدیث
آمده است هر دو را شامل است چه گاومیش نیز نوعی از بقر
است ولیکن در عرف دیار ما از بقر گاومیش فهمیده نمیشود
ولهذا اگر کسی قسم خورده باین طور که بگوید والله گوشت بقر
نخواهم خورد پس از سبب خوردن گوشت گاومیش حانث
نمیگردد والله اعلم .

فصل سیوم در بیان زکوة گوسفند

* مسئله ۱ * در کمتر از چهل گوسفند زکوة نیست و اگر
چهل گوسفند باشد ودر اکثر ایام سال در چراگاه چرد و سال
تمام بران بگذرد پس در ان یک گوسفند واجب میشود تا یک
صد و بیست گوسفند و هرگاه بران یک گوسفند زیاده شود پس
در ان دو گوسفند واجب میشود تا بدو صد گوسفند و هرگاه
یک گوسفند زیاده شود بر دو صد گوسفند پس در ان سه گوسفند
واجب میشود تا بسه صد و نود و نه گوسفند و هرگاه چهار صد گوسفند
گردد پس در ان چهار گوسفند واجب میشود و بعد از ان بسر هر صد
یک گوسفند واجب میشود زیرا چه همچنین بیان کرده شده است
در کتاب رسولخدا صلعم و در کتاب ابوبکر رضی الله تعالی

زکوٰة نوشته بود و برای اجماع منعقد است و باید دانست که میش و بز هردو برابر است زیرا چه لفظ غنم که در حدیث آمده است این هردو را شامل است * مسئله ۲ * در زکوٰة گوسفند ثنی گرفته میشود و جذع روا نیست و این ظاهر روایت است از ابی حنیفه رح و ثنی بز فاله یک ساله است که در سال دوم پا نهاده باشد و جذع عبارت است از بزغاله که اکثر اینام سال بران گذشته باشد و سال نگذشته باشد و صاحبین رح گفته اند که جذع از میش گرفته میشود و این یک روایت است از ابیحنیفه رح نیز و وجه آن یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که حق زکوٰة را جذعه و ثنی است و دوم این است که بسبب قربانی نبودن جذعه قربانی ادا میشود پس همچنین زکوٰة نیز ادا خواهد شد و وجه ظاهر روایت یکی این است که علی رض روایت کرده است که گرفته نمیشود در زکوٰة مگر ثنی یا انچه از ثنی بزرگ باشد و دوم این است که در زکوٰة گوسفند دادن گوسفند متوسط واجب است و جذع از میش متوسط نیست بلکه کوچک است لهذا در زکوٰة بز جذع نیز جایز نیست و جواب از وجه اول صاحبین رح این است که مراد از جذع که در حدیث مذکور است

جذع شتر است وجواب از وجه دوم این است که ادای قربانی
بآن از نص معلوم شده است * مسئله ۳ * در زکوة گوسفند
گرفتن ماده ونر هر دو صحیح است زیرا چه لفظ شاة که در حدیث
آمده است هر دو را شامل است والله اعلم

فصل چهارم در بیان زکوة اسپ

* مسئله ۱ * وقتیکه اسپ نر و ماده باهم آمیخته باشند ودر
اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس صاحب آن مختار است
اگر خواهد بمقابل هر اسپ یک دینار دهد واگر خواهد اسپان را
قیمت نماید واز هر دو صد درهم پنج درهم زکوة دهد واین نزد ابیحنیفه
رح است وهمین مختار زفر رح است وصاحبین رح گفته اند
که در اسپ زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که زکوة نیست بر مسلمانان ونه در بنده او ونه در اسپ او ودلیل
ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة
هر اسپ سایمه یکدینار یا ده درم است وحدیثیکه صاحبین رح
آورده اند تاویل آن این است که از اسپ در آن اسپ غازی
مراد است واین منقول است از زید بن ثابت رض وباید دانست که
تخییر میان دادن یک دینار ومیان قیمت نمودن اسپ منقول است

از مهر رض و د راسپان که فقط نر باشد زکوة واجب نیست زیراچه
توالد و تناسل ازان نمی شود و همچنین درصورتیکه فقط ماده
باشد زکوة نیست واین یکروایت از ابیحنیفه رح است و روایت
دیگر این است که زکوة دران واجب است زیراچه توالد و تناسل
ازان میشود باینطریق که عاریت گرفته میشود نر از دیگر
بخلاف وقتیکه فقط نر باشد چه ازان توالد و تناسل
متصور نیست و مرویست از ابیحنیفه رح که در اسپان که فقط نر باشد
نیز زکوة واجب است * مسئله ۲ * درخر و استر زکوة واجب نیست
زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که در باب زکوة خر و استر چیزی
بر من ازحکم نازل نشده است ولیکن اگر خر و استر برای تجارت
باشد پس دران زکوة واجب میشود زیراچه دراین هنگام تعلق
زکوة بمالیت است مانند سایر اموال تجارت والله اعلم

فصل پنجم در بیان زکوة بچه گوسفند و شتر و گاو

* مسئله ۱ * دربچه گوسفند و شتر و گاو که کمتر از یک ساله
باشد زکوة واجب نیست نزد ابیحنیفه رح اعنی اگر خرید کند
کسی بیست و پنج شتر بچه را یا چهل بزغاله را یا سی
گوساله را و یک سال تمام بران بگذرد از وقت ملک پس

ودران زكوة واجب نميشود بلكه هرگاه يك سال بران بگذرد
از وقت بزرگ شدن آن بچه ها پس درين هنگام زكوة
آن واجب ميشود واينكه مذكور شد آخر اقوال ابيحنيفه رح
است وهمين مختار محمد رح است وابوحنيفه رح اول قايل بوده
باين كه زكوة واجب است چنانچه واجب است در مسنه ها وهمين
مختار زفر ومالك رح است وبعد ازان ازين رجوع كرده گفت
كه واجب است دران كه يكتا از آنها بدهد وهمين قول
ابي يوسف وشافعي رح است وبعد ازان ازين هم رجوع كرده
وگفت كه چيزي دران واجب نيست ووجه قول اول اين
است كه لفظ شاة وغيره كه در حديث آمده است كوچك وبزرگ
همه را شامل است ووجه قول دوم اين است كه در واجب
گردانيدن يكتا ازانجمله رعايت جانبين است اعني
جانب صاحب مال وجانب فقير چنانچه در صورتيكه همه لاغر
باشند يكتا ازانجمله گرفته ميشود ووجه قول اخير اين است
كه در تعيين مقدار قياس را دخل نيست وهرگاه دران
واجب گردانيدن چيزيكه در شرع وارد شده است متصور
نشد پس چيزي دران واجب گردانيده نخواهد شد واينكه

مذکور شده وقتی است که دران مسنه نباشد اصلا واگر یک
مسنه هم باشد میان آنها پس درین هنگام همه آنها را
تابع آن مسنه کردانیده میشود در حق تحقق نصاب نه در
حق اداي زکوة حتی اگر یکتا کوچک را بدهد از عهدهٔ
زکوة بیرون نمیشود بلکه واجب میشود دران آنچه وارد
شده است در شرع واگر هلاک شود آن مسنه بعد از گذشتن
سال تمام زکوة ساقط میشود نزد طرفین رح زیراچه وجوب
زکوة درینصورت متعلق است بمسنه مذکوره چه اگر
آن نمی بود زکوة واجب نمیشد و هرگاه چنین شد
پس بسبب هلاک شدن آن زکوة ساقط خواهد شد وبعد ازان
باید دانست که نزد ابی یوسف رح زکوة واجب نمیشود در کمتر
از چهل بزغاله ودر کمتر از سی گوساله وواجب میشود
در بیست وپنج شتر بچه یک شتر بچه وبعد ازان چیزی دیگر
واجب نمی شود تا آنکه هفتاد وشش گردد ودرین هنگام واجب
میشود دو شتر بچه زیراچه در هفتاد وشش مسنه دو بنت لبون
واجب است وبعد ازان هر زیاده از دو شتر بچه چیزی واجب
نمیشود تا آنکه یکصد وچهل وپنج شتر بچه شود ودران سه

شتر بچه واجب است زیرا چه در یکصد و چهل و پنج مسنه و حقه و یک بنت مخاض واجب است و در یک روایت از ابی یوسف رح در کمتر از بیست و پنج شتر بچه چیزی واجب نیست و در روایت دیگر این است که در پنج شتر بچه خمس یک شتر بچه واجب است و در ده شتر بچه دو خمس یک شتر بچه واجب است و علی هذا القیاس و در روایت سیوم از ابی یوسف رح این است که ملاحظه نماید در قیمت خمس یک شتر بچه از پنج شتر بچه و ملاحظه نماید در قیمت یک گوسفند پس هر کدام که از میان هر دو کمتر باشد واجب است و در صورت ده شتر بچه ملاحظه نماید در قیمت دو گوسفند و در دو خمس یک شتر بچه * مسئله ۲ * اگر بر شخصی در ادای زکوة مسنه واجب شود و لیکن مسنه در مال او یافته نشود بلکه اعلی از ان یافته میشود یا ادنی پس عامل تحصیل زکوة را میرسد که در صورت اول اعلی را بگیرد و واپس دهد بشخص زکوة چیزیکه از قیمت آن زیاده باشد بر قیمت مسنه و در صورت دوم بگیرد ادنی را مع تتمه قیمت مسنه و لیکن باید دانست که در صورت اولی برای قبول نمودن اعلی مع واپس دادن زیادتی قیمت

جبر نموده نمیشود بر عامل مذکور بلکه میرسد اورا که اعلی را قبول نکند و مطالبه نماید برای عین واجب که مسنه است یا مطالبه نماید قیمت آنرا زیراچه گرفتن اعلی بطور مذکور شرا است من وجه و بر قبول آن جبر نیست حتی اگر صاحب مال عامل مذکور را از گرفتن اعلی مزاحمت نکند پس عامل مذکور قابض آن گردانیده نمیشود و در صورت دوم برای قبول نمودن ادنی مع تتمه قیمت مسنه جبر نموده میشود بر عامل مذکور حتی اگر صاحب مال آن ادنی را مع تتمه قیمت مسنه بعامل مذکور بدهد باینطور که اورا از گرفتن آن مزاحمت نماید پس عامل مذکور درینصورت قابض آن گردانیده میشود زیراچه درینصورت بیع وشرا نیست بلکه صاحب مال آن ادنی را در قیمت مسنه میدهد لهذا تتمه قیمت مسنه را نیز مع آن میدهد * مسئله ۳ * اگر صاحب مال در زکوة بعوض عین واجب قیمت آن بدهد پس این جایز است نزد علمای ما وهمچنین در کفاره وصدقه فطر وعشر ونذر وشافعی رح گفتست که آن جایز نیست چنانچه منصوص علیه است و تبدیل آن جایز نیست چنانچه در هدی وقربانی

تبدیل آن بقیمت جایز نیست و بیان معنی هدی در کتاب
حج خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دلیل علمای ما این است که
خدای تعالی بادای زکوة و بدادن آن بفقرا امر کرده است
و این دلالت میکند بر اینکه مقصود ازان این است که رزق
موعود بانها رسد و حاجت آنها دفع شود و این معقول است
و از ین معلوم شد که خصوصیت گوسفند مثلا مقصود نیست
پس تبدیل این بقیمت جایز خواهد بود چنانچه در جزیه جایز
است بخلاف هدی و قربانی چه خون ریختن آن باینطور
که ذبح کرده شود قربت و عبادت است و این خلاف قیاس است
پس قیاس امر دیگر بر آن جایز نخواهد شد * مسئله ۴ *
شتر و گاو که برای عمل و کار است چون بسار برداری و قلبه
رانی پس در ان زکوة نیست و همچنین زکوة نیست در صورتیکه
علف خورند در نصف سال یا در اکثر آن و امام مالک رح برخلاف
این میگوید بنا بر ظاهر نصوص چه آن بحسب ظاهر مطلقه
است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که در شتر و گاو بار برداری و در گاو یکه قلبه رانی میکنند
و آن زکوة نیست و دوم این است که سبب وجوب زکوة مال

نامي است و دليل نماء و چيز است يكي چرانيدن در چراگاه و
دوم مهيا و آماده داشتن براي تجارت و يكي ازان يافته
نميشود در شتران و خران مذكور و سيوم اين است كه
در صورتيكه جانوران مذكور علف خورند مؤنت بسيار در
كار ميشود و مال بسيار خرج ميشود پس درين صورت باعتبار
معني نماء آن متحقق نيست اگرچه باعتبار ظاهر باشد
* مسئله ٥ * عاملا مذكور را نبايد كه بگيرد ور زكوة
بهترين مال را و نه بدترين را بلكه بايد كه بگيرد مال متوسط را
بجهت آنكه پيغمبر صلعم فرموده است كه مگيريد از بهترين
اموال مردمان و بگيريد از اوساط آن و بجهت آنكه در
گرفتن متوسط رعايت جانبين است يعني جانب فقير و جانب صاحب
مال * مسئله ٦ * هر كرا نصاب مال باشد و ويرا حاصل شود
در اثناي سال مالها از جنس آن نصاب پس بايد كه ضم
كند آنرا بآن نصاب و زكوة مجموع آن بدهد
ازان و شافعي رح ميگويد كه آن را ضم نكند
بنصاب اول زيرا چه آن مال اصل و مستقل است در حق ملك پس
همچنين اصل خواهد بود در حق زكوة بخلاف اولاد و ربح كه

حاصل شود در اثناي سال چه اين تابع اصل مال است در حق ملك لهذا آن مملوك ميشود به تبعيت اصل پس اين ضم نموده ميشود باصل مال ودليل هاي ما اين است كه علت ضم نمودن اولاد و ربح باصل مال جنسيت است چه هرگاه مالها يك جنس باشند تميز ميان آنها مشكل ميشود ولهذا دشوار مي شود اعتبار نمودن حولان حول براي هر مال مستفاد وحال آنكه حولان حول اعتبار نموده نشده است مگر براي آساني پس ثابت شد كه علت ضم نمودن اولاد وربح باصل مال جنسيت است و اين علت يافته ميشود در صورتيكه كلام دران است * مسئله ۷ * بايد دانست كه نزد شيخين رح زكوة واجب است درنصاب له درعفو ونزد محمد رح و زفر رح درنصاب وعفو هردو واعني درمجموع واجب است وثمره اين اختلاف اين است كه اگر هلاك شود عفو وباقي ماند نصاب پس نزد شيخين تمام مقدار زكوة كه واجب شده بود باقي مي ماند ونزد محمد وزفر رح بحساب آن زكوة نيز ساقط ميشود ودليل محمد وزفر رح اين است كه زكوة واجب شده است براي شكر نعمت و مجموع نصاب وعفو نعمت است ودليل شيخين رح يكي اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه زكوة پنج شتر يك گوسفند واجب است

ود رزايده بران چيزي واجب نيست تا آنكه ده گردد وهمچنين فرموده است پيغمبر صلعم درهر نصاب ونفي كرد است وجوب زكوة را از عفو وماپين است كه عفو تابع نصاب است پس اگر هلاك شود ازمال كه مجموع نصاب وعفو است پس آن هلاك اولا اعتبار نموده خواهد شده در عفوكه تابع است چنانچه هلاك اعتبار نموده ميشود اولا در ربح درمال مضاربة نه در راس مال مضاربة ولهذا گفتست ابو حنيفه رح كه هلاك اولا اعتبار نموده ميشود درعفو وبعدازان درنصابيكه اخيراست وبعدازان درنصابيكه مايلي آن است وهمچنين اعتبار نموده ميشود تا آنكه تمام شود نصابها زيراچه اصل هماين نصاب اول است ونصابهائيكه زايد بران است تابع آنست ولنزد ابي يوسف رح هلاك اعتبار نموده ميشود اولا درعفو وبعدازان اعتبار نموده ميشود درنصابها بطريق شيوع *مسئله ۸* اگر خوارج و باغيان مسلط شوند برقومي وزكوة سوايم ازانها بگيرند پس بايد كه بعداز دفع نمودن باغيان امام عادل بار ديگر زكوة مال مذكور نگيرد ازقوم مذكور زيراچه امام مذكور حمايت آنها نكرده است وحق گرفتن زكوة مر امام عادل را بنا بر حمايت است وليكن فقها فتوي داده اند باينكه قوم مذكور

را باید که اعادهٔ آن زکوة نماینه و بار دیگر اداء آنها بنی
آنرا نه خراج را زیراچه خوارج و باغیان مصرف خراج اند
بجهت آنکه مصرف خراج غازیان اند که باحربیان قتال
می نمایند و خوارج و باغیان نیز این کار میکنند و مصرف
زکوة فقرا اینه و خوارج و باغیان زکوة را بفقرا نمیدهند لهذا
باید که زکوة را بار دیگر ادا نمایند تا به مصرف رسد نه
خراج را و بعضی از علما گفته اند که اگر قوم مذکور وقت دادن
زکوة بخوارج و باغیان نیت تصدق نمایند بر آنها
و آنها را مالک گردانند پس درینصورت زکوة ساقط میشود
از قوم مذکور و دادن زکوة بهر جابر و ظالم همین حکم دارد
زیراچه خوارج و باغیان و ظالمان هرچند که بحسب ظاهر
مالدار باشند در حقیقت فقیر اند بجهت حقوقیکه بر ذمه آنها
است اما انچه اول مذکور شد که قوم مذکور را باید که ادای
زکوة بار دیگر نمایند اولی و احوط است زیراچه درینصورت
ادای زکوة یقینا حاصل میشود * مسئله ۹ * بر صبی
بنی تغلب زکوة سوایم واجب نمیشود و بر نسای آنها واجب است
انچه واجب است بر رجال آنها زیراچه از ان صلح نموده

شد است براينكه گرفته شود از آنها دو چند انچه گرفته
ميشود از مسلمانان واز زنان مسلمانان زكوة گرفته
ميشود پس گرفته خواهد شد از زنان بني تغلب دوچند انچه
گرفته ميشود از زنان مسلمانان واز صبيان مسلمانان زكوة
گرفته نميشود پس از صبيان بني تغلب چيزي گرفته نخواهد
شد * مسئله ١٠ * اگر بغير استهلاك مالك هلاك شود
مال بعد از وجوب زكوة اعني بعد از حولان حول پس ساقط
ميشود زكوة آن وشافعي رح گفته است كه اگر هلاك شود مال
بعد از انكه مالك بر اداي زكوة آن قادر شود باينطور كه
مستحق زكوة طلب آن نمايد يا مالك بيابد مستحق آن را
اگرچه او طلب نكرده باشد پس درينصورت مالك مال ضامن
زكوة آن ميشود زيرا چه واجب بر ذمه وي است واداي آن
نكرده است با وجوه قدرت پس او ضامن آن خواهد شد مانند
صدقه فطر ونيز اگر بعد از طلب مستحق نده‌هد زكوة را بوي
پس اين بمنزله استهلاك آن است ودليل علماي ما اين است كه
زكوة كه اداي آن واجب است جزوي از نصاب است پس آن
هلاك ميشود بسبب هلاك شدن نصاب پس زكوة ساقط

خواهد شد چنانچه اگر جنایت کند بنده کسی واجب میشود بر
آنکس دفع آن بنده بولي جنایت واگر بنده قبل از دفع آن بولي جنایت
هلاک گردد پس دفع آن بنده بر مالکش واجب نمیماند بلکه ساقط
میشود وجواب از دلیل دوم شافعي رح این است که مستحق زکوة
نیست مگر فقیر یکه معین نماید آنرا مالک براي دادن زکوة
وطلب از مستحق نشده است واگر عامل تحصیل زکوة طلب نماید
وبعد ازطلب مالک زکوة را بوي ندهد وبعد ازان هلاک شود نصاب
پس درینصورت میان علماي حنفي اختلاف است بعضي گفته اند
که درینصورت مالک ضامن آن میشود وبعضي گفته اند که
درینصورت نیز ضامن آن نمیشود زیراچه استهلاک ازجانب
او نیست * مسئله ۱۱ * اگر بعد از حولان حول هلاک شود
بعضي از نصاب چون ثلث یا نصف مثلا پس ساقط میشود از زکوة
بحساب آن چنانچه درصورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوة ساقط
میشود * مسئله ۱۲ * مالک نصاب اگر اداي زکوة آن نماید
پیش از حولان حول پس این جایز است زیراچه اولاد انموده است
بعد از وجود سبب وجوب زکوة که عبارت است از نصاب
پس جایز خواهد شد چه اداي واجب بعد از وجود سبب وجوب آن

جایزاست چنانچه اگر کفاره دهد محرم بعد از آنکه مجروح کرده باشد صید را و هنوز آن صید زنده است و درین مسئله اختلاف مالک رح است * مسئله ۱۳ * اگر مالک یک نصاب پیش از حولان حول زکوة چند سال ادا نماید یا زکوة چند نصاب ادا نماید پس این جایزاست زیرا چه نصاب اول اصل است در سببیت وجوب زکوة و زاید بران بمنزله تابع آنست و درین مسئله اختلاف زفر رح است والله اعلم

باب در بیان زکوة اموال چون طلا و نقره و غیره و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان زکوة نقره * مسئله ۱ *

در کمتر از دوصد درهم زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که در کمتر از پنج اوقیه زکوة نیست و باید دانست که اوقیه چهل درهم است * مسئله ۲ * نصاب زکوة در نقره دوصد درهم است پس اگر شخصی مالک دوصد درهم باشد و حولان حول شود بران پس زکوة آن پنج درهم واجب میشود زیرا چه پیغمبر صلعم بمعاذ رض نوشته بود که زکوة بگیر از دوصد درهم پنج درهم را و از بیست مثقال طلا نیم مثقال را

مسئله ٣ انچه زیاد شود بر دو صد درهم پس دران زکوة نیست تا آنکه بچهل درهم رسد و هرگاه چهل درهم گردد پس دران یک درهم واجب میگردد و بعد از ان در هر چهل درهم یک درهم واجب میگردد و در کمتر از ان چیزی واجب نیست و این نزد ابی حنیفه رح است و صاحبین رح گفته اند که در هر قدر که زیاده باشد بر دو صد درهم پس زکوة آن بحساب آنست و همین قول شافعی رح است بجهت آنکه پیغمبر صلعم در حدیث بعلی رض فرموده است که انچه زیاده شود بر دو صد درهم پس زکوة آن بحساب آن است و بجهت آنکه وجوب زکوة بر انسان برای شکر نعمت مال است و لیکن درابتدا شرط نموده شده است که مال بقدر نصاب باشد تا مالک مال غنی گردد سوال پس باید که درسوایم نیز انچه زیاده شود بر نصاب تا آنکه به نصاب دیگر نرسد زکوة آن بحساب آن واجب شود و حال آنکه زکوة دران واجب نیست بلکه آن عفو است جواب مقتضای قیاس همین است و لیکن آن عفو است بجهت آنکه اگر دران بحساب آن زکوة را واجب گردانیده شود لازم می آید تشقیص اعنی ایجاب جزوی از اجزای شی حتی که آن شی مشترک گردد میان مستحق آن

جز وو نیستان مالک آن شی و دلیل ابو حنیفه رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است بمعاذ رض که از کسور چیزی مگیر و نیز فرموده است در حدیث عمر بن حزم که در کمتر از چهل درهم زکوة نیست و دوم این است که در واجب کردانیدن زکوة در کسور حرج است بجهت آنکه اطلاع بران متعذر است و حرج در شرع مدفوع است * مسئله ۴ * بدانکه نصاب نقره که دوصد درهم است پس معتبره دران وزن سبعه است و آن این است که ده درهم ازان همو زن هفت مثقال باشد زیرا چه همین وزن معتبر بوده در دیوان عمر رض و بران استقرار یافته است وزن درهم * مسئله ۵ * درهمیکه دران نقره غالب باشد پس آن نقره اعتبار نموده میشود و حکم نقره دران جاری است اگر چه چیزی از غش دران باشد و درهمیکه غش دران غالب باشد پس آن نقره شمرده نمیشود بلکه آن در حکم متاع ورخت است و قیمت آن معتبر است حتی اگر قیمت آن بقدر نصاب باشد زکوة واجب خواهد شد بشرطیکه نیت تجارت دران باشد چنانچه این شرط معتبر است در جمیع انواع متاع و رخت مگر در صورتیکه دران بمقدار نصاب نقره باشد پس درین هنگام نیت تجارت

دران شرط نیست ونه اعتبار نموده میشود قیمت آن چه درهمین نقره نیت تجارت وقیمت معتبر نیست ودلیل مسئله این است که درهم از غش قلیل خالی نمی باشد زیراچه نقره خالص قابل ضرب نیست چه آن نقش پذیر نمیشود مگر وقتیکه چیزی دران غش باشد واز غش کثیر خالی میباشد پس اعتبار نموده شد غلبه یعنی اگر نقره غالب باشد نقره است واگر غش غالب باشد نقره نیست وغلبه عبارت است ازینکه زیاده از نصف باشد چه حقیقت غلبه همین است والله اعلم

فصـــــل دوم در بیان زکوة طلا * مسئله ۱ * در کمتر از بیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن بیست مثقال است وزکوة دران نصف مثقال است وقتیکه حولان حول شود بران بجهت حدیثیکه در فصل اول مذکور شد وباید دانست که مراد از مثقال همان مثقال است که ده درهم هموزن هفت مثقال میشود ومثقال بیست قیراط است وقیراط پنج جو میانه * مسئله ۲ * انچه زیاده شود بر بیست مثقال پس در هر چهار مثقال از ان دو قیراط زکوة واجب میشود زیراچه زکوة واجب ربع عشر است ودو قیراط ربع

مثقال است ودر کمتر از چهار مثقال که زاید شود بر بیست مثقال زکوة نیست نزد ابوحنیفه رح ونزد صاحبین رح هرقدر که زاید شود پس دران زکوة بحساب آن واجب میشود واین بنابر آن است که کسور نزد ابوحنیفه رح معاف است ونزد صاحبین رح دران نیز زکوة است چنانچه در فصل اول مذکور شده ووجه قول ابوحنیفه رح این است که قیمت دینار ده درهم است در شرع ودینار ومثقال هموزن است پس قیمت چهار مثقال طلا چهل درهم خواهد بود پس در کمتر از چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن بمنزله کمتر از چهل درهم است ودر کمتر از چهل درهم زکوة نیست بنابر حدیث عمر بن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد شد * مسئله ۳ * زکوة واجب است در طلا ونقره غیر مضروب که آنرا تبر میگویند وهمچنین زکوة واجب است در زیور طلا ونقره و ظروف طلائی ونقرئی خواه مباح باشد استعمال آن چون انگشتر نقره وغیره یا مباح نباشد وشافعی رح گفتست که در زیورهای زنان زکوة واجب نیست وهمچنین در انگشتر

نقره که براي مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن
مانند پارچهٔ پوشيدني است و دليل علماي ما اين است که سبب
وجوب زکوة مال نامي است و دليل نماء در طلا و نقره موجود
است چه خلقت طلا و نقره براي تجارت است و موضوع است براي
آن و اين دليل نماست و معتبر براي وجوب زکوة دليل نماست
نه حقيقت آن بخلاف پارچه که براي پوشيدن است چه در ان دليل
موجود نيست والله اعلم

فصـــــــــــــــــــل سـيوم در بيان زکوة متاع و رخت

* مسئله ۱ * زکوة واجب است در متاع تجارت هر متاعيکه باشد
وقتيکه قيمت آن بقدر نصاب باشد خواه بقدر نصاب نقره باشد خواه
بقدر نصاب طلا بجهت آنکه پيغمبر صلعم در حق متاع تجارت فرموده است
که قيمت نمايند آنرا پس در هر دو صد درهم پنج درهم زکوة بدهند
و بجهت آنکه مال مذکور را مالک آن مهيا و موضوع کرده است براي نما
پس آن مانند طلا و نقره خواهد بود که موضوع است براي نما از روي
شرع و ليکن نيت تجارت در ان شرط نموده شد تا ثابت شود که آن
متاع براي نما موضوع شده است و بعد از ان بايد دانست که مصنف
رح گفته است که قيمت آن بايد کرد بنصابيکه نافع باشد در حق فقرا

ومساکین اعنی اگر قیمت کرده شود بدرهم بنصاب نقره
رسد واگر قیمت کرده شود بدینار بنصاب طلا نرسد پس
درینصورت قیمت آن بدرهم باید کرد واگر امر برعکس
باشد قیمت آن بدینار باید کرد واین یک روایت است از ابی
حنیفه رح ومحمد رح در مبسوط گفته است که مالک مختار است بهر نصاب
که خواهد قیمت آن نماید زیراچه طلا ونقره هردو ثمن است ودر
اندازه نمودن قیمت اشیا هردو برابر است واز ابی یوسف رح
مرویست که قیمت متاع نماید بچیزیکه خریده است آنرا اعنی اگر
آنرا بدرهم خریده باشد باید که قیمت آن بدرهم نماید واگر
بدینار خریده باشد قیمت آن بدینار نماید واین درصورتیست
که آنرا بدرهم ودینار خریده باشد زیراچه آن درمعرفت مالیت
ابلغ است واگر خریده باشد آنرا بغیر درهم ودینار پس باید که قیمت
کند آنرا بنقد یکه رواج آن غالب است واز محمد رح مرویست که در
هرحال قیمت کنند آنرا بنقد یکه رواج آن غالب است چنانچه قیمت
مغصوب نموده میشود بنقد غالب درهرحال * مسئله ۲ * اگر
نصاب کامل باشد در اول سال وهم در انتهای سال پس بسبب نقصان
آن درا ثنای سال زکوة ساقط نمی شود زیراچه اعتبار کمال آن

در اثناي سال دشوار است واما در ابتداي سال ضرور است که نصاب کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد و معني غنا متحقق شود و همچنین در انتهاي سال نیز ضرور است که نصاب کامل موجود باشد تا اداي زکوة واجب گردد و در اثناي سال چنین نیست زیراچه آن حالت بقا است بخلاف صورتیکه هلاک شود کل نصاب چه در ان حولان حول باطل میشود وزکوة واجب نمیگردد بجهت انعدام نصاب في الجمله و در مسئله اولی اینچنین نیست زیراچه بعضي نصاب در ان باقي است پس انعقاد وجوب زکوة باقي خواهد بود * مسئله ٣ * ضم نموده میشود قیمت متاع ورخت بطلا ونقره یعني اگر نزد مالک متاع باشد که قیمت آن صد درهم است وهم صد درهم باشد پس قیمت متاع مذکور را با صد درهم ضم نموده میشود تا مجموع نصاب گردد وزکوة آن واجب شود زیراچه وجوب زکوة در مال مذکور باعتبار این است که آن مال مهیا و موضوع براي تجارت است اگرچه جهت تجارت در ان مختلف است باعتبار اینکه جهت تجارت در متاع از جانب خریدار است وجهت تجارت در درهم ودینار از جانب

مشرع است * مسئله ۴ * ضم نموده میشود طلا با نقره
زیراچه هردو یک جنس اند باعتبار ثمنیت و این هردو باعتبار
ثمنیت سبب وجوب زکوة اند وبعد ازان باید دانست که
نزد ابوحنیفه رح طلا بنقره ضم میشود باعتبار قیمت ونزد صاحبین
رح باعتبار اجزا و این یک روایت است از ابوحنیفه رح نیز
وثمرهٔ اختلاف این است که اگر شخصی را صد درهم نقره و
پنج مثقال طلا باشد که قیمت آن بصد درهم میرسد پس بر شخص
مذکور زکوة واجب میشود نزد ابوحنیفه رح نه نزد صاحبین
رح وایشان میگویند که در طلا ونقره معتبر مقدار آن است
نه قیمت آن لهذا زکوة واجب نمیشود در ظرف نقره در
صورتیکه وزن آن کمتر از دوصد درهم باشد وقیمت آن دو
صد درهم یا زیاده ازان باشد وابوحنیفه رح میگوید که ضم یکی
از طلا و نقره بدیگر بسبب مجانست است ومجانست میان
آنها متحقق میشود باعتبار قیمت نه باعتبار صورت پس
باعتبار قیمت ضم نموده خواهد شد والله اعلم

باب در احکام کسیکه میگذرد
نزد عاشر بدانکه مراد از عاشر کسی است که منصوب

مي نمايد آنرا سلطان بر سر راه تا از تاجران زكوة مال بگيرد

* مسئله ا * اگر شخصي بمال خود بگذرد نزد عاشر

و بگويد كه چند ماه است كه اين مال بدست من آمده است

و سال تمام نگذشته است يا بگويد كه بر ذمه من دين

انسان است و قسم خورد پس بايد عاشر را كه تصديق او

نمايد و از وي چيزي نگيرد زيرا چه شخص مذكور منكر وجوب

زكوة است و قول منكر مع قسم مقبول است و همچنين اگر بگويد

كه ادا كرده ام زكوة اين مال را و داده ام آن را بعاشر

سابق مقبول ميشود قول او زيرا چه عاشر در گرفتن زكوة

امين است و زكوة نزد او امانت مي باشد پس دعوي

شخص مذكور دعوي نهادن امانت است در موضع آن و اين

مقبول است در صورتيكه در آن سال عاشر ديگر بوده

باشد بخلاف آنكه اگر در آن سال عاشر ديگر ثابت نباشد

چه درينصورت كذب او يقينا ظاهر است و همچنين اگر بگويد

كه من در شهر خود ادا كرده ام زكوة اين مال را و بفقيران

آنشهر داده ام پس قول او مقبول است زيرا چه صاحب مال ما دام ميكه

در شهر خود است اداي زكوة مال او بوي مفوض است مگر وقتيكه

از شهر خود براید ومع مال نزد عاشر بگذرد چه درین هنگام
ولایت گرفتن زکوة مر عاشر را است بجهت آنکه درین هنگام
مال صاحب مال در حمایت او داخل میشود وحاصل آنکه درین
چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبول است
وهمچنین قول صاحب مال در زکوة سوایم مقبول است
در سه صورت اول ودر صورت چهارم مقبول نیست اگرچه
قسم خورد باینکه من زکوة آنرا بفقرا دادهام در شهر خود ونزد
شافعي رح قول او درینصورت نیز مقبول است زیرا چه او حق را
بمستحق آن رسانیده است ودلیل علماي ما این است که حق
گرفتن زکوة سوایم مر سلطان را است پس صاحب مال را نمیرسد
که حق سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهاي دیگر که آنرا
اموال باطنه میگویند چه اداي زکوة آن بصاحب مال مفوض
است وبعد ازان باید دانست که بعضي گفته اند که در زکوة
سوایم زکوة فرض همان اول است که صاحب مال آنرا خود
اداکرده است وبار دیگر گرفتن عاشر ازو بطریق سیاست
است وبعضي گفته اند که همین زکوة فرض است وانچه اول داده
است نفل میگردد وهمین صحیح است وبعد ازان باید دانست

که در صورتیکه قول صاحب مال مقبول است ایا دران شرط است که خط
ابراو دست آویز خود را ظاهر کند و بنماید یا شرط نیست پس
محمد رح در جامع صغیر شرط آن نکرده است و در مبسوط شرط نموده
است آنرا و همین روایت حسن رح است از ابیحنیفه رح و وجه
آن این است که صاحب مال دعوی برات کرده است و برصدق
این دعوی علامتی است پس لازم است که ظاهر کند آن را
و وجه روایت جامع صغیر این است که خط مشابه بخط میشود
پس آن علامت اعتبار نموده نمیشود* مسئله ۲ * و هر چیزیکه
قول مسلمان مقبول است پس در ان قول ذمی نیز مقبول است
زیرا چه گرفته میشود از ذمی دو چند انچه گرفته میشود از مسلمان
پس شرطیکه در مال مسلمان است در مال ذمی نیز رعایت و جاری
نموده خواهد شد تا که دو چند گرفتن زکوة متحقق شود
* مسئله ۳ * اگر حربی مال تجارت بگذرد نزد عاشر سلطان
پس باید که عاشر مذکور بگیرد از وانچه گرفته میشود از حربیان
و مطابق قول او عمل نکند در صورتهائیکه دران قول مسلمانان
و ذمی مقبول است اگرچه قسم خورد مذکور در حق کنیزان او
اگر بگوید که این کنیزان امهات اولاد من اند ورا اموال دیگر

قول او قابل التفات نیست زیرا چه انچه گرفته میشود
ازوزکوة نیست بلکه آن بجهت حمایت گرفته میشود وانچه
در دست اواست ازمال محتاج است بحمایت پس باید که بگیرد
ازوی انچه گرفته میشود ازحربیان والتفات نکند بسوی
قول وی مگر در حق کنیزکه این ام ولد من است چه این قول
مسموع است ومقبول است زیرا چه حربی اگر اقرار کند به نسب
کنیکه در دست وی است وبگوید که این فرزند من است پس این
اقرار صحیح است پس همچنین صحیح خواهد شد اقرار او با مومیت
ولد چه امومیت ولد موقف بر ثبوت نسب است پس درین هنگام
کنیزان مال نمی مانند وگرفته نمیشود چیزی مگر از مال
* مسئله ۴ * گرفته میشود از مسلمان ربع عشر مال او واز ذمی
نصف عشر واز حربی عشر زیرا چه عمر رض چنین امر کرده بود
بعاشران خود * مسئله ۵ * اگر گذر کند حربی نزد عاشر
وهمراه آن حربی مال پنجاه درهم است پس درینصورت ازو
چیزی گرفته نمیشود مگر وقتیکه حربیان میگیرند از مسلمانان
از مال پنجاه درهم پس درین هنگام از حربی نیز گرفته میشود
از مال او که پنجاه درهم است زیرا چه گرفتن از حربیان

بطریق مجازات و مبادله است بخلاف مسلمان و ذمي چه آنچه
گرفته میشود از آنها زکوة است یا دو چند زکوة پس ضرور است
که مال آنها بقدر نصاب باشد و این در جامع صغیر مذکور است
و در کتاب الزکوة از مبسوط مذکور است که اگر همراه حربي مال
قلیل باشد اعني کم از نصاب پس از وچیزي گرفته نمیشود اگر چه
آنها از مسلمانان میگیرند از مال قلیل بجهت آنکه مال قلیل
همیشه عفو است و بجهت آنکه مال محتاج نیست بسوي حمایت
چه قدر قلیل از مال همراه میدارد و مسافر براي زاد و راه
و دزدان بسوي مال قلیل کم التفات مي نمایند بجهت
قلت آن * مسئله ۷ * اگر حربي نزد عاشر بگذرد
و همراه او دو صد درهم باشد و معلوم نباشد که آنها
از مسلمانان ازین قدر مال چه قدر میگیرند پس درین صورت
عشر گرفته میشود از حربي مذکور بجهت قول عمر رض که اگر
مشتبه شود حال بر شما و ندانید که عاشران حربي از شما چه
میگیرند پس گرفته خواهد شد از حربي عشر را و اگر معلوم
شود که آنها از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند
پس همانقدر از و نیز گرفته خواهد شد ولیکن اگر معلوم

شود که آنها از مسلمانان کل مال میگیرند پس عاشر مسلمانان را نباید که از وی کل مال بگیرد زیرا چه این غدر است یعنی بد عهدیست و اگر معلوم شود که آنها از مسلمانان هیچ نمیگیرند پس از آنها نیز هیچ نباید گرفت بجهت آنکه تا آنها نگیرند از تاجر مسلمانان و بجهت آنکه هرگاه حربیان سلوک نیک نمایند با مسلمانان و هیچ نگیرند پس مسلمانان را باید که هیچ نگیرند از آنها چه مسلمانان را سزاوار است که موصوف باشند بمکارم اخلاق * مسئله ۷ * اگر حربی بگذرد نزد عاشر یکبار و عاشر مذکور از وی عشر بگیرد و بعد از آن اگر بار دیگر بگذرد نزد عاشر مذکور بار دیگر از وی عشر نگیرد مگر بعد از حولان حول بجهت آنکه بسبب گرفتن عشر ها ربار در یکسال استیصال مال لازم می آید یعنی مال باقی نمی ماند و حق گرفتن آن نیست مر عاشر را مگر برای محافظت مال و بجهت آنکه حکم امان اول باقی است در آن سال تا آنکه سال دیگر در آید و بعد از در آمدن سال دیگر امان جدید در حق او متحقق میشود زیرا چه حربی را گذاشته نمیشود که زیاده از یکسال اقامت نماید در دار اسلام پس بعد از

گذشتن سال دیگر بار دیگر عشر گرفته خواهد شد ازوجه
بسبب این استیصال مال لازم نمی آید واینکه مذکور شد وقتی
است که حربی مذکور بدار حرب نرفته باشد بعد از گرفتن
عشر واگر بعد از گرفتن عشر بدار حرب رود و بعد از ان
مراجعت نماید بدار اسلام پس درینصورت بار دیگر عشر
گرفته میشود از و اگرچه حربی مذکور در روزیکه عشر داده است
همان روز بدار حرب رود و بعد از ان همان روز مراجعت نماید
بدار اسلام بسبب اتصال دار بن زیراچه درینصورت
مراجعت نموده است بدار اسلام بسبب امان جدید و نیز
بسبب بار دیگر گرفتن بعد از مراجعت از دار حرب استیصال
مال لازم نمی آید چه او هر بار بدار حرب میرود و منفعت
حاصل می نماید* مسئله ۸ * اگر ذمی مع خمر یا خنزیر بگذرد
نزد عاشر پس عاشر مذکور عشر گیرد از خمر او نه از خنزیر
او و مراد از گرفتن عشر خمر این است که عشر بگیرد از قیمت خمر
نه از عین خمر و این فرق که مذکور شد میان خمر و خنزیر
بر ظاهر روایت است و شافعی رح گفته است که از هیچکی از خمر
و خنزیر عشر نگیرد زیراچه این دو قیمت نه دارد و زفر رح گفته است

که عشر بگیرد زیرا چه هردو در حمایت برابر است نزد ذمیان
و ابو یوسف رح گفته است که از هردو عشر گیرد وقتیکه خمر
و خنزیر هردو همراه ذمی مذکور باشد و گویا که ابو یوسف
رح در این صورت خنزیر را تابع خمر گردانیده است لهذا گفته است
که اگر یکی از خمر و خنزیر تنها همراه او باشد پس از خمر عشر
گرفته میشود نه از خنزیر و وجه ظاهر روایت یکی این است
که قیمت شیء از ذوات القیم بمنزله عین آن شیء است و خنزیر
من جمله ذوات القیم است و قیمت شیء از ذوات الامثال بمنزله
عین آن شیء نمیشود و خمر منجمله ذوات الامثال است و دوم این است
که حق گرفتن عشر مر عاشر را بجهت حمایت است و مسلمان را
میرسد که حمایت و محافظت خمر خود نماید برای سرکه ساختن
پس همچنین جایز است ویرا که حمایت کند خمر ذمی را و نمیرسد
مسلمان را که حمایت و محافظت کند خنزیر خود را بلکه
اگر مسلمان شود ذمی که در ملک او خنزیر است پس واجب است
براو که یله کند خنزیر خود را و بگذارد آنرا و هرگاه مسلمان
حمایت و محافظت نمیکند خنزیر خود را پس همچنین حمایت
نمیکند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حمایت نمیکند خنزیر

ذمي را * مسئله ٩ * اكر صبي يا زني از بني تغلب مع مال خود بگذرد نزد عاشر پس بايد كه از صبي چيزي نگيرد واز زن مذكوره بگيرد انچه گرفته ميشود از مرد تغلبي بنابر انچه مذكور شد در زكوة سوايم * مسئله ١٠ * اگر شخصي مع صد درهم بگذرد نزد عاشر وخبر دهد عاشر مذكور را باينكه در خانه او صد درهم ديگر است وحولان حول بران شده است پس نميرسد عاشر مذكور را كه زكوة بگيرد از صد درهم كه همراه آن شخص است ونه از صد درهم كه در خانه وي است زيرا چه اول قليل است وصد درهم كه در خانه وي است در حمايت عاشر مذكور داخل نيست * مسئله ١١ * اگر شخصي بگذرد نزد عاشر مع صد درهم كه نزد او بطريق بضاعت است پس نبايد كه عشر آن از و نگيرد زيرا چه شخص مذكور از جانب مالك مال مأذون نيست باداي زكوة آن وهمچنين اگر آن مال نزد او بطريق مضاربت باشد وهمين قول صاحبين رح است وابو حنيفه رح در اول ميگفت كه عشر آن گرفته شود بجهت قوت حق مضارب حتي كه رب المال را نميرسد كه باز دارد مضارب را از تصرف كردن در مال مضاربة اگر آن مال از قسم عروض باشد پس مضارب را بمنزله مالك دانسته شود

وبعد ازان رجوع نموده است بسوي قول صاحبين رح ووجه آن این
است که مضارب نه مالك مالاست ونه نایب وي است در اداي زکوة
پس از وزکوة مال مذکور گرفته نخواهد شد مگر وقتیکه دران مال
آنقدر ربح باشد که نصیب مضارب مذکور را ازان بمقدار نصاب رسد
پس درین هنگام زکوة آن مقدار از وگرفته خواهد شد چه او مالك
آن است * مسئله ۱۲ * اگر مع دوصد درهم بگذرد نزد عاشر
بنده ماذون که مدیون کسي نیست پس زکوة آن گیرد از و
وباید دانست که ابو یوسف رح گفتست که معلوم نیست که ابوحنیفه
رح ازین قول رجوع کرده است وقایل شده است باینکه زکوة از بنده
مذکور نگیرد عاشر مذکور یا رجوع نکرده است ازان ولیکن رجوع او
در حق مضارب بسوي قول صاحبین رح که زکوة مال مضاربة ازاو
گرفته نمي شود مقتضي آن است که در حق بنده مذکور نیز قایل
باشد باینکه زکوة مال مذکور ازو گرفته نشود چه بنده مذکور مالك
آن مال نیست بلکه مالك آن مال خواجه وي است وجزاین نیست که
ویرا تصرف است در مال مذکور پس بنده مذکور مانند مضارب
است وبعضي در بیان فرق میان بنده مذکور ومیان مضارب
گفته اند که بنده مذکور دران مال تصرف میکند براي خود

لهذا عهده که آن بروي است وا نچه ويراد رعهده آن لاحق ميشود
او نميگيرد آنرا ازخواجه خود بلکه خود فروخته ميشود برای آن
و هرگاه چنين شد پس او خود محتاج است بسوي جنايت بخلاف
مضارب چه او تصرف مي نمايد در مال مضاربة بطريق نيابت لهذا
انچه لاحق ميشود ويرا در عهده آن ميگيرد آنرا از رب مال پس رب
مال محتاج است بسوي جنايت وهرگاه اين فرق است ميان بنده
مذکور و ميان مضارب پس رجوع ابيحنيفه رح درحق مضارب
بسوي اينکه زکوة مال مضاربت از او نگيرد عاشر مقتضي اين
نيست که قايل شود درحق بنده مذکور باينکه زکوة مال مذکور ازو
نبايد گرفت و بايد دانست که درمسئله مذکوره اگرخواجه بنده
مذکور همراه آن بنده باشد پس درينصورت زکوة آن مال عاشر مذکور
خواهد گرفت ازخواجه مذکور چه او مالک آن مال است پس زکوة آن مال
گرفته خواهد شد ازو مگر وقتيکه بر بنده مذکور آنقدر
دين باشد که محيط باشد بمال مذکور پس درين هنگام
زکوة آن گرفته نميشود ازخواجه مذکور چه درين هنگام
نزد ابيحنيفه رح ملک او باقي نمي ماند و نزد صاحبين رح بمال
مذکور متعلق ميشود حق غيرکه دين است * مسئله ۱۴ *

اگر تاجري با مال خود بگذرد نزد عاشر خوارج در دیار بلکه خوارج بران دیار غالب اند و عاشر مذکور زکوة مال از و بگیرد پس تاجر مذکور اگر بعد ازان بگذرد نزد عاشر اهل عدل پس باز دیگر زکوة لو خواهد گرفت عاشر اهل عدل زیرا چه تقصیر از جانب تاجر مذکور است بجهت آنکه او چرا نزد عاشر خوارج رفته بود در دیار آنها والله اعلم

باب در بیان معادن و رکاز بدانکه

کنز عبارت است از مالیکه دفن کرده باشد آنرا انسان در زمین و معدن کان را میگویند و رکاز هر دو را شامل است ولیکن اطلاق آن بر معدن بطریق حقیقت است و بر کنز بطریق مجاز * مسئله ۱ * اگر یافته شود در زمین خراجي یا عشري معدن طلا یا نقره یا ارزیز یا آهن یا روئین پس دران خمس استند نزد علماي ما و شافعي رح گفته است که دران هیچ واجب نیست زیرا چه آن مباح است که دست یا بنده اول بآن رسید است پس آن مانند صید است پس دران چیزي واجب نخواهد شد ولیکن اگر طلا و نقره بر آمده باشد از معدن آن پس دران زکوة واجب میشود و حولان حول دران شرط نیست بنا بر

یک قول زیرا چه حولان حول شرط نموده نشد است مذکر برای نما و مال مذکور عین نما است پس حاجت حولان حول نیست دران برای نما ودلیل علمای مایکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که در رکاز خمس است ولفظ رکاز معدن را نیز شامل است ودوم این است که آن معادن در دست کفار بوده ودر دست مسلمانان بزور وغلبه رسید است پس آن غنیمت است ودر مال غنیمت خمس واجب است بخلاف صید چه صید در دست کسی نبود سوال اگر معادن مذکوره مال غنیمت است پس باید که تقسیم نموده شود میان جمیع غازیان جواب دست جمیع غازیان بر معادن مذکوره حکما ثابت است باعتبار ثبوت دست آنها بر ظاهر روی زمین و دست کسی که یافته است آن را حقیقة بآن رسید است پس ثبوت دست غازیان درحق خمس اعتبار نموده شد زیرا چه آن حکمی است ودست یابنده آن درحق چهار خمس اعتبار نموده شد چه آن حقیقی است لهذا چهار خمس آن برای او گردانیده شده * مسئله ۲ * اگر یابد کسی معدنی را در خانه خود پس دران هیچ واجب نمیشود نزد ابیحنیفه رح ونزد صاحبین رح دران نیز خمس است بجهت حدیثیکه

سابق مذکور شد چه آن مطابق است وشامل است مر این معدن را نیز ودلیل ابیحنیفه رح این است که معدن ازاجزای زمین است و متصل است بآن در اصل خلقت ودرهیچ از اجزای زمین مذکور چیزی واجب نیست پس همچنین چیزی واجب نخواهد شد درجزو مذکور که معدن است زیرا که جزو مخالف کل نمیشود بخلاف کنز چه آن متصل نیست درزمین دراصل خلقت بلکه نهاده است دران کسی * مسئله ۳ * اگر بیابد کسی معدنی را ازمعادن مذکوره در زمین مملوک خود که سوای خانه است عشری باشد آن زمین یا خراجی پس درینصورت از ابیحنیفه رحمه الله دو روایت است یکی این است که دران نیز هیچ چیز واجب نمیشود مانند خانه واین روایت مبسوط است و دیگر این است که دران خمس واجب است واین روایت جامع صغیر است ووجه آن این است که زمین خانه خالی است از موانت ودران چیزی واجب نیست حتی اگر دراندرون خانه درخت خرما باشد که چند کر خرما از ان پیدا شود دران هیچ چیز واجب نمیشود بخلاف زمین دیگر چه آن از عشر وخراج خالی نیست پس همچنین واجب خواهد شد خمس نیز در

معدنیکه یابد آنرا در زمین مذکور * مسئلهٔ ۴ * اگر یابد
شخصی رکاز را اعنی کنز را واجب میشود دران خمس با جماع
بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد زیرا چه دران لفظ رکاز که
مذکور است اطلاق نموده میشود بر کنز نیز چه معنی رکز
اثبات است وآن یافته میشود دران و بعد ازان باید دانست
که اگر دران ضرب اهل اسلام باشد چون کلمهٔ شهادت مثلا پس
این کنز بمنزله لقطه است وحکم آن مذکور است در کتاب اللقطه
و اگر دران ضرب اهل جاهلیت باشد چون صورت بت مثلا پس
دران خمس است در هر حال بنا بر وجهیکه مذکور شد و بعد ازان
باید دانست که اگر یابد آنرا در زمین مباح پس چهار
خمس آن برای کسی است که یافته است آنرا زیرا چه
او احراز آن نموده است بجهت آنکه دیگر غازیان را
بران اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین
حکم است اگر یابد آنرا در زمین مملوکه خواه مملوک
او باشد یا مملوک غیر و این نزد ابی یوسف رح است بجهت
آنکه استحقاق بسبب احراز است و احراز نموده است آنرا
یابنده آن و نزد طرفین رح چهار خمس آن مرکسی راست که

مالک آن زمین گردانیده است او را امام در وقت اول فتح آن
دیار و آنکس را مختط له میگویند و وجه آن این است که
بر آن زمین اول دست او رسیده است بخصوص پس او بسبب آن
مالک خواهد شد چیزیرا که در باطن آن زمین است اگرچه
دست او بر ظاهر آن رسیده است چنانچه اگر شخصی شکار
کند ماهی را که در شکم او دری است پس آنشخص مالک آن
در میشود اگرچه دست او بر ظاهر آن رسیده است و او نمیدانست
که در شکم آن در است همچنین درینجا نیز و بعد ازان باید
دانست که اگر مختط له بفروشد زمین مذکور را آن کنز از
مالک او بیرون نمیرود زیرا چه کنز چیزیست که نهاده شده است
بخلاف معدن چه آن از اجزای زمین است پس بسبب فروختن
زمین داخل میشود در ملک مشتري معدن نیکه در ان است و باید
دانست که اگر مختط له معلوم نباشد که کدام است پس درینصورت
بنا بر انچه فقها گفته اند داده میشود آن چهار خمس مر کسي را که
سابق ترین مالک آنست در عهد اسلام اعني شخصیکه پیشتر
ازان مالک آن زمین کسي معلوم نیست و اگر مشتبه باشد
ضرب آن و معلوم نشود که ضرب اهل اسلام است یا ضرب

اهل جاهلیت پس آن کنز درینصورت بنا بر ظاهر روایت
جاهلی کرده نیده میشود چه آن اصل است و بعضی گفته اند که
اسلامی گردانیده میشود در زمانه ما زیرا چه عهد
اسلام درین زمانه قدیم شده است * مسئله ۵ * اگر شخصی
امان گرفته داخل شود در دار حرب و یابد در خانه بعضی از آنها
رکاز را خواه معدن باشد یا کنز بیاید که واپس دهد
آنرا باهل آن تا غدر و عهد شکنی لازم نیاید زیرا چه آنچه
در دار است بدست صاحب آنست بخصوص و اگر یابد شخص
مذکور رکاز را در صحرا پس آن رکاز مر او را است زیرا چه این
رکاز در دست کسی نیست بخصوص پس گرفتن آن عهد شکنی
شمرده نمیشود و در آن خمس لازم نیست چه آن مال غنیمت
نیست زیرا چه شخص مذکور بمنزله دزد غیر مجاهر است
* مسئله ۶ * خمس واجب نیست در فیروزه که یابد آنرا کسی
در کوه زیرا چه فیروزه سنگ است و پیغمبر صلعم فرموده است که در
سنگ خمس نیست * مسئله ۷ * در سیماب خمس است نزد ابیحنیفه
رح بنا بر قول اخیر او وهمین قول محمد رح است بر خلاف قول
ابی یوسف رح و در مروارید و عنبر خمس نیست نزد ابیحنیفه

و محمد رح و ابو یوسف رح میگویند که در ان و در هر زیور یکه
از دریا براورده میشود خمس است زیرا چه عوض خمس گرفته
است از عنبر و دلیل طرفین رح این است که بر قعر دریا قهر و غلبه
واقع نشده است پس انچه گرفته شود از قعر دریا مال غنیمت
نخواهد شد اگرچه آن چیز طلا و نقره باشد و انچه مروی است
از عمر رض که از عنبر خمس گرفته است پس آن در صورتی بود که
دریا آنرا بر کناره انداخته بود و درین صورت طرفین نیز قایل
اند باینکه در ان خمس است * مسئله ۸ * اگر یابد کسی
در زمین مباح دفینه متاع ورخته را چون ظروف و پارچه
پس آن مر کسی را است که یابد آنرا و در ان خمس است زیرا چه آن
غنیمت است بمنزله طلا و نقره والله اعلم

باب در بیان زکوة زراعت و ثمره * مسئله ۱ *

هر چیز که از زمین حاصل شود در ان عشر است نزد ابیحنیفه رح
خواه قلیل باشد آن چیز یا کثیر خواه سیراب کرده باشند
آن زمین را باب نهرهای جاری چون جیحون و سیحون
یا سیراب نموده باشند آنرا باب آسمان مگر در هیزم و درنی
و گیاه چه درین چیزها عشر نیست و صاحبین رح گفته اند

که عشر واجب نمیشود مگر در چیزیکه ثمرهٔ آن باقیماند
پس دران عشر واجب میشود بشرطیکه آن پنج وسق باشد
و وسق عبارت است از شصت صاع بصاع رسول خدا صلعم و در
بقولات عشر واجب نیست نزد صاحبین رح پس معلوم شد که اختلاف
میان ابیحنیفه رح و میان صاحبین رح در دو موضع است یکی
در اشتراط نصاب که پنج وسق است و دوم در اشتراط بقا و دلیل
صاحبین رح در موضع اول یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که در کمتر از پنج وسق زکوة نیست و دوم این است که عشر صدقه
است پس برای وجوب آن نصاب شرط نموده خواهد شد تا غنا
متحقق شود و دلیل ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده
است که چیزیکه حاصل شود از زمین پس در ان عشر است و این
حدیث مطلق است و دران تفصیل مقدار نیست و جواب صاحبین
رح این است که انچه روایت کرده اند آنرا صاحبین رح پس تاویل
آن این است که مراد ازان زکوة تجارت است اعنی زکوة
تجارت دران وقتی واجب میشود که مقدار آن پنج وسق گردد زیراچه مالکان
میفروختند آنرا بحساب وسق و قیمت وسق چهل درهم بود دران زمان
پس قیمت پنج وسق دو صد درهم میشود و وجوب عشر

زمین متعلق است بحاصل زمین و اعتبار مالک آن نیست لهذا
واجب میشود عشر در غله زمین وقف پس چگونه اعتبار نهوده
خواهد شد صفت مالک که غنا است لهذا حولان حول نیز دران شرط
نیست زیرا چه اعتبار حولان حول برای نما است و غله زمین همه
نما است و دلیل صاحبین رح در موضع دوم این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در خضراوات اعنی بقولات صدقه نیست و مراد از صدقه
عشر است چه زکوة منفی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوة واجب
است و دلیل ابوحنیفه رح یکی آن حدیث است که مذکور شده
برای وی در موضع اول و جواب صاحبین رح این است که حدیثیکه
روایت کرده اند آنرا صاحبین رح مراد ازان صدقه است که میگیرد
آنرا عاشر و ابوحنیفه رح نیز قایل است باینکه عاشر نمیگیرد صدقه
آنرا و دوم این است که گاهی کاشته می شود در زمین چیزیکه باقی
نمی ماند چون خربزه و خیار و این نمای زمین است و سبب وجوب
عشر زمین نامی است و لهذا واجب میشود دران خراج و ما هیزم و نی
و گیاه پس بستان برای این چیزها موضوع نیست عادةً بلکه اکثر این
چیزها را از بستان دور می نمایند حتی اگر کسی زمین برای این چیزها
آباد نماید و این چیزها ازان مقصود باشد پس درینصورت عشر

دران واجب میشود و باید دانست که مراد از نبی مذکور زنبور پاست و اگر نیشکر باشد یا نییکه آنرا قصب الذریره میگویند پس دران عشر واجب است زیراچه این چیز از غله زمین است ومقصود است از زمین بخلاف شاخ درخت خرما و تین اعنی نباتیکه از ان دانه پیدا میشود چون درخت گندم ونخود وغیره زیراچه مقصود ازان ثمره ودانه است نه عین آن نبات * مسئله ۲ * زمینیکه سیراب نموده شود بدلو بزرگ که آنرا غرب میگویند یا بدولاب یا بشتران وگاوان آبکش پس دران نصف عشر است نزد ابیحنیفه رح ونزد صاحبین رح امانزد صاحبین رح بشرطیکه آن چیز باقی ماند و بقدر پنج وسق باشد ونزد ابی حنیفه رح این شرط نیست ودلیل مسئله این است که درزمین مذکور مؤنت بسیار درکار میشود بخلاف زمینیکه سیراب کرده میشود بآب آسمان یا بآب نهرها * مسئله ۳ * زمینیکه سیراب کرده می شود در بعض ایام سال بآب نهرها و در بعض ایام آن بدولاب پس معتبر دران اکثر ایام سال است اعنی اگر در اکثر ایام سال سیراب نموده شود بآب نهرها پس دران عشر است واگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود بدولاب پس دران

لطف عشر است و ابویوسف رح گفتست که هر چیزکه پیمانه نموده نمیشود بوسق چون زعفران و پنبه پس در آن عشر واجب است بشرطیکه قیمت آن برابر قیمت پنج وسق باشد ازادنی چیزهای که پیمانه نموده میشود بوسق چون ارزن در زمانه زیرا چه چیزهائیکه بوسق پیموده نمیشود در شرع پس اندازه نمودن نصاب آن بحساب وسق ممکن نیست لهذا قیمت آن اعتبار نموده شد چنانچه قیمت معتبر است در متاع تجارت و محمد رح گفتست که عشر در آن واجب است بشرطیکه به پنج عدد رسد از اعلی چیزیکه بآن اندازه نموده میشود نوع آن پس معتبر در پنبه این است که پنج حمل باشد و هر حمل سه صد من و معتبر در زعفران این است که پنج من باشد زیرا چه زعفران اندازه نموده میشود بدراهم واستار و رطل و من و اعلی از میان اینها من است پس پنج عدد آن اعتبار نموده خواهد شد زعفران و وجه قول محمد رح این است که اعتبار وسق نیست در گندم وغیره مگر بجهت آنکه وسق اعلی پیمانه است که بآن اندازه نموده میشود نوع آن پس همچنین اعتبار نموده خواهد شد در غیر آن نیز اعلی چیزهائیکه بآن اندازه نموده میشود

نوع آن * مسئله ۴ * در شهد عشر واجب است در صورتیکه
گرفته شود از زمین عشری و شافعی رح گفتنست که در شهد
چیزی واجب نیست زیرا چه شهد متولد است از حیوان پس آن
مانند ابریشم است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در شهد عشر است و دوم این است که مگس انگبین
شهد اخذ میکند از شکوفه ها و از میوه ها و درین چیزها
عشر است همچنین عشر واجب خواهد شد در شهد نیز چه آن ازان
ماخوذ است بخلاف کرم ابریشم زیرا چه آن برگ میخورد
و در برگ عشر نیست و بعد ازان باید دانست که عشر واجب است
در شهد نزد ابیحنیفه رح قلیل باشد آن شهد یا کثیر چه او
نصاب اعتبار نمیکند و از ابی یوسف رح مرویست که او اعتبار
میکند قیمت آنرا چنانچه قاعده وی است و نیز مرویست
از ابی یوسف رح که دران هیچ واجب نیست مگر وقتیکه بمقدار
ده قرب رسد و قرب پنجاه من است و وجه آن این است که بنی
شبابه ادای عشر میکردند به پیغمبر صلعم از مقدار مذکور
نه بکمتر ازان و نیز از ابی یوسف رح مرویست که نصاب شهد
پنج من است و نزد محمد رح نصاب آن پنج فرق است و فرق

پنج وشش رطل است زیرا چه فرق اعلی است از میان چیزهائیکه بآن اندازه نموده میشود شهد مانند وسق در باب گندم وغیره وهمچنین در نیشکر اعنی نزد محمد رح در نیشکر عشر واجب میشود وقتیکه بمقدار پنج فرق پرورده شکر یکه حاصل میشود ازان * مسئله ۵ * شهد وثمر که یافته شود از کوه دران عشر است وهمین ظاهر روایت است و از ابی یوسف رح مرویست که دران هیچ چیز واجب نیست زیراچه سبب وجوب آن که زمین نامی است یافته نمیشود ووجه ظاهر روایت این است که مقصود نیست از زمین نامی مگر حاصل آن وحاصل در صورت مذکوره موجود است * مسئله ۶ * انچیکه حاصل شود از زمین عشری پس عشر از مجموع آن گرفته میشود واجرت عمل کنندگان واجرت گاوان ازان وضع کرده نمیشود زیراچه پیغمبر صلعم حکم کرد است متفاوت واجب بسبب تفاوت مؤنت وفرمود است که در زمینی که سیراب کرده میشود بآب باران پس دران عشراست و در زمینی که سیراب کرده میشود بغرب ودولاب پس دران نصف عشر است وهرگاه چنین شد پس وضع نمودن مؤنت معنی ندارد * مسئله ۷ *

و زمین عشري از تغلبي دوچند عشر گرفته میشود زیرا چه بران
اجماع صحابه رض است و از محمد رح مرویست که در زمین
عشري که تغلبي خریده باشد آنرا از مسلمان یک عشر است
زیرا چه نزد محمد رح وظیفهٔ زمین اعني عشر و خراج متغیر نمیشود
بسبب متغیر شدن مالک آن * مسئله ۸ * اگر خریده کند
ذمي از تغلبي زمین ویرا که از ان دوچند عشر گرفته میشود
پس حکم آن بدستور سابق باقي میماند اعني دوچند عشر
گرفته میشود از ذمي مذکور نیز و این نزد جمیع علماي ما است
زیرا چه مضاعف گرفتن از ذمي جایز است لهذا اگر ذمي با مال
تجارت گذر کند نزد عاشر گرفته میشود از او دوچند انچه
گرفته میشود از مسلمانان و همچنین حکم زمین مذکور
بدستور سابق باقي میماند در صورتیکه خرید کند آنرا مسلمان
از تغلبي یا مسلمان گردد تغلبي که مالک آنست و این نزد
ابیحنیفه رح است خواه آن زمین در اصل مملوک تغلبي باشد
یا خریده باشد آنرا تغلبي از مسلمان و در هر صورت حکم
آن گرفتن دوچند عشر است و باقي میماند در صورتیکه
خرید کند آنرا مسلمان زیرا چه این مضاعف گرفتن وظیفه .

آن زمین مقرر شده است نزد ابیحنیفه رح پس آن زمین در صورت مذکوره مع وظیفه آن منتقل خواهد شد بسوی مسلمان چنانچه همین حکم زمین خراجی است وابویوسف رح گفتست که در صورت مذکوره در زمین مذکوره عشر واجب میشود و دو چند عشر ور ان از مسلمان گرفته نمیشود زیراچه باعث آن نبود مگر کفر مالک آن زمین و آن زایل گشت و در قدوری گفتست که همین قول محمد رح است بنا بر روایت صحیح ولیکن اصح این است که در صورت مذکوره قول محمد رح موافق قول ابیحنیفه رح است در باقی ماندن وظیفه زمین مذکور که عبارت است از گرفتن مضاعف عشر ولیکن این قول محمد رح در صورتی است که زمین مذکور ملک اصلی تغلبی باشد زیراچه در صورتیکه خریده باشد زمین مذکور را از مسلمان از ان عشر گرفته میشود نزد محمد رح نه مضاعف آن زیراچه وظیفه زمین نزد او متغیر نمیشود بسبب متغیر شدن مالک * مسئله ۹ * اگر مسلمان بفروشد زمین خود را بدست نصرانی که ذمی است و تغلبی نیست و قبض کند آنرا نصرانی مذکور پس از ان خراج گرفته میشود نزد ابیحنیفه رح زیراچه خراج لایق حال کافر است و نزد

ابي يوسف رح دو چند عشر گرفته میشود ازان و صرف نموده میشود در مصرف خراج چنانچه گرفته میشود از تغلبي و صرف نموده میشود در مصرف خراج واین آسان تراست به نسبت تبدیل عشر بسوي خراج و نزد محمد رح زمین مذکور عشري است بدستور سابق چه عشر موٴنت آن کشتیست پس متغیر و متبدل نخواهد شد مانند خراج لو بعد ازان باید دانست که عشر صرف نموده میشود نزد محمد رح در مصرف زکوة واین یک روایت است از محمد رح و روایت دیگر این است که صرف نموده میشود در مصرف خراج و باید دانست که اگر بحق شفعه بگیرد آن زمین را مسلمانی از نصرانی مذکور یا واپس داده شود زمین مذکور بیایع آن که مسلمان است بسبب فاسد شدن بیع پس در بین هر دو صورت زمین مذکور عشري است بدستور سابق اما در صورت اول پس بجهت آنکه عقد بیع راجع گشت بسوي مسلمان مذکور که شفیع است پس چنان شد که گویا او خریده است آنرا واما در صورت دوم پس بجهت آنکه بسبب واپس گشتن آن زمین بنابر فساد بیع چنان گردانیده میشود که گویا بیع آن اصلا متحقق نشده

بود وبجهت آنکه بسبب بیع وشراي فاسد حق مسلمان مذکور منقطع نشد است چه درينصورت رد آن مبیع واجب است پس زمین مذکور درينصورت عشري است بد ستورسابق *مسئله ۱۰* اگر مسلمانی بستان کرده اند سراي خود را که ملك قدیم وي است یعني او مختطله است پس بر او عشره ران لازم مي آید وقتیکه سیراب کند آن را باآب عشر واگر سیراب کند آنرا باآب خراج پس براو خراج آن واجب میشود زیراچه زمین مذکور در اصل نه عشري است ونه خراجي ودر چنین زمین مدار موئنت آن برآب است *مسئله ۱۱* برمجوسي بجهت سراي او هیچ چیز از عشر وخراج واجب نمیشود زیراچه عمر رضی مسکن را عفو کرده است واگر مجوسي سراي خود را بستان کرده اند پس براو خراج آن واجب میشود اگرچه سیراب کند آن را باآب عشر زیراچه ایجاب عشر براو متعذر است چه دران معني قربت وعبادت است وکافر اهلیت آن ندارد پس خراج درحق او متعین است وآن لایق حال وي است بجهت آنکه آن عقوبت است وبنا برقیاس قول صاحبین رح عشر براو واجب میشود در صورتیکه سیراب کند آنرا باآب عشر ولیکن نزد محمد رح یک عشر ونزد ابي یوسف

رح دوعشر و وجه آن سابقا مذکور شده است * مسئله ۱۲ * بدانکه آب باران وآب چاهها وچشمهها ودریاها که درزیر ولایت کسی نیست عشری است * مسئله ۱۳ * آب نهرها ئیکه کنده اند آنرا پادشاهان عجم چون نهریزدجرد مثلا خراجی است * مسئله ۱۴ * آب نهر خوارزم که آنرا جیحون میگویند عشری است نزد محمد رح وهمچنین آب نهر ترک که آنرا سیحون میگویند وهمچنین آب نهر بغداد که آنرا دجله میگویند وهمچنین آب نهر کوفه که آنرا فرات میگویند زیراچه این نهرها در تحت ولایت کسی نیست وکسی حمایت آن نمیکند پس آن مانند دریاها است ونزد ابی یوسف رح خراجی است زیراچه براین نهرها پل بسته میشود از کشتیها واین پل بستن قبضه است بران * مسئله ۱۵ * حکم زمین صبی وزن از قوم تغلبی حکم زمین مردان آنها است اعنی در زمین عشری دوعشر است ودر زمین خراجی خراج واحد است زیراچه صلح واقع شده است بردوچند گرفتن صدقه نه بردوچند گرفتن مؤنت محض وخراج مؤنت محض است وبرصبی وزن مسلمان عشر است پس دوچند آن گرفته خواهد شد از صبی وزن وقتیکه از قوم تغلبی باشند

* مسئله ۱۴ * در چشمه قیر یا کوکرد چیزی واجب نیست وقتیکه آن چشمه در زمین عشری باشد زیرا چه قیر و کوکرد از روئیدگی زمین نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه بر آید و بر مالک چشمه مذکور خراج است در صورتیکه چشمه مذکور واقع شده باشد در زمین خراجی و اما این وقتی است که حریم آن صالح زراعت باشد زیرا چه خراج متعلق است باینکه صاحب آن قادر باشد بر زراعت نمودن در آن والله اعلم

باب در بیان مصرف زکوة اعنی کسیکه دادن زکوة باو جایز است و در بیان کسیکه دادن زکوة باو جایز نیست * مسئله ۱ * باید دانست که مصرف زکوة در اصل هشت نوع است یکی فقیر دوم مسکین و سیوم عامل تحصیل زکوة بشرطیکه هاشمی نباشد و چهارم مکاتب که زکوة باو داده میشود برای خلاصی رقبهٔ او تا آزاد کرده و پنجم مدیونیکه مالک نصاب نباشد وششم فی سبیل الله و هفتم ابن السبیل و هشتم مولفة القلوب و این هشت نوع در اصل مصرف زکوة است بجهت آنکه این هشت نوع در قرآن مجید مذکور است

ویکلیه حصر وعده ایتعالی در قرآن مجید فرموده است که صدقه
حلال نیست مگر برای فقرا و مساکین و عاملانیکه تحصیل
آن می نمایند و مولفة القلوب و فی الرقاب وغارمین و فی سبیل
الله و ابن السبیل پس سوای اینها کسی مصرف زکوة نیست
ولیکن از انجمله مؤلفة القلوب بعد از زمان رسول خدا
صلعم ساقط شده است زیراچه رسول خدا صلعم زکوة بآنها
میداد تا آنها بطمع مال شر برپا ننمایند بامسلمانان بلکه
معین و مددگار مسلمانان باشند و چون حق تعالی اسلام
و اهل اسلام را قوت داده مستغنی کرد مسلمانان را از
مولفة القلوب و بر سقوط آنها اجماع صحابه رض منعقد شده است
و باید دانست که فقیر آنرا میگویند که چیزی قلیل کم از
مقدار نصاب داشته باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی
نداشته باشد و این تفسیر فقیر و مسکین مرویست از ابیحنیفه
رح و بعضی عکس آن گفته اند ولکل وجهة هو مولیها
و بیان قسم فقیر و مسکین که یک است یا دو در کتاب وصایا
خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۲ * باید که امام
عامل مذکور را بدهد از زکوة بقدر عمل او و بس آنقدر بدهد که

که کفایت کند ویرا و اعوان ویرا و حصه مقدر بثمن نیست
چنانچه شافعی رح بآن قایل است زیراچه او رح میگوید
که مصرف زکوة هشت نوع است و یکی ازان عامل مذکور
است پس حق او ثمن است و دلیل علمای ما این است
که استحقاق گرفتن زکوة مر عامل مذکور را بطریق
کفایت است بجهت عمل و بطریق صدقه نیست لهذا عامل
مذکور حق خود را میگیرد از زکوة اگرچه او غنی باشد و اگرچه
عامل مذکور بجهت عمل خود میگیرد بطریق کفایت نه بطریق
صدقه ولیکن دران شبهه صدقه است لهذا عامل هاشمی نخواهد
گرفت آنرا تا اقربای پیغمبر صلعم از شبهه خوردن مال
زکوة که چرک است محفوظ مانند و اقربای پیغمبر صلعم
بجهت تعظیم قرابت پیغمبر صلعم مستحق تعظیم و کرامت
اند و غنی برابر آنها نیست در استحقاق کرامت پس شبهه
مذکوره در حق او اعتبار نموده نشد و باید دانست که لفظ
فی الرقاب که در قرآن در باب بیان مصرف زکوة مذکور است
ازان مکاتب مراد است و این منقول است از پیغمبر صلعم
و همچنین از غارمین که در قرآن درین باب مذکور است مدیون

مذکور مراد است وشافعی رح گفتست که مراد ازان کسی است
که تحمل غرامت وتاوان نموده باشد برای اصلاح ذات البین
وبرای اطفای آتش فتنه میان دو گروه وباید دانست که
دو کس که میان آنها با یکدیگر ملال وناخوشی باشد آنهارا
ذات البین میگویند * مسئله ٣ * ومراد از لفظ فی سبیل الله
که در قرآن مذکور است منقطع الغزات مراد است نزد ابی یوسف
رح وباید دانست که منقطع الغزات آنرا میگویند که از
میان غازیان تهیدست باشد وبسبب بی اسبابی برای
رفتن جهاد نشواند ودلیل ابی یوسف رح این است که از لفظ
فی سبیل الله منقطع الغزات متبادر است در عرف ومحمد رح
گفتست که مراد ازان منقطع الحاج است بجهت آنکه مرویست
که شخصی شتر خود را تصدق نموده بود فی سبیل الله عزوجل
پس پیغمبر صلعم فرمود که سوار کنند برای شتر حاجیان را ومعنی
منقطع الحاج را از معنی منقطع الغزات قیاس باید
کرد وباید دانست که نزد علمای ما زکوة داده نمیشود بغازیکه
غنی باشد زیرا چه مصرف زکوة نیست مگر فقیران وباید
دانست که مراد از ابن سبیل کسی است که مال دارد در وطن باشد

واود رمکان دیگراست ودر انجا تهیدستست است وهیچ ندارد
* مسئله ۴ * هفت گروه که مذکور شدند اینها مصرف
زکوة اند ومالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید
زکوة میان این هفت گروه باینطور که بهر گروه چیزی بدهد
واگر خواهد اکتفا نماید بر گروه واحد واین نزد علمای
ما است وشافعی رح گفتست که مالک را ادای زکوة جایز نیست
مگر باینطور که بسه سه نفر از هر گروه چیزی بدهد ودلیل
شافعی رح این است که در قول خدای عزوجل انما الصدقات للفقرا
الآیه اضافة صدقه بحرف لام است وآن برای استحقاق وتملیک
است ودلیل علمای ما این است که معلوم است که زکوة حق ملک
الله تعالی است نه حق دیگری پس آن اضافة بحرف لام برای
بیان مصرف است نه برای استحقاق وتملیک وبرای
مصرف شدن اصناف هفتگانه مذکوره برای
زکوة علت نیست مگر فقر وجهات فقر در آنها مختلف باشد
وباید دانست که مذهب علمای ما مرویست از عمر وابن عباس
رض * مسئله ۵ * دادن زکوة بذمی جایز نیست زیرا چه
پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرموده که بگیر آنرا از اغنیای مسلمانان

وبدهد آنرا بفقراي مسلمانان * مسئله ۶ * سواي زكوة صدقه
ديگر داده ميشود بذمي نيز و شافعي رح ميگويد كه آن داده
نميشود بذمي مانند زكوة واين يك روايت است از ابي يوسف
رح نيز ودليل علماي ما اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است
كه تصدق نمائيد باهل هر دين وعلماي ما ميگويند كه اگر
حديث معاذ رض نمي بود تا تجويز ميكرديم دادن زكوة را
نيز بذمي * مسئله ۷ * اگر از مال زكوة مسجد بنا كند
يا كفن دهد مرده را زكوة ادا نميشود زيرا چه ركن ادای
زكوة اين است كه تمليك آن نمايد بمستحق وآن درين صورت
يافته نميشود * مسئله ۸ * اگر از مال زكوة ادا نموده شود
دين ميت زكوة ادا نميشود زيرا چه اداي دين غير مقتضي تمليك
آن از آن غير نميشود خصوصا وقتيكه مديون ميت باشد
* مسئله ۹ * اگر از مال زكوة بنده خريده آزاد كند
اداي زكوة نميشود وامام مالك رح ميگويد كه درينصورت
زكوة ادا ميشود بجهت آنكه او رح ميگويد كه مراد از لفظ
في الرقاب كه در قرآن مذكور است همين است كه بنده
خريده آزاد كرده شود ودليل علماي ما اين است كه آزاد كردن

نده از اسقاط ملک است و تملیک نیست * مسئله ۱۰ * دادن زکوة بسا غنیا جایز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که صدقه حلال نیست مر غني را و شافعي رح تجویز نموده است زکوة را بغازي که غني باشد و این حدیث بسبب اطلاق حجت است برا و همچنین حجت است برا و حدیث معاذ رض که سابق مذکور شد * مسئله ۱۱ * مالک را جایز نیست که زکوة دهد بپدر خود یا بجد خود یا بپدر جد خود اگرچه بالا رود و همچنین جایز نیست و برا که زکوة دهد بفرزند خود یا بفرزند فرزند خود اگرچه پائین رود زیرا چه منافع ملک میان مالک و میان آنها متصل است یعنی هر یک مال دیگرا انتفاع میگیرد پس تملیک بروجه کمال در ینصورت یافته نمیشود * مسئله ۱۲ * مالک را جایز نیست که زکوة دهد بزوجه خود زیرا چه منافع مال میان زن و شوهر مشترک مي باشد از روي عادت و همچنین جایز نیست مر زن را که زکوة مال خود بدهد بشوهر خود نزد ابیحنیفه رح بنابر وجهي که در مسئله زوجه مذکور شد و صاحبین رح گفته اند که دادن زکوة بشوهر جایز است زیرا چه زوجه عبد الله بن مسعود رض نزد پیغمبر صلعم سوال کرد از اینکه صدقه دهد

شوهر خود را و پیغمبر صلعم جواب او فرمود که ترا در ینصورت
دو اجر است یکی اجر صدقه دوم اجر صله و علما از طرف
ابیحنیفه رح جواب میدهند و میگویند که مراد از صدقه که
درین حدیث مذکور است صدقه نفل است * مسئله ۱۳ *
مالک را جایز نیست که زکوة مال خود بدهد بمکاتب خود
یا بپدر خود یا بام ولد خود زیرا چه درینصورت ها تملیک
یا فته نمیشود بجهت آنکه مالیکه میرسد بمملوک از ان خواجه
میگردد و همچنین خواجه را حق است در مال مکاتب او پس
تملیک او مر او را تمام نمیشود * مسئله ۱۴ * جایز نیست
مالک را که زکوة دهد به بنده خود که جزوی از اجزای آنرا
آزاد کرده است نزد ابیحنیفه رح زیرا چه بنده مذکور نزد
او بمنزله مکاتب است و نزد صاحبین رح زکوة دادن به بنده
مذکور جایز است زیرا چه بنده مذکور نزد شان آزاد مدیون
است * مسئله ۱۵ * جایز نیست زکوة دادن بمملوک
غنی زیرا چه اگر تملیک آن نموده شود به بنده مذکور
پس آن مملوک خواجه او میگردد و خواجه مذکور غنی است
و تملیک زکوة مر او را جایز نیست و همچنین جایز نیست

دادن زکوة بفرزند غني وقتيکه فرزند مذکور صغير باشد
چه فرزند مذکور غني شمرده ميشود بمال پدر بخلاف آنکه
فرزند غني کبير وفقير باشد چه او غني شمرده نميشود بمال
پدر اگرچه نفقه او نيز بر پدر است و بخلاف زوجه غني زيراچه
او اگر فقير باشد غني شمرده نميشود بمال شوهر و بمقدار نفقه
غني نميشود * مسئله ۱۴ * زکوة دادن به بني هاشم جايز
نيست زيراچه پيغمبر صلعم فرموده استکه يا بني هاشم بدرستيکه
الله تعالي حرام گردانيده است در حق شما غساله مردمان
و چرک آنهارا وعوض آن براي شما کرده انيده است خمس
خمس را از مال غنيمت ومراد از غساله در حديث
زکوة مال است پس اين جايز نيست مر بني هاشم را بخلاف
صدقه نفل زيراچه مال زکوة بمنزله آب مستعمل است که
استعمال نموده شود براي اسقاط فرض وآن ملوث ميگردد
به نجاست ناپاکان لهذا وضو بآن روا نيست بخلاف صدقه
نفل چه آن بمنزله آب استکه مستعمل شده باشد براي محض
تبرد وخنکي واين ملوث نميشود لهذا وضو بآن روا است
و بايد دانست که مراد از بني هاشم آل علي و آل عباس و آل

پیغمبر و آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب اند زیراچه اینها منسوب اند بسوی هاشم بن عبد المناف و مراد از هاشم در حدیث مذکور همین هاشم است که جد پیغمبر صلعم است چه نسبت قبیله باو کرده میشود اگرچه بنام هاشم اشخاص دیگر نیز گذشتند و باید دانست که موالی بنی هاشم نیز در حکم بنی هاشم اند بجهت آنکه مرویست که یکی از موالی پیغمبر صلعم سوال کرد از جناب رسالت مآب صلعم که آیا صدقه حلال است برای ما پس پیغمبر صلعم در جواب او فرمود که نی زیراچه تو مولای ما هستی بخلاف آنکه اگر آزاد کند بنده خود را که نصرانی است چه او در حکم قریشی اعتبار نموده نمیشود در حق سقوط جزیه بلکه جزیه از و گرفته و اعتبار نموده میشود در حق او خال او نصرانی خواجه زیراچه همین موافق قیاس است و الحاق آن بخواجه در حق حرمت زکوة بنص معلوم شده است و نص در نصرانی بلفظ شد است نقطه در حق احکام دیگر

* مسئله ۱۷ * اگر کسی زکوة مال خود داد بشخصی باین گمان که او مصرف زکوة است و بعد از آن معلوم شد که شخص مذکور غنی است یا هاشمی یا کافر یا داد زکوة را بشخصی در شب

بخاری و بعد از ان ظاهر گشت که شخص مذکور پدر او است یا پسر
او پس در ین صورت نماز کوته او را میشود و اعاده آن بر او واجب نیست
و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفته است که در صورتهای
مذکوره اعاده زکوة بر آن کس واجب است بجهت آنکه آن کس را
در یافتن حال شخص مذکور ممکن بود باینطور که می پرسید حال
ویرا از وی یا از مردمان و با وجود آن هرگاه خطای او یقینا ظاهر
گشت پس اجتهاد او باطل گشت و اعاده زکوة بر او لازم شد چنانچه
اگر چند آوند آب که بعضی از ان پاک است و بعضی از ان ناپاک است
یا چند پارچه که بعضی از ان پاک است و بعضی ناپاک باهم مختلط
باشند لیکن پاک در عدد زاید باشد و شخصی تحری نموده از آب
آوندی از ان آوندها وضو کند یا پارچه از ان پارچه ها بپوشد و نماز
گذارد و بعد از ان یقینا ظاهر شود خطای او پس بر این شخص اعاده
نماز مذکوره واجب میگردد و دلیل طرفین رح یکی این است که
مرویست که وکیل یزید پدر معن زکوة مال او داده بود به پسر
وی که معن است و ویرا معلوم نبود و بعد از ان چون این ماجرا نزد
پیغمبر صلعم مذکور شد فرمود به یزید مذکور که مر ترا است
انچه نیت آن کردی و بمعن فرمود که مر ترا است انچه گرفتی

ودرم اين است كه اطلاع بر احوال انسان چون فقر وغنا وغيره بطريق ظن و اجتهاد ميشود نه بر طريق قطع و يقين پس بتانموده خواهد شد امر احوال شخص مذكور برانچه ثابت بوده در كمان آن كس چنانچه معتبر است كمان انسان درصورتيكه قبله مشتبه گردد واو تحري كرده نماز كند وازابيحنيفه رح مرويست كه درغير صورت غنا زكوة اواد انميشود وليكن ظاهر روايت همان است كه اول مذكور شد واين كه مذكور شد وقتي است كه آنكس زكوة داده باشد بشخص مذكور بسبب آنكه بعد از تحري ظن نموده بود كه شخص مذكور مصرف زكوة است واگر تحري نكرده باشد يابعد از تحري ويرا شك مانده باشد دراينكه شخص مذكور مصرف زكوة است يا بعد از تحري ظن نموده باشد كه شخص مذكور مصرف زكوة نيست پس درينصورتها زكوة ادا نميشود مگر آنكه بعد ازان معلوم شود كه شخص مذكور فقير و مصرف زكوة است وهمين صحيح است * مسئله ١٨ * اگر زكوة دادكسي به شخصي وبعد ازان معلوم شد ويرا كه شخص مذكور بنده وي است يا مكاتب وي پس آن زكوة ادانميشود زيرا چه درينصورت

تملیک یافته نمیشود بنابر آنکه بنده و مکاتب را اهلیت تملک
نیست و تملیک رکن ادای زکوة است چنانچه سابق مذکور
شد است * مسئله ۱۹ * دادن زکوة صحیح نیست بکسیکه
مالک نصاب است از هر مال که باشد بجهت آنکه شخص
مذکور غنی است زیراچه در شرع مالک نصاب را غنی میگویند
ولیکن شرط غنا این است که نصاب مذکور از حاجت اصلی
زاید باشد و با ینقدر زکوة حرام میشود و امانماي آن بسبب
جولان حول پس آن شرط وجوب زکوة است و باید دانست
که زکوة دادن بشخصی که مالک کم از نصاب باشد جایز است
اگرچه آنشخص صحیح البدن و قادر بر کسب باشد بجهت آنکه
شخص مذکور فقیر است و فقیر مصرف زکوة است و بجهت آنکه
اطلاع بر حال انسان که حقیقة محتاج است دشوار است پس
مدار حکم بر دلیل حاجت است و عدم ملکیت نصاب دلیل
حاجت است * مسئله ۲۰ * اگر کسی بدهد بشخص
واحد بقدر دوصد درم یا زیاده ازان از مال زکوة خود پس
این مکروه است ولیکن جایز است و نزد زفر رح گفته است که جایز
نیست زیراچه درین صورت غنای آن شخص مقارن ادای زکوة

میشود پس لازم می آید که زکوة بغنی داده شود و دلیل
علمای ما این است که غنای آن شخص اثر ادای زکوة است
در صورت مذکوره پس غنای او بعد از ادای زکوة متعقب
خواهد شد نه مقارن او و لیکن هرگاه در صورت مذکوره
حصول غنا قریب ادای زکوة است پس مکروه خواهد شد چنانچه
مکروه میشود نماز در صورتیکه نماز گذارد کسی در مکانی
که قریب آن نجاست است * مسئله ٢١ * ابو حنیفه رح
گفتست که احب نزد من این است که آنقدر زکوة داده شود
بفقیر که او در آن روز از سوال مستغنی گردد * مسئله ٢ *
نقل نمودن زکوة از شهری بشهری دیگر مکروه است
بلکه باید که زکوة هر شهر بمستحقان آن شهر داده
شود بجهت حدیث معاذ رض که سابق مذکور شد و بجهت آنکه
دران رعایت حق جوار است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خود
یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهر وی زیرا چه در صورت
اولی صله رحمی است و در صورت دوم زیاده دفع حاجت است
و باید دانست که برای غیر این ها نقل کردن زکوة بشهر دیگر اگرچه
مکروه است ولیکن زکوة ادا میشود زیرا چه مصرف زکوة مطلقا

فقرا اند از روي نص والله اعلم

باب در بيان صدقه فطر * مسئله ۱ * صدقه

قطر واجب است بر مسلمانان آزاد بشرطيكه مالك نصاب باشد

ما ينطوركه نصاب مذكور فارغ باشد از مسكن او و جامهاي او و اثاث

البيت و اسپ و سلاح و بنده او اما وجوب صدقه فطر پس آن ثابت است

بجهت آنكه مرويست كه پيغمبر صلعم در خطبه عيد الفطر فرمود

كه بدهيد از هر آزاد و بنده صغير باشد يا كبير نصف صاع از گندم

يا يك صاع از خرما يا يك صاع از جو و اين حديث را روايت كرده است

ثعلبه بن صغير عدوي يا صعير عذري و بمثل اين حديث كه از احاديث

آحاد است وجوب ثابت ميشود نه فرضيت و بايد دانست كه شرط

نموده شد حريت تا متحقق شود تمليك و شرط نموده شد اسلام

تا متحقق شود معني قربت و عبادت و شرط نموده شد

كه مالك نصاب باشد بجهت آنكه پيغمبر صلعم فرموده است

كه صدقه داده نميشود مگر از قوت غنا و شافعي رح گفتست

كه صدقه فطر واجب است بر كسيكه مالك زياده باشد بر قوت يكروزه

خود و عيال خود و حديث مذكور حجت است بر او و بايد دانست

كه غنا اندازه نموده شده است بقدر نصاب چه اندازه غنا در شرع

بآن وارد شده است ولیکن بشرطیکه آن نصاب از حاجت اصلی زیاده باشد زیراچه آنچه مشغول باشد بحاجت اصلی پس آن بمنزله معدوم است ونمیشد دران شرط نیست وباید دانست که باین نصاب سه چیز متعلق است یکی حرمت صدقه ودوم وجوب قربانی وسیوم وجوب صدقه فطر * مسئله ۲ * صدقه فطر واجب است بر انسان بجهت ذات خود زیراچه ابن عمر رض روایت کرد است که پیغمبر صلعم صدقه فطر فرض کرد است بر انسان مرد باشد یا زن * مسئله ۳ * بر انسان واجب است که صدقه فطر ادا نماید از اولاد صغار خود زیراچه سبب وجوب زکوة فطر قول علیه السلام است که راس یمونه ویلی علیه یعنی شخصیکه مؤنت آنها بر اوست و ولایت اواست بر آنها و زکوة مضاف میشود بسوی راس چنانچه میگویند زکوة الراس اعنی زکوة شخص وآن اضافة علامت سبب است واما اضافة زکوة بسوی فطر چنانچه میگویند صدقة الفطر پس باعتبار آنست که فطر وقت آنست وازینجهت متعدد میشود زکوة فطر بسبب تعدد راس اعنی شخص باوجود اتحاد روز وهرگاه سبب وجوب صدقه فطر راس اعنی شخص مذکور شد که مؤنت آنها بذمه

او است و ولایت او بر آنها است پس اولاد صغار او که بمعنی وی‌اند
با و ملحق خواهند بود حاصل آنکه او ولی آنها است و مؤنت
آنها بر ذمهٔ وی است پس صدقهٔ آنها نیز بر او خواهد شد چه صدقه
مذکوره نیز از جمله مؤنت است و همچنین خواهد داد صدقه
فطر از کنیز و بندهٔ خود چه او ولی اینها است و مؤنت اینها
بر وی است و اینهمه که مذکور شد وقتی است که بنده و کنیز برای
تجارت نباشد و اولاد صغار را مال نباشد چه اگر مر آنها را
مال باشد پس صدقهٔ فطر از انها از مال آنها ادا نموده خواهد
شد نزد شیخین رح و محمد رح در این مسئله مخالف ایشان
است و دلیل شیخین رح این است که شارع صدقهٔ فطر را بجای
نفقه جاری نموده است پس آن مانند نفقه است * مسئلهٔ ۴ *
بر انسان واجب نیست که صدقهٔ فطر از زوجهٔ خود ادا نماید
بجهت آنکه در ولایت و مؤنت در حق زوجه او قصور است
زیرا چه شوهر ولی زن نیست مگر در حقوق نکاح و در غیر
حقوق نکاح شوهر ولی زن نیست و همچنین مؤنت زن نیست
بر شوهر مگر در رواتب چون خوراک و پوشاک و سکنی وغیره
و در غیر رواتب مؤنت آن بر او نیست چون علاج و همچنین

انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد کبار خود
اگرچه آنها در عیال او باشند زیرا که ویرا ولایت نیست در حق
آنها ولیکن اگر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد کبار
و از زوجه خود بغیر امر آنها جایز است از روی استحسان چه
اذن آنها ثابت است از روی عادت * مسئله ۵ * بر انسان
واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود بسبب
عدم ولایت و عدم غنی بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود
صدقه فطر ادا نماید چه او فقیر است * مسئله ۶ * واجب
است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه
ویرا ولایت است در حق آنها * مسئله ۷ * بر انسان
واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیزکه برای تجارت
است و شافعی رح میگوید که صدقه فطر واجب است بر بنده
و کنیزکه برای تجارت است و ادای آن مینماید خواجه و زکوة
آن واجب است بر خواجه و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر
بنده و کنیز مذکوران است و وجوب زکوة آن بر خواجه
آنها است و سبب این هردو علیحده است و هرگاه چنین
شد پس بسبب وجوب هردو تکرار صدقه بر خواجه در

یکسال بجهت مال واحد لازم نمی آید و نزد علمای ما وجوب صدقه فطر بجهت مملوک برخواجه وی است چنانچه زکوة آن نیز بر خواجه نیست و هرگاه چنین شد پس بسبب وجوب هرد و لازم می آید برخواجه که بجهت یک مال در یکسال دو صدقه واجب شود و آن جایز نیست چه پیغمبر صلعم از ان نهی کرده است

* مسئله ۸ * بجهت بندهٔ مشترک صدقه فطر واجب نمیشود بر هیچ یکی از دو خواجه زیراچه در هرد و خواجه قصور ولایت و قصور مؤنت است و همچنین در بنده هاي مشترک صدقه فطر واجب نیست بر هیچ یکي از دو خواجه نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که درینصورت بر هریک از دو خواجه صدقه فطر واجب میشود آن مقدار حصه او که بنده تمام است چون یک یا دو مثلا نه بجهت کم از ان چون نصف و ربع یعني اگر مشترک باشد میان دو کس پنج بنده مثلا پس درینصورت بر هریک از ان دو کس صدقه دو بنده واجب است نه صدقه دو و نیم بنده و این اختلاف بنابر آن است که نزد ابیحنیفه رح قسمت جاري نیست در رقیق و نزد صاحبین رح جاري است و بعضي گفته اند که درصورت مذکوره اختلاف نیست بلکه قول صاحبین رح موافق قول

است و از خرما و جو یک صاع است وصاحبین رح گفته اند که مویز
خشک بمنزله جو است و این یک روایت است از ابیحنیفه رح نیز و
انچه اول مذکور شد روایت جامع صغیر است وشافعي رح گفتست
که مقدار صدقه فطر از جمیع انچه مذکور شد یک صاع است بجهت
آنکه ابوسعید خدري رض گفتست که ما یان در عهد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم صدقه فطر از هر جنس بمقدار یک صاع
ادا میکردیم و دلیل علمای ما حدیث ثعلبه عذري است که سابق
مذکور شده است و مذهب جماعتي از صحابه رض چون خلفاي
راشدین وغیره موافق مذهب علمای ماست و حدیث ابي سعید
خدري رض که دلیل شافعي رح است محمول است برینکه از مقدار
واجب زیاده میدادند بطریق نفل و دلیل صاحبین رح براینکه مویز
بمنزله جو است این است که مویز و خرما در مقصود متقارب است
پس مویز بمنزله جو خواهد بود چنانچه خرما مانند جو است
و دلیل ابیحنیفه رح این است که مویز و گندم متقارب است در معني
زیرا چه فقیر میخورد آرد گندم را مع سبوس آن و همچنین
میخورد مویز را مع خسته آن بخلاف خرما چه آن ما نند
جو است بجهت آنکه انداخته میشود خسته آن چنانچه انداخته

میشود سبوس جو و باید دانست که آرد جو مانند جو است و اولی این است که فرق کند میان آرد گندم و جو همچنین در پست هردو رعایت قدر و قیمت هردو کرده شود احتیاطا اگرچه در بعض احادیث ذکر آرد نیز آمده است و مراد از رعایت قدر و قیمت این است که اگر قیمت نصف صاع از آرد گندم برابر قیمت نصف صاع گندم باشد پس دادن نصف صاع از آرد آن کفایت میکند وگرنه کفایت نمیکند وهمچنین در آرد جو وایں در جامع صغیر مذکور نیست بجهت آنکه غالبا قیمت آرد کم از قیمت گندم و جو نمیشود بلکه غالبا قیمت آرد از قیمت گندم وجو زیاده می باشد و باید دانست که در نان قیمت معتبر است و همین صحیح است نیز باید دانست که نصف صاع از گندم از روی وزن معتبر است بنا بر انچه مرویست از ابی حنیفه رح و از محمد رح مرویست که از روی کیل معتبر است * مسئله ۲ * آرد گندم اولی است از گندم و درهم اولی است از آرد بنا بر انچه مرویست از ابی یوسف رح وهمین مختار فقیه ابو جعفر رح است زیراچه از درهم زیاده دفع حاجت و از آرد زود دفع حاجت میشود بخلاف گندم چه در ان حاجت آرد ساختن است

ومرويست که ابوبکر اعمش رح میگوید که نکندم افضل است
از آرد ودرهم زیرا چه بسبب دادن نکندم صدقه فطر با جماع
ادا میشود چه در آرد ودرهم اختلاف شافعي رح است * مسئله ۳ *
صاع نزد ابیحنیفه ومحمد رح هشت رطل است برطل عراقی
وابویوسف رح گفتست که پنج رطل است وثلث رطل وهمین
قول شافعي رح است زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که صاع ما
کوچک است از صاعهاي دیگر ودلیل طرفین رح این است که
مرویست که رسول خدا صلعم وضوء میکرد بمد که دو رطل است
وغسل میکرد بصاع که هشت رطل وهمچنین بود صاع عمر رض
واین صاع کوچک است به نسبت صاع هاشمي ومردمان
استعمال مینموده ند صاع هاشمي را * مسئله ۴ * وجوب صدقه
فطر متعلق است بوقت طلوع فجر روز عید الفطر اعني شرط
وجوب آن وقت مذکور است وشافعي رح گفتست که
وجوب آن متعلق است بوقت غروب آفتاب در روز اخیر
رمضان وفایده این اختلاف آنست که اگر مسلمان گبرزده
کسي یا فرزندي متولد شود مرکسي را در شب عید الفطر
پس صدقه فطر از وي از آن فرزند واجب میشود نزد علمائي ما

ونزد شافعی رح واجب نمیشود واگر بمیرد در شب مذکور
کسی از اولاد یا از کنیز و بنده های شخصی پس صدقه فطر
از آنها واجب میشود نزد شافعی رح و نزد علمای ما واجب
نمیشود و دلیل شافعی رح این است که صدقه فطر بفطر اختصاص و تعلق
دارد چنانچه اضافت صدقه مذکوره بسوی فطر دلالت میکند
بر آن و وقت غروب آفتاب در روز آخر رمضان وقت فطر است
و علمای ما میگویند که اختصاص آن اضافت بفطر است و اختصاص
فطر بروز است نه بشب لهذا یوم الفطر گفته میشود و لیلة الفطر
گفته نمیشود پس وجوب صدقه فطر متعلق خواهد شد
بصبح روز عید الفطر نه بشب آن * مسئله ۰ * مستحب
این است که ادا نمایند مردمان صدقه فطر را روز
عید الفطر پیش از آنکه متوجه شوند بسوی عیدگاه
برای نماز عید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین میکردند بجهت آنکه
امر باداي صدقه فطر برای آن است تا فقرا بسبب آن از سوال
مستغنی شوند و بخاطر جمع مشغول شوند بنماز عید و این مقصود
حاصل میشود در صورتیکه صدقه فطر مقدم از نماز عید ادا
نموده شود و اگر مقدم ادا نمایند صدقه فطر را از روز عید

جایزاست زیراچه ادای واجب بعد از تحقق سبب آن جایز است
مانند ادای زکوة پیش از حولان حول بعد از تحقق نصاب
ودرینجا نیز سبب وجوب صدقه فطر متحقق است وباید
دانست که در تقدیم ادای صدقه فطر بر روز عید تفصیل مدت
نیست بلکه تقدیم آن بر روز عید بعد از تحقق سبب مطلقا جایز
است وهمین صحیح است * مسئله ۴ * اگر کسی ادا نکند
صدقه فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه
فطر ساقط نمیشود بلکه باید که بعد از ان نیز ادا نماید آنرا
زیراچه وجوب آن برای دفع حاجت فقیر است واین امر معقول
است واینمعنی بعد از گذشتن روز عید نیز باقی میماند پس
ضرور است که بعد از گذشتن روز عید مذکور نیز ادا نماید
بخلاف قربانی چه آن ساقط میشود بعد از گذشتن ایام
نحر زیراچه ریختن خون وذبح نمودن قربانی در آن عبادت
است واین موافق قیاس نیست وعبادت گشتن آن معلوم
شده است در ایام نحر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام نحر
قربانی نموده نمیشود والله اعلم

کتاب در بیان روزه روزه بر دو نوع است

یکی واجب دوم نفل و واجب نیز دو نوع است یکی آنکه تعلق
دارد بزمان معین چون روزه ماه رمضان و روزه نذر معین
و این روزه جایز میشود اگر نیت آن نماید از شب و اگر در
شب اتفاق نیت آن نشود حتی که صبح کرده پس درینصورت
اگر نیت آن نماید بعد از صبح تا وقت زوال جایز است و
شافعی رح میگوید که این نیت صحیح نیست بلکه ضرور
است که نیت آن از شب نماید تا روزه مذکور صحیح شود
* مسئله ۱ * باید دانست که روزه ماه رمضان فرض است
بجهت آنکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که
فرض گردانیده شده است بر شما روزه ماه رمضان و هم بر آن
اجماع امت است لهذا اگر کسی انکار آن نماید کافر میگردد
* مسئله ۲ * روزه نذر واجب است بجهت آنکه خدای تعالی
در قرآن مجید بایفای نذر امر کرده است و باید دانست که
سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است لهذا مضاف است
بسوی ماه رمضان و مکرر میشود بسبب مکرر شدن
ماه رمضان ولیکن هر روزه از ماه رمضان سبب
وجوب روزه آن روز است و همچنین سبب وجوب

روزه نذر نذر راست * مسئله ۳ * نیت در هر روزه شرط است
و بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و دلیل شافعی رح بر اینکه
نیت روزه از شب ضرور است یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که روزه نیست مر کسی را که نیت آن نکند از شب
دوم این است که اگر از شب نیت نکند بلکه بعد از صبح
نیت آن نماید جزو اول از روز صحیح نباشد و بسبب آنکه
در آن نیت نبود فاسد شد پس صحیح نخواهد شد جزو ثانی نیز
بجهت آنکه روزه شی واحد است و متجزی نیست اعنی متصور
نیست که جزوی از آن صحیح باشد و جزوی دیگر غیر صحیح
و این حکم روزه واجب است نزد شافعی رح بخلاف روزه
نفل چه آن صحیح است نزد او نیز به نیتی که بعد از صبح یا قبل
زوال شود و برای چه روزه نفل نزد او متجزی است و دلیل علمای ما
یکی این است که چون روز شک بعد از طلوع آفتاب اعرابی
گواهی داد بر رویت هلال رمضان نزد پیغمبر صلعم پس پیغمبر صلعم
فرمود که هر که چیزی خورده باشد باید که باقی روز چیزی
نخورد و هر که چیزی نخورده باشد باید که روزه دارد
و حدیث که شافعی رح روایت کرده است مراد از آن نفی فضیلت است

یا منوط از آن این است که اگر نیت روزه کند بعد از صبح از وقت
نیت نه از وقت شب پس جایز نیست بلکه ضرور است که نیت روزه
نماید از شب اگرچه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر
نیت روزه کند کسی در وقت نصف نهار از وقت نیت نه از وقت
صبح روزه او صحیح نمیشود نزد علمای ما و دوم این است که روزه
ماه رمضان معین است برای روزه رمضان و معیار آن است
پس امساک در اول روز رمضان موقوف خواهد ماند بر نیت متاخر
که معتبر باشد یا اکثر آن مانند نفل از صبح تا اگر آن نیت یافت
خواهد شد بعد از آن پس آن امساک روزه خواهد شد
وگرنه روزه نخواهد شد و سر آن این است که روزه رکن واحد ممدود از است
از صبح تا شام و نیت برای تعیین آن است برای خدا تعالی و هرگاه نیت
مقارن شود با اکثر روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تحقق آن
در اکثر متحقق شمرده خواهد شد بخلاف نماز و حج زیرا چه آن مشتمل
است بر چند رکن پس شرط است در آن که نیت مقارن باشد بشروع آن
تا آن نیت در جمیع ارکان معتبر شود بخلاف روزه قضا چه
در آن نیت از شب ضرور است زیرا چه آن روز فی نفسه
برای روزه قضا متعین نیست چنانچه روز رمضان

براي روزه رمضان متعين است بلكه روزهاي ديگر شوال
ماه رمضان براي روزه نفل است چنانچه روزهاي ماه رمضان
براي روزه فرض است واصل در روزهاي ديگر روزه نفل
است وگردانيدن آن براي قضا عارضي است پس موقوف
خواهد بود بر اينكه نيت قضا نمايد از شب تا آن روزه كه در
اصل نفل است از اول براي قضا واقع شود بخلاف آنكه اكثر
نيت روزه كند كسي بعد از زوال چه اين نيت مقترن نيست با كثر
روزه پس درين صورت جانب عدم تحقق روزه ترجيح دارد بعد
ازان بايد دانست كه انچه مذكور شد كه براي روزه رمضان و
روزه نذر آن نيت معتبر است كه يافته شود از وقت صبح
تا وقت زوال مذكور است در مختصر قدوري ودر جامع صغير
مذكور است كه آن نيت معتبر است كه يافته شود قبل نيم روز
همين اصح است زيراچه ضرور است كه يافته شود نيت در اكثر
روز تا قايم مقام كل شود ونصف روز عبارت است از صبح
صادق تا وقت استوا پس ضرور است كه نيت روزه يافته شود
پيش از وقت استوا تا نيت متحقق شود در اكثر روز بايد دانست
كه درين حكم مسافر ومقيم وصحيح البدن ومريض همه برابر است

نیز اینجا تفصیل نیست در انچه مذکور شد از دلایل و زفر رح میگوید که در حالت مسافر بودن واجب است که نیت روزه نماید از شب * مسئله * روزه که وجوب آن متعلق است بزمان معین چون روزه رمضان و روزه نذر معین ادا میشود به نیت مطلق روزه و به نیت روزه نفل و هم به نیت روزه دیگر که واجب است یعنی اگر در رمضان مثلا نیت مطلق روزه نماید و تعین فرض نکند یا نیت روزه نفل نماید یا نیت روزه دیگر سوای روزه رمضان نماید پس درین صورتها آن روزه از روزه رمضان واقع میشود و بآن روزه رمضان ادا میشود و شافعی رح در صورت نیت نفل گفته است که این لغو است و هیچ فایده ندارد یعنی بآن نه روزه نفل میشود نه روزه فرض و در صورت نیت مطلق روزه از شافعی رح دو قول است یکی موافق علمای ما و دوم اینکه دران صورت روزه فرض ادا نمیشود و دلیل علمای ما این است که روزه فرض درین متعین است و سوای روزه رمضان روزه دیگر دران مشروع نیست پس نیت مطلق روزه بران منطبق خواهد شد چنانچه اگر شخص واحد در خانه باشد و کسی بگوید که درین

انسان است پس اسم انسانی که مطلق است بر شخص مذکور منطبق میشود و همچنین اگر نیت روزه نفل کند در رمضان به بیمار نیست و اجنبید در کم نیسابها دراں چون روزه نذر مطلق پس درین هر دو صورت نیز روزه رمضان ادا میشود زیراچه در نیت مذکوره نیت اصل روزه است مع وصف زاید و آن زاید لغو است پس باقی ماند نیت مطلق روزه و باین نیت روزه رمضان ادا میشود چنانچه مذکور شد و باید دانست که درین حکم مسافر و مقیم و صحیح البدن و بیمار همه برابراند نزد صاحبین رح زیراچه رخصت خوردن روزه در حق مسافر و بیمار بجهت آنست که روزه معذوراست چه اینها بسبب مسافرت و بیماری تحمل مشقت روزه نمی توانند کرد و هرگاه نیت روزه نفل یا روزه دیگر نمایند بمنزله غیر معذور ن شمرده خواهند شد پس حکم غیر معذور بر آنها جاری خواهد شد و ابو حنیفه رح گفتست که بیمار و مسافر اگر نیت روزه دیگر کنند که واجب است چون روزه نذر مطلق مثلا پس آن روزه دیگر ادا میشود زیراچه او صرف کرد وقت مذکور را در امریکه اهم است زیراچه روزه مذکور بر او واجب است بالفعل و در روز رمضان بیمار و مسافر مختار است تا آن زمانیکه بیمار شفا یابد و مسافر مقیم گردد ٭

ودرصورت نیت روزهٔ نفل را بیحنیفه رح هم روایت است درحق مسافر و بیمار یکی این است که روزهٔ نفل صحیح میشود واز روزهٔ رمضان نمیشود زیرا چه هرگاه او را در رمضان خوردن روزهٔ رمضان رخصت وجایز است پس ماه رمضان درحق او بمنزله ماه شعبان است مثلا وروایت دیگر این است که درصورت مذکوره روزهٔ رمضان واقع میشود زیرا چه او هرگاه نیت روزهٔ نفل کرد پس آن وقت را صرف نکرد در امریکه اهم است از روزهٔ رمضان * مسئله ٥ * نوع دوم از روزهٔ واجب که برای آن وقت متعین نیست چون روزهٔ قضای رمضان و روزهٔ کفاره پس برای آن نیت از شب ضرور است و بغیر نیت از شب جایز نمیشود زیرا چه وقت آن متعین نیست پس ضرور است که از ابتدا معین نموده شود * مسئله ۶ * روزهٔ نفل مطلقا جایز است به نیتیکه یافته شود از صبح صادق تا قبل نصف روز وامام مالک رح در روزهٔ نفل نیز نیت از شب شرط میکنند بنابر حدیثیکه دلیل شافعی رح است در غیر روزهٔ نفل چه آن حدیث مطلق است وشامل است مر روزهٔ نفل را نیز و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم صبح میکرد بغیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزهٔ نفل

میکرد و میفرمود که من اکنون روزه دارم و دوم این است که روزه مشروع در غیر رمضان همان روزه نفل است چنانچه مشروع در رمضان روزه فرض است پس امساک در اول روز در غیر رمضان در حق روزه شدن موقوف خواهد ماند بر نیت آخر چنانچه امساک در اول روز رمضان موقوف میماند بر نیت متاخر * مسئله ۷ * نیت روزه بعد از زوال معتبر نیست اگرچه روزه نفل باشد و شافعی رح میگوید که نیت روزه نفل بعد از زوال جایز است و از وقتیکه نیت روزه نماید از همان وقت روزه دار میگردد چه روزه نفل نزد او رح متجزی است زیرا چه بنای آن بر نشاط و مسامحه است و شاید که نشاط بعد از زوال حاصل شود ولیکن شرط آن این است که از اول روز امساک یافته شود و نزد علمای ما در صورتیکه نیت روزه نفل کند کسی بعد از صبح و پیش از نصف روز پس روزه اعتبار نموده میشود از اول روز زیرا چه روزه عبادت است و فایده آن شکستن نفس اماره است و این متحقق نمیشود مگر با مساکیکه مقدر است از صبح صادق تا بشام پس باید که نیت آن مقارن شود با اکثر آن والله اعلم

فصل در بیان دیدن هلال رمضان

* مسئله ۱ * مردمان را باید که بتاریخ بیست و
نهم شعبان برای دیدن هلال رمضان متوجه شوند وتفتیش آن
نمایند پس اگر به بینند آنرا بتاریخ مذکور نیت روزه رمضان
نمایند و روزه رمضان دارند واگر در تاریخ مذکور بسبب ابر یا غبار مطلع
هلال صاف نباشد پس شعبان را سی روز شمار نمایند و بعد از آن
روزه رمضان شروع نمایند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده
است که هلال رمضان را دیده روزه رمضان دارید وهلال
عید را دیده افطار نمائید یعنی روزه موقوف کنید واگر
بتاریخ بیست ونهم شعبان بسبب ابر وغبار مطلع هلال صاف
نباشد پس شعبان راسی روز شمار کنید وبجهت آنکه اصل
بقای ماه است تا سی روز پس بعد از گذشتن بیست و نه روز
تمامی ماه شعبان وابتدای ماه رمضان اعتبار نموده نخواهد
شد مگر بدلیلیکه عبارت است از دیدن هلال رمضان وآن
در صورت ابر و غبار یافته نمیشود * مسئله ۲ * در روزیکه
آنرا یوم الشک می نامند روزه نباید داشت مگر به نیت نفل
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که روزه داشته نمیشود در

روز یکه در بودن آن از ماه رمضان شک است مکر روزه نفل
و باید دانست که مر این روزه را پنج صورت است یکی اینکه نیت روزه
رمضان کند دران روز شخصی این مکروه است بجهت حدیثیکه
مذکور شد و بجهت آنکه دران مشابهت است با اهل کتاب
چه آنها بر مدت روزه خود هایک روزه زیاده مینمایند ولیکن
درصورت مذکوره اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان
است پس آن روزه از روزه رمضان واقع میشود واگر
ظاهر شود که آن روز روز سلخ شعبان است پس آن روزه روزه
نفل میشود واگر درینصورت بشکند آن روزه را شخص مذکور
قضای آن برا ولازم نیست چه او دران نفل عمدا شروع نکرده
است بلکه شروع کرده است دران بگمان آنکه فرض است و
صورت دوم این است که نیت روزه دیگر کند که واجب است
و این نیز مکروه است بنا بر حدیث مذکور ولیکن کراهیت
درینصورت کمتر است به نسبت کراهیت در صورت اولی
و درینصورت نیز اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان است
روزه مذکوره روزه رمضان میشود زیرا چه درینصورت نیت
اصل روزه یافته شده است واگر ظاهر شود که آن روز سلخ

شعبان است پس درینصورت اختلاف است بعضی گفته اند
که این روزه نفل میشود زیرا چه روزه درروز مذکور منهی عنه
است پس روزهٔ واجب ادا نخواهد شد بروز مذکور و بعضی
گفته اند روزهٔ که نیت نموده است همان روزه ادا خواهد
شد و همین اصح است زیرا چه در روز مذکور روزه داشتن
به نیت روزه رمضان منهی عنه است بجهت آنکه
درینصورت روزه داشتن به نیت روزه رمضان مقدم از رمضان
یافته میشود و همین معنی منشای نهی است و اینمعنی درصورت
مذکوره یافته نمیشود بخلاف روز عید چه دران روز نفل
و واجب همه مکروه است زیرا چه منشای نهی از روزه داشتن
در روز عید این است که روز عید روز ضیافت و مهمانی است
در حق انسان از جانب خدا یتعالی و در روزه داشتن درین
روز ترک اجابت و اعراض از ضیافت خدا یتعالی لازم می آید
و این منشا یافته میشود در روزهٔ روز عید از هر نوعیکه باشد
از نفل و واجب معوال پس باید که در روز شک روزه
داشتن سوای روزه رمضان مکروه نباشد زیرا چه منشای
نهی که مذکور شد دران یافته نمیشود و حال آنکه روزهٔ واجب

دران روز داشتن مکروه است جواب منشای نهی که مذکور شد اگرچه دران یافته نمیشود ولیکن آن روزه مکروه است باعتبار صورت نهی وصورت سیوم این است که نیت روزه نفل نماید درروز مذکور واین مکروه نیست بنا برحدیث مذکوره چه دران استثنای روزه نفل است وشافعي رح میگوید که اگرکسی را روزه نفل عادت باشد درروزي از روزها و آن روزه اتفاقا واقع شود درروز شک پس این روزه نفل داشتن در روز مذکور مکروه نیست وعمداً وابتداءً روزه نفل داشتن در روز مذکور مکروه است وحدیث مذکور حجت است براو ودلیل شافعي رح حدیث دیگراست که رسول خدا صلعم فرموداست که مقدم مکنید بر رمضان یکروزه یادو روزه را وعلماي ما درجواب این میگویند که مراد درین حدیث نهي است از روزه داشتن پیش از رمضان بنیت روزه رمضان زیرا چه این اداکردن روزه رمضان است پیش از وقت آن وباید دانست که اگر کسي را عادت باشد داشتن روزه نفل در روزي از روزها واین روزه اتفاقا واقع شود در روز شک پس ویرا روزه داشتن در روز مذکور افضل است باجماع وهمچنین اگرسه روزه دار دیا زیاده

روز آخر ماه شعبان واگر اینچنین اتفاق نباشد پس درینصورت اختلاف است در اینکه روزه نفل داشتن در روز مذکور افضل است یا افطار نمودن پس بعضی گفته اند که افطار افضل است بجهت احتراز نمودن از ظاهر نهی که وارد شده است درحدیث شافعی رح وبعضی گفته اند که روزه داشتن افضل است بجهت اقتدا نمودن بعلی وعایشه صدیقه رض چه ایشان روزه میداشتند در روز مذکور ومختار این است که مفتی را باید که در روز مذکور به نیت نفل روزه دارد احتیاطا وعوام را فتوی دهد که آنها انتظار نمایند تا وقت زوال و بعد ازان اگر خبر دیدن هلال ماه رمضان از هیچ جا نرسد افطار نمایند تا متهم نشوند بزیاده نمودن روزه بر عدد روزه رمضان که دلالت میکند بران حدیث مشهور و آن قول آنسرور صلعم است که هر که روزه دارد در روز شک پس تحقیق بی فرمانی کرد اوا بالقاسم محمد را وصورت چهارم این است که تردید نماید کسی در نیت اصل روزه باینطور که بگوید که من روزه خواهم داشت فردا اگر فردا غره رمضان باشد وروزه نخواهم داشت فردا اگر فردا سلخ شعبان باشد ودرینصورت روزه اصلا صحیح نمیشود زیراچه او در نیت خود تردد داشت ونیت درست

و عزم مصمم للصوم پس چنان شد که کسي نيت نمايد باينطور که اگر فردا غذا ميسر خواهد شد روزه نخواهم داشت و اگر غذا ميسر نخواهد شد روزه خواهم داشت وصورت پنجم اين است که تردید نمايد در وصف نيت باينطور که تردید کند ميان نيت روزه رمضان وميان نيت روزه ديگر واين بر دو صورت است يکي اينکه تردید نمايد ميان نيت روزه رمضان وميان نيت روزه ديگر که واجب است باينطور که بگويد که فردا اگر غره رمضان باشد روزه رمضان خواهم داشت واگر سلخ شعبان باشد پس فلان روزه که برمن واجب است آنرا خواهم داشت واين مکروه است زيراچه او داير کرد نيت خود را ميان دو امر که هردو مکروه است وليکن اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس آن روزه روزه رمضان ادا ميشود زيراچه وي را در اصل نيت تردد نيست واگر ظاهر شود که آن روز سلخ شعبان است پس بآن روزه واجب ديگر ادا نميشود زيراچه جهت آن متعين نبود و مطلق نيت براي اداي آن کفايت نميکند پس آن روزه نفل ميشود وليکن اگر بشکند آنرا قضاي آن براو واجب نميشود چه او درين نفل عمدا شروع نکرده است بلکه دران بگمان

آن شروع کرده بود که آن روزه اداي واجب خواهد شد ودوم
این است که تردید نماید در نیت میان روزه رمضان ومیان روزه
نفل باینطور که بگوید که فردا اگر غره رمضان است روزه
رمضان خواهم داشت واگر سلخ شعبان است روزه نفل خواهم
داشت واین نیز مکروه است زیراچه او درینصورت نیت روزه
رمضان نموده است من وجه وبعد ازان باید دانست که درینصورت
اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس بآن روزه روزه رمضان
ادا میشود چه ویرا در اصل نیت روزه تردد نیست واگر ظاهر شود
که فردا سلخ شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز
بمطلق نیت صحیح میشود واگر این روزه نفل را بشکند قضاي
آن براو واجب نمیشود زیراچه مقصود او من وجه اداي واجب است
پس گویا عمدا این نفل را شروع نکرده است * مسئله ۳ *
اگر شخصي تنها بیند هلال رمضان را پس باید ویرا که روزه
دارد اگرچه امام گواهي ویرا قبول نکند زیراچه پیغمبر
صلعم فرموده است که روزه دارید وقتیکه به بینید هلال رمضان
را وافطار کنید وقتیکه به بینید هلال شوال را وشخصیکه کور
ظاهرا هلال رمضان را دیده است پس روزه داشتن براو

واجب است ولیکن باید دانست که این در صورتی است که مطالع صاف نباشد و در صورتیکه مطالع صاف باشد پس درینصورت روزه داشتن برا و لازم نیست نزد علمای ما چه درینصورت در غلطی افتاد است و نزد شافعی رح درینصورت نیز براو لازم است که روزه دارد و در صورت اولی اگر روزه بشکند شخص مذکور پس قضای آن براو لازم است نه کفاره ونزد شافعی رح براو کفاره لازم می آید اگر بشکند روزه را بجماع زیراچه او افطار کرد در روزه رمضان حقیقة وحکما اما حقیقة پس بجهت آنکه ویرا یقین است که روز مذکور غره رمضان است واما حکما پس بجهت آنکه روزه رمضان براو واجب است باجماع ودلیل علمای ما این است که قاضی گواهی او را رد کرده است بدلیل شرعی که عبارت است از تهمت غلطی واین مورث شبهه است پس در صورت مذکوره کفاره لازم نخواهد شد زیراچه این کفاره مندفع میشود بسبب شبهه واگر شخص مذکور آن روزه را بشکند پیش از آنکه رد کند قاضی گواهی ویرا پس درینصورت در لزوم کفاره اختلاف است و نزد بعضی از مشایخ لازم است و نزد بعضی لازم نیست

ولذلکر شخص مذکور سی روزه تمام داره پس بعد ازان نباید
اورا که در روز دیگر افطار کند بلکه افطار نکند مگر در روزیکه
امام افطار کند زیرا چه در ابتدای رمضان وجوب روزه برشخص مذکور
بنابر احتیاط است و بعد از داشتن سی روزه احتیاط در تاخیر افطار
است و معهذا شخص مذکور اگر بعد از ادای سی روزه
در روز دیگر افطار نماید کفاره آن براو لازم نمی آید بنابر
آنکه روز مذکور غره شوال است حقیقة نزد آنشخص واین حقیقت
نزد او معتبر است * مسئله ۲ * اگر بتاریخ بیست و نهم
شعبان مطلع هلال بسبب ابر یا غبار صاف نباشد پس
درینصورت امام را باید که گواهی یک شخص عادل بدیدن
هلال رمضان قبول نماید خواه آنشخص مرد باشد یا زن خواه
آزاد باشد یا بنده زیرا چه دیدن هلال رمضان امر دینی است
بجهت آنکه وجوب روزه رمضان بآن تعلق دارد پس گواهی
مذکور مانند روایت حدیث است ولهذا دران گفتن لفظ
اشهد در کار نیست وروایت یک شخص عادل در باب
حدیث مقبول است وشرط عدالت آنشخص ازان
جهت است که قول فاسق در امر دینی نیز مقبول نیست

سوال پس طحاوی رح چرا گفته است که در باب
دیدن هلال رمضان قول یک کس مقبول است
عادل باشد آنکس یا غیر عادل جواب تاویل قول طحاوی رح
این است که مراد از غیر عادل در قول وی رح مستور الحال است و باید
دانست که در باب دیدن هلال رمضان گواهی محدود بحد
قذف نیز مقبول است بعد ازان که او توبه کرده باشد و همین ظاهر
روایت است زیرا چه گواهی مذکور در حقیقت گواهی نیست بلکه
خبر است از امر دینی و از ابی حنیفه رح مرویست که گواهی او
درین باب نیز مقبول نیست چه این خبر گواهی است من وجه
بجهت آنکه عمل کردن بر خبر مذکور واجب نمیشود تا امر
بعد از حکم قاضی ولیکن قول شافعی رح این است که در باب گواهی
رویت هلال رمضان دو گواه شرط است و آنچه مذکور شد که دیدن آن
هلال رمضان امر دینی است و خبر واحد درین مقبول است
حجت است برو و نیز بروایت صحیح آمده است که پیغمبر صلعم
در رویت هلال رمضان گواهی یککس مقبول داشته است
و بعد ازان باید دانست که هرگاه مقبول کند امام گواهی یککس را
در رویت هلال رمضان و بجهت آن مردمان میروند

روزه دارند پس بعد ازان باید که افطار نکنند واین روایت حسن رح است از ابیحنیفه رح واین بنا براحتیاط است ونیز بنا بر این است که هلال عید الفطر ثابت نمیشود از گواهی یک کس واز محمد رح مرویست که بعد ازان افطار نمایند وعید فطر ثابت میشود بنا بر ثبوت رمضان بگواهی یککس اگرچه عید فطر ابتداءً ثابت نمیشود بگواهی یککس چنانچه استحقاق میراث ابتداءً ثابت نمیشود از گواهی یککس وثابت میشود بنا بر ثبوت نسب بگواهی یک کس که قابله است * مسئله ٥ * اگر مطلع هلال صاف باشد از ابر وغبار و مانند آن پس درینصورت گواهی بدیدن هلال رمضان مقبول نیست مگر وقتیکه به بینند آنرا جماعت کثیر که خبر آنها مفید علم یقین باشد وگواهی یکدوکس معتبر نیست زیراچه دیدن یکدوکس فقط درینصورت محل توهم غلطی است پس در قبول نمودن گواهی یکدوکس توقف نموده خواهد شد تا آنزمان که خبر دهند بدیدن هلال جمع کثیر بخلاف آنکه اگر مطلع هلال صاف نباشد بسبب ابر یاغبار چه درینصورت گواهی یککس نیز معتبر است بشرطیکه عادل باشد زیراچه درینصورت گواهی چنان

اتفاق مي افتد كه موضع هلال منكشوف ميگردد در يك موضع
آن بسبب دور شدن ابر از آن موضع وباز بتعجيل تمام مختفي
ميشود زيرا ابر ودر بين اثنا نگاه بعض مردمان بران
مي افتد و آن بعض فقط مي بينند آنرا وبعد ازان
بايد دانست كه در حد كثير اختلاف است بعضي گفته اند
كه كثير عبارت است از اهل يك محله واز ابي يوسف رح مرويست
كه آن عبارت است از پنجاه مرد بنابر قياس آن بر قسامه
وبايد دانست كه در حكم مذكور اهل شهر وكسانيكه دران
وارد شده باشند از بيرون شهر هر دو برابرند وطحاوي رح ذكر
كرده است كه گواهي يك كس در صورت مذكوره مقبول است
بشرطيكه آنكس از بيرون شهر آمده باشد چه در صحرا
وبيرون شهر موانع ديدن هلال كم مي باشد وبسوي اين اشارت
است در عبارت كتاب الاستحسان وبايد دانست كه همين
حكم است در صورتيكه آنكس در شهر باشد وليكن در مكان
بلند چون مناره وبام بلند * مسئله ۲ * اگر شخصي
تنها به بيند هلال عيد را نبايد ويرا كه افطار نمايد در روزيكه
بزعم او روز عيد است زيرا چه احتياط درين است ودر صورتيكه

تنها به بینند هلال رمضان را احتیاط دران است که روزه دارد

درروز یکه بزعم او غره رمضان است * مسئله ۷ * اگر بتاریخ

بیست ونهم رمضان مطلع هلال صاف نباشد پس درین مقبول نیست

گواهی برویت هلال مگر وقتیکه گواه دو مرد باشند یا یکمرد

ودو زن زیرا چه نفع عباد متعلق است بدیدن هلال عید وآن نفع

افطار است پس جاری نموده خواهد شد دران حکم حقوق

عباد ودر گواهی حقوق عباد عدد وعدالت گواهان وحریت

آنها شرط است وباید دانست که عید اضحی مانند

عید الفطر است در انچه مذکور شد وهمین ظاهر روایت است

وهمین اصح است بخلاف روایتیکه از ابیحنیفه رح مرویست

وآن این است که حال هلال عید اضحی مانند هلال رمضان است

ودلیل ظاهر الروایت این است که بهلال عید اضحی نیز نفع عباد

متعلق است وآن فراخوری است بگوشت قربانی * مسئله ۸ *

اگر مطلع صاف باشد پس در هلال شوال وذی الحجه

گواهی مقبول نیست مگر گواهی جمع کثیر که بخبر

آنها علم یقین حاصل میشود چنانچه مذکور شد * مسئله ۹ *

وقت روزه از وقت طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است

بجهت آنکه خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که
بخورید و بنوشید اعنی در شبهای رمضان تا آنزمانیکه
پیدا شود خط ابیض از خط اسود و بعد ازان تمام کنید روزه
را تا بشب وخط ابیض عبارت است از سفیدهٔ روز اعنی صبح صادق
وخط اسود عبارت است از سیاهی شب اعنی صبح کاذب
* مسئله ۱۰ * صوم اعنی روزه در شرع عبارت است
از ترک خوردن ونوشیدن وجماع از صبح صادق تا بشام مع
نیت زیراچه لفظ صوم که در قرآن مذکور است بمعنی امساک است
در لغت ولیکن در شرع نیت بران زیاده نموده شده است تا بسبب
آن عبادت از عادت ممتاز شود * مسئله ۱۱ * روزه مخصوص
بروز است بجهت آیهٔ قرآن که مذکور شد وبجهت آنکه وصال اعنی
شب وروز روزه داشتن متعذر است بسبب آنکه مفضی
بهلاکت است پس باید که یکی از روز و شب معین شود
برای روزه و روز اولی است بنابر آنکه روزه داشتن بسبب خلاف
عادت مشقت است وبنای عبادت بران است * مسئله ۱۲ *
طهارت از حیض و نفاس شرط ادای روزه است در حق زنان
والله اعلم

باب در بیان چیزیکه موجب قضا و کفاره است * مسئله * اگر روزه دار از راه فراموشی بخورد یا بنوشد یا جماع کند پس روزه نمیشکند و این بنابر استحسان است و مقتضای قیاس این است که روزه بشکند و همین قول امام مالک رح است زیرا چه خوردن و نوشیدن و جماع که منافی ضد روزه است در صورت مذکوره متحقق است پس باید که روزه بشکند چنانچه نماز میشکند اگر مصلی در اثنای نماز تکلم نماید بفراموشی چه کلام ضد نماز است و وجه استحسان این است که پیغمبر صلعم فرموده است مر کسی را که از راه فراموشی اکل و شرب نموده بود که ثابت باش بر روزه خود و خدای تعالی ترا خورانیده است و نوشانیده است و هرگاه این ثابت شد پس ثابت خواهد شد که بسبب جماع بفراموشی نیز روزه نخواهد شکست زیرا چه ترک جماع رکن روزه است چنانکه ترک اکل و شرب رکن آن است بخلاف تکلم در اثنای نماز اگر چه بفراموشی باشد زیرا که حالت نماز موجب یاد داشتن است پس نسیان و فراموشی در مرتبه حالت غالب نخواهد شد و حالت روزه موجب یاد داشتن

آن نیست پس نسیان و فراموشی در آن غالب خواهد شد و باید
دانست که در حکم مذکور روزه فرض و نفل هر دو برابر است
زیرا چه حدیثیکه درینباب وارد شده است دران فرق
مذکور نیست میان روزه فرض و نفل * مسئله ۲ * اگر
شخصی در روز رمضان بخورد یا بنوشد بسبب خطا چنانچه
در حالت مضمضه بیقصد آب در حلق فرو رود با وجود تذکر
صوم یا بخورد یا بنوشد بسبب اکراه پس روزه او میشکند
و قضای آن برو لازم می آید و شافعی رح میگوید که دربصورت
نیز روزه نمیشکند چنانچه در صورت فراموشی و علمای ما میگویند
که قیاس خطا و اکراه بر نسیان و فراموشی معقول نیست
بجهت آنکه خطا و اکراه کثیر الوقوع نیست و در نسیان
کثیر الوقوع است بجهت آنکه نسیان بر انسان وارد میشود از جانب
کسیکه روزه حق وی است یعنی خدای تعالی و اکراه از جانب غیر
صاحب حق است مانند مقید و مریض در حق قضا نمودن نماز
یعنی اگر مقید نشسته نماز گذارد بسبب عذر قید پس او
قضا میکند آن نماز را و مریض بعد از رفع مرض قضا نمیکند
نمازی را که بسبب عذر بیماری نشسته گذارده بود آن را

فهمگاه این فرق میان نسیان واکراه ظاهر گشت پس قیاس
یکی بر دیگر صحیح نخواهد شد * مسئله ۳ * اگر روزه دار
بخوابد در روز و محتلم شود روزه نمیشکند بجهت آنکه پیغمبر
صلعم فرموده است که سه چیز است که بسبب آن روزه نمیشکند
یکی قی دوم حجامت سیوم احتلام و بجهت آنکه یافته نمیشود
صورت جماع ونه معنی آن چه معنی جماع عبارت است از انزال بشهوت
بسبب مباشرت وهمچنین روزه نمیشکند درصورتیکه بشهوت نگاه
کند روزه دار بسوی زنی و بسبب آن انزال شود بجهت دلیلیکه در
مسئله احتلام مذکور شد وحاصل آنکه دراینصورت روزه
نمیشکند چنانچه روزه نمیشکند درصورتیکه شخصی خیال نماید
زنی را باینطور که جماع میکند او را وهمچنین درصورتیکه بمالد ذکر
خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس دراینصورتها روزه
نمیشکند بنا برانچه قیاس گفته اند واکثر مشایخ برانند که
درصورت اخیر روزه میشکند * مسئله ۴ * بسبب مالیدن
روغنی در بدن روزه نمیشکند چه دراینصورت چیزی منافی روزه
یافته نمیشود وهمچنین بسبب حجامت نمودن روزه نمیشکند
بجهت آنکه دراینصورت نیز منافی روزه یافته نمیشود بجهت

حدیثیکه مذکور شده در مسئلهٔ احتلام * مسئلهٔ ۵ * روزه دار
اگر سرمه کشد در چشم خود روزه نمیشکند زیراچه از چشم تا دماغ
منفذی نیست تا از ان منفذ سرمهٔ چشم در دماغ در اید سوال
پس اشک از دماغ از راه چشم چگونه میریزد جواب
اشک از راه مسام میریزد مانند عرق وچیزیکه داخل شود از
راه مسام شکنندهٔ روزه نیست چنانچه اگر غسل کند کسی از آب
سرد و ادراک کند سردی آن را در جگر پس روزهٔ او
نمیشکند * مسئلهٔ ۶ * بسبب بوسه گرفتن روزه نمیشکند
بشرطیکه انزال نشود زیراچه در یصورت چیزیکه منافی
روزه یافته نمیشود نه صورةً و نه معنیً اما صورةً پس آن
ظاهر است و اما معنی پس بجهت آنکه انزال یافته نشد
بخلاف رجعت بعد از طلاق رجعی و مصاهرت چه آن بسبب
بوسه ثابت میشود زیراچه مدار حکم رجعت و مصاهرت بر سبب
است بنابرانچه ذکر آن خواهد آمد در موضع آن انشاء الله تعالی
* مسئلهٔ ۷ * روزه دار اگر بوسه بگیرد یا لمس کند و
بسبب آن انزال شود پس روزهٔ او میشکند و بر وی قضای آن لازم
می آید نه کفاره زیراچه در ینصورت جماع که منافی روزه است

مفتی یا فتد میشود وجوه معانی اگرچه معنی باشد برای وجوب قضا کافی است احتیاطا و اما وجوب کفاره پس آن موقوف است بر کمال جنایت چه کفاره چیزیست که مندفع میشود بسبب شبهه مانند حدود و قصاص * مسئله ۸ * روزه دار را بوسه گرفتن مضایقه نیست بشرطیکه ویرا اعتماد باشد بر ذات خود که جماع یا انزال نخواهد کرد و وقتیکه این اعتماد نباشد پس در یتهتک ویرا بوسه گرفتن مکروه است زیرا چه عین بوسه شکننده روزه نیست ولیکن گاهی بالاخره باعث جماع یا انزال میشود که شکننده روزه است پس اگر آن شخص را اعتماد باشد که از جماع و انزال محفوظ خواهد ماند پس در حق او عین بوسه بوسه اعتبار نموده میشود و آن مباح گردانیده میشود در حق او و اگر ویرا این اعتماد نباشد پس اعتبار نموده میشود در حق او انچه آخر کار است پس مکروه داشته میشود بوسه گرفتن در حق او و شافعی رح این تفصیل نکرده است بلکه گفته است که بوسه گرفتن مباح است روزه دار را در هردو صورت و دلیل علمای ما که مذکور شد حجت است برا و * مسئله ۹ * مباشرت مانند بوسه گرفتن است نزد ابوحنیفه رح بنا بر ظاهر

روایت مرویست که نزد مجتهد رحمه‌الله مباشرت فاحشه مکروه است

زیراچه مباشرت فاحشه غالبا از فتنه خالی نمیباشد و آن عبارت

است از اینکه زن و مرد باهم برهنه شده معانقه نمایند باین

طور که ظاهر فرج هر یک مس کند ظاهر فرج دیگر را

* مسئله ۱۰ * اگر مگس در آید در حلق روزه دار روزه

نمی‌شکند بنا بر استحسان و مقتضای قیاس این است که روزه

او بشکند زیراچه چیزیکه بسبب آن روزه میشکند وجوب

او در آمده است اگرچه آن چیز از قسم غذا و ما کولات نیست

مانند تراب و سنگریزه و وجه استحسان این است که مگس

در حلق او بغیر اختیار او در آمده است و او بر احتراز از آن قادر

نیست پس آن مانند غبار و دخان است * مسئله ۱۱ * اگر

قطره باران یا برف در آید در حلق روزه دار پس در ین صورت

اختلاف است و اصح این است که روزه میشکند چه احتراز از آن

ممکن است به پناه گرفتن زیر خیمه یا سقفی * مسئله ۱۲ *

بسبب خوردن پاره گوشت که در میان دندانهای صایم میماند

روزه نمیشکند ولیکن این وقتی است که آن پاره گوشت

قلیل باشد و اگر کثیر باشد پس بسبب خوردن آن روزه

میشکند و زفر رح گفته است که در هر دو صورت روزه میشکند
زیرا چه دهن در حکم ظاهر بدن است لهذا بسبب آب در دهن
کردن روزه نمیشکند و دلیل علمای ما این است که قلیل از آن
تابع دندانها است بمنزله آب دهن بخلاف کثیر چه آن تابع
دندان نیست چه بسیار در دندانها نمی ماند و حد آنکه مقدار
نخود کثیر است و کم از آن قلیل و آنچه مذکور شد در صورتیست
که آن را از دهن برآورده نخورده باشد و اگر آن را از دهن برآورده
بخورد باید که روزه بشکند چه از خارج در جوف راه داده است
چنانکه از محمد رح مرویست که روزه دار اگر فرو برد کنجد را از
میان دندانهای خود روزه نمیشکند و اگر دانه کنجد را ابتدا
از خارج گرفته فرو برد روزه میشکند و اگر آن را بخاید روزه نمیشکند
چه آن دانه بسبب خاییدن در دهن پریشان میگردد و چیزی
از آن باندرون حلق نمیرود * مسئله ١٣ * در صورتیکه
بخورد گوشت پاره را که باقی مانده میان دندانها و پاره مذکور مقدار
نخود باشد قضا لازم می آید نه کفاره نزد ابی یوسف رح و نزد زفر رح
کفاره نیز لازم می آید زیرا چه آن طعام متغیر است مانند گوشت بدبو
و دلیل ابی یوسف رح این است که طبیعت انسان از خوردن آن کراهیت

میکند پس خوردن آن مقصود نمیشود * مسئله ۱۴ * اگر
روزه دار بسبب غلبه غثیان قی بی اختیار برآید روزه نمیشکند
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که قی کند بی اختیار قضا بر او لازم
نیست و هر که قصداً بتکلف قی کند قضا بر او لازم می‌آید و بدانکه در این
حکم قی پر دهن و غیر پر دهن هر دو برابر است * مسئله ۱۵ *
اگر روزه دار را قی پر دهن در دهن آید و بعد از آن آن قی در حلق فرو
رود پس روزه میشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی پر دهن
هرگاه از جوف در دهن برآید پس آن خارج شمرده میشود و لهذا
بسبب آن وضو میشکند پس آن قی در صورت مذکوره بعد از خروج
داخل شد است در جوف و نزد محمد رح در صورت مذکوره روزه
نمیشکند زیرا چه صورت افطار که عبارت است از جماع یا خوردن و فرو بردن
در صورت مذکوره یافته نمیشود و همچنین معنی افطار نیز یافته
نمیشود چه قی را کسی غذا نمیکند و اگر روزه دار مذکور آن
قی را خود فرو برد پس در این صورت روزه را میشکند باجماع چه او
داخل کرد آن قی را بعد از برآمدن آن پس صورت افطار متحقق شد
* مسئله ۱۶ * اگر قی کمتر از پر دهن تا دهن برآید و باز بحلق فرو
رود روزه نمیشکند چه آن قی خارج شمرده نمیشود و روزه دار

آن را فرو نبرده است واگر روزه دار آن را فرو برد پس درینصورت نیز روزه نمیشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی مذکور خارج شمرده نمیشود نزد او ونزد محمد رح روزه او فاسد می شود بسبب صنع او میراند رویش بردن آن * مسئله ۱۷ * روزه دار اگر عمداً قی پر دهن نماید پس بر قضای آن لازم می آید بنا برحه یثیکه مذکور شد وکفاره لازم نمی آید چه صورت افطار یافته نشد است واگر قی پر دهن نباشد پس درینصورت نیز روزه میشکند نزد محمد رح بنا بر حدیث مذکور چه آن مطلق است ومقید نیست باینکه قی پر دهن باشد ونزد ابی یوسف رح روزه نمیشکند زیرا چه قیی پر دهن شمرده نمیشود لهذا بسبب آن وضو نمیشکند وبعد ازان باید دانست که اگر درصورت مذکوره آن قی قلیل بعد از برامدن تا بدهن باز فرو رود دم خلف روزه نمیشکند نزد ابی یوسف رح چه خروج آن معتبر نیست پس دخول بعد ازان ثابت ومعتبر نخواهد شد واگر آن قی کننده بخود فرو برد آنرا پس درینصورت از ابی یوسف رح دو روایت است یکی اینکه روزه نمیشکند بنا بر وجهیکه مذکور شد ودوم اینکه روزه میشکند زیرا چه درینصورت عمل کثیر از و یافته شد چه او قصداً قی کرد وبعد ازان خود آنرا

فرو برد * مسئله ۱۸ * روزه دار اگر فرو برد سنگ ریزه را
یا خسته خرما را یا پساره آهن را روزه او میشکند زیرا چه صورت
افطار یافته شد و کفاره لازم نمی آید بجهت آنکه معنی افطار
که عبارتست از داخل شدن چیزی که از قبیل غذا است
یا از قبیل دوا یافته نشده * مسئله ۱۹ * روزه دار اگر
جماع کند در قبل یا در دبر کسی پس قضای آن روزه لازم می آید
چه روزه بسبب جماع میشکند و کفاره نیز لازم می آید بجهت کمال
جنایت باید دانست که در صورت جماع کردن در قبل بودن برای
لازم شدن قضا و کفاره انزال شرط نیست زیرا چه بسبب داخل کردن ذکر
لازم میشود و موضع غسل جنابت واجب میشود اگرچه انزال نشود
پس همچنان کفاره نیز لازم خواهد شد و سر آن این است که قضای
شهوت بسبب آن متحقق میشود بدون انزال و شبع و سیری
حاصل میشود و از ابی حنیفه رح مرویست که بسبب جماع نمودن
در دبر کفاره لازم نمی آید بنابر آنکه در ان حد لازم نیست نزد او
رح و اصح این است که بسبب آن کفاره لازم می آید زیرا چه آن جنایت
کاملست بسبب قضای شهوت * مسئله ۲۰ * اگر شخصی جماع کند
مرده را یا چهارپایه را پس بر وی کفاره لازم نمی آید انزال شود

یا نشود ونزد شافعی رح درین صورت نیز کفاره لازم می آید ودلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره جنایت کامل است وآن در صورت مذکوره یافته نمیشود چه کمال جنایت بسبب قضای شهوت در محل مشتهی متحقق میشود ومرده وچهارپایه محل مشتهی نیست وبعد ازین باید دانست که چنانکه نزد علمای ما بسبب جماع کفاره لازم می آید بر مرد همچنین لازم می آید بر زن نیز اگر زن بطوع ورضامندی تمکین نموده باشد وقول شافعی رح این است که کفاره بر زن لازم نمی آید زیرا که وجوب کفاره متعلق است بجماع وجماع فعل مرد است وجز این نیست که زن محل آن فعل است وقول دیگر این است که کفاره بر زن نیز لازم می آید ولیکن تحمل آن می نماید مرد یعنی مرد از جانب زن کفاره ویرا ادا کند وبرین اند یعنی تحمل کفاره مالی است نه روزه کفاره واین بنا بر آن است که غسل جنابت واجب می شود بر زن نیز وبرای آب واجب می شود بر مرد ودلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که افطار کند در روز رمضان پس لازم میشود ویرا آنچه لازم میشود بر ظهار کننده واین حدیث شامل است زن ومرد هر دو را

دوم این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع جنایت است که عبارت است از فساد روزه نه عین جماع زیرا که فعل مرد است در جنایت مذکوره و در کفاره تحمل جاری نیست زیرا چه کفاره یا عبادت است یا عقوبت ودر هیچیکی از این هردو تحمل جاری نیست * مسئله ۱۲ * اگر شخصی بعد از نیت روزه روزه رمضان را بشکند با ینطور که بخورد یا بنوشد چیزیرا از قسم غذا یا دوا پس بروقضا وکفاره هردو لازم می آید وشافعی رح گفته است که بروکفاره نیست زیرا چه وجوب کفاره در شرع بسبب جماع بخلاف قیاس است چه وجوب کفاره برای دفع گناه است ودفع آن بسبب توبه حاصل میشود پس از روی قیاس بسوی کفاره حاجت نیست وهرگاه وجوب کفاره در صورت جماع بخلاف قیاس است پس قیاس چیزی دیگر مثل اکل وشرب بر آن متصور نیست ودلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع جنایت است که عبارت است از افطار روزه رمضان بر وجه کمال و این سبب در صورت اکل وشرب نیز متحقق است وهرگاه بجهت کفاره این گناه در صورت جماع اعتاق بنده واجب است پس معلوم شد که توبه مکفر این گناه نیست چنانچه شافعی رح زعم

کرداست * مسئله ۴۲ * کفارهٔ شکستن روزهٔ ماه رمضان مثل کفارهٔ ظهار است بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد وبجهت حدیث اعرابی که نزد پیغمبر صلعم آمد وگفت که یا رسول خدا هلاک شدم وهلاک کردم پس پیغمبر صلعم پرسید که چه کردی پس گفت اعرابی که قصد اجماع کردم زن خود را در روزهٔ رمضان پس فرمود پیغمبر صلعم که یک بندهٔ ازاد کن گفتا که من مالک بندهٔ نیستم پس فرمود پیغمبر صلعم که دو ماه پی در پی روزهٔ دار گفتا که انچه بر من آمد پس آن نیامد بر من مگر بجهت روزه پس فرمود پیغمبر صلعم که شصت مسکین را طعام بده گفتا که اینقدر طعام نزد من نیست پس امر کرد آنسرور صلعم مر خادمان خود را که یک فرق سرخ که سه پیمانه است اعني بعض گفته‌اند که در ان شانزده رطل میگنجد و بعضی گفته اند که سرخ هشتاد وسه رطل است وبعضی گفته اند که سی وشش رطل وبعضی گفته‌اند که شصت رطل سرخ مع خرما ویرا بده هید وفرمود مر آن اعرابی را که بخش کن آنرا بمسکینان اعرابی گفت که والله نیست درمیان مدینه کسی محتاج ترازمن واز عیال من پس فرمود پیغمبر صلعم که بخور این را تو وبخورد عیال تو وکفایت خواهد کرد

ترا براي كفاره واين مخصوص به تست وسواي تو كسي ديگررا
كفايت نخواهد كرد و بايد دانست كه نزد علماي ما كفاره
بترتيبيكه در حديث مذكور است واجب است وحديث مذكور
حجت است بر شافعي رح در مختار گردانيدن صاحب كفاره بيكي
ازين سه چيز بدون ترتيب زيراچه مقتضاي آن حديث ترتيب
است ونيز حجت است بر مالك رح در نفي تتابع روزه زيراچه در
حديث مذكور بآن نص است * مسئله ۲۳ * اگر شخصي جماع كند
در غير قبل ودبر و بسبب آن انزال شود پس روزه او ميشكند وقضاي آن بروي
لازم مي آيد بسبب آنكه جماع معنيً از وي يافته شده است
وكفاره آن بر او لازم نمي آيد زيراچه جماع صورةً درين صورت
يافته نشده است * مسئله ۲۴ * بسبب شكستن روزه غير
رمضان كفاره لازم نمي آيد زيراچه شكستن روزه رمضان
جنايت عظيم است پس شكستن روزه ديگر بآن ملحق نخواهد
شد * مسئله ۲۵ * بسبب حقنه نمودن روزه ميشكند و
همچنين بسبب دوا انداختن در بيني وگوش بجهت آنكه پيغمبر
صلعم فرموده است كه بسبب درآمدن چيزي درانداروني بدن
روزه ميشكند و بجهت آنكه درينصورت يافته ميشود معني

افطار که عبارت است از درآمدن چیزیکه دران اصلاح بدن
است در جوف بدن ودر صورت مذکوره کفاره لازم نمی آید
زیراچه صورت اکل که عبارت است از خائیدن وفرو بردن
در صورت مذکوره یافته نمیشود * مسئله ۲۶ * اگر روزه دار
در گوش خود آب داخل کند یا آب از خود داخل شود در گوش
او پس درین هردو صورت روزه نمیشکند زیراچه درین هردو
صورت اکل یافته نمیشود نه صورةً نه معنیً بخلاف آنکه
اگر در گوش روزه دار روغن درآید چه دران اصلاح بدن
است * مسئله ۲۷ * اگر بر شکم شخصی جراحتی
باشد که در جوف آن رسیده باشد یا بر سر او جراحتی باشد
که در دماغ او رسیده باشد وشخص مذکور دوا کند آن جراحت
خود را بدوائیکه میرسد در جوف یا در دماغ او پس روزه
او میشکند نزد ابیحنیفه رح ومراد از دوا مذکور دوای رطب است
نه دوای خشک چه آن در جوف نمیرسد وصاحبین رح
گفته اند که در صورت مذکوره روزه او نمیشکند زیرا چه
یقینا معلوم نیست که دوا در جوف ودماغ او رسیده است بجهت
آنکه منفذ گاهی بند میشود وگاهی وا میشود پس

بسبب دواي تر روزه نخواهد شکست چنانچه بسبب دواي خشک نمیشکند و دلیل ابیحنیفه رح این است که رطوبت دوا و رطوبت جراحت بهم آمیخته میل میکنند بسوي اسفل پس میرسد بجوف و دماغ بخلاف دواي خشک چه آن نشف میکند رطوبت جراحت را پس بسبب آن دهن جراحت بند میشود

* مسئله ۲۸ * اگر شخصي در سوراخ ذکر خود چیزي از دوا تقطیر نماید پس روزه او نمیشکند نزد ابیحنیفه رح و ابویوسف رح گفته است که روزه او میشکند و قول محمد رح درین مسئله مضطرب است و وجه قول ابي یوسف رح موافق زعم او این است که از ذکر تا جوف منفذي است لهذا بول از آن بیرون میشود و وجه قول ابیحنیفه رح موافق زعم او این ست که از ذکر تا جوف منفذي نیست بلکه مثانه حایل است میان آن هر دو و بول از راه مثانه میچکد و این از باب فقه نیست

* مسئله ۲۹ * اگر شخصي چیزي از طعام در دهن خود بگیرد براي دریافتن مزه آن و فرو نبرد آنرا پس روزه او نمیشکند زیرا چه درینصورت اکل و شرب اصلا یافته نمیشود نه صورة و نه معنيً و لیکن آن مکروه است زیرا چه درآن ترک احتیاط است

بجهت آنکه احتمال است که چیزی در حلق در آید و فرو
رود * مسئله ۳۰ * مکروه است مرزن را که برای طفل خود
طعام را بخاید ولیکن وقتی مکروه است که ویرا از آن گزیر
باشد و وجه کراهیت این آنست که در مسئله سابق مذکور
شد واما وقتیکه ویرا از آن گزیر نباشد پس در این هنگام
خائیدن طعام برای طفل خود ویرا مکروه نیست بجهت محافظت
فرزند صغیر و محافظت آن بر او واجب است لهذا اگر ویرا خوف
هلاکت طفل خود باشد افطار کردن ویرا جایز است * مسئله ۳۱ *
بسبب خائیدن چیزیکه بسبب آن بن دندان محکم میشود
و آنرا علک میگویند چون کندر و غیره روزه نمیشکند زیرا چه
آن در جوف نمیرسد و بعضی گفته اند که بسبب آن روزه میشکند مگر
وقتیکه مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعض اجزای آن
در جوف میرسد و بعضی گفته اند که بسبب خائیدن علک سیاه
روزه میشکند اگرچه مرکب باشد زیرا چه علک سیاه
بسبب خائیدن گداخته میشود و بحلق میرسد و باید دانست
که نزد کسیکه بسبب خائیدن علک روزه نمیشکند خائیدن
آن مکروه است مر روزه دار را بجهت آنکه دران احتمال

افساد روزه است وبجهت آنکه آن منشاي تهمت افطار است
وبايد دانست که خايیدن علك مر زنان را مكروه نيست وقتيكه
روزه دار نباشند چه آن قايم مقام مسواک است در حق زنان
وبعضي گفته اند که مردان را خاييدن علك بغير علت مكروه
است اگرچه روزه دار نباشند زيرا چه دران مشابهت بازنان
است * مسئله ۳۲ * روزه دار را سرمه در چشم کشيدن
وروغن در سبلت ماليدن مضايقه نيست چه اين نوعي از انتفاع
است ومنافي روزه نيست نه صورةً نه معنیً وبايد دانست که
پيغمبر صلعم ترغيب داده است در روز عاشوره بدو چيز يکي اکتحال
اعني سرمه کشيدن در چشم ودوم روزه داشتن وبايد دانست
که سرمه کشيدن در چشم مردان مضايقه نيست اگر
بقصد تداوي بباشد نه بقصد زينت وهمچنين روغن ماليدن
در سبلت نيز مستحب است اگر بقصد زينت نباشد چه روغن
ماليدن بمنزله خضاب است ومرد را نبايد که روغن در ريش بمالد
تاريش دراز گردد وقتيکه ريش او بمقدار مسنون باشد ومسنون
بمقدار قبضه است * مسئله ۳۳ * روزه دار را استعمال مسواک
ترخواه سبز يا تر بآب مضايقه نيست خواه در اول روزه خواه

در آخر آن زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که بهترین خصلتهای
روزه دار استعمال مسواک است و این حدیث مطلق است
و دران تفصیل نیست میان خشک و تر و میان اول
روز و آخر روز و شافعی رح گفتست که روزه دار را استعمال
مسواک در آخر روز مکروه است زیرا چه بسبب آن زایل
میشود اثر روزه که نیک و محمود است و آن عبارت است از بوییکه
در دهن روزه دار حادث میشود بسبب روزه و این بوی مانند خون
شهید است پس ازاله آن نباید کرد و علمای مذهب حنفی جواب
میدهند و میگویند که بوی اثر عبادت است پس اخفای آن
سزاوار است بخلاف خون شهید چه این اثر ظلم است
والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * اگر شخصی در ماه
رمضان بیمار باشد و بترسد ازینکه اگر روزه خواهد داشت
بیماری او زیاده خواهد شد پس جایز است او را که روزه نداره
و بعد از یافتن صحت قضا کند آن را و شافعی رح گفتست
که بیمار را افطار کردن در روز رمضان جایز نیست مگر
وقتیکه خوف هلاکت باشد یا خوف تلف شدن عضوی از

اعضا باشد مانند تیمم و علمای ما میگویند که زیادتی بیماری
را ممتد از آن گناهی موجب هلاکت میشود پس احتراز
از آن واجب است * مسئله ۲ * مسافر را اگر روزه داشتن
ضرر نباشد پس افضل این است که روزه دارد و معهذا اگر روزه
ندارد جایز است زیرا چه سفر خالی از مشقت نمی باشد
پس نفس سفر عذر گردانیده شد بخلاف بیماری چه در
بیماری گاهی تخفیف میشود بسبب روزه لهذا در بیماری
شرط نموده شد که موجب ضرر باشد و شافعی رح گفته است که مسافر را
روزه نداشتن افضل است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
در حالت سفر روزه داشتن نیکو نیست و دلیل علمای ما این است
که ماه رمضان افضل است به نسبت ماههای دیگر پس ادای
روزه در ماه رمضان اولی خواهد شد و حدیثی که شافعی رح
آورده است پس مراد از آن این است که اگر روزه داشتن در سفر
موجب جهد و مشقت باشد پس روزه داشتن نیکو نیست * مسئله ۳ *
اگر بیمار و مسافر را امتداد نکشد و بعد از گذشتن ماه رمضان نیز [illegible]
و [illegible] از آن بیمار و مسافر [illegible] بمیرد پس قضای روزهٔ رمضان [illegible]
نیست و همین حکم مسافر است زیرا چه حق تعالی در قرآن مجید

فرموده است که هرکه در ماه رمضان بیمار باشد یا مسافر پس باید که در ایام دیگر روزهٔ رمضان را قضا نماید و بیمار و مسافر مذکور ایام دیگر را نیافتند * مسئله ۴ * اگر بیمار بعد از گذشتن ماه رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان مقیم گردد قضای روزهٔ رمضان بر آنها لازم میآید بقدر ایام صحت و اقامت چه آنها آنقدر از ایام دیگر را یافتند و باید دانست که فایده این وجوب قضا بر بیمار و مسافر مذکور اینست که بر آنها واجب است که وصیت نمایند کسی را باینکه بعوض هر روزه نصف صاع از گندم یا یک صاع از جو و غیره مانند صدقهٔ فطر بفقیران بدهد و باید دانست که طحاوی رح ذکر کرده است که درین اختلاف است میان ابی حنیفه و ابی یوسف رح و میان محمد رح و آن اختلاف این است که نزد شیخین رح قضای جمیع روزه ماه رمضان لازم است بر بیمار اگر یکروز هم صحت یابد بعد از گذشتن ماه رمضان و نزد محمد رح لازم میشود مراد از قضای روزهٔ رمضان بمقدار ایام صحت و این صحیح نیست بلکه آنها متفق اند بر اینکه لازم نیست مراد اگر قضای روزها بمقدار ایام صحت پس وصیت بکردن بفدیه بآنقدر روزها بر او لازم است وجه

این نیست که اختلاف است میان شیخین رح و میان محمد رح
در صورت نذر و آن این است که اگر شخصی نذر کند روزه یکماه
معین را و بعد از ان دران ماه بیمار شود پس اگر یک روز
نیز از بیماری صحت و شفا یابد و بعد از ان بمیرد پس نزد
شیخین رح لازم می آید مر او را که وصیت کند بفدیه دادن برای
روزه تمام ماه مذکور و نزد محمد رح لازم نیست مر او را امر وصیت
کردن بفدیه دادن برای روزه های آن قدر روزها که دران
صحت یافته شود و دلیل شیخین رح این است که نذر مذکور
سبب وجوب روزه تمام آن ماه است پس در صورت مذکوره اثر
آن ظاهر خواهد شد در حق خلف آن که فدیه است بخلاف
قضای روزه رمضان چه قضای روزه آن قدر روزها برا و لازم است
که دران صحت یافته بوده بعد از ماه رمضان زیرا چه درین صورت سبب
وجوب قضا یافتن ایام دیگر است پس هر قدر ایام دیگر را
که خواهد یافت قضای روزه بمقدار آن واجب خواهد شد

* مسئله ۵ * روزه های رمضان که فوت شود قضا کردن آن
پی در پی ضروری نیست بلکه قضا کننده مختار است اگر خواهد
متفرق قضا کند آن را و اگر خواهد پی در پی قضا کند زیرا چه

نصيكه دلالت ميكند بر وجوب قضا مطلق است وهر دو طور
را شامل است وليكن مستحب اين است كه پي در پي قضا
كند تا اسقاط واجب بزودي حاصل شود * مسئله ۶ * اگر
شخصي قضا نكرد روزه هاي رمضان را كه فوت شده بود حتي كه
رمضان ديگر رسيد پس بايد كه ادا كند روزه رمضان موجود را
چه وقت آن موجود است وبعد ازان قضا كند روزه رمضان
گذشته را چه آن وقت قضا است بر شخص مذكور وبسبب تاخير
قضاي رمضان اول تا برمضان ديگر فديه واجب نميشود زيرا چه
وي را تاخير آن جايز است ولهذا وي را جايز است كه بعد از گذشتن
رمضان اول روزه نفل دار داگر خواهد * مسئله ۷ * زن
حامل يا زن شير دهنده صغير را اگر بسبب روزه داشتن خوف
هلاكت باشد در حق آنها يا در حق صغير آنها پس آنها را
جايز است كه افطار نمايند براي دفع حرج و بعد ازان در وقت
قدرت آن قضاي آن نمايند و بر آنها كفاره لازم نمي آيد
زيرا چه آنها افطار نموده اند بسبب عذر و همچنين بر آنها فديه
نيز لازم نيست وشافعي رح ميگويد كه در صورت خوف هلاكت
در حق ولد فديه بر آنها لازم مي آيد وشافعي رح اينها را

درینصورت بر شیخ فانی قیاس نموده است وعلمای ما میگویند که وجوب فدیه در حق شیخ فانی خلاف قیاس است وزن مذکوره بجهت خوف هلاکت فرزند در معنی شیخ فانی نیست زیراچه شیخ فانی را خوف هلاکت خود است وروزه براو واجب است وبعد از وجوب از ادای آن عاجز شده است بسبب خوف مذکور بخلاف زن مذکوره چه ویرا خوف هلاکت فرزند است وروزه واجب است براو نه بر فرزند مذکور * مسئله ۸ * شیخ فانی که بروزه داشتن قادر نیست جایز است ویرا که افطار کند وبجهت هر روزه نصف صاع گندم یا یکصاع از جو وخرما بدهد بمسکینان چنانچه کفاره میدهد ودلیل این مسئله آیهٔ قرآن است چه خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که فدیه واجب است برکسانیکه طاقت روزه نمیدارند * مسئله ۹ * اگر شیخ فانی بعد از ادای فدیه قادر شود بر روزه داشتن پس حکم فدیه دادن باطل میگردد وروزه داشتن براو واجب میشود زیراچه فدیه دادن خلف روزه است وشرط خلف شدن آن این است که او از اصل عاجز باشد دایما * مسئله ۱۰ * اگر بمیرد شخصی که بر ذمه او قضای

رمضان است پس ولي اورا لازم است که از جانب او فديه دهد و فديه هر روزه نصف صاع از گندم است و يک صاع از جو و خرما است وليکن اين فديه دادن از جانب او ولي اورا وقتي لازم است که وصيت کرده باشد بآن و دليل مسئله اين است که شخصي که مرد در آخر عمر عاجز گشت از اداي روزه پس مانند شيخ فاني گشت و بعد ازان بايد دانست که براي لازم شدن فديه بر ولي او وصيت شرط است نزد علماي ما و نزد شافعي رح شرط نيست و همين اختلاف است در زکوة اعني شخصيکه اداي زکوة بر او واجب شده است اگر پيش از اداي زکوة بميرد پس نزد علماي ما ولي ورا لازم است که از جانب او زکوة ادا نمايد بشرطيکه وصيت کرده باشد بآن و نزد شافعي رح ولي ويرا بايد که زکوة از جانب او ادا نمايد و وصيت براي آن شرط نيست و دليل شافعي رح اين است که فديه روزه و زکوة حق مالي است که دران نيابت جاري است مانند دينهاي عباد و دليل علماي ما اين است که اداي فديه روزه و اداي زکوة عبادت است پس ضرور است که اختيار مکلف باشد و اختيار او يافته نميشود مگر باينطور که وصيت نمايد

بآن زیرا چه ارث جبری است نه اختیاری و بعد ازان باید دانست
که وصیت مذکوره تبرع است در ابتدا لهذا در ثلث مال جاری
نموده میشود و باید دانست که نزد مشایخ نماز مانند روزه است
در حکم فدیه از روی استحسان و هر نماز بمنزله یک روزه
است و همین صحیح است * مسئله ۱۱ * جایز نیست که ولی
میت روزه دارد و نماز گذارد از جانب او زیرا چه پیغمبر
صلعم فرموده است که کسی از جانب کسی روزه ندارد و نه
کسی نماز گذارد از جانب کسی * مسئله ۱۲ * اگر شخصی
شروع نماید در روزه نفل یا در نماز نفل و بعد ازان فاسد کند
آنرا پس بر او قضای آن لازم است و شافعی رح میگویند که
لازم نیست و شخصی که بوی در هر قدر که از روزه و نماز نفل
بجا آورده است متبرع است پس بروی لازم نیست که در مقدار
باقی تبرع نماید و دلیل علمای ما این است که هر قدر از نماز
و روزه نفل که بعد از شروع بجا آورده است عبادت و عمل
نیک است پس اتمام باقی برای محافظت آنقدر واجب است
پس ضرور است که باقی را باتمام رساند که تا آنقدر که بعمل
آورده است باطل نگردد چه ابطال عمل نیک منع است در

شرع و هرگاه اتمام باقي واجب گشت پس بسبب ترك آن قضا
لازم خواهد شد * مسئله ١٣ * اگر شخصي در روزه نفل
شروع نمايد پس او را پيش از زوال نيز افطار كردن بغير
عذر جايز و مباح نيست بنا بر يكه روايت بجهت آنكه در اين
ابطال عمل نيك لازم مي آيد وليكن بايد دانست كه بسبب عذر
وي را افطار كردن پيش از زوال مباحست و بايد دانست
كه ضيافت عذر است زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است در حق
كسيكه صاحب روزه نفل است و او را كسي ضيافت نموده كه
افطار كن و عوض آن يك روزه قضا كن * مسئله ١٤ *
اگر صبي بالغ گردد يا كافر مسلمان شود در روز ماه رمضان
پس بايد كه در باقي آن روز امساك نمايد و چيزي نخورند كه
روزه بحال نيار و براي اداي حق وقت بمشابهة روزه داران
ومع هذا اگر افطار نمايد در باقي روزه مذكور پس بر او قضاي
آن لازم نمي آيد زيرا چه روزه داشتن در ان وقت واجب نيست
بر آنها و بعد از ان روز در روزه ديگر بايد كه روزه دارند
زيرا چه سبب وجوب روزه و اهليت آن هردو متحقق شد و بر
آنها قضاي روزه هاي گذشته واجب نيست نه قضاي روزه

آنروز که دران بالغ یا مسلمان گشت ونه قضاي روزه هاي گذشته سواي آنچه آنها بآن مخاطب ومکلف نبنده بخلاف نماز چه اگر صبي بالغ شود یا کافر مسلمان شود در آخر وقت نماز پس براو قضاي آن نماز واجب میشود زیراچه سبب وجوب نماز وقتي جزو متصل بساداي آنست ودر صورت مذکوره اهلیت نماز نزد آن جزو یافته میشود وسبب وجوب روزه رمضان جزو اول آنروز است ودر صورت بالغ شدن صبي یا مسلمان شدن کافر در روز رمضان اهلیت آنها در جزو اول آن یافته نمیشود وازابي یوسف رح مرویست که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود صبي پیش از زوال پس درینصورت بر آنها قضاي روزه آنروز لازم است زیراچه آنها درینصورت وقت نیت را یافتند وانچه اول مذکور شد ظاهر روایت است ووجه آن این است که وجوب روزه متجزی نیست چنانچه اداي آن متجزي نیست ودر صورت مذکوره آنها را اهلیت وجوب نیست در اول آنروز ولیکن باید دانست که درصورتیکه صبي بالغ شود پیش از وقت زوال جایز است اورا که نیت روزه نفل نماید دران روز و

اگر کافر مسلمان شود پیش از وقت زوال پس ویرا جایز نیست که نیت روزهٔ نفل نماید در آنروز زیرا چه کافر را اهلیت روزهٔ نفل نیز نبود در اول روز وصبي را اهلیت روزهٔ نفل بود * مسئله ۱۵ * اگر مسافر را نیت افطار باشد وبعد ازان داخل شود در شهر خود پیش از وقت زوال و بعد ازان نیت روزه نماید جایز است خواه روزه نفل باشد خواه روزه فرض زیرا چه سفر منافي اهلیت وجوب نیست ونه منافي صحت شروع در روزهٔ نفل بلکه اگر مسافر پیش از وقت زوال در ماه رمضان داخل شود در شهر خود واجب است براو که نیت روزهٔ رمضان نماید زیرا چه موجب اباحت افطار که سفر بوده بوقت جواز نیت زایل گشت چه پیش وقت مذکور وقت نیت است لهذا اگر شخصي مقیم باشد هر اول روز رمضان وبعد ازان سفر اختیار کند و مسافر شود پس ویرا دران روز افطار مباح نیست پس در صورتیکه مسافر مقیم گردد پیش از وقت زوال بطریق اولی مباح نخواهد شد ویرا افطار در روز رمضان ولیکن درین هر دو صورت اگر افطار کند شخص مذکور کفاره براو لازم نمي آید بجهت شبهه اباحت افطار * مسئله ۱۶ * اگر شخصي در رمضان

مغمى عليه ذكر ده ابعني بيهوش كرد پس براو واجب نيست قضا نمودن روزهٔ آن روز كه دران بيهوشي عارض شده است چه روزهٔ آن روز صحيح است بجهت آنكه ظاهر همين است كه شخص مذكور نيت روزهٔ آن روز نموده باشد پس امساك با نيت روزه يافته شد وهمين حقيقت روزه است وقضا كند روزهٔ روزها كه بعد آن روز است چه در روزهاي ديگر نيت يافته نشده است واگر شخصي بيهوش شود شب اول از رمضان پس قضا خواهد كرد تمام روزهاي رمضان را مگر روز غرهٔ رمضان را چه ظاهر اين است كه نيت روزه درين شب كرده باشد وامام مالك رح گفته است كه براو قضاي روزهاي ديگر سواي غره نيز واجب نيست زيرا چه روزهٔ تمام رمضان بيك نيت ادا ميشود نزد مالك رح چنانچه اعتكاف يكماهه بيك نيت جايز ميشود ونزد علماي ما براي هر روزهٔ رمضان نيت عليحده ضرور است زيراچه روزهٔ هر روز عبادت عليحده است بجهت آنكه ميان هر دو روز فاصل ميشود زمانهٔ كه وقت روزه نيست بخلاف اعتكاف يكماهه چه آن عبادت واحد است بجهت آنكه ميان اعتكاف دو روز فاصل نيست زمانه كه قابل اعتكاف نباشد * مسئله ۱۷ *

اگر بر شخصی حالت اغما اعنی بیهوشی در تمام ماه رمضان مستولی باشد پس او روزه تمام رمضان قضا خواهد کرد زیرا چه اغما نوعی از بیماری است که بسبب آن قوای انسان ضعیف میگردد و عقل او زایل نمیشود پس بیماری مذکور عذر است نه که بسبب آن تاخیر روزه جایز میشود نه که بسبب آن روزه او ساقط میگردد * مسئله ۱۸ * اگر شخصی دیوانه گردد در ماه رمضان و در تمام ماه دیوانه باشد پس بر او قضای آن واجب نیست اصلا و امام مالک رح میگوید که قضای آن بر او واجب است چنانچه در صورت اغما واجب میشود قضای آن و دلیل علمای ما این است که موجب سقوط قضا نیست مگر لزوم حرج و حالت اغما در تمام ماه ثابت نمیماند عادة تا حرج لازم آید پس در واجب گردانیدن قضا در صورت اغما حرج لازم نمی آید و جنون و دیوانگی در تمام ماه ثابت و برقرار میماند پس در این صورت بسبب واجب گردانیدن قضای روزه رمضان بر او حرج لازم می آید * مسئله ۱۹ * اگر دیوانه هوشیار شود در بعض ایام رمضان پس واجب میشود بر او قضای روزهای گذشته و زفر و شافعی رح میگویند

که براو اداي روزه هاى گذشته واجب نيست بسبب عدم اهليت
پس قضاي آن نيز براو واجب نخواهد شد چه وجوب قضا
فرع وجوب ادا است و اين ديوانه مانند آن ديوانه است كه در
تمام ماه ديوانه باشد و دليل علماي ما اين است كه سبب وجوب
روزه رمضان ماه رمضان است وآن متحقق است و ديوانه اهليت اين
دارد كه بر ذمه او چيزي واجب شود ودر واجب گردانيدن روزه
برذمه ديوانه مذكور فايده است وآن اين است كه روزه از و
مطلوب خواهد شد بطوريكه حرج لازم نشود در اداي آن بخلاف
ديوانه كه در تمام ماه ديوانه باشد چه اگر روزه رمضان براو
واجب شود حرج لازم مي آيد در وجوب روزه پس در حق او فايده
نيست وتمام اين در خلافيات مذكور است وبعد از ان بايد دانست
كه جنون اصلي وجنون عارضي هردو برابر است در انچه مذكور شد و بعضي
گفته اند كه اين ظاهر روايت است واز محمد رح مرويست كه ميان
اصلي و عارضي فرق است زيرا چه شخصيكه بالغ شود درحالت جنون
او در حكم صبي است پس او مكلف نيست بخلاف آنكه اگر كسي
بالغ شود درحالت ثبات عقل و هوش وبعد از ان ديوانه گردد چه او
مخاطب ومكلف ميشود واين مختار بعض متاخرين است

* مسئله ٢٠ * اگر شخصی در ماه رمضان اصلا نیت نکند نه نیت روزه ونه نیت افطار پس بر او قضای آن لازم است و زفر رح گفتست که ادا میشود روزه او و قضای آن بر او لازم نمی آید زیرا چه نزد او روزه رمضان بدون نیت ادا می شود در حق کسیکه صحیح البدن و مقیم باشد زیرا چه امساک در روزه رمضان واجب است بر او پس بهر وجه که یافته خواهد شد واقع خواهد شد از روزه رمضان چنانچه اگر هبه کند کسی تمام نصاب بفقیر بدون نیت زکوة ادا میشود زکوة ودلیل علمای ما این است که امساک در روزه رمضان واجب است بطوریکه عبادت شود و عبادت نمیشود بدون نیت و مسئله هبه نمودن نصاب مر فقیر را که نظیر آورده است آن را زفر رح پس در آن نیت زکوة یافته میشود بجهت آنکه هبه نمودن مر فقیر را تصدق است پس نیت هبه عین نیت تصدق است باعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب الزکوة کذشته است * مسئله ٢١ * اگر شخصی در ماه رمضان بوقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت و بعد از آن خورد چیزی پس بر او کفاره لازم نمی آید نزد ابیحنیفه رح و زفر رح گفتست که بر او کفاره لازم است زیرا چه نزد او روزه رمضان بغیر

میت ادا میشود و صاحبین رح میگویند که شخص مذکور اگر چیزی خورده باشد پیش از وقت زوال کفاره لازم میشود برا و زیرا چه وی را تا هنوز قدرت بر اداي روزه بود و آن فوت شد بسبب خوردن پس حکم او حکم کسي است که از غاصب غصب کند و دلیل ابیحنیفه رح این است که وجوب کفاره متعلق است بشکستن روزه و بسبب خوردن چیزی درینصورت روزه نمیشکند بلکه آن باز ماندن است از اداي روزه چه حقیقت روزه یافته نمیشود بدون نیت * مسئله ۲۲ * اگر زنی را حیض یا نفاس آید در ماه رمضان پس باید که او افطار کند و بعد از رمضان قضا کند آن را بخلاف نماز چه بر او قضا نمودن نمازهاي ایام حیض و نفاس واجب نیست بجهت آنکه در آن حرج است چنانچه بیان آن در کتاب الصلواة گذشته است * مسئله ۲۳ * اگر مقیم شود مسافر یا از حیض پاک شود زن در روز رمضان بعد از وقت زوال پس واجب است که در باقي آن روز امساک نمایند و چیزي نخورند و شافعي رح گفتست که این امساک واجب نیست و همین اختلاف است در حق هرکسي که اهلیت وجوب روزه ویرا حادث شود و در اول روز اهل آن نبود و دلیل شافعي رح این ست که امساک مذکور مشابه روزه

است واصل روزه براو واجب نیست پس این مشابهة نیز براو واجب نخواهد شد چه این مشابهة برکسی واجب میشود که اصل روزه براو واجب باشد چون کسیکه افطار کند قصدا یا خطاء پس براو لازم است که باقي روز امساک نماید وعلماي ما میگویند که وجوب امساکی در حق اشخاص مذکوره بطریق خلافت نیست بلکه بطریق اصالت است براي اداي حق وقت چه آن وقت واجب التعظیم است سوال پس باید که بر مریض ومسافر وزن صاحب حیض ونفاس امساک واجب شود براي تعظیم وقت وحال آنکه چنین نیست جواب امساک بر آنها بجهت آن واجب نیست که عذر آنها که مانع جواز نهار وروزه است موجود ومتحقق است پس با وجود عذر چنانچه روزه واجب نیست همچنین امساک که مشابه روزه است نیز واجب نخواهد شد

* مسئله ۲۴ * اگر شخصي سحور کرد بگمان آنکه شب است وبعد از آن ظاهر شود که فجر است یا در آخر روز افطار کند بگمان آنکه آفتاب غروب شد است وبعد از آن معلوم شود که آفتاب غروب نشد است پس در هر دو صورت در باقي روز امساک

بر و لازم است بجهت اداي حق وقت بقدر امکان و بجهت دفع تهمت وبعد از رمضان روزهٔ آنروز قضا خواهد کرد زیراچه قضا حق مضمون است بمثل آن چنانکه درحق مریض ومسافر است و کفاره بر و لازم نیست زیراچه جنایت دوین هر دو صورت قاصر است بجهت آنکه دیده و دانسته در روز رمضان چیزی نخورده است ومرویست که عمر رض روزی افطار کرده بود بگمان اینکه آفتاب غروب شده است و بعد از ان معلوم شد که آفتاب غروب نشده است پس فرمود که مرا قصد این نبود که ارتکاب گناه نمایم که عبارت است از افطار در روز رمضان بلکه این امر نادانسته واقع شد وقضاي یکروزه بر من آسان است * مسئله ۵۴ * طعام خوردن در آخر شب در ماه رمضان که آنرا سحور میگویند مستحب است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که چیزي بخورید در وقت سحر بدرستیکه درین طعام برکت است وبدانکه در طعام سحر تاخیر مستحب است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که سه چیز از اخلاق پیغمبرانست یکي تعجیل در افطار دوم تاخیر در سحور سیوم استعمال مسواك ولیکن بایدکه در خوردن طعام سحر

آنقدر تاخیر نکند که شک واقع شود در طلوع فجر و هرگاه شک واقع شود دران پس افضل است ترک طعام سحر تا از ارتکاب حرام محفوظ ماند ولیکن درصورت شک ترک سحور واجب نیست لهذا اگر با وجود شک سحور کند روزه او درست میشود زیرا چه اصل درانوقت بقای شب است پس بسبب شک حکم کرده نمیشود باینکه شب باقی نیست و از ابی حنیفه رح مرویست که اگر باشد شخصی در موضعیکه طلوع فجر در انجا ظاهر نمیشود یا شب شب مهتاب باشد یا دران شب ابر باشد یا در چشم آن شخص قصور بینائی باشد پس آن شخص را نباید که در حالت شک سحور کند و اگر کند گنهگار خواهد شد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که ترک کنید چیزیرا که دران شک باشد و اختیار کنید چیزیرا که بی شک باشد و اگر در ظن او چنین افتد که در وقت سحور صبح دمیده بود پس بر وقضای آن روزه لازم است بنا بر ظن او و هم دران احتیاط است و بنا بر ظاهر روایت بر وقضا لازم نیست زیرا چه یقین زائل نمیشود مگر بیقین دیگر که مثل او باشد و ویرا اول یقین شب بود پس آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه یقین این حاصل شود که دران وقت صبح دمیده بود و اگر بعد از ان ظاهر

شود که در آن وقت البته صبح دمیده بود پس بر او کفاره لازم نمی آید زیرا چه او در حق سحور اعتماد نموده بود بر دلیل ظاهر که عبارت است از بقای شب بحسب ظاهر چه شب اصل است پس در صورت مذکوره ثابت نشده که دیده و دانسته در وقت صبح طعام خورده است * مسئله ٢٦ * اگر شخصی را شک باشد در غروب شدن آفتاب پس روا نیست ویرا که افطار نماید زیرا چه اصل درینصورت روز است و معهذا اگر افطار نماید بر او قضای آن روزه لازم می آید بجهت آنکه درینصورت روزه اصل است وظاهر بقای آنست واگر در ظن او چنان باشد که او پیش از غروب آفتاب افطار کرده است پس بر او قضای آن روزه لازم می آید و درین اختلاف روایت نیست زیرا چه اصل درینصورت روز است واگر افطار کند در حالتیکه ویرا شک است در غروب آفتاب وبعد ازان ظاهر شود که او افطار کرده است پیش از غروب آفتاب پس سزاوار این است که درینصورت کفاره نیز لازم گردد بنظر آنکه روز اصل است * مسئله ٢٧ * اگر شخصی از راه فراموشی چیزی خورد در روزه رمضان وگمان نمود که بسبب آن روزه او بشکست ولهذا بعد ازان چیزی خورد عمدا پس بر او

لهذا لازم مي آيد نه كفاره زيراچه روزه شكستن بسبب خوردن
بفراموشي موافق قياس است اگرچه بسبب آن روزه نميشكند
بجهت نص حديث پس شبهه اودرصورت مذكوره معتبراست
چه آن شبهه موافق قياس است واگر همچنين كند كسي بعد ازانكه
مطلع شود برحديثيكه دلالت ميكند براينكه بسبب خوردن
بفراموشي روزه نميشكند پس درينصورت نيز كفاره لازم نمي آيد
در ظاهرالرواية وبنا بريك روايت از ابيحنيفه رح بر او كفاره
لازم مي آيد وهمچنين مرويست از صاحبين رح زيراچه بعد از
اطلاع برحديث مذكور شبهه باقي نمانده و وجه اول اين است
كه بنظر قياس شبهه حكمي باقي است وبسبب اطلاع برحديث
مذكور شبهه حكمي منتفي نميشود چنانكه درصورتيكه وطي كند
كسي كنيز فرزندخودرا يعني اگرپدر وطي كند كنيز پسرخود را پس
حد زنا لازم نمي آيد خواه آنرا حرام دانسته وطي كرده باشد يا حلال
دانسته زيراچه شبهه حاصلست بنظر دليل باقي است وآن دليل
اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است بانسان كه تو و مال تو
مر پدر ترا است * مسئله ۲۸ * اگر حجامت نمايد كسي
و بعد ازان عمدا بخورد چيزيرا بگمان آنكه روزه او بسبب

حجامت شکسته است پس برا وقضا وکفاره هر دو لازم مي آيد
زيرا چه درين صورت گمان او ناشي نشده است از امريکه بحسب
ظاهر دليل شرعي تواند شد پس قضا وکفاره برا او واجب
خواهد شد مگر آنکه فقها ويرا فتوي داده باشند باينکه
بسبب حجامت روزه ميشکند پس درينصورت کفاره برا او لازم
نخواهد شد چه فتواي فقها در حق او دليل شرعي است وهمچنين
کفاره برا او لازم نمي آيد نزد محمد رح اگر رسيده باشد بوي
حديثيکه دلالت ميکند براينکه بسبب حجامت روزه ميشکند
زيرا چه قول پيغمبر صلعم کمتر از قول مفتي نيست واز ابي يوسف
رح مرويست خلاف قول محمد رح زيرا چه واجب است برعامي
که اقتدا نمايد بفقها چه او برشناختن احاديث قادر نيست
واگر او بعد از رسيدن حديث مذکور بر تاويل آن نيز
مطلع شده باشد پس برا و کفاره لازم مي آيد چه درين
هنگام شبهه باقي نميماند ونميتوان گفت که قول
اوزاعي رح مورث شبهه است زيرا چه آن مخالف قياس است
چه روزه شکستن از چيزيست که داخل ميشود نه از
چيزيست که خارج ميشود وتاويل آن اين است که حکم

حدیث مذکور مخصوص است در حق کسیکه در شان او فرموده است چه در حق او شکننده روزه متحقق شده بود چنانچه منقول است که آنکس را غشی عارض شده بود لهذا حجامت کننده در حلق او آب ریخته بود * مسئله ۲۹ * اگر شخصی غیبت کند وبعد از آن عمدا چیزی بخورد بگمان آنکه بسبب غیبت روزه او شکسته است پس قضا وکفاره بر او هردو لازم می آید اگرچه فتوی داده باشند او را فقها باینکه غیبت شکننده روزه است ویا حدیثی باین مضمون او را رسیده باشد وبر تاویل آن مطلع نباشد زیرا چه شکستن روزه بسبب غیبت مخالف قیاس است وحدیثیکه بحسب ظاهر دلالت میکند بر اینکه غیبت شکننده روزه است ماول است باجماع وتاویلش این است که بسبب غیبت نمودن ثواب روزه فوت میشود * مسئله ۳۰ * اگر جماع کند کسی زن خفته را یا زن مجنونه را درحالیکه آنها روزه دارانند پس بر آنها قضا واجب است نه کفاره وزفر وشافعی رح گفته اند که بر آنها قضا واجب نیست مانند کسیکه بفراموشی بخوره چیزیرا بلکه اینها معذور تر

آنکه بنسبت آنکس چه اینها را اصلا قصد نیست ودلیل
علماي ما این است که نسیان وفراموشي بسیار عارض میشود مر
انسان را واکثر متحقق میشود واین نادر است که جماع کند
کسي زن خفته را یا مجنونه را پس قیاس اینها بر
کسیکه بفراموشي میخورد چیزیرا مقبول نیست ولیکن
کفاره بر آنها لازم نمي آید بسبب آنکه از آنها جنایت
صادر نشده است والله اعلم

فصل در بیان روزه که واجب

میکند آنرا شخص بر ذات خود اعني روزه نذر
* مسئله ۱ * اگر بگوید کسي که لله علي صوم یوم النحر
اعني براي خدا بر من است روزه روز عید اضحی پس لازم است
مر آنکس را که افطار کند در روز عید وقضا کند روزه آن
روز را در روز دیگر زیراچه نذر مذکور صحیح است نزد
علماي ما ونزد زفر وشافعي رح صحیح نیست زیرا چه این نذر
نذر بمعصیت است بجهت آنکه در حدیث نهي وارد شده است
از روزه داشتن در روز عید اضحی وغیره که آنرا ایام نحر وایام
تشریق میگویند وعلماي ما میگویند که نذر مذکور نذر

است بروزه که آن امر مشروع است فی نفسه و نهی از روزه روز عید بغیره است اعنی نهی ازان بجهت غیر است و آن غیر عبارت است از ترک دعوت خدای تعالی چه روز عید روز دعوت خدای تعالی است مر بندگان را و هرگاه روزه مذکور فی نفسه مشروع است پس نذر مذکور صحیح خواهد بود ولیکن برای احتراز نمودن از معصیتیکه مقارن آن روزه است باید که افطار نماید در روز عید و بعد ازان قضا کند آن را تا ساقط شود از ذمه او روزه که واجب شده است بسبب نذر مذکور و معهذا اگر روزه دارد در روز عید مذکور از عهده نذر بیرون میشود زیرا چه اداکرد آنرا بصفتیکه التزام آن نموده بود باید دانست که اگر در نذر مذکور نیت یمین وقسم نموده باشد پس در صورتیکه افطار کند در روز عید و قضا کند روزه را کفاره یمین نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه بگوید لله علی صوم یوم النحر و بیراد این قول هیچ نیت نیا شده بود دوم اینکه نیت نذر باشد و فقط و نیت غیر نیا شده و سیوم اینکه جمع نیت نذر نیت عدم یمین باشد و درین سه صورت قول مذکور نذر خواهد بود چه آن قول باعتبار صیغه نذر است و شخص

مذکور نیت نذر کرده است وچهارم این است که نیت یمین کند ومعهذا نیت نفی نذر کند ودرینصورت قول مذکور یمین میشود زیرا چه قول مذکور را احتمال معنی یمین داده وشخص مذکور نیت آن کرده است ونفی کرده است غیر را وپنجم این است که یمین ونذر هردو را نیت کند پس درینصورت هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح نذر میشود وفقط وششم این است که نیت یمین باشد وفقط پس درینصورت نیز هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح یمین میشود فقط ودلیل ابی یوسف رح در هردو صورت این است که قول مذکور موضوع است برای نذر ویمین معنی مجازیست لهذا تحقق اول موقوف بر نیت نیست وتحقق یمین موقوف بر نیت است واز لفظ واحد معنی حقیقی ومعنی مجازی هردو معا شامل اراده کرده نمیشود ومعنی مجازی متعین میشود به نیت آن پس درصورت پنجم که نیت بهردو معنی آنست نذر خواهد شد بسبب ترجیح حقیقت بر مجاز ودرصورت ششم یمین خواهد شد بسبب نیت آن وفقط ودلیل طرفین رح این است که منافات نیست میان دوجهت اعنی جهت نذر وجهت یمین زیرا چه آن هردو مقتضی وجوب اند وایکی نذر مقتضی است وجوب بعینه را ویمین مقتضی

است وجوب لغيره را اعنی بجهت صیانت اسم خدای تعالی از
هتک حرمت پس میان هرد وجمع نموده خواهد شد و
مذهب ما تا عمل هر دو لبل حاصل شود چنانچه جمع نموده میشود در
مذهب ما میان جهت تبرع وجهت معاوضه در صورت هبه بشرط عوض
* مسئله ۲ * اگر بگوید شخصی لله علی صوم هذه السنة
لازم است وی را که افطار نماید در بین سال در پنج روز روز عید الفطر
و روز عید اضحی مع سه روز بعد ازان که آنرا ایام تشریق میگویند
و در سال دیگر قضا کند این پنج روزه را زیرا چه نذر کردن بروزه
تمام سال نذر است بروزه یازده ماه سوای ماه رمضان و این
پنج روز تیز درآن داخل است و اگر در نذر خود تعیین سال نکند
بلکه مطلق بگوید ولیکن تتابع شرط نماید باین طور که بگوید
لله علی صوم سنة متتابعا پس درینصورت نیز بروی لازم است که روزه
پنج روز مذکور را قضا نماید زیرا چه یکسال بی هر بیز روزه
داشتن شامل است مر روزه های مذکور را ولیکن درینصورت لازم
است که آن پنج روزه را پی در پی قضا نماید زیرا چه او
در نذر خود تتابع شرط کرده است پس باید که رعایت آن نماید
بقدر استطاعت بدانید که درینصورت نیز اختلاف زفر

و شافعي رح باشد يعني نذر مذكور صحيح نخواهد شد
نزد زفر و شافعي رح در حق روزه هاي مذكور بسبب
آنكه نهي وارد است از روزه داشتن درين پنج روز مذكور چه
پيغمبر صلعم فرموده است كه روزه مداريد درين روز ها چه اين
روز ها روز خوردن و نوشيدن و ملاعبت مرد با زن خود است
و جواب از قول زفر و شافعي رح سابق مذكور شده است و اگر
شخص مذكور در نذر خود تتابع شرط نكند پس نذر او شامل
نميشود روزه روز هاي مذكور را و اگر درين روز ها روزه دارد
پس باين روزه ها روزه نذر را ادا نخواهد شد زيرا چه بسبب نذر
مذكور واجب شده است بر او روزه كامل و روزه روز هاي مذكور
ناقص است بسبب نهي پس آنكه كامل باشد ناقص
ادا نخواهد شد بانكه لازم است براو كه روزه دارد دوازده ماه
كه در آن ماه رمضان و آن پنج روز نباشد بخلاف آنكه نذر
نموده باشد روزه سال معين را چه درين صورت بر روزه آن پنج روز
ادا ميشود در روزه نذر زيرا چه درين صورت بسبب نذر مذكور واجب
ميشود روزه روز هاي مذكوره كه ناقص است پس بر روزه هاي
مذكوره ادا ميشود روزه نذر بصفتيكه واجب شده است و بايد

دانست که شش صورت که در مسئله اولی مذکور شد است
درین مسئله نیز اعتبار آن متصور است لهذا بنا بر معنی یمین
در هر صورتیکه قضا کند پنج روزه مذکور را بر او کفاره یمین نیز لازم می آید
اگر معنی یمین اراده کرده باشد * مسئله ۳ * اگر شخصی
در روز عید اضحی نیت روزه نفل کند از شب وبعد ازان افطار کند
وروزه بشکند در روز مذکور پس بر او قضای آن لازم نمی آید
نزد ابیحنیفه رح و همین ظاهر روایت است و از ابی یوسف ومحمد
رح مروی است در نوادر که قضای آن بر او لازم است زیرا چه
بسبب شروع نمودن روزه نفل در روز مذکور واجب میشود
آن روزه چنانچه بسبب نذر واجب میشود وچنانچه نماز نفل
واجب میشود بسبب شروع نمودن در وقت مکروه و وجه ظاهر
روایت این است که بمجرد شروع نمودن روزه شخص را روزه دار
گفته میشود لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله من فردا
روزه نخواهم داشت پس او حانث میگردد بمجرد شروع نمودن او
در روزه روز فردا وهرگاه چنین شد پس شروع کننده در روزه
روز عید اضحی بمجرد شروع نموده در روزه روز مذکور
مرتکب منهی ومعصیت میگردد پس واجب میشود بر او که باطل

کند آنرا نه آنکه محافظت واتمام آن نماید وواجب
نمیشود قضای نفل بعد از شروع اگر بشکند آنرا مگر در صورتیکه
محافظت واتمام آن واجب باشد بر شروع کننده وبعد از
شروع در اینجا چنین نیست بخلاف نذر روزه روز عید چه
انسان بمجرد نذر مذکور مرتکب منهی ومعصیت نمیشود
واین نذر سبب وجوب روزه مذکور است نه شروع نمودن در آن
پس آن نذر صحیح میشود بخلاف شروع نمودن در نماز نفل
دروقت مکروه چه بسبب مجرد شروع نمودن در آن انسان مرتکب
منهی ومعصیت نمیشود بلکه مرتکب آن میشود وقتیکه یکرکعت
تمام کند لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله نماز نفل
نخواهم گذارد در فلان وقت پس او بسبب شروع نمودن در نماز
نفل در وقت مذکور حانث نمیگردد مگر وقتیکه تمام کند یکرکعت
را پس در ینصورت بسبب شروع نمودن در نماز مذکور محافظت
واتمام آن واجب میشود لهذا اگر بشکند آنرا قضای آن برو
واجب میشود وباید دانست که از ابیحنیفه رح مرویست که
درینصورت نیز قضای این نماز برو واجب نمیشود ولیکن ظاهر
همان است که واجب میشود والله اعلم

باب در بیان اعتکاف باید دانست که
اعتکاف عبارت است از مکث کردن در مسجد مع
روزه و نیت اعتکاف اما مکث نمودن در مسجد پس
رکن اعتکاف است زیرا چه لفظ اعتکاف دلالت میکند
بر معنی مکث و اما نیت پس آن شرط است چنانچه شرط است
در جمیع عبادات و اما روزه پس آن نیز شرط اعتکاف است نزد
علمای ما بخلاف قول شافعی رح چه او رح میگوید که روزه
خود عبادت است اصالة پس شرط عبادت دیگر نخواهد شد و دلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که اعتکاف
نمیشود مگر بروزه و قیاس شافعی رح بمقابل این حدیث مقبول
نیست و بعد ازان باید دانست که روزه شرط است برای اعتکافیکه
واجب باشد و درین اختلافی روایت نیست و روزه برای اعتکاف
نفل نیز شرط است بنا بر روایت حسن رح از ابیحنیفه رح و دلیل
این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا برین روایت
اعتکاف نفل کم از یکروز نمی شود و در مبسوط مرویست
از ابیحنیفه رح که اقل مدت اعتکاف یکساعت است و همین
قول محمد رح است و بنا برین روایت اعتکاف نفل

چندین روزه یا فته میشود زیرا چه بنای نفل بر مساهلة است لهذا

نشسته نماز نفل گذاردن روا است با وجود قدرت قیام

* مسئله ۱ * اعتکاف در عشرهٔ اخیر از رمضان سنت موکده

است و همین صحیح است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده

است * مسئله ۲ * اگر شخصی شروع کند اعتکاف نفل

و بعد از ان قطع کند آنرا قضای آن برا و لازم نمی آید بنا بر روایت

مبسوط زیرا چه بنا بر این روایت مدت اعتکاف مقدر نیست

پس بسبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود و بنا بر روایت

حسن رح قضای آن بر شخص مذکور لازم می آید زیرا چه بنا بر

این روایت مدت اعتکاف مقدر است بیک روز مانند روزه

* مسئله ۳ * اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجد یکه

نماز پنجگانه دران بجماعت گذارده میشود زیرا چه

حذیفه رض گفتست که اعتکاف نمیشود مگر در مسجد

جماعت و از ابیحنیفه رح نیز چنین مرویست و زیرا چه اعتکاف

عبادت است برای انتظار نماز پس مختص خواهد بود بمکان

نماز که مسجد است و اما زن پس باید او را که اعتکاف کند

در مسجد خانه اعنی در مکانیکه آنرا در خانه خود برای نماز

گذاردن پنجگانه مقرر نبوده است چه آن مکان موضع نماز اوست پس انتفا ز او برای نماز آنجا متحقق خواهد شد

* مسئله ۴ * اعتکاف کننده را باید که از مسجد بیرون نرود مگر برای بول و غایط یا برای نماز جمعه اما بیرون رفتن از مسجد و یرا برای حاجت بجهت آن روا است که عایشهٔ صدیقه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم بیرون نمیرفت از مکان اعتکاف خود مگر برای دفع حاجت بشری و بجهت آنکه دفع حاجت بول و غایط انسان را ضروریست پس بیرون رفتن از مسجد برای آن ضرور است پس خروج از مسجد برای این حاجت مستثنی است ولیکن باید که بعد از فراغت از بول و غایط و استنجاد رنگ نکند بیرون مسجد زیرا چه انچه بنا بر ضرورت ثابت میشود پس آن بقدر ضرورت ثابت میشود اما بیرون رفتن او برای نماز جمعه پس بجهت آنست که نماز جمعه گذاردن از اهم حوایج انسان است و وقوع آن معلوم است و شافعی رح میگوید که بیرون رفتن برای نماز جمعه شکنندهٔ اعتکاف است زیرا چه انسان را ممکن است که اعتکاف کند در مسجد جامع و علمای ما میگویند که اعتکاف در

در مسجد مشروع است و هر گاه شروع در اعتکاف صحیح
گشت در مسجدی پس ضرورة نماز جمعه مباح خواهد کرد بیرون
رفتن ویرا از این مسجد و بعد از آن باید دانست که باید که برای
نماز جمعه بیرون شود از مسجد بعد از وقت زوال زیرا چه خطاب
شرع برای نماز جمعه متوجه میشود برو بعد از وقت زوال و اگر
مکان او دور باشد از مسجد جامع باید که بیرون شود از مسجد
خود در وقتیکه ممکن باشد ویرا رسیدن در مسجد جامع در وقت
نماز جمعه * مسئله * بعد از رسیدن در مسجد جامع
چهار رکعت سنت جمعه گذارد و بعضی گفته اند
که شش رکعت نماز گذارد چهار سنت و دو رکعت
تحیة المسجد و بعد از نماز جمعه چهار رکعت یا شش رکعت
گذارد بنا بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نماز جمعه
و این سنت گذاردن ویرا روا است در مسجد جامع زیرا چه
سنت تابع فرض است پس گذاردن سنت نیز به تبعیت فرض
جایز خواهد بود و حاصل آنکه آنقدر وقت که در وی ادای فرض
و سنت ادا کند در مسجد جامع درنگ نماید و زیاده
از آن در انجا مکث نه نماید و مع هذا اگر زیاده از آن

مکث نماید در انجا اعتکاف او فاسد نمیگردد زیراچه
مسجد جامع نیز موضع اعتکاف است ولیکن زیاده از آن
مکث ننمودن ویرا درآن مسجد غیر مستحب است زیراچه
او التزام ننموده است اداي اعتکاف را در یک مسجد پس
باید که آنرا در دو مسجد تمام نکند بدون ضرورت * مسئله ۹ *
اگر اعتکاف کننده از مسجد اعتکاف یک ساعت بیرون
شود بغیر عذر اعتکاف او فاسد میگردد نزد ابیحنیفه رح بسبب
متحقق شدن منافي اعتکاف و همین موافق قیاس است
وصاحبین رح گفته اند که بسبب بیرون شدن از مسجد
اعتکاف او فاسد نمیشود مگر وقتیکه زیاده از نصف روز
سکونت کند بیرون مسجد و این بنا بر استحسان است و وجه
آن این است که خروج از مسجد مر معتکف را عفو است براي دفع
حرج وقتیکه آن خروج در زمانه قلیل باشد و نصف روز و کمتر
از آن قلیل است و زیاده از نصف روز کثیر * مسئله ۷ *
اعتکاف کننده را باید که بخورد و بنوشد در مکان اعتکاف خود
بجهت آنکه پیغمبر صلعم را دایم اعتکافی مسکن نبود مگر مسجد
و بجهت آنکه دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس براي

آن بیرون رفتن از مسجد ضرور نیست * مسئله ٨ * مضایقه
نیست معتکف را که خرید وفروخت نماید در مسجد بی اینکه
مبیع حاضر نماید زیراچه اوگاهی محتاج میشود بسوی خریدن
وفروختن بسبب آنکه کسی رفیق وی نیست که برای وی
سرانجام اینکار نماید وفقها گفته اند که حاضر کردن
مبیع برای فروختن وخریدن در مسجد مکروه است زیراچه
مسجد خالصا برای خدایتعالی کرد انیده شده است وهم
حاضر نمودن مبیع در مسجد مسجد بآن مشغول میکرده
* مسئله ٩ * غیر معتکف را خریدن وفروختن در مسجد
مکروه است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که دور داریه
مساجد خود را از اطفال خود واز بیع وشرای خود * مسئله ١٠ *
معتکف را بسا بد که بسخن نیک تکلم نماید والتزام خاموشی
نکند چه آن مکروه است زیراچه روزه سکوت عبادت نیست
در دین وشریعت محمدی ولیکن سخنیکه از قبیل گناه
است ازان احتراز نماید * مسئله ١١ * معتکف را وطی
کردن حرام است زیراچه خدایتعالی در قرآن
مجید فرموده است که شما با زنان مباشرت مکنید درحالیکه

معتکف باشید در مسجدها و همچنین حرام است مس کردن
وبوسه کرفتن زیرا چه این هر دو از دواعی وطی است اعنی
باعث میشود بر وطی و وطی در اعتکاف منع است صریح پس
چیزیکه باعث میشود بر وطی نیز منع خواهد بود مانند وطی
چنانچه جماع بعد از احرام حج صریحا پس منع است باعث و داعی
آن که مس وبوسه است سوال وطی درحالت روزه حرام است
پس باید که دواعی آن نیز حرام باشد وحال آنکه چنین
نیست جواب ترک جماع رکن روزه است وجماع منافی آن
است لهذا جماع دران منع است ضمنا وتبعا ونهی صریح دران
وارد است وانچه منع میشود ضمنا پس دواعی آن درحکم آن
کردانیده نمیشود * مسئله ١٢ * معتکف اکر جماع
کند درشب یا در روز عمدا یا بفراموشی اعتکاف او باطل
میشود زیراچه شب نیز محل اعتکاف است مانند روز بخلاف
روزه وحالت اعتکاف باعث یاد داشتن آنست پس فراموشی
دران عذر شمرده نمیشود * مسئله ١٣ * اکر معتکف
جماع کند در غیر فرج وانزال کند بسبب آن یا بوسه کیرد یا مس
نماید وانزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل میشود زیراچه

آن در معني جماع است لهذا بسبب آن روزه ميشكند واگر بسبب جماع مذكور وبوسه ومس انزال نشود پس اين چيزها اگرچه درينصورت نيز حرام است وليكن بسبب آن اعتكاف باطل نميشود زيراچه اين چيزها درينصورت در معني جماع نيست لهذا بسبب آن روزه نميشكند * مسئله ۱۴ * اگر شخصي اعتكاف چند روز را بر خود واجب گرداند بسبب نذر پس لازم ميشود اعتكاف آن روزها مع شبهاي آن زيراچه ذكر روزها برسبيل جمع شامل ميشود شبها را كه بمقابل آن روز ها است بجهت آنكه همه اوقات چه روز وچه شب قابل اعتكاف است بخلاف روزه چه بناي آن برتتابع نيست و نيز لازم ميشود براو تتابع يعني لازم ميشود كه اعتكاف نمايد در اين روزها پي در پي اگرچه شرط آن نكرده باشد زيراچه بناي اعتكاف بر تتابع است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نيست پس اگر روزه چند روز را نذر كند كسي واجب ميشود بر او روزه آن روزها وتتابع در آن واجب نميشود مگر وقتيكه تصريح نمايد بآن در نذر خود واگر در صورت مذكوره شد صورت مذكور نيت اعتكاف بر زمانهاي روز فقط صحيح است زيراچه او اراده كرد از كلام حقيقت آن را

* مسئلهٔ ۱۵ * اگر واجب گردانند شخصی بر ذات خود اعتکاف دو روز را لازم میشود بر او اعتکاف آن دو روز مع شبهای آن واین ظاهر روایت است وابو یوسف رح گفته است که شب اول در ان داخل نمیشود زیراچه تثنیه غیر جمع است وشبی که در میان آن دو روز است پس آن داخل است تا اتصال و تتابع حاصل شود چه بنای اعتکاف بران است ووجه ظاهر روایت این است که در تثنیه معنی جمع متحقق است پس در حکم جمع گردانیده خواهد شد بجهت احتیاط در امر عبادت والله اعلم

کتاب در بیان حج وآن در لغت بمعنی قصد است ودر شرع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص وباید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام دوم وقوف بعرفات وباقی اعمال از واجبات وسنت است چنانچه بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئلهٔ ۱ * حج فرض است بر انسانیکه آزاد وعاقل وبالغ وصحیح البدن است بشرطیکه قادر باشد بر زاد وراحله اعنی زاد راه وسواری در حالیکه این هر دو زاید باشد از مسکن واز چیزیکه ضرور ود رکار است انسان را چون جامه بدن وخادم واثاث البیت وهم زاید باشد از نفقهٔ عیال

ا وتا آن زمان که مراجعت نماید و باز آید بخانه خود و معهذا
امن طریق نیز شرط است و امن طریق عبارت است ازینکه
سلامتی در راه غالب باشد و اگر میان او و میان مکه راه دریا
باشد که آنرا بحر میگویند پس این عذر است مانند خوف
راه و نهرها که آنرا بحر گفته نمیشود چون فرات و دجله و جیحون
پس آن مانع استطاعت نیست کذا در قاضی خان نقلا از جامع
صغیر و باید دانست که فرضیت حج ثابت است بآیة قرآن چه
خدا یتعالی در قرآن مجید فرموده است که برای خدا واجب است بر مردمان
حج خانه کعبه * مسئله ۲ * حج فرض نیست بر انسان مگر در تمامی
عمر یکمرتبه بجهت آنکه شخصی پرسیده بود از پیغمبر صلعم که آیا حج
هر سال فرض میشود یا در تمامی عمر یکمرتبه فرموده که نه بلکه یکبار
فرض است و زیاده از آن نفل است و بجهت آنکه سبب وجوب حج خانه
کعبه است و آن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد نخواهد شد
و بعد ازان باید دانست که نزد ابی یوسف رح ادای حج واجب
است بر سبیل فور اعنی در سالیکه شرایط مذکوره یافته شود
در حق کسی پس واجب میشود که او فورا دران سال ادای
حج نماید و تاخیر ننماید تا بسال دیگر و انچه از ابیحنیفه رح

عمر ویست دلالت میکند برانیکه قول او موافق قول ابي یوسف
رح است ونزد محمد و شافعي رح وجوب آن بر سبیل تراخي است
نه بر سبیل فور زیراچه حج دو رتمامي عمر یکمرتبه فرض است
پس تمامي عمر درحق حج بمنزله وقت نماز است درحق نماز
وبرانسان واجب نیست که نماز دراول وقت آن ادا نماید
بلکه واجب است اداي نماز در تمامي وقت آن خواه در
اول خواه در آخر ووجه قول شیخین رح این است که اداي حج
مختص است بوقت خاص از ایام سال که عبارت است از
شوال وذي القعده وده روز ذي الحجه وموت در مدت یکسال
نادر نیست پس اگر تاخیر نماید تا سال دیگر احتمال است
که مرگ پیش آید واداي حج میسر نشود وبنا بر آن واجب
گردانیده شد اداي حج بر سبیل فور احتیاطا لهذا تعجیل آن
بعد از تحقق شرایط افضل است باتفاق همه بخلاف وقت نماز
چه موت در مثل آن نادر است وباید دانست که وجه اشتراط حریت
این است که پیغمبر صلعم فرموده است که بنده اگر ده حج نماید
وبعد ازان آزاد کرده شود پس حج فرض براو لازم مي آید ووجه
اشتراط بلوغ یکي این است که پیغمبر صلعم فرموده است که صبي

اگر کرده حج نمایه و بعد از ان بالغ گردد پس حج فرض بروی لازم
می آید دوم این است که حج عبادت است و هیچ عبادت
بر صبی واجب نیست و همچنین عقل شرط است چه تکلیف شرعی
بدون آن صحیح نمیشود و همچنین صحت بدن شرط است زیرا چه
بدون آن عاجز میشود انسان از اداء تکلیف شرعی پس نابینا
اگر یابد کسی را که رفاقت او نماید در سفر و هم زاد و
راحله باشد ویرا حج واجب نمیشود برا و نزد ابیحنیفه رح
و نزد صاحبین رح واجب میشود چنانچه بیان آن در کتاب الصلوة
گذشته است و در حق جا مانده از ابیحنیفه رح مرویست که
در صورت مذکوره بر جا مانده حج واجب است زیرا چه او صاحب
استطاعت است بسبب غیر پس او مانند صاحب استطاعت است
بسبب راحله و از صاحبین رح مرویست که بر جا مانده مذکور
حج واجب نیست زیرا چه او بذات خود برای اداء آن قادر نیست
بخلاف نابینا چه اگر کسی ره نمائی کند ویرا او بذات خود ادای
حج مینماید پس او مانند گم کننده راه است و باید دانست که
زاد و راحله که شرط وجوب حج است عبارت است ازینکه قادر باشد
بر آن مقدار مالیکه با آن کرایه بگیرد یکجا نیم

متحمل را ویک واس شتر بسار بردار را وهم قادر باشد بر مقدار

ما لیکه نفقه کند آنرا در آمد ورفت واین قدرت شرط است

بجهت آنکه از پیغمبر صلعم کسی پرسید که استطاعت برادای حج

چه چیز است پس پیغمبر صلعم فرمود که زاد وراحله است پس

اگر شخصی قادر باشد بر کرایه گرفتن سواری بشرکت

یا بنطور که سوار شوند بر آن دو کس بنوبت بنوبت پس بر شخص

مذکور حج واجب نمیشود زیرا چه بآن قدرت قادر نمیشود

بر راحله در تمام سفر و نیز شرط است که زاد وراحله زاید

باشد از مسکن واز چیز یکه ضرور و درکار است چون خادم

واثاث البیت وجامه بدن زیرا چه این چیزها مشغول است

بحاجت اصلی و نیز شرط است که زاید باشد از نفقه عیال او

تا آن زمان که باز آید زیرا چه نفقه زن حق واجب است

وحق عباد مقدم است بر حق شرع بامر شرع قال الله تعالی وقد

فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه اعنی تحقیق بیان نمود

خدا برای شما چیز یکه بر شما حرام است مگر وقتیکه مضطر

شوید بسوی آن حرام کذا در عنایه و باید دانست که راحله

برای وجوب حج شرط نیست در حق اهل مکه و در حق کسانیکه

بگذرد آن سکونت دارند زیرا چه آنها را مشقت زیاده لاحق
نمیشود در ادای حج پس رفتن برای حج در حق آنها مانند
رفتن است برای نماز جمعه و باید دانست که امن راه نیز شرط
است زیرا چه استطاعت رفتن برای حج بدون آن ثابت نمیشود
و بعد از ان باید دانست که بعضی گفته اند که این شرط وجوب
حج است زیرا چه استطاعت بدون امن راه متحقق نمیشود
و این مرویست از ابیحنیفه رح و بعضی گفته اند که شرط ادای
حج است نه شرط وجوب آن زیرا چه پیغمبر صلعم تفسیر استطاعت
بزاد و راحله نموده است فقط و باید دانست که ثمره این اختلاف
آنست که اگر شخصی بدون ادای حج بمیرد پیش از
امن راه پس بنا بر قول اول وصیت بحج براو واجب نیست و
بنا برقول دوم وصیت مذکوره براو واجب میشود * مسئله ۳ *
در حق زن برای وجوب حج شرط است که محرم او یا شوهر
او همراه او باشد در سفر حج و جایز نیست زن را که حج کند
بغیر محرم و شوهر وقتیکه میان او و میان مکه مسافت
سه روزه باشد و شافعی رح گفتست که زن را حج کردن
جایز است وقتیکه در قافله باشد و همراه او زنان صالحه

و نیکه باشد چه در بی هنگـــام امن از فتنه حـــاصل است بسبب رفقا و دلیل علمای مالکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که حج نکند زن مگر همراه محرم و دوم این است که بدون محرم خوف فتنه است در حق زن و بسبب همراه شدن زنان دیگر خوف فتنه زیاده میشود لهذا حرام است زن را که خلوت نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میـــان زن و میان مکه مسافت کم از سه روز باشد زیراچه زن را رفتن اینقدر مسافت بغیر محرم مباح است * مسئله ۴ * اگر محرم زن همراه او باشد در سفر حج پس شوهر را نمیرسد که او را منع نماید از رفتن برای حج و شافعی رح گفتست که ویرا میرسد که منع نماید آن را زیراچه بسبب رفتن برای حج همراه محرم مقصود شوهر فوت میشود و دلیل علمـــای ما این است که حق شوهر ظاهر نمیشود در حق فرایض و حج از فرایض است حتی اگر زن برای حج نفل رود همراه محرم پس شوهر را میرسد که منع نماید آنرا و باید دانست که اگر محرم زن فاسق باشد پس فقها گفته اند که درینصورت بر زن حج کردن فرض نمیشود زیراچه از همراه شدن او مقصود حاصل نمیشود * مسئله ٥ * زن را میرسد

که همراه هر محرم بسفر حج رود مثل همراه محرمیکه مجوسی باشد زیرا چه در اعتقاد او مباح است ویرا که نکاح کند آن زن را و همچنین محرمیکه صبی یا مجنون است همراهی او منع است زیرا چه آنها نمی توانند که محافظت زن نمایند از فتنه * مسئله ۶ * صبیه که بحد شهوت رسیده باشد بمنزله بالغه است پس جایز نیست ویرا که سفر کند بدون محرم * مسئله ۷ * زنیکه بسفر حج رود همراه محرم خود پس نفقه آن محرم بروی است زیرا چه آن زن باو توسل گرفته است در ادای حج و باید دانست که علما را اختلاف است در اینکه همراهی محرم در حق زن شرط وجوب حج است یا شرط ادای آنست چنانچه اختلاف است در امن راه * مسئله ۸ * اگر صبی احرام نماید و بعد از آن بالغ گردد و بهمان احرام مناسک حج تمام نماید پس باین حج حج فرض ادا نمیشود زیرا چه احرام او منعقد شد است برای ادای نفل پس آن احرام برای ادای فرض نخواهد گشت و همچنین اگر بنده احرام حج نماید و بعد از آن آزاد کرده شود و بهمان احرام حج تمام نماید پس باین حج حج فرض ادا نمیشود بدلیل مذکور و صبی

مذکور اگر بعد از طلوع تجدید احرام نماید پیش از وقوف بعرفات ونیت حج فرض نماید حج فرض او جایز میشود و بندهٔ مذکور اگر چنین نماید حج فرض او جایز نمیشود زیرا که احرام حج نفل بر صبی مذکور لازم نبود چه صبی را اهلیت لزوم نیست و بندهٔ مذکور را احرام حج نفل لازم شده است پس ویرا جایز نیست که خارج شود ازان بسبب شروع نمودن در غیر آن والله اعلم

فصل در بیان مواقیت جمع میقات است وآن عبارت است از مکانیکه جایز نیست انسانرا که تجاوز نماید ازان و پیش رود بغیر احرام وآن پنج است یکی برای اهل مدینهٔ منوره وآن موضعی است که نام آن ذوالحلیفه است ودوم برای اهل عراق که نام آن ذات عرق است وسیوم برای اهل شام که نام آن جحفه است بضم جیم وسکون حا وچهارم برای اهل نجد که نام آن قرن است وپنجم برای اهل یمن که نام آن یلملم است همچنین بیان نموده است پیغمبر صلعم این مواقیت را برای اهل آن وباید دانست که فایدهٔ آن این است که تاخیر احرام از مواقیت مذکور جایز نیست اما تقدیم احرام

از مواقیت مذکوره پس آن جایزاست بالاتفاق *مسئله ۱*
آفاقی هرگاه برسد در مواقیت مذکوره بقصد دخول مکه
پس واجب است براو که احرام نماید خواه مقصود او حج یا عمره
باشد یا نباشد واین نزد علمای ما است وباید دانست که آفاقی
آن را گویند که مسکن او خارج مواقیت باشد چون
اهل کوفه و بصره ووجه مسئله یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که تجاوز نکند کسی از میقات مگر درحالیکه
محرم باشد دوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه
معظمه است پس دران تاجر وعمره کننده وغیره برابر است
مسئله ۲ کسانیکه داخل میقات اند جایزاست آنها را
که درمکه درآیند بغیر احرام چه آنها را بآن حاجت است زیراچه
آنها بارها درمکه میروند ودرواجب گردانیدن احرام برای
هربار حرج بین است پس آنها مانند اهل مکه اند پس چنانچه
اهل مکه را بعد از برآمدن از مکه درآمدن دران بغیر احرام
جایزاست همچنین جایزاست مرکسانیرا که داخل میقات
اند بخلاف آنکه اگر انها قصد حج نمایند چه درینصورت
آنهارا درآمدن درمکه بدون احرام جایزنیست زیراچه قصد

حج احیا نامیشود پس در واجب کردانیدن احرام برای حج
حرج لازم نمی آید * مسئله ٣ * اکر کسی مقدم از مواقیت
مذکوره احرام حج نماید جایزاست بجهت آنکه خدایتعالی
فرموداست در قرآن مجید که اتمام حج و عمره نمائید و اتمام آن
عبارت است ازینکه احرام آن کند انسان از خانه خود و چنین
کفته اند علی و ابن مسعود رض * مسئله ٤ * افضل این
است که انسان مقدم از میقات احرام حج نماید بجهت آنکه
اتمام حج بآن تفسیر نموده شده است چنانچه مذکور شد از
علی و ابن مسعود رض و بجهت آنکه مشقت در آن زاید است
و هم تعظیم خانه خدا در آن زیاده است و از ابیحنیفه رح
مرویست که تقدیم احرام از میقات افضل نیست مر انسان
را مکر وقتیکه او قادر باشد بر اینکه در محظورات حج نیفتد
و مراد از محظورات حج آن چیزها است که ارتکاب
آن محرم را ممنوع است چون قتل صید مثلا * مسئله ٥ *
کسیکه داخل مواقیت مذکوره است پس میقات او
زمین حل است که واقع شده است میان مواقیت و میان حرم
زیرا چه جایز است ویرا که از خانه خود احرام نماید و از میقات

در حرم مکان واحد است * مسئله ٤ * کسیکه در مکه است پس میقات او برای حج زمین حرم است و برای عمره زمین حل بجهت آنکه پیغمبر صلعم امر کرده است مر اصحاب خود را و عایشه را بانکه احرام حج نمایند از جوف مکه و امر کرد برادر عایشه صدیقه را بانکه عایشه را به تنعیم برد تا او از آنجا احرام عمره نموده عمره ادا کند و تنعیم موضعی است در زمین حل و بجهت آنکه ادای حج در عرفات است و عرفات در زمین حل واقع است پس احرام آن از حرم کرده خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود و عمره در حرم ادا نموده میشود پس احرام آن از زمین حل خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود و لیکن احرام نمودن برای عمره در موضع تنعیم افضل است بجهت آنکه پیغمبر صلعم عایشه را با آن امر کرده است والله اعلم

باب در بیان احرام * مسئله ١ *

هرگاه خواهد انسانی که احرام نماید باید که غسل یا وضو کند و غسل افضل است بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم غسل کرده است برای احرام و لیکن هرگاه این غسل برای نظافت است حتی که حایض را نیز در حالت حیض با آن امر کرده است اگرچه

بایں غسل غسل فرض او ادا نمیشود پس وضو نیز قایم مقام آن میشود
چنانچه در جبهه ولیکن غسل افضل است چه بسبب آن نظافت
بوجه احسن حاصل میشود و نیز پیغمبر صلعم آنرا اختیار نموده است
و بعد از غسل یا وضو باید که بپوشد دو جامه را نو باشد یا مستعمل
و لیکن باید که شسته باشد آن دو جامه و آن ردا و ازار است
بجهت آنکه پیغمبر صلعم در وقت احرام ردا و ازار پوشیده است
و بجهت آنکه پوشیدن جامه دوخته منع است در حق محرم
و ستر عورت و دفع گرمی و سردی ضرور است و این حاصل است
از پوشیدن ردا و ازار و باید دانست که اگر هر دو جامه نو باشد
افضل است چه در جامه نو طهارت بی شبهه است و بعد از آن باید
که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید اگر میسر باشد و همین
مشهور است و از محمد رح مرویست که استعمال خوشبو ویرا
مکروه است وقتیکه استعمال نماید خوشبو را که بعد از احرام
عین آن باقی بماند و همین قول امام مالک و شافعی رح است
زیرا چه در صورت مذکوره لازم می آید که او انتفاع گرفته
بخوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که مرویست که گفت
عایشه رض که مالش خوشبو میکردم بر بدن رسول خدا صلعم برای

و تشهد ذکر منظوم است و دلیل علمای ما یکی این است که بعضی
از اصحاب جلیل الشان چون عبد الله ابن مسعود و ابن عمر و ابی
هریره رض زیاده نموده اند بر مقدار منقول از رسول خدا صلعم
و دوم اینکه مقصود از تلبیه ثنای خدا تعالی و اظهار عبودیت
است پس زیاده نمودن در آن منع نیست و هرگاه تلبیه گفت
به نیت حج پس او محرم شد * مسئلهٔ ۲ * به مجرد نیت بغیر
تلبیه در شروع احرام متحقق نمیشود زیرا چه احرام عقد ادای
حج است پس ذکر آن ضرور است چنانچه شروع در تحریمه نماز
متحقق نمیشود بغیر ذکر و تکبیر و تحریمه * مسئله ۳ * شروع در
احرام حج صحیح میشود بذکر دیگر سوای تلبیه بشرطیکه آن ذکر چنان
باشد که بآن تعظیم قصد نموده میشود خواه فارسی باشد آن ذکر یا
عربی و همین مشهور است از علمای ما و باید دانست که نزد ابی
یوسف رح تکبیر تحریمه جز بلفظ تکبیر جایز نیست و همچنین نزد
محمد رح جز بلفظ عربی جایز نیست و در اینجا ابو یوسف و محمد
رح هر دو جایز داشته اند احرام حج را بغیر تلبیه بهر ذکر خواه عربی
باشد خواه فارسی پس فرق میان حج و نماز نزد ایشان این است
که در باب حج وسعت است به نسبت باب نماز حتی که

در باب حج غیر فعل ذکر چون قلاده بستن بگردن شتر قربانی
قایم مقام ذکر میشود پس همچنین ذکر دیگر سوای تلبیه قایم
مقام تلبیه خواهد شد اگرچه آن ذکر بزبان فارسی باشد
* مسئله ۴ * محرم را باید که پرهیز کند از چیزهائیکه ازان
نهی کرده است خدایتعالی چون رفث و فسوق و جدال زیرا چه
خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که نیست رفث و نیست
فسوق و نیست جدال در حج و مراد ازین نفی نهی است و باید دانست
که مراد از رفث جماع است یا کلام فحش است یا ذکر جماع است در
حضور زنان و مراد از فسوق معاصی است و ارتکاب معاصی اگرچه
همیشه حرام است ولیکن در حالت احرام اشد حرام است و مراد از
جدال اینست که مجادله نماید با رفیق خود و بعضی گفته اند
که عبارتست از مجادله مشرکان در تقدیم وقت حج و تاخیر آن
* مسئله ۵ * محرم را روا نیست که قتل کند صید را زیرا چه
خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل نکنید صید را در حالیکه
شما محرم باشید و همچنین روا نیست که اشاره نماید و دلالت
کند کسی را بسوی صید بسبب حدیث آنکه مروی است از ابی قتاده رض که
شکار کرده بود گورخر را در حالیکه او حلال بود اصحابی غیر محرم و

یاران او محرم بودند پس پیغمبر صلعم پرسید از یاران او آیا اشاره کرده اید آیا دلالت کرده اید شما آیا اعانت کرده اید شما پس گفتند آنها که نی پس فرمود پیغمبر صلعم که اگر چنین است بخورید آن صید را و بجهت آنکه اشاره و دلالت بسوی صید ازاله امن است از صید چه صید بوحشت و دوری خود از چشمها مر امن می باشد * مسئله ٦ * پوشیدن پیراهن و سراویل و دستار و موزه مر محرم را روا نیست ولیکن اگر نیابد نعل را پس در بین هنگام موزه را از زیر کعب برید و بجای نعل پوشد و مراد از کعب درینجا مفصلی است که در وسط قدم است و در آنجا شراک نعل بسته میشود و شتالنگ مراد نیست و این بنابر روایت هشام است از محمد رح و دلیل مسئله این است که پیغمبر صلعم محرم را از پوشیدن این چیزها منع کرده است و فرموده است که اگر محرم نیابد نعلین را پس باید که ببرد دو موزه را از زیر کعب و بپوشد آن را بجای نعلین * مسئله ٧ * محرم را روا نیست که سر و روی خود را بپوشد و شافعی رح گفته است که پوشیدن روی جایز است در حق مرد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که احرام مرد در سر او است و احرام زن در روی او است و دلیل علمای

ما یکی این است که محرمی وفات کرده در عهد رسول خدا صلعم پس فرمود پیغمبر صلعم در حق او مردمان که میپوشید روی او را ونه سر او را زیرا چه او در روز قیامت تلبیه گویان خواهد برخاست از گور خود ودوم این است که زن در حالت احرام روی خود را نمی‌پوشد بلکه وا میدارد روی خود را باوجودیکه در وا داشتن روی زن خوف فتنه است پس مرد را بطریق اولی روی وا داشتن جایز خواهد بود وحدیثیکه آورده است آنرا شافعی رح پس مراد از آن بیان فرق است میان مرد وزن در پوشیدن سر یعنی زن را جایز است پوشیدن سر ومرد را جایز نیست * مسئله ٨ * محرم را استعمال خوشبو روا نیست زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که حج کننده را باید که ژولیده وپریشان موی باشد وهم در بدن او چرک باشد وهمچنین نباید ویراکه در بدن یا در موی استعمال روغن کند وغیره نباید بجهت حدیث مذکور وهمچنین باید که حلق نکند موی سر را ونه موی بدن را زیراچه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که حلق نکنید سرهای خود را تا آخر آیت وهمچنین باید که قصر نکند ریش خود را بجهت آنکه قصر در معنی حلق است بجهت آنکه

بسبب قصر ریش ژولیدگی زایل میشود وبعضی انچرک نیز زایل میشود
* مسئله ۹ * باید که محرم نپوشد جامه را که رنگ کرده باشد برنگ
ورس یا زعفران یا بگل معصفر زیرا چه پیغمبر صلعم فرموداست که نباید
محرم را که بپوشد جامه رنگین را برنگ زعفران یا برنگ ورس مگر
آنکه شسته باشد باینطور که بوی از ان زایل گشته باشد
پس درین هنگام پوشیدن آن جایز است زیرا چه پوشیدن آن
منع است بسبب بوی نه بسبب رنگ شافعی رح گفتست که در پوشیدن جامه
که رنگین باشد بگل معصفر مضایقه نیست زیرا چه درین رنگ خوشبو نیست
وعلمای ما میگویند که این رنگ بوی خوش میدارد * مسئله ۱۰ *
محرم اگر غسل نماید وفرو رود در حمام پس دران مضایقه نیست
زیرا چه عمر رض غسل کرده است در حالیکه محرم بوده و همچنین
مضایقه نیست درینکه محرم در سایه خانه یا در سایه محمل
آرام گیرد وامام مالک رح گفتست که در سایه خیمه و خرگاه
ومانند آن گرفتن آرام مکروه است در حق محرم بجهت آنکه
این مانند پوشیدن سر است و دلیل علمای ما یکی این است که
عثمان رض هرگاه بسفر حج میرفت برای وی در اثنای راه خیمه
میزدند بعد از احرام ودوم این است که خیمه ببدن نمی چسپد

پس آن مانند خانه است * مسئله ۱۱ * اگر محرم داخل شود زیر سراپرده هاي كعبه پس دران مضايقه نيست اگر آن پرده بسر و روي او چسپيده نشود زيرا چه او درينصورت محض در سايه آن آرام گرفتست واين در حق او مضايقه نيست * مسئله ۱۲ * اگر محرم در كمر خود هميان زر به بندد پس دران مضايقه نيست وامام مالك رح گفتست كه اين مكروه است اگر دران هميان نفقه ديگر باشد زيرا چه درينصورت وبراضرورنيست درانكه نفقه ديگر را بردارد ودليل علماي ما اين است كه بستن هميان در كمر در معني پوشيدن جامه دوخته نيست و هرگاه چنين شد پس بودن نفقه غير دران ونبودن آن هردو رواست * مسئله ۱۳ * محرم را نبايد كه بشويد موي سر وريش خود را بخطمي بجهت آنكه اين نوعي از خوشبوي است وبجهت آنكه خطمي ميكشد سپش را كه در موي سر مي باشد * مسئله ۱۴ * محرم را بايد كه تلبيه بسيار بگويد در پس نماز و در هر وقت كه بر زمين بلند بالا رود يا فرود آيد در زمين پست يا ملاقات كند با شتر سواران ودر وقت صبح تلبيه اكثر بگويد زيرا چه اصحاب پيغمبر صلعم رض درين اوقات واحوال تلبيه ميگفتند وبايد دانست

که تلبیه در احرام مانند تکبیر است در نماز پس باید که
تلبیه بگوید در وقت انتقال نمودن از حالی بحالی و باید که
تلبیه بآواز بلند بگوید زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که
افضل حج عج و ثج است و عج عبارت است از گفتن تلبیه بآواز
بلند و ثج عبارت است از ریختن خون قربانیها * مسئله ۱۵ *
هرگاه خواهد محرم که داخل شود در مکه باید که ابتدا
کند از مسجد حرام بجهت آنکه مرویست که رسول خدا
صلعم هرگاه میخواست که در مکه داخل شود اولا در مسجد
حرام داخل میشد و بجهت آنکه مقصود زیارت خانه کعبه
است و آن در مسجد حرام واقع است باید دانست که در روز
و شب هر وقتیکه خواهد محرم در مکه داخل شود زیراچه برای داخل شدن
شهری اختصاص روز یا شب نیست * مسئله ۱۶ * محرم
هرگاه بیند خانه کعبه را تکبیر و تهلیل بگوید و ابن عمر
رض وقتیکه میدید خانه کعبه را میگفت بسم الله و الله اکبر
و محمد رح در مبسوط معین نکرده است دعائی را در وقت دیدن
خانه کعبه زیراچه اگر دعائی مقرر و معین شود پس
در آن حضور و رقت قلبی نمیشود ولیکن اگر بخواند دعائی را

که منقول است احسن است و بعد ازان باید دانست که ابتدا
کند بحجر اسود باینطور که متوجه شود بسوی آن و تکبیر و
تهلیل بگوید بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده
است و درین تکبیر و تهلیل دستها بردارد چنانچه در تکبیر
تحریمه نماز برمیدارد زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که
دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع و یکی ازان این
موضع است و نیز بایدکه استلام حجر اسود نماید اعنی بوسه
دهد حجر اسود را اگر میسر شود بی آنکه ایذا رسد کسی را
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بوسه داد حجر اسود را
باینطور که چهره و لب مبارک را نهاد بر حجر اسود و فرمود بعمر رض
که تو مرد قوي هستي پس مزاحمت و مصادمت مکن تا ضعیف را
ایذا نرسد ولیکن اگر فرصت یابی بی آنکه ایذا رسد کسی را
پس بوسه بده بر حجر اسود و گر نه متوجه شو بسوی آن و
تکبیر و تهلیل بگو بجهت آنکه بوسه دادن بر حجر اسود
سنت است و احتراز نمودن از ایذاي مسلمان واجب است و اگر
ممکن باشد و یرا که مس نماید حجر اسود را بچیزی که در دست
وي است چون شاخ خرما و غیره که در دست وي باشد و بعد

ازان ببوسد آنرا پس باید که چنین کند زیرا چه مرویست
که پیغمبر صلعم طواف خانه کعبه کرد درحالیکه سوار بود
برشتر خود و بوسه داد برحجر اسود ورکن یمانی باینطور
که مس کرد آن را بچوبیکه در دست او بود مانند چوگان
که آن را محجن میگویند و بوسه داد برمحجن مذکور و
اگر اینهم نتواند باید که متوجه شود بسوی حجر اسود و تکبیر
و تهلیل و حمد و درود بر پیغمبر صلعم بخواند و بعد ازان طواف
شروع کند از جانب راست خود که متصل دروازه خانه کعبه
است و باید که پیش از شروع نمودن در طواف چادر خود را
باینطور بپوشد که جانب چپ آنرا بر منکب چپ خود اندازد
وجانب راست آن را از زیر بغل راست برآورده بر منکب چپ
بیندازد و این نوع چادر پوشیدن را اضطباع میگویند و بعد
ازان هفت شوط طواف نماید در گرد خانه کعبه زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم بعد از استلام حجر اسود بطور مذکور چادر
پوشید و از جانب راست خود طواف شروع کرد و هفت شوط طواف
نمود و باید دانست که رفتن از حجر اسود برای طواف تا آنکه باز
بحجر اسود رسد این را یک شوط میگویند و باید که طواف

نماید از وراي حطیم و حطیم نام موضعي است که دران ناودان
است و آن جزوي از خانهٔ کعبه است بجهت قول پیغمبر صلعم
در حدیث عایشه رض که حطیم از خانه کعبه است لهذا طواف
نموده میشود از وراي حطیم واگر طواف کند کسي از میان
حطیم و میان خانه کعبه جایز نمیشود و باید دانست که هرچند
که حطیم جزوي از خانه کعبه است ولیکن اگر کسي در نماز خود
متوجه باشد بسوي حطیم فقط نماز او جایز نمیشود زیرا چه فرضیت
استقبال قبله در نماز از نص قرآن ثابت است پس بسبب متوجه
شدن بسوي حطیم این فرض ادا نمیشود احتیاطا زیرا چه از
حدیث آحاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است و احتیاط
در طواف همین است که از وراي آن طواف نمایند و باید
دانست که از جمله هفت شوط از طواف در سه شوط اول رمل
نماید و آن عبارت است ازاینکه در اثناي رفتار بجنباند هر دو
بازوي خود را چنانچه مبارز بدلیري و تبختر میرود میان دو صف
جنگ و حاصل آنکه در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع
و باید دانست که سبب آن این است که در عهد پیغمبر صلعم
کافران گفته بودند که تپ مدینه و هواي گرم آن اصحاب

پیغمبر صلعم را ضعیف ولاغر کرده است لهذا پیغمبر صلعم
باصحاب خود فرموده بود که در طواف خانه کعبه رمل
فمایند تا جلادت و دلیری آنها بر کافران ظاهر شود و کافران
آنهارا ضعیف نه پندارند و بعد از زوال سبب مذکور نیز
حکم رمل باقیماند تا این زمان بود زیرچهار شوط باقی رمل نکند
و بر این متفق اند جمیع راویان مناسک حج پیغمبر صلعم و باید
دانست که از حجر اسود تا بحجر اسود رمل باید کرد و همین
منقول از رمل پیغمبر صلعم است پس اگر بسبب ازدحام مردم
رمل کردن نتوانند باید که استاده ماند و هر وقت که فرصت و
راه یابد رمل نماید زیرا چه چیزی بدل آن نیست پس باید که
استاده ماند حتی که بجا آرد آن را بر وجه مسنون بخلاف
استلام حجر چه متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است و باید
که هر بار که بگذرد بر حجر اسود در طواف خود استلام
حجر نماید اگر تواند زیرا چه هر شوط از طواف بمنزله
یک رکعت نماز است پس چنانچه در شروع هر رکعت نماز
تکبیر است همچنین در شروع هر شوط از طواف استلام حجر
است پس اگر نتواند که استلام آن نماید بسبب

از دحام مردم بایدکه بسوی حجر اسود متوجه شده تکبیر وتهلیل بگوید چنانچه مذکور شد ولیز باید که استلام رکن یمانی نماید واین حسن است در ظاهر روایت از محمد رح مرویست که این سنت است وسوای حجر اسود ورکن یمانی چیزی دیگر را استلام نکنند زیرا چه پیغمبر صلعم همین دو رکن را استلام می نمود وغیر آن را استلام نمیکرد وباید که ختم کند طواف را باستلام حجر اسود وبعد از ان بیاید نزد مقام ابراهیم عم پس درانجا دو گانه نماز گذارد یا در هرجا که میسر شود از مسجد حرام واین دوگانه واجب است نزد علمای ما وشافعی رح میگوید که سنت است زیرا چه دلیل وجوب آن یافته میشود ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم بصیغه امر فرموده است که طواف کننده را باید که بعد از طواف نمودن هفت شوط دوگانه ادا نماید وصیغه امر برای وجوب است وباید که بعد از گذاردن دوگانه مذکور عود کند بسوی حجر اسود وببوسد آن را زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است وکلیه این است که هر طوافیکه بعد آن سعی نبود وبعد کردن طواف عود بسوی حجر اسود نمیباید زیرا چه هرگاه شروع طواف باستلام حجر

می شود پس همچنان شروع سعی نیز باستلام حجر اسود بود بخلاف
طوافیکه بعد آن سعی نبود و باید دانست که این طواف که
مذکور شد این را طواف قدوم میگویند و نیز طواف التحیة
میگویند و این طواف سنت است نزد علمای ما و واجب نیست
ونزد امام مالک رح واجب است زیرا چه پیغمبر صلعم بصیغه امر فرموده
است که هرکه بیاید مرخانه کعبه را پس باید که طواف التحیة
نماید دلیل علمای ما این است که خدا یتعالی در قرآن مجید
امر کرده است بطواف خانه کعبه و طواف زیارت از آن مراد است
باجماع پس طواف زیارت فرض است و مقتضای امر مطلق تکرار
نیست تا طواف دیگر سوای طواف زیارت فرض شود وحدیثیکه
دلیل آورده است آنرا امام مالک رح بر وجوب طواف قدوم
دلالت میکند بر اینکه طواف قدوم مستحب است زیرا چه در
حدیث مذکور پیغمبر صلعم آن را طواف التحیة نام نهاده است و
باید دانست که در حق اهل مکه طواف قدوم سنت و واجب
نیست زیرا چه طواف قدوم در حق کسی سنت است که قدوم
نماید اعنی از جای دیگر بیت الله بیاید برای حج و قدوم در حق آنها
متحقق نیست چه آنها در مکه سکونت میدارند * مسئلة ۴۷ *

بعد از طواف قدوم بسوي جبل صفا رود و بالاي آن بروه و بعد از ان متوجه شود بسوي خانه کعبه و تکبیر و تهلیل ود روه بر پیغمبر صلعم بگوید و دست ها بر دارد و از خدا یتعالی حاجت خود را بخواهد بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرد است و بجهت آنکه ثنا و درود مقدم از دعا گفته میشود تا بسبب آن دعا مقبول شود چنانچه باینجهت ثنا و درود مقدم از دعا خوانده میشود در دعاهائیکه خوانده میشود در جائی دیگر و دستها برداشتن برای دعا سنت است و باید دانست که بالای جبل صفا آنقدر رود که خانه کعبه در نظر آید زیرا چه مقصود از رفتن بالای آن متوجه شدن است بسوی خانه کعبه

* مسئله ١٨ * محرم مختار است در اینکه از هر دروازه مسجد حرام که خواهد بیرون رود بسوی صفا و پیغمبر صلعم از دروازه بنی مخزوم بیرون رفته بود بسوی صفا بسبب آنکه دروازه مذکوره قریب تر است بسوی صفا به نسبت دروازه های دیگر نه بسبب آنکه رفتن از دروازه مذکوره سنت است و باید دانست که بعد از رفتن بالای صفا بعد از تکبیر و تهلیل و دعا ازانجا فرود آید و بسوی مروه رود و مشي نماید در اثنای راه با آهستگي و آرام تا آنکه

برسد بموضعیکه آنرا بطن وادي میگویند واینجا دویدن شروع کند و پویه رود آنقدر مسافت که میان میلین اخضرین واقع شد است وبعد ازان با آهستگی وآرام مشي نماید تا آنکه بمروه برسد پس صعود نماید بالای مروه وعملها دیگه که بسالای صفا کرده بود اینجا هم نماید و باز از مروه بسوي صفا رود وهمچنین هفت شوط نماید زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرد است وباید که ابتدا نماید از صفا وتا بمروه رود واین را یک شوط میگویند ودر هر شوط ازین هفت شوط در بطن وادي بدود بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرد است وباید دانست که ابتدا کرده میشود از صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموداست که ابتدا کنید بچیزیکه بذکر آن ابتدا نموداست خدا یتعالی در قرآن مجید ودر قرآن مجید ابتدا بذکر صفا است وباید دانست که دویدن میان صفا ومروه واجب است و رکن حج نیست واین را سعي میان صفا ومروه میگویند وشافعي رح گفتست که آن رکن است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموداست که خدا یتعالی مکتوب کرد است یعني واجب کرد انید است برشما سعي نمودن میان صفا ومروه پس سعي نمایید ودلیل علمای ما

این است که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که گناهی نیست
بر کسیکه طواف کند میان صفا و مروه واین دلالت میکند بر اینکه
سعی میان صفا و مروه مباح است چه مثل این عبارت استعمال
نموده میشود در امر مباح پس نفی رکنیت و وجوب آن ازین ثابت
میشود ولیکن علمای ما قایل بوجوب آن شده اند بنا بر حدیثی
مع آنکه آن دلیل است ظنی واز ان وجوب ثابت میشود نه رکنیت
و معنی مکتوب که در حدیث مذکور است مکتوب
استحبابی است چنانکه در قول او تعالی است که مکتوب
کرده شد بر شما وقتیکه پیش آید یکی از شما را موت تا آخر
آیه و بعد از سعی میان صفا و مروه اقامت نماید در مکه
بحالت احرام زیراچه او احرام حج نموده است پس بیش از تمام
کردن افعال حج از احرام آن بیرون نخواهد شد و درین ایام که در مکه
اقامت مینماید هر وقت که خواهد طواف خانه کعبه نماید زیراچه
طواف خانه کعبه مانند نماز است چه پیغمبر صلعم فرموده است
که طواف خانه کعبه بمنزله نماز است و نماز کار نیک و مشروع است
پس همچنین طواف خانه کعبه ولیکن در عقب این طوافها سعی
نماید کرد میان صفا و مروه زیراچه سعی نمودن میان صفا و مروه واجب

نيست مگر يكبار وبطريق نفل ميان صفا ومروه سعي نمودن مشروع
نيست و بايد دانست كه در بين طوافها بعد از هر هفت شوط دوگانه
نماز گذارد واين دوگانه را دوگانه طواف ميگويند وآن
واجب است بنا برانچه سابق مذكور شده است *مسئله ١٩*
بايد كه امام بتاريخ هفتم ذي الحجه خطبه بخواند و دران
بيان وتعليم نمايد مناسك حج راچون رفتن بسوي منا ونماز
گذاردن بعرفات و واقف شدن در عرفات اعني استادن درانجا وافاضه
بسوي مزدلفه يعني رفتن بسوي آن وبايد دانست كه در حج
سه خطبه است يكي اينكه مذكور شد وخطبه دوم در عرفات است
در روز عرفه وخطبه سيوم در منا است بتاريخ يازدهم ذي الحجه
پس ميان هر دو خطبه يك روز فاصل ميشود وزفر رح ميگويد
كه از تاريخ هشتم تا بتاريخ دهم سه روز پي در پي خطبه بخواند
زيرا چه اين روزها ايام موسم حج است وحج كنند كان
دران مجتمع اند وعلماي ما ميگويند كه مقصود از خطبه تعليم
مردمان است و بتاريخ هشتم مردمان آب ميخورانند شتران
خود را لهذا اين يوم را يوم التروية مي نامند وتاريخ دهم روز عيد است
كه دران بنماز عيد و بذبح قرباني مشغول ميشوند مردمان پس

درین دو روز مردمان را فراغت نیست پس آنچه مذکور شد
که سه خطبه بخوانده رسه روز بتاریخهاي مذکوره نافع تراست
ودردلتاثیر بیشتراست وباید دانست که بتاریخ هشتم بعد ازگذاردن
نماز فجر در مکه باید که مردمان بمنا روند و درانجا اقامت
نمایند تا آن زمان که نماز فجر روز عرفه درانجا گذارند
زیراچه مرویست که پیغمبر صلعم بتاریخ هشتم نماز فجر در مکه
گذارد وچون آفتاب طلوع کرد رفت بسوي منا ودر منا
پنج نماز گذارد ظهر وعصر ومغرب وعشا وفجر وبعدازان
رفت بسوي عرفات وباید دانست که اگر در شب عرفه در
مکه بماند ونماز فجر در روز عرفه در مکه گذارده وبعد
ازان بسوي عرفات رود باینطور که از راه منا بگذرد
پس این جایز است زیراچه درین روز اداي حج از مناسک حج
بمنا تعلق ندارد ولیکن اقتدا برسول خدا صلعم ترک میشود
لهذا کسیکه چنین عمل نماید گنهگار میشود وباید که
در روز عرفه بعد از نماز فجر از منا بسوي عرفات روند بجهت
حدیثیکه مذکور شد ولیکن باید دانست که این بیان
اولویت است واگر پیش از نماز ازمنا بسوي عرفات رود جایز

است زيراچه چيزي از مناسك حج بهنا تعلق ندارد ومحمد رح
در مبسوط گفتست كه امام را بايد كه مع مردمان در عرفات
فرود آيد وتنها در جاي عليحده نازل نشود چه اين تكبر است
ومناسب حالت تضرع نيست وحالت نزول در عرفات حالت تضرع
است ونيز اميد اجابت دعا در جماعت قوي تراست وبعضي گفته
كه مراد محمد رح اين است كه در عين راه فرود نيايد تا راه
بر كذرندكان تنگ نشود وهرگاه وقت استوا زايل شود
ووقت ظهر رسد بايد كه امام با مردمان نماز ظهر وعصر هردورا
ادا نمايد وليكن اولا خطبه بخواند ودران خطبه تعليم كند
مردمان را طريق وقوف بعرفات وبمزدلفه ورمي جمرها
ونحر قرباني وحلق سر وطواف زيارت وبايد كه دو خطبه
بخواند وميان دو خطبه جلسه نمايد چنانچه در خطبه جمعه
ميان دو خطبه جلسه مي نمايند ودليل اينهمه اين است كه پيغمبر
صلعم چنين كرد است وامام مالك رح گفته است كه امام اولا
نماز ادا نمايد وبعد ازان خطبه بخواند زيراچه اين خطبه
براي وعظ ونصيحت است پس آن مانند خطبه عيد است ودليل علماي ما
يكي عمل پيغمبر صلعم است چنانچه مذكور شد ودوم اين است

که خطبه برای تعلیم مناسک حج است وجمع نمودن میان نماز
ظهر وعصر در وقت ظهر از مناسک حج است پس باید که خطبه
پیش از نماز بخواند تا در این حکم بیان نموده شود ومردمان
بدانند وباید دانست که در ظاهر روایت چنین آمده است که
هرگاه امام بالای منبر رود ونشیند باید که موذن اذان
بگوید چنانچه در روز جمعه میگویند واز ابی یوسف رح
مرویست که موذن اذان بگوید پیش از آنکه امام بالای منبر
رود ونیز از ابی یوسف رح مرویست که اذان بگوید بعد از
خطبه وصحیح همان ظاهر روایت است زیرا چه پیغمبر صلعم هرگاه
استاد بر ناقهٔ خود اذان گفت موذن در پیش آن حضرت
وباید دانست که هرگاه امام از خطبه فارغ شود باید
که موذن اقامت بگوید چه این وقت شروع کردن
نماز است مانند جمعه وباید دانست که نماز ظهر وعصر را
جمع نماید در وقت ظهر باذان یک بگوید باقامت دو باینطور که
اول اذان بگوید وبعد از ان اقامت بگوید برای نماز ظهر وبعد از
ادای نماز ظهر باز اقامت بگوید برای نماز عصر زیرا چه بنقل
مشهور چنین آمده است وباید دانست که میان این هردو نماز

هيچ نماز نفل نبايد كرد حتى اگر نماز نفل كند مكروه است
وبنا بر ظاهر روايت درينصورت باز اذان گفتن براي نماز عصر
دركار است زيرا چه بسبب مشغول شدن بنماز نفل ميان اذان
اول وميان نماز عصر فصل واقع ميشود ونماز عصر متصل نمي ماند
باذان مذكور پس بايد كه براي آن اذان ديگر گفته شود
* مسئله ۲۰ * اگر نماز ظهر وعصر در عرفات امام بگذارد وخطبه
نخواند جايز است زيرا چه اين خطبه فرض نيست * مسئله ۲۱ *
اگر كسي در عرفات نماز ظهر را تنها گذارده باشد در مكان خود
پس بايد كه او نماز عصر در وقت عصر ادا نمايد نزد ابي حنيفه رح
وصاحبين رح گفته اند كه منفرد نيز جمع مي نمايد نماز عصر را
با نماز ظهر زيرا چه جواز جمع ميان دو نماز در عرفات بنا بر آن
است كه درين روز حاجت است باينكه وقوف بعرفات
تا وقت دراز نمايد ومنفرد نيز محتاج است بآن ودليل
ابي حنيفه رح اين است كه گذاردن نماز در وقت نماز فرض است
از روي نص پس ترك آن جايز نيست مگر در صورتيكه در شرع
ترك آن آمده است وآن در صورتي است كه جمع نمايد هر دو نماز
را با جماعت در پس امام و تقديم نمايد نماز عصر در وقت آن وجمع

نمودن آن یا نماز ظهر برای محافظت جماعت است زیرا چه
بعد از متفرق شدن مردمان در مواقف عرفات باز مجتمع شدن
آنها برای جماعت نماز عصر دشوار است بر آنها نه برای آن است
که وقوف بعرفات نموده شود تا وقت ه راز چنانچه صاحبین
رح گفته اند زیرا چه منافات نیست میان نماز گذاردن بر وقت
و میان وقوف چه مصلی در وقت گذاردن نماز نیز واقف
است بعرفات و بعد از ان بلیغ دانست که نزد ابی حنیفه رح
شرط جمع نمودن نماز ظهر و عصر در عرفات این است که
در هر دو نماز امام باشد و جمع کنند محرم باشد و زفر رح
گفتست که شرط این است که امام و احرام یافته شود در نماز
عصر حتی که اگر شخصی نیاید نماز ظهر را با امام در جماعت و در
نماز عصر با امام در جماعت شریک شود یا نماز ظهر را با امام
بجماعت ادا نماید و بعد از ان احرام حج نماید پس درین
هر دو صورت جمع نمودن میان نماز ظهر و عصر وی را جایز
نیست نزد ابی حنیفه رح و نزد زفر رح جایز است و دلیل
زفر رح این است که جز این نیست که در صورت جمع نماز عصر
از وقت خود مقدم واقع میشود پس شرط است که امام و احرام

يافته شود در او ود لیل ابیحنیفه رح این است که تقدیم نماز عصر از وقت آن خلاف قیاس است وجواز آن از شرع معلوم شده است در صورتیکه نماز عصر گذارده شود در وقت ظهر بعد از ادای نماز ظهر بجماعت با امام در حالت احرام بحج پس تقدیم آن نموده خواهد شد در صورت مذکوره فقط و بعد ازان باید دانست که در یک روایت از ابیحنیفه رح آمده است که شرط جمع این است که یافته شود پیش از وقت زوال تنها احرام متحقق شود پیش از وقت جمع و در روایت دیگر آمده است که مقدم از نماز احرام ضرور است زیرا چه مقصود همان نماز است پس تقدیم احرام بر آن کافی است اگر بعد از وقت زوال باشد * مسئله ۲۲ * بعد از فراغت هر دو نماز باید امام را که مع قوم متوجه شود بسوی موقف و استاده شود قریب جبل رحمت و این جبل را موقف اعظم نیز نامند و موقف بمعنی جای ایستادن است * مسئله ۲۳ * عرفات همه موقف است یعنی ایستادن در عرفات در همه جا جایز و معتبر است مگر موضعیکه آنرا بطن عرنه میگویند زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که عرفات همه موقف است ولیکن

از بطن عرنه احتراز نمایید و در انجا استاده مشوید و مزدلفه

همه موقف است مگر وادی محسر و از ان احتراز نمایید

و دران استاده مشوید * مسئله ۲۴ * سزاوار است

مر امام را که استاده شود در عرفه بر راحله خود زیرا چه

پیغمبر صلعم استاده شده بود بر ناقه خود و معهذا اگر استاده

شود بر قدم خود جایز است ولیکن انچه اول مذکور شد افضل است

چه آن عمل پیغمبر صلعم است * مسئله ۲٥ * سزاوار است

مر امام را که رو بقبله استاده شود زیرا چه پیغمبر صلعم

چنین کرده است و اینرا بهتر فرموده است و باید که دعا

بخواند و تعلیم کند بمردمان مناسک حج را زیرا چه

مرویست که پیغمبر صلعم در روز عرفه هر دو دست خود را

بر داشته دعا میخواست چنانچه مسکین و محتاج دست

خود را دراز کرده طعام میخواهد و هر دعا که خواهد بخواند

اگرچه بعضی از دعاها منقول است و تفصیل آن در کتاب عدة

المناسک فی عدة من المناسک مذکور است * مسئله ۲٦ *

سزاوار است مردمان را که استاده شوند قریب امام زیرا چه

امام دعا میخواند و تعلیم مناسک حج می نماید پس آنها

اگر قریب امام خواهند استاد خواهند شنید دعاي امام را و پناه
خواهند گرفت آن را و سزاوار این است که استاده شوند مردمان
در پس امام تا روي آنها بسوي قبله شود و این بیان افضلیت است
چه عرفات همه موقف است چنانچه مذکور شد و باید که محرم
پیش از وقوف بعرفات غسل کند و بجهد تمام دعا بخواند اما این
غسل پس سنت است واجب نیست و اگر اکتفا نماید بوضو جایز است
مانند جمعه و عیدین و وقت احرام و بجهد تمام دعا خواستن
بجهت آن است که پیغمبر صلعم درین موقف بجهد دعا خواسته
بود درحق امت خود و آن دعا مستجاب شده است مگر درحق
بعضي از گناهان چون کشتن مسلمان بناحق و ظلم و تعدي یعني
گناهانیکه بحقوق عباد تعلق دارد * مسئله ۷۲ * باید که
در موقف عرفات تلبیه بگوید ساعت بساعت و امام مالک رح
گفته است که قطع کند تلبیه را بمجرد وقوف بعرفات زیرا چه
معني تلبیه اجابت است پس اجابت بزبان تا آنوقت بود که
مشغول نشده بود بعمل ارکان و چون مشغول ارکان شد حاجت
اجابت زباني نماند و دلیل علماي ما یکي این است که مرویست
که پیغمبر صلعم همیشه تلبیه میگفت تا آن زمان که مي آمده

بجمرة العقبى و دوم اینست که تلبیه درحج مانند تکبیر است
در نماز پس باید که تلبیه بگوید تا آخر احرام * مسئله ۲۸ *
بعد از غروب آفتاب در روز عرفه امام را باید که افاضه نماید
اعنی مع مردمان کوچ نماید از عرفات و با هستگی و آرام
برود بسوی مزدلفه تا آنکه بمزدلفه برسد بجهت آنکه پیغمبر
صلعم بعد از غروب آفتاب کوچ میکرد و بجهت آنکه دران اظهار
مخالفت کافران است و پیغمبر صلعم در راه بر راحله خود با هستگی
و آرام میرفت * مسئله ۲۹ * اگر کسی را خوف ازدحام باشد
و بنا بر آن بیشتر از امام کوچ نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات
بیرون نرود پس این جایز است زیراچه از عرفات تجاوز نکرده است
و افضل اینست که استاده ماند در مقام خود تا شروع در افاضه
پیش از وقت آن لازم نیاید و اگر بعد از غروب آفتاب و بعد از
افاضه امام اندکی درنگ نماید بسبب خوف ازدحام دران
مضایقه نیست بجهت آنکه مرویست که عایشه رض
بعد از افاضه امام آب خواست و روزه افطار کرد و بعد ازان
افاضه نمود * مسئله ۳۰ * بعد از رسیدن بمزدلفه مستحب
اینست که وقوف نماید اعنی اشاره شود قریب

کوهیکه آن را جبل قزح میگویند زیراچه پیغمبر صلعم ایستاده شده بود قریب این جبل وهمچنین عمر رض وباید که احتراز نماید از فرود آمدن در راه چه دران ضرراست در حق گذرندگان پس برسر راه فرود نباید بلکه در جانب راست یا در جانب چپ آن فرود آید ومستحب این است که ایستاده شود در پس امام بنا بر وجهیکه مذکور شده در وقوف بعرفات * مسئله ۳۱ * در مزدلفه جمع کند امام میان نماز مغرب وعشا واین هر دو نماز را باجماعت ادا نماید در وقت عشا بیک اذان واقامت وزفر رح گفتست که اذان یک بگوید واقامت دو چنانچه بعرفات در وقت جمع نمودن میان ظهر وعصر یک اذان ودو اقامت گفته میشود ودلیل علمای ما یکی این است که بروایت جابر رض آمده است که پیغمبر صلعم در مزدلفه جمع کرد میان نماز مغرب وعشا باذان واحد واقامت واحد ودوم این است که نماز عشاء زینصورت در وقت خود است واقامت برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحده برای آن درکار نیست برای اعلام بخلاف نماز عصر در عرفات چه آن گذارده میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت

دیگر دوکار است برای اعلام وباید دانست که میان نماز مغرب وعشا در مزدلفه نماز نفل نباید گذارد چه آن مخل ومنافی جمع است واگر میان نماز مغرب وعشا نماز نفل گذارده یا بچیزی دیگر مشغول شود باید که اقامت دیگر گفته شود برای نماز عشا زیرا چه درینصورت فصل واقع میشود میان آن هر دو نماز بلکه سزاوار این بود که درینصورت اذان دیگر نیز گفته میشد برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر وعصر درعرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز عصر گفته میشود ولیکن درینجا اکتفا نموده شد براقامت دیگر برای نماز عشا بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم نماز مغرب گذارده درمزدلفه وبعد از ان طعام تناول فرمود واقامت دیگر گفته شد برای نماز عشا ونماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گفته شود برای آن وباید دانست که برای جمع نمودن میان نماز مغرب وعشا در مزدلفه جماعت شرط نیست نزد ابیحنیفه رح زیراچه نماز مغرب درینصورت گذارده میشود بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمع نمودن میان نماز ظهر وعصر درعرفات چه دران نماز عصر گذارده میشود مقدم از وقت آن * مسئله ۳۲ * اگر شخصی نماز مغرب

گذارد در اثناي راه پيش از رسيدن بمزدلفه پس اين جايز نيست نزد ابيحنيفه و محمد رح و لهذا برا و اعادهٔ آن لازم است مادامیکه صبح صادق نيامده و نزد ابي يوسف رح آن نماز جايز است وليكن آن شخص بسبب اين عمل گنهگار ميگردد و همين اختلاف است در صورتيكه بگذارد كسي نماز مغرب را در عرفات بعد از غروب آفتاب پيش از افاضه و دليل ابي يوسف رح اين است كه شخص مذكور گذارده است نماز مغرب را در وقت آن پس برا و اعادهٔ آن واجب نخواهد شد چنانچه برا و اعادهٔ آن بعد از دميدن صبح صادق واجب نميشود وليكن تاخير مغرب در صورت مذكوره سنت است و شخص مذكور ترك اين سنت نموده است بنا بر آن گنهگار ميشود و دليل ابيحنيفه و محمد رح اين است كه پيغمبر صلعم در اثناي راه باسامه رض فرمود كه نماز پيش تست و مراد از آن اين است كه وقت نماز مغرب پيش است و اين اشاره است بسوي آنكه تاخير نماز مغرب واجب است و منشاي وجوب آن نيست مگر اينكه بسبب تاخير جمع نمودن آن با نماز عشا ممكن ميشود در مزدلفه لهذا بر شخص مذكور اعادهٔ آن واجب است مادامیکه صبح صادق نشود تا آن شخص را بسبب اعادهٔ آن جمع نمودن

ميان آن هر دو نماز حاصل گردد و بعد از دميدن صبح صادق
جمع ممكن نيست لهذا اسقاط مي شود اعادهٔ آن نماز مغرب
و بايد دانست كه بعد از دميدن صبح صادق امام را بايد كه
در مزدلفه نماز فجر با جماعت ادا نمايد در اول وقت فجر
بباقيمانده چيزي از تاريكي شب بجهت آنكه ابن مسعود
رض روايت كرد است كه بدرستيكه پيغمبر صلعم نماز فجر
در روز عيد اداكرد است در مزدلفه در اول وقت فجر و بجهت آنكه
بسبب گذاردن نماز فجر در اول وقت آن فراغت حاصل ميشود
براي وقوف بمزدلفه پس جايز خواهد بود پيش از وقت چنانكه
جايز است تقديم عصر پيش از وقت آن در عرفات و بعد از ان بايد
كه وقوف نمايد امام بمزدلفه و وقوف نمايند مردمان با امام
و بدعا مشغول باشند زيرا چه پيغمبر صلعم وقوف نمود است
بمزدلفه و دعا نمود است در حق امتان خود حتي كه
اين دعا مقبول شد است در حق مظالم چون ريختن
خون بناحق مثلا و اين را روايت كرد است ابن عباس رض
و بعد از ان بايد دانست كه وقوف بمزدلفه واجب است نزد علماي ما
و ركن حج نيست حتي كه اگر ترک نمايد آن را بغير عذر لازم مي شود

براودم یعنی قربانی نمودن ونزد شافعي رح آن رکن است زیراچه
خدایتعالي درقرآن مجید امرکرداست باینکه ذکرخدانمایید
نزد مشعرحرام که عبارت است ازمزدلفه وازامر فرضیت
ورکنیت ثابت میشود ودلیل علمهاي ما این است که پیغمبر صلعم
ضعفاي اهل بیت خودرا پیشتر ازوقوف نمودن بمزدلفه در وقت
شب فرستاد وروانه کرد آنهارا ازمزدلفه واگررو قوف بمزدلفه
رکن حج مي بود اینچنین نمیکرد پیغمبر صلعم وجواب از دلیل
شافعي رح این است که در روایت مذکوره ذکرخدایتعالي مذکوراست
وذکرنمودن بمزدلفه ازارکان حج نیست باجماع پس معلوم شد
که ازآیة مذکوره فرضیت مراد نیست ودلیل وجوب آن نزد علمهاي ما
این است که پیغمبرصلعم فرموداست که هرکه بعد ازافاضه وقوف
نماید بمزدلفه پس حج او تمام میشود زیراچه درینحدیث پیغمبرصلعم
تمامي حج را معلق نموداست بروقوف نمودن بمزدلفه واین
تعلیق دلالت میکند براینکه وقوف بمزدلفه واجب است ولیکن
اگر ترک کند آن راکسي بسبب عذرچون ضعف وبیماري
یا ترک کند بسبب خوف ازدحام پس درینصورت براو هیچ چیز
لازم نمي آید بنابرانچه مذکور شد که پیغمبر صلعم ضعفاي

اهل بيت خودرا پيشتر فرستاده بود * مسئله ۳۳ *
مزدلفه همه موقف است اعني جاي استادن است مگر
موضعيكه آن را وادي محسر ميگويند چه آن موقف نيست
هنا برحديثيكه سابق مذكورشده است دربيان وقوف بعرفات
* مسئله ۳۴ * بعد از طلوع آفتاب بايد امام را كه ازمزدلفه
كوچ نمايد ومردمان همراهي او تا آنكه بمنا رسند چنين
مذكوراست درمختصري قدوري واين غلط است وصحيح اين است
كه كوچ نمايد ازمزدلفه دروقت فجر بعد از روشن شدن آن زيرا چه
پيغمبر صلعم كوچ نموده است پيش از طلوع آفتاب وبايد دانست
كه بعد از رسيدن بمنا شروع نمايد در رمي جمرها از جمره عقبه
كه نام موضعي است ومراد از رمي انداختن سنگريزه است
وطريقه رمي جمره عقبه اين است كه رمي كننده استاده شود
در بطن وادي كه نشيب است راند ازد سنگريزه را بجانب جمره عقبه
كه بلند است وبايدكه بيندازد هفت سنگريزه را كه قابل خذف است
وخذف عبارت است از اينكه بنهد سنگريزه را بر سر انگشت
سبابه وبر وانگشت ابهام را بنهد وبعد از ان بيندازد آنرا
وحاصل آنكه رمي نمايد بسنگريزه كوچك كه قابل خذف

باشد نه بسنگریزه بزرگ زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که لازم گیرید بر خود هاکه رمی نمایید سنگریزه که قابل خذف است ونباید که بعضی ازشما ایذا رساند مر بعض دیگر را ومع هذا اگر رمی نماید بسنگریزه که اندک بزرگ باشد به نسبت سنگریزه که قابل خذف است جایز است زیرا چه مقصود رمی است وآن حاصل است ولیکن نباید که رمی نماید بسنگهای بزرگ که بسبب آن ایذا رسد بغیر و باید دانست که دلیل بر شروع نمودن بر رمی جمرة العقبه این است که پیغمبر صلعم بعد از رسیدن بمنا بهیچ کار متوجه نمیشد تا آنکه فراغت نمیکرد از رمی جمرة العقبه

* مسئله ۳۰ * اگر کسی رمی نماید جمرة العقبه را از جانب فوق آن که بلند است جایز است زیرا چه گرد جمره عقبه همه جا موضع مناسک حج است ولیکن افضل این است که از بطن وادی که مکان نشیب است رمی نماید و باید که با هر سنگریزه تکبیر بگوید همچنین مروی است از ابن مسعود وابن عمر رض واگر بجای تکبیر سبحان الله بگوید جایز است چه بسبب تسبیح نیز حاصل میشود ذکر که از آداب رمی است و باید که وقوف ننماید نزد جمرة العقبه زیرا چه پیغمبر صلعم در آنجا وقوف ننموده است

و باید که تلبیه قطع نماید با اول سنگریزه بجهت آنکه جابر رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم قطع مینموده تلبیه را نزد انداختن اول سنگریزه که رمی میکرده آن را در جمرة عقبه و بعد ازان باید دانست که کیفیت رمی این است که بنهد سنگریزه را در پشت انگشت ابهام راست و باستعانت انگشت سبابه بگیرد آن را و بیندازد آن را و مقدار رمی این است که میان رمی کننده و میان موضع افتادن سنگریزه مسافت پنج دراع باشد پس زیاده ازان و چنین روایت کرده است آن را حسن رح از ابی حنیفه رح و وجه آن این است که انداختن سنگریزه در کمتر از پنج دراع رمی نیست چه آن را طرح میگویند و در عرف نه رمی و لیکن معنی رمی در آن نیز یافته میشود لهذا اگر طرح نماید کسی یعنی اندازه سنگریزه را در کمتر از پنج دراع پس این کفایت میکند چه این رمی است باعتبار لغت و لیکن آنکس گنهگار میشود بسبب مخالفت سنت و اگر بنهد سنگریزه را بر جمرة العقبه و نیندازد آن را پس این کفایت نمیکند چه این اصلا رمی نیست

* مسئله ۱۳ * اگر انداخت سنگریزه را در جمرة العقبه باینطور که بیفتد آن سنگریزه قریب جمره عقبه و بآن نرسد

پس این کفایت میکند زیرا چه احتراز نمودن از آن ممکن نیست و اگر آن سنگریزه دور افتد ازان پس کفایت نمیکند زیرا چه رمی قربت و عبادت است برخلاف قیاس و آن مخصوص است بمکان خاص * مسئله ۳۷ * اگر هفت سنگریزه را دفعةً اندازد کسی پس این یکبار شمرده میشود زیرا چه نص دلالت میکند بر اینکه هفت سنگریزه بهفت بار باید انداخت * مسئله ۳۸ * جایز است که سنگریزه بگیرد از هر جا که خواهد مگر از نزد یک جمرهٔ عقبه چه سنگریزه گرفتن از نزد یک آن مکروه است زیرا چه آن سنگریزه مردود است اعني مردود ملا یکه است و چنین منقول است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است ومعهذا اگر چنین کند جایز است چه رمی بآن نیز متحقق میشود * مسئله ۳۹ * رمی نمودن بهر چیزیکه از اجزای زمین است جایز است نزد علمای ما زیرا چه مقصود فعل رمی است و آن حاصل میشود بهر چیزیکه از اجزای زمین است چنانچه حاصل میشود بسنگ بخلاف آنکه اگر رمی نماید بطلا و نقره زیرا چه این را نثار میگویند نه رمی * مسئله ۴۰ * بعد از فراغت از رمی جمرهٔ العقبه قربانی نماید اگر خواهد و بعد ازان حلق کند موی سر را

یا تقصیر نماید آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که اول از مناسک حج در یوم نحر رمی جمرهٔ عقبه است و بعد از آن ذبح و بعد از آن حلق و بجهت آنکه حلق از اسباب تحلل است اعنی محرم بسبب آن از احرام بیرون می آید و همچنین ذبح هدی احلال میشود محرم محصر بسبب ذبح هدی پس ضرور است که رمی بر آن مقدم نموده شود و بعد از آن باید دانست که حلق از محظورات احرام است اعنی از جمله آنچیز ها است که محرم را منع است پس باید که ذبح مقدم نموده شود بر این و اینکه مذکور شد که اگر خواهد قربانی ذبح نماید پس وجه آن این است که ذبح نمودن قربانی در حق مفرد نفل است و در اینجا کلام در حج مفرد است پس او مختار است اگر خواهد قربانی نماید و اگر نخواهد نکند *مسئله ۱۴*

حلق نمودن افضل است به نسبت قصر بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که رحمت کند خدایتعالی محلقین را اعنی کسانیرا که حلق می نمایند و کسی از حاضران سوال کرد و گفت مقصرین را نیز یا رسول الله اعنی کسانیرا که قصر می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدایتعالی محلقین را

و باز سؤال کرد صحابهٔ مذکور باز پیغمبر صلعم فرمود
که رحمت کند خدای تعالی محلقین را و در مرتبهٔ سیوم یا چهارم
فرمود مقصرین و بجهت آنکه بسبب حلق دفع چرک بوجه احسن
حاصل میشود بنسبت قصر پس حلق بمنزلهٔ غسل است
و قصر بمنزلهٔ وضو * مسئله ۴۲ * حلق ربع سر کافی است
بنا بر قیاس آن بر مسح سر در وضو و تمام سر اولی است بجهت
آنکه در آن اقتدای رسول خدا صلعم حاصل است و بباید
دانست که قصر عبارت است از اینکه ببرد از موی سر بقدر
سر انگشت * مسئله ۴۳ * هرگاه محرم حلق یا قصر
نماید در روز عید پس همه چیز وی را حلال میشود مگر زن و امام
مالک رح گفته است که خوشبو نیز حلال نمیشود وی را زیرا چه
خوشبو از جملهٔ آن اشیا است که بسبب آن رغبت جماع
پیدا میشود و دلیل علمای ما آنست که پیغمبر صلعم در حق او
فرموده است که وی را همه چیز حلال است مگر زن و گفته اند
مالک رح بمقابل این حدیث مقبول نیست و نزد علمای ما جماع
نمیشود در میان سعی و طواف هیچ چیز حلال نیست و بنا بر خلاف قول
شافعی رح و نزد علمای ما ملامت است چه الیوم حلال نیست مطلع

بهتر است بزن پس این نیز موخر نموده خواهد شد تا آنکه
زن حلال شود بتمام وکمال و بعد ازان باید دانست که رمي جمره
از اسباب تحلل نیست نزد علمای ما و شافعی رح میگویند که
آن نیز از اسباب تحلل است زیرا چه رمي جمره عقبه موقت
است بروز عید مانند حلق پس رمي نیز سبب تحلل است بمنزله
حلق و دلیل علمای ما این است که انچه از اسباب تحلل است
پس آن در غیر وقت خود جنایت میشود وحلق چنین است و رمي
چنین نیست بخلاف طواف زیارت چه این از اسباب تحلل
نیست بلکه تحلل است بعد از طواف زیارت بسبب حلق متقدم
نه بسبب طواف زیارت و باید که محرم بعد از رمي وحلق
روز دهم روز عید بیاید بمکه یا بعد آن روز بتاریخ یازدهم
یا بتاریخ دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف
را طواف زیارت میگویند و این نیز هفت شوط است زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم هرگاه از حلق فراغت نمود پس
بمکه آمده و طواف خانه کعبه کرد و بعد ازان مراجعت نموده
بمنی و نماز ظهر همانجا گذارده و بباید دانست که وقت طواف
زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند و آن دهم

و یازدهم و دوازدهم ماه ذی الحجه است زیراچه خدایتعالی عطف
کرد طواف را بر ذبح و فرمود پس بخورید از ذبح و فرمود باید که طواف
کنید پس وقت ذبح و طواف زیارت یک است و باید دانست که اول
وقت طواف زیارت بعد از دمیدن صبح روز عید است زیراچه ما
قبل آن انچه از شب است وقت وقوف بعرفات است و طواف
زیارت بعد از وقوف بعرفات است * مسئله ۴۴ * در هر
روز از ایام نحر که طواف زیارت نماید محرم جایز است اما
روز اول که روز عید است افضل است چنانچه ذبح نمودن قربانی
هم روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام
نحر اول آن است و باید دانست که اگر بعد از طواف قدوم
سعی نموده باشد میان صفا و مروه پس رمل نکند درین طواف
و سعی نه نماید میان صفا و مروه و اگر بعد از طواف قدوم
سعی میان صفا و مروه نه نموده باشد باید که رمل نماید
در طواف زیارت و بعد از طواف زیارت سعی نماید میان
صفا و مروه زیراچه این سعی مشروع نیست مگر یکبار و همچنین
رمل نیز مشروع نیست مگر یکبار در طوافیکه بعد آن سعی است
و باید دانست که بعد از طواف زیارت هرگاه نماز گذارد

زيرا چه ذوگانه براي ختم طواف واجب است هر طوافيكه باشد خواه فرض خواه نفل بنا بروجهيكه سابق مذكور شد است در طواف قدوم * مسئله ۴۵ * بعد از طواف زيارت جماع نيز حلال ميگردد وليكن بسبب حلق سابق نه بسبب طواف زيارت چه سبب تحلل همان حلق است نه طواف وليكن عمل آن سبب در حق حلت جماع موخر كرده شده است * مسئله ۴۶ * طواف زيارت فرض است در حج واز اركان حج است زيرا چه خدايتعالي در قرآن مجيد بآن امر كرده است وفرموده است كه بايد كه طواف نمايند مربيت عتيق راكه عبارت است از خانه كعبه وبايد دانست كه اين طواف را طواف افاضه وطواف يوم النحر نيز ميگويند * مسئله ۴۷ * تاخير نمودن طواف زيارت از ايام نحر مكروه است بجهت آنچه مذكور شد كه طواف زيارت موقت است بايام مذكوره پس اگر تاخير نمايد كسي طواف زيارت را از ايام مذكوره لازم ميشود بر او دم اعني قرباني نمودن نزد ابيحنيفه رح وبيان آن خواهد آمد در باب جنايات حج انشاء الله تعالي وبايد دانست كه بعد از طواف زيارت بايد كه مراجعت نمايند بمنا ودر وانجا

اقامت نباید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین نبوده است و بجهت
آنکه رمی براو باقی است وموضع آن بینا است* مسئله ۸۴* هرگاه
زایل شود آفتاب در روز دوم از ایام نحر رمی نماید هر سه
جمره را باینطور که ابتدا نماید بجمره که متصل است بمسجد
خیف پس رمی کند آن را بهفت سنگ ریزه و تکبیر بگوید مع
هر سنگریزه و وقوف نماید نزد آن جمره و بعد از ان رمی کند
جمره را که متصل جمره اول است مانند رمی جمره اول و وقوف
نماید نزد آن نیز مانند اول و بعد از ان رمی نماید جمره عقبه
را مانند رمی جمره اول ولیکن وقوف نه نماید نزد جمره
عقبه هم چنین روایت کرده است جابر رضه در بیان حج رسول خدا صلعم
و باید که وقوف نماید نزد جمرتین درمقامیکه وقوف مینمایند مردمان
و حمد خدا یتعالی و ثنای او ادا نماید و تکبیر و تهلیل بگوید
و درود خواند بر پیغمبر صلعم و دعا خواند برای حاجت خود و دستها
بردارد بجهت قول پیغمبر صلعم که دستها برداشته نمیشود مگر
در هفت موضع و ذکر کرد از انجمله هر دو جمره را که مذکور
شد و مراد از ان برداشتن دستها است برای دعا و باید که درین
هفت موقف در دعای خود طلب مغفرت نماید برای مومنان

زيراچه پيغمبر صلعم در دعاي خود گفتست كه اللهم اغفر للحاج
ولمن استغفر له الحاج يعني بارخدايا آمرزش كن حاجيان
را وكسي راكه طلب آمرزش كنند حاجيان براي او وبعد ازان
بايد دانست كه قاعده اين استكه هر رمي كه بعد آن رمي ديگر
است پس بعد آن وقوف است زيراچه آن وسط عبادت است
پس دران دعا بخوانند وهر رمييكه بعد آن رمي ديگر نيست
پس بعد آن وقوف نبايد زيراچه عبادت منتهي شد لهذا بعد
رمي جمرة عقبه وقوف نيست در روز عيد نيز * مسئله ٤٩ *
بتاريخ دوازدهم ذيحجه نيز رمي كند هرسه جمره را بعد از
وقت زوال آفتاب چنانچه بتاريخ يازدهم مينمايد وبعد
ازان اگر خواهد تعجيل نمايد در كوچ نمودن وكوچ نمايد
وبمكه رود واگر اقامت نمايد درانجا بايد كه رمي كند هرسه
جمره را بتاريخ سيزدهم بعد از وقت زوال وافضل همين است كه اقامت
نمايد در منا بتاريخ دوازدهم ورمي نمايد بتاريخ سيزدهم چه
پيغمبر صلعم چنين كرد است وبايد دانست كه جايز است ويرا كه
بتاريخ سيزدهم پيش از دميدن صبح صادق از منا كوچ
نمايد واگر توقف نمايد حتي كه صبح صادق گردد دراين

هنگام جایز نیست وبرا که کوچ نماید بغیر رمي زیرا چه بعد
از دمیدن صبح صادق وقت رمي میرسد ودرین اختلاف
شافعي رح است واکثر درین روز رمي نماید بعد دمیدن
صبح صادق پیش از وقت زوال جایز است نزد ابیحنیفه رح
بنا بر استحسان وصاحبین رح گفته اند که رمي پیش از وقت
زوال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر
جایز نیست وتفاوت نیست میان این روز ومیان روزهای دیگر
مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق کوچ
نمودن ویرا جایز است بخلاف روزهای دیگر وبعد از دمیدن
صبح صادق درین روز هرگاه کوچ کردن ویرا منع شد پس
درین هنگام این روز بمنزله روزهای دیگر گردید ودلیل
ابیحنیفه رح یکي این است که مذهب ابن عباس رض موافق
مذهب وي است ودوم این است که هرگاه درین روز
اثر تخفیف ظاهر است در حق ترک رمي باینطور که جایز
است ویرا کوچ نمودن پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که
بطریق اولی ظاهر شود در حق جواز تقدیم رمي بر وقت زوال
بخلاف روز یازدهم ودوازدهم چه دران رمي جایز نیست مگر

بعد از وقت زوال بنا بر روايت مشهور زيرا چه ترک رمي در اين دو روز جايز نيست پس باقي خواهد ماند بر اصليکه مرويست بنا بر روايت مشهور واما روز عيد پس اول وقت رمي درين روز از صبح صادق است و شافعي رح ميگويد که اول وقت رمي در روز عيد بعد از نصف شب است بجهت آنکه مرويست که پيغمبر صلعم اجازت داده درين روز مر شبانان را که رمي نمايند در وقت شب ودليل علماي ما اينست که پيغمبر صلعم فرموده است که رمي لکنيد جمرة عقبه را مگر بعد از صبح صادق ودر بعض روايات آمده است که فرموده رمي مکنيد جمرة عقبه را مگر بعد از طلوع آفتاب پس از حديث اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است واز حديث دوم ثابت شد که افضل وقت آن بعد از طلوع آفتاب است وحديثيکه دليل شافعي رح است تاويل آن اينست که مراد از ان شب يازدهم وشب دوازدهم است زيرا چه شب عيد اضحى وقت وقوف عرفات است ورمي بعد از وقوف بعرفات است پس بالضرورت وقت رمي بعد از شب عيد خواهد بود وبعد ازان بايد دانست که نزد ابو حنيفه رح در روز عيد وقت رمي از صبح صادق است تا غروب آفتاب بجهت قول پيغمبر صلعم که اول منا سک حج درين روز رمي

است پس ازین حدیث معلوم شد که این روز بتنها مه وقت رمی است و
تمامی آن بغروب آفتاب است و از ابی یوسف رح مرویست که وقت
مذکور از صبح تا وقت زوالست و حدیث مذکور حجت است براو
و اگر تاخیر نماید در رمی جمرۀ عقبه تا آنکه وقت شب رسد باید
که رمی کند در وقت شب و بر او هیچ لازم نمی آید بسبب حدیث
شبانان که مذکور شد و اگر تاخیر نماید در رمی جمرۀ عقبه
تا آنکه روز دیگر رسد باید که رمی کند آنرا زیرا چه روز دیگر
نیز وقت رمی است و درینصورت بر او دم لازم می آید نزد ابی حنیفه
رح بسبب تاخیر نمودن رمی از وقت آن چنانچه مذهب
وی است * مسئله ۵۰ * اگر رمی کند کسی جمرۀ عقبه را در حالت
سواری جایز است بسبب آنکه فعل رمی درینحالت نیز حاصل میشود
و باید دانست که قاعده این است که هر رمییکه بعد از ان رمی دیگر است
پس افضل در ان این است که رمی نماید آنرا در حالیکه
پیاده باشد و رمییکه بعد از ان رمی دیگر نیست پس آن رمی
کند در حالت سواری زیرا چه رمییکه بعد از ان رمی دیگر
است پس بعد از ان وقوف و دعا است چنانچه سابق مذکور
شد پس باید که این رمی نماید در حالیکه پیاده است تا تضرع

بروجه احسن متحقق شود و بیان افضلیت از ابی یوسف رح مرویست * مسئله ۱۵ * باید که در منا بیتوتت نماید در شبهای که در روز آن رمی است و اگر ترک نماید و بیتوتت نماید در ان شبها در جای دیگر پس آن مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم در ین شبها در منا بیتوتت میفرمود و عمر رض تادیب می نمود هر کسی را که اقامت نمیکرد بمنا در شبهای مذکوره و معهذا اگر کسی عمدا بیتوتت نماید در ان شبها بجای دیگر پس بر او چیزی لازم نمی آید نزد علمای ما برخلاف قول شافعی رح و دلیل علمای ما این است که وجوب بیتوتت در منا در شبهای مذکوره بجهت آنست که تا بسبب آن رمی آسان شود در روزهای مذکوره و واجب لنفسه نیست پس بیتوتت در منا در شبهای مذکوره از افعال حج نیست لهذا بسبب ترک آن جبر نقصان آن واجب نخواهد شد * مسئله ۱۶ * اگر کسی اسباب و اشیای خود را بمکه فرستد پیش از فراغت نمودن از رمیها و خود اقامت نماید در منا تا آنکه از رمیها فراغت نماید پس این مکروه است بجهت آنکه مرویست که عمر رض ازان منع کرد و تادیب می نمود کسی را که چنین می نمود و بجهت آنکه دل او متعلق

خواهد شد باشیائیکه مقدم فرستاده است بمکه * مسئله ٥٣ *
هرگاه بعد از فراغت از رمیها از منا کوچ نماید بسوی مکه
باید که فرود آید در مکانیکه آنرا محصب و ابطح میگویند
چه رسول خدا صلعم در انجا قصدا نزول فرموده است بنابر انچه
مرویست که پیغمبر صلعم باصحاب کرام فرمود که ما یان
فردا فرود خواهیم آمد در خیف بنی کنانه در موضعیکه مشرکان
جمع شده بودند در آن و با یکدیگر عهد نموده بودند برینکه
بر شرک ثابت بمانند و بنی هاشم را مهجور گردانند و کسی
از آنها در حق بنی هاشم رعایت احکام قرابت و خویشی ننماید
پس ازین معلوم شد که مقصود پیغمبر صلعم از فرود آمدن در مکان
مذکور اظهار سنت خدا یتعالی بوده مرکافران را پس فرود آمدن
در مکان مذکور سنت خواهد بود مانند رمل در طواف و بعد از آن
داخل شود بمکه و طواف خانه کعبه نماید هفت شوط و درین طواف
رمل ننماید و این طواف را طواف الصدر و طواف الوداع می نامند زیرا چه
طواف کننده با بین وداع می نماید خانه کعبه را و صدر را یعنی
رجوع و بازگشت می نماید بسوی اهل خود * مسئله ٥٤ *
طواف الصدر واجب است نزد علمای ما برخلاف قول شافعی

و چون دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که هر که حج کند پس باید که آخر کار او این باشد که
طواف خانهٔ کعبه نماید و باید دانست که مرزنان حایض را
ترک طواف صدر جایز است و بدانکه آنچه مذکور شد که طواف
صدر واجب است پس مخصوص است در حق غیر اهل مکه و در حق
اهل مکه واجب نیست زیرا چه آنها وداع نمیکنند خانهٔ کعبه را از خانهٔ
کعبه مراجعت نموده نمیروند بجای دیگر * مسئله ٥٥ *
در طواف الصدر رمل نیست بجهت آنکه سابق مذکور
شد که رمل مشروع نیست مگر یکبار * مسئله ٥٦ * بعد از
طواف الصدر دوگانه نماز باید گذارد بجهت آنکه سابق
مذکور شده است که بعد از هر طواف دوگانه برای ختم طواف
مقرر است و نیز باید که بیاید بر چاه زمزم پس بنوشد آب
آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بدست مبارک خود
دلو آب از چاه زمزم کشید و نوشید از ان و آنچه ماند دران دلو
آن را در چاه انداخت * مسئله ٥٧ * مستحب است که بیاید
بر دروازهٔ خانهٔ کعبه و ببوسد استانهٔ آن را و نیز و بیاید نزد ملتزم
و آن عبارت است از ما بین حجر اسود تا بدروازهٔ خانهٔ کعبه پس باید

که بنهد سینه وروي خود را بر ملتزم وتشبث نماید به پرده هاي خانه کعبه ساعتي اعني چنگال بآن زند وبعد ازان کوچ کند وبرود بسوي اهل خود بدانکه مرویست که پیغمبر صلعم در ملتزم چنین عمل کرده است وباید دانست که فقها گفته اند که سزاوار این است که برگردد از خانه کعبه باینطور که روي او بسوي خانه کعبه باشد وپس پا برود در حالیکه میگرید وحسرت مي نماید بر فراق خانه کعبه وباید که باینطور برود تا آنکه از مسجد حرام خارج شود واین بیان تمام حج است والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * اگر محرم داخل نشود در مکه وبیرون بیرون بسوي عرفات رود ووقوف نماید دران مطابق انچه سابق مذکور شد پس طواف قدوم ازو ساقط میگردد زیراچه او شروع کرد در ابتدا بروجهیکه مترتب میشود بران باقي افعال وارکان حج پس بجا آوردن آن بروجهي دیگر سزاي وجه مذکور سنت نخواهد شد وبسبب ترک نمودن او طواف قدوم را بروهیچ جبر نقصان لازم نمي آید زیراچه طواف القدوم سنت است وبسبب ترک نمودن سنت جبر نقصان واجب نمیشود * مسئله ۲ * هر که وقوف بعرفات نماید از ما بین وقت زوال روز عرفه تا دمیدن صبح روز عید

و پس او ه رمي با يد حج را وحج او صحيح ميشود پس اول وقت وقوف نمودن بعرفات بعد از وقت زوال روز عرفه است نزد علماي ما بجهت آنكه مرويست كه پيغمبر صلعم وقوف بعرفات نموده است بعد از وقت زوال در روز عرفه واين بيان اول وقت است ونيز پيغمبر صلعم فرموده است كه هركه وقوف بعرفات نمايد در وقت شب پس حج او صحيح ميشود وهركه وقوف بعرفات ننمايد تا بوقت شب نيز پس حج او فوت ميشود واين بيان آخر وقت وقوف بعرفات است و امام مالك رح ميگويد كه اول وقت آن بعد از دميدن صبح روز عرفه است وبعد از طلوع آفتاب است در روز عرفه وحديث مذكور كه دليل علماي ما است حجت است برو وبعد ازان بايد دانست كه اگر كسي در روز عرفه وقوف بعرفات نمايد بعد از وقت زوال ويا بعد ازان در همان ساعت افاضه نمايد بسوي مزدلفه پس اين جايز است نزد علماي ما زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است كه هركه وقوف بعرفات نمايد ساعتي از شب يا روز پس بدرستيكه حج او تمام ميشود ولفظ يا كلمه تخيير است وامام مالك رح گفته است كه وقوف بعرفات معتبر نيست مگر آنكه يافته شود در روز دهم ودر جزئي از شب وحديث مذكور حجت است برو * مسئله * اگر شخصي بگذرد بعرفات در حالت نوم يا در حالت بيهوشي

مرویست از عایشه رض و بجهت آنکه آن بمنزله آرام گرفتن است زیر سایه محمل * مسئله ٦ * زن را باید که تلبیه باواز بلند نگوید چه در ان خوف فتنه است و همچنین رمل نکند در طواف وسعی ننماید میان میلین اخضرین چه آن محل ستر عورت است * مسئله ٧ * زن را نباید که حلق نماید موی سر را بلکه قصر نماید آن را بجهت آنکه پیغمبر صلعم نهی فرموده است مر زنان را از حلق نمودن موی سر و امر کرده است آنها را باینکه قصر نمایند آن را و بجهت آنکه حلق نمودن موی سر مثله است در حق زنان چنانچه حلق ریش مثله است در حق مردان و مانند گوش و بینی بریدن است * مسئله ٨ * زن را پوشیدن لباس دوخته جایز است زیرا چه در پوشیدن لباس غیر دوخته کشف عورت است * مسئله ٩ * زن را باید که استلام حجر اسود ننماید وقتیکه در انجا اجتماع و هجوم باشد زیرا چه منع است زیرا که مس نماید مرد را ولیکن اگر هجوم نباشد و مکان خالی یابد باید که استلام حجر اسود نماید * مسئله ١٠ * اگر شخصی قلاده بندد در گردن شتر یا گاو برای قربانی نمودن آن در حرم

واین را هدي و بدنه میگوینه وهمراه آن متوجه شود بسوي خانه کعبه
باراده حج پس او محرم میگردد خواه آن شترقرباني بجهت
نفل باشد یا بجهت نذر یا بجهت جزاي صید باشد یا غیر آن
بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه قلاده بندد در
گردن شتر پس او محرم میشود و بجهت آنکه تلبیه براي
اظهار اجابت امرحج است وسوق هدي در معني تلبیه است در
اظهار اجابت امر حج زیراچه سوق هدي نمیکند مگر کسیکه
اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهي متحقق میشوه
بفعل چنانچه متحقق میشود بقول پس بسبب آن محرم خواهد
شد بجهت آنکه نیت حج متصل گشت بفعلیکه از خواص
احرام است و باید دانست که بیان قلاده بستن اینست که به
بنده در گردن شتر خود پاره نعل را یا عروه تو شه دان را یا
پوست درخت را * مسئله ۱۱ * اگر شخصي قلاده بنده
در گردن شتر و بفرستد آن را و خود همراه آن نرود وسوق
نکند آن را پس درینصورت او محرم نمیشود بجهت آنکه
گفتست عایشه رض که من مي بافتم قلاده هدي رسول خدا صلعم و
او صلعم میفرستاد آن هدي را وخود اقامت میکرده میان اهل

خود در حالت حلال اعني بغير احرام وهمچنين اگر بعد از
فرستادن هدي از پس روان شود محرم نميگردد حتي كه
لاحق شود بهدي مذكور و سوق كند آن را زيراچه در وقت
متوجه شدن هرگاه حاضر نيست پيش روي او هدي كه سوق
نمايد آن را پس يافته نشد از ومگر مجرد نيت وبمجرد نيت
كسي محرم نميشود وهرگاه لاحق شود بآن وسوق نمايد
آن را يا لاحق شود بآن اگرچه سوق ننمايد آن را پس
مقترن ميشود نيت او بفعليكه از خواص احرام است لهذا درين
هنگام محرم ميگردد چنانچه اگر سوق آن ميكرد در
ابتدا ليكن اگر هدي تمتع باشد پس درينصورت بعد از فرستادن
آن اگر متوجه شود بسوي خانه كعبه به نيت حج پس او محرم
ميشود از وقتيكه متوجه ميشود وحاصل آنكه بعد از فرستادن
هدي بسبب متوجه شدن بسوي خانه كعبه به نيت حج محرم
نميگردد حتي كه لاحق شود بآن مگر درصورتيكه آن هدي
تمتع باشد چه درينصورت از وقت متوجه شدن محرم
ميشود واين بنابر استحسان است و بنا برقياس جايز نيست و
وجه قياس آن است كه مذكور شد كه مجرد نيت معتبر نيست تا آنكه

مقارن نشود بفعلیکه از خواص احرام است و وجه استحسان این است که این هدي تمتع مشروع است ابتداً نه بجهت جزاي جنایت و منسکي از مناسک حج است از روي وضع شرعي چه آن مختص بمکه است ودر انجا ذبح نموده میشود و واجب است براي شکر تمتع اعني جمع نمودن میان دو عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج و عمره وغیر هدي تمتع گاهي واجب مي شود بسبب جنایت و مختص بمکه نیست لهذا اکتفا نموده شده را ن بمجرد متوجه شدن بسوي خانه کعبه بنیت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدي تمتع تحقق احرام موقوف میماند بر مقارن شدن نیت بفعلیکه از خواص احرام است * مسئله ۱۲ * اگر کسي جل پوشاند هدي را یا اشعار آن نماید یا قلاده بندد در گردن گوسفند پس در ینصورتها او محرم نمیگردد زیرا چه جل پوشانیدن براي دفع گرمي وسردي ودفع مگس است پس آن از خواص حج نیست واشعار مکروه است نزد ابیحنیفه رح پس آن از مناسک حج نیست ونزد صاحبین رح اشعار اگرچه حسن است ولیکن گاهي اشعار نموده میشود براي معالجه بخلاف قلاده بستن چه آن مختص است به هدي

خود در حالت حلال اعني بغير احرام وهمچنين اگر بعد از
فرستادن هدي ازپس روان شود محرم نميگردد حتي كه
لاحق شود بهدي مذكور و سوق كند آن را زيراچه در وقت
متوجه شدن هرگاه حاضر نيست پيش روي او هدي كه سوق
نمايد آن را پس يافته نشد ازو مگر مجرد نيت و بمجرد نيت
كسي محرم نميشود وهرگاه لاحق شود بآن وسوق نمايد
آن را يا لاحق شود بآن اگرچه سوق ننمايد آن را پس
مقترن ميشود نيت او بفعليكه از خواص احرام است لهذا درين
هنگام محرم ميگردد چنانچه اگر سوق آن ميكرد در
ابتدا ليكن اگر هدي تمتع باشد پس درينصورت بعد از فرستادن
آن اگر متوجه شود بسوي خانه كعبه به نيت حج پس او محرم
ميشود از وقتيكه متوجه ميشود وحاصل آنكه بعد از فرستادن
هدي بسبب متوجه شدن بسوي خانه كعبه به نيت حج محرم
نميگردد حتي كه لاحق شود بآن مگر درصورتيكه آن هدي
تمتع باشد چه درينصورت از وقت متوجه شدن محرم
ميشود واين بنابر استحسان است و بنا برقياس جايز نيست و
وجه قياس آن است كه مذكور شد كه مجرد نيت معتبر نيست تا آنكه

مقارن نشود بفعلیکه از خواص احرام است و وجه
استحسان این است که این هدی تمتع مشروع است ابتدا
نه بجهت جزای جنایت و منسکی از مناسک حج
است از روی وضع شرعی چه آن مختص بمکه است
ودر انجا ذبح نموده میشود وواجب است برای شکر تمتع اعنی جمع
نمودن میان دو عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج وعمره
وغیر هدی تمتع گاهی واجب می شود بسبب جنایت و مختص بمکه
نیست لهذا اکتفا نموده شده را ن بمجرد متوجه شدن بسوی خانه
کعبه بنیت حج بعد از فرستادن آن ودر غیر هدی تمتع تحقق
احرام موقوف میماند بر مقارن شدن نیت بفعلیکه از خواص احرام
است * مسئله ۱۲ * اگر کسی جل پوشاند هدی را یا اشعار آن
نماید یا قلاده بندد در گردن گوسفند پس درین صورتها او
محرم نمیگردد زیرا چه جل پوشانیدن برای دفع گرمی وسردی
ودفع مگس است پس آن از خواص حج نیست واشعار مکروه است
نزد ابیحنیفه رح پس آن از مناسک حج نیست ونزد صاحبین رح
اشعار اگرچه حسن است ولیکن گاهی اشعار نموده میشود
برای معالجه بخلاف قلاده بستن چه آن مختص است به هدی

و قلاده بستن در گردن گوسفند نه معتاد است و نه سنت و باید
دانست که هدي از دو چیز میشود یکي شتر و دوم گاو و نزد
شافعي رح فقط از شتر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموداست که هرکه
در روز جمعه در وقت اول در مسجد بیاید پس او مانند آنکس
است که هدي کند بدنه را اعني شتر را و کسیکه بعد از ان بیاید
پس او مانند کسي است که هدي کند گاو را چه از ین حدیث
معلوم میشود که بدنه شتر را میگویند فقط زیرا چه درین حدیث
بدنه بمقابل گاو واقع شده است و دلیل علماي ما این است که
بدنه در لغت شتر و گاو هردو را میگویند لهذا قرباني یک گاو
از هفت کس کفایت میکند چنانچه یک شتر کفایت میکند هفت
کس را و مراد از بدنه در حدیث مذکور شتر است بقرینه آنکه بمقابل
گاو واقع شده است والله اعلم

باب در بیان قران و تمتع

باید دانست که
قران عبارت است از ینکه احرام عمره و حج معا نماید از میقات
و باید که بعد از دو رکعت نماز باینطور دعا بخواند اللهم اني
اريد العمرة والحج فيسرهما لي وتقبلهما مني زیرا چه قران
عبارت است از جمع نمودن میان حج و عمره لهذا اگر کسي احرام

عمره نماید از میقات و پیش از چهار شوط از طواف آن احرام حج نیز نماید قران میگردد زیرا که جمع نمودن میان حج و عمره متحقق می شود درینصورت و معنی تمتع نفع گرفتن است باداي دو عبادت که عبارت است از حج و عمره در سفر واحد بی آنکه المام صحیح نماید باهل خود میان عمره و حج و طریق آن این است که از میقات احرام عمره نماید فقط و داخل شود در مکه و عمره نماید و بعد از ان حلق یا قصر هرچه خواهد بکند و باین عمل از احرام عمره بیرون شود و حلال گردد و باینحالت در مکه اقامت نماید و بعد از ان بتاریخ هشتم ذي الحجه که آنرا یوم الترویه میگویند احرام حج نماید از حرم و حج ادا نماید چنانچه حج کننده فقط حج ادا میکند و باید دانست که هرکه قران نماید آنرا قارن میگویند و تمتع کننده را متمتع و فقط حج کننده را مفرد و فقط حج را افراد و باید دانست که درین باب دو فصل است فصل اول در بیان احکام قران * مسئله ۱ * قران افضل است از تمتع و افراد و شافعي رح گفته است که افراد افضل است و امام مالک رح گفته است که تمتع افضل است از قران زیرا چه ذکر تمتع در قرآن مجید

آمده است و ذکر قران در قرآن مجید نیامده است و دلیل
شافعي رح یکي این است که پیغمبر صلعم فرموده است که قران
رخصت است و دوم این است که در افراد زیاده تلبیه و سفر است
و هم حلق است و دلیل علماي ما یکي این است که پیغمبر صلعم
فرموده است با آل خود که یا آل محمد احرام حج و عمره نمائید
معا و دوم این است که در قران جمع نمودن دو عبادت است
پس قران مانند روزه مع اعتکاف است و مانند حراست و
نگاهباني نمودن است سرحد اسلام را در جهاد مع نماز تهجد
و جواب از دلیل دوم شافعي رح این است که تلبیه غیر محصور
است و سفر مقصود نیست و بسبب حلق از عبادت حج بیرون
میشود محرم پس بسبب آن ترجیح واقع نمیشود تا بسبب آن
افضلیت ثابت شود و جواب از دلیل اول که حدیث است این است
که کافران در ایام جاهلیت میگفتند که عمره نمودن در
ماه هاي حج بدترین گناهان است و مراد از حدیث مذکور نفي
قول اهل جاهلیت است و ذکر قران نیز در قرآن مجید است
زیرا چه خداي تعالی در قرآن مجید فرموده است که تمام
کنید حج و عمره را براي خداي تعالی و مراد ازین آیت آنست

که احرام حج وعمره نمايد ازخانه خود و بعد از ان بد انكه
در قران تعجيل احرام است وهم استدامت احرام ودوام آنست
ازميقات تا آن زمان كه فارغ شود از اداي حج وعمره هردو وتمتع
چنين نيست پس قران افضل واولي از تمتع خواهد بود وبعضي
گفته اند كه اختلاف ميان علماي ما وشافعي رح
بنا بر آن است كه قارن نزد علماي ما دو طواف
ودو سعي مي نمايد و نزد شافعي رح يك طواف ويك سعي
مينمايد واگر در دل نيت هر دو نمايد ودر تلبيه ذكر هر دو نكند
پس اين نيت قلبي كفايت ميكند چنانكه در نماز نيت قلبي
كافي است * مسئله ۲ * قارن هرگاه داخل شود بمكه
بايد كه ابتدا نمايد بعمره باين طور كه طواف خانه كعبه
نمايد هفت شوط ودر سه شوط اول رمل نمايد و بعد از ان سعي
نمايد ميان صفا ومروه وباين افعال عمره تمام ميشود چه عمره
ازين عبارت است وبعد ازان شروع نمايد در افعال حج پس
طواف قدوم نمايد هفت شوط وبعد ازان سعي نمايد ميان
صفا ومروه چنانچه سابق در بيان حج مذكور شد وبدانكه
در قران تقديم عمره بر حج بجهت آنست كه در تمتع عمره

مقدم است بر حج چه خدا يتعالي در قرآن مجيد در بيان
تمتع عمره را مقدم ذکر نموده است و قران در معني تمتع است پس
قران نيز عمره مقدم ادا نموده خواهد شد بر حج * مسئله ۳ *
قارن را نبايد که بعد از اداي عمره پيش از اداي حج حلق
نمايد زيرا چه احرام او در حق حج باقي است و حلق نمودن
در حالت احرام حج جنايت است بلکه قارن را بايد که حلق
نمايد در روز عيد چنانچه فقط حج کنند در روز عيد حلق
مينمايد و بسبب آن حلال ميگردد و عبد بدنه نزد علماي
ما چنانکه مفرد بسبب حلق حلال ميگردد در باب ذبح
و بعد قران بايد دانست که آنچه مذکور شد مذهب علماي
ما است و شافعي رح گفته است که قارن يک طواف و يک
سعي مينمايد و آن براي حج و عمره هردو کفايت ميکند بجهت
آنکه پيغمبر صلعم فرموده است که عمره در حج داخل شد تا روز
قيامت و بجهت آنکه بناي قران بر تداخل است لهذا اکتفا
نموده ميشود در ان به تلبيه واحد و بسفر واحد و بحلق واحد
پس همچنين اکتفا نموده خواهد شد بطواف واحد و بسعي
واحد و دليل علماي ما يکي اين است که هرگاه ضبي ابن

بسعید ه و طواف کرده و سعي نموده عمره رض با و گفت که عمل نمودي بسنت پیغمبر صلعم و دوم این است که قران عبارت است از ضم نمودن یک عبادت بسوي عبادت دیگر و آن دو عبادت حج و عمره است و این ضم متحقق نمیشود مگر باینطور که هر واحد ادا نموده شود بروجه کامل و سیوم این است که تداخل نیست در عبادات پس براي هر یک از حج و عمره طواف علیحده و سعي علیحده نموده خواهد شد و جزاین نیست که براي هر دو اکتفا نموده میشود بسفر واحد و تلبیه واحد و بحلق واحد بجهت آنکه این چیزها مقصود نیست چه سفر وسیله است و تلبیه براي احرام است و حلق براي حلال شدن است بخلاف ارکان چه آن مقصود است پس ارکان براي هر یک علیحده باید آیا نمي بیني که دو شفعه نماز نفل متداخل نمیشوند و بیک تحریمه ادا نمیشوند وحدیثیکه دلیل آورد است ان رالشافعي رح پس معني آن این است که داخل شد وقت عمره در وقت حج تا روز قیامت

* مسئله ۴ * قارن اگر دو طواف پي در پي نماید یکي براي عمره و دیگر براي حج و همچنین دو سعي نماید پي در پي کفایت میکند زیرا چه او بجا آورد چیزیرا که بروي واجب است و

باید دانست که اینچنین کردن بد است چه دران تاخیر سعی عمره از
طواف التحیة و تقدیم طواف التحیة بر سعی مذکور لازم می آید
و این بد است ولیکن بسبب آن چیزی از جبر نقصان برار لازم نمی آید
اما عدم لزوم نزد صاحبین رح پس آن ظاهر است زیرا چه بسبب
تقدیم و تاخیر در مناسک حج دم لازم نمی آید نزد ایشان و عدم
لزوم آن نزد ابیحنیفه رح بنا بر آن است که طواف التحیة نزد
او سنت است و بسبب ترک سنت دم لازم نمی آید پس بسبب تقدیم
آن بر سعی عمره بطریقه اولی نخواهد شد و تاخیر سعی بسبب
اشتغال با مردیگر موجب دم نیست پس همچنین تاخیر آن بسبب
اشتغال بطواف موجب دم نخواهد شد * مسئله ٥ * قارن
هرگاه از رمی جمرة العقبه فارغ شود در روز عید باید که ذبح
نماید گوسفند یا گاو یا شتری را یا سبع گاو یا سبع شتر را باین
طور که در یک گاو هفت کس شریک شوند و این را دم القران
میگویند و این در قران لازم است زیرا چه قران در معنی تمتع
است و بنص ثابت است که در تمتع دم است پس همچنین در قران
نیز خواهد شد و بدانکه هدی از سه چیز میشود از شتر و گاو
و گوسفند بنابر آنچه مذکور خواهد شد در باب آن

انشاء الله تعالي * مسئله ۲ * اگر نباشد نزد قارن يکي از ين
سه چيز که ذبح کند آنرا پس بايد که سه روزه دارد در ايام حج
که آخر آن روز عرفه باشد و بعد از مراجعت بسوي اهل خود هفت
روز روزه دارد زيرا چه خدا يتعالي در حق تمتع در قرآن مجيد
چنين فرموده است و قران مثل آنست و بدانکه افضل اين است
که سه روزه دارد در ايام حج ازان تاريخ که آخر آن بروز
عرفه واقع شود زيرا چه روزه بدل هدي است پس مستحب است
که تاخير نموده شود تا آخر وقت آن باميد آنکه شايد هدي که
اصل است پيدا کرده وا و بر اصل قادر شود و بدانکه اگر آن هفت
روزه را در مکه دارد قارن بعد فراغت از حج و بعد گذشتن
ايام تشريق جايز است و نزد شافعي رح جايز نيست
زيرا چه در قرآن مجيد مذکور است که آنرا بعد مراجعت
بسوي خانه خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مکه جايز
نخواهد شد مگر وقتيکه نيت اقامت نمايد در مکه پس درين هنگام
جايز است زيرا چه درينصورت مراجعت نمودن او بسوي خانه
خود متعذر است و علماي ما ميگويند که انچه در قرآن مجيد
مذکور است که هفت روزه داريد بعد از مراجعت پس معني

آن این است که هفت روزه دارید بعد مراجعت از حج اعني
بعد فراغت از آن * مسئلهٔ ٧ * اگر قارن را اتفاق داشتن
سه روزه نشود در ایام حج حتی که روز عید رسد پس درینصورت
جایز نیست ویرا مگر دم و شافعي رح میگوید که او درینصورت
آن سه روزه قضا خواهد کرد بعد از ایام تشریق زیراچه
این سه روزه موقت است وهرگاه در وقت آن اتفاق نشد
پس قضاي آن خواهد کرد و امام مالك رح میگوید که درینصورت
آن سه روزه خواهد داشت در ایام تشریق زیراچه خدا یتعالی
در نص قرآن مجید فرموده است که بایدکه سه روزه در ایام حج
دارد و ایام تشریق ایام حج است و دلیل علماي ما این است که
از روزه داشتن در ایام تشریق نهي وارد شده است چنانکه مشهور
است پس نص قرآن مجهول خواهد شد بر سواي ایام تشریق وبعد
از ایام تشریق نیز آن سه روزه قضا نبوده نمیشود زیراچه روزه بدل دم
است و بدل وعوض مقرر نبوده نمیشود مگر بنص شرع ونص شرع
دلالت میکند براینکه روزه مختص است با یام حج ودم اصل
است پس اداي دم جایز خواهد شد بعد گذشتن ایام
تشریق نیز بنا بر آنکه دم اصل است و مرویست که در مثل صورت

مذکوره عمره را مرکرد است بذبح نمودن گوسفند پس
اگر قارن مذکور بعد روز عید نیز قادر نشود برذبح نمودن
هدي جایز است ویرا که حلال شود ودرین صورت بروي دودم
لازم میشود یکي براي قران ودوم بسبب حلال شدن پیش از ذبح
نمودن هدي * مسئله ۸ * اگر داخل نشود قارن در مکه
و بیرون بیرون متوجه شود بسوي عرفات ووقوف عرفات
نماید پس لازم مي آید که او عمره را ترک نمود زیرا چه اکنون
اداي عمره متعذر گشت چه اگر او بعد از وقوف بعرفات عمره
نماید لازم مي آید که افعال عمره را بر افعال حج بنا کرده
واین خلاف مشروع است وباید دانست که بمجرد متوجه
شدن بسوي عرفات تاکه وقوف بعرفات نکند قارن لازم نمي آید
که او عمره را ترک کرد واین نزد صاحبین رح است ومذهب
صحیح ابي حنیفه رح نیز همین است ودرصورت مذکوره دم
قران ازو ساقط میشود چه او قران نکرد ولیکن بسبب ترک
عمره دم لازم مي آید وهمچنین لازم است برو که قضاي آن
نماید زیرا چه شروع نمودن او در عمره مذکوره صحیح
شده بود وبعد از شروع ترک کرد آن را پس قضاي آن

بر ولازم خواهد شد چنانکه قضاي عمره لازم مي آيد بر کسيکه بعد از شروع نمودن او در عمره مفسد فکرده باين طور که چيزي سه را باو شود والله اعلم

فصل دوم در بيان احکام تمتع * مسئله ١ * تمتع افضل است از افراد بنا بر ظاهر روايت و از ابيحنيفه رح مرويست که افراد افضل است زيرا چه سفر متمتع واقع ميشود براي عمره و سفر مفرد واقع ميشود براي حج و وجه ظاهر روايت اين است که در تمتع جمع نمودن دو عبادت است مانند قران و قران افضل است و نيز در آن يک نسک زياده است اعني دم چه در تمتع دم است و در افراد دم نيست و سفر متمتع نيز براي حج واقع است اگر چه عمره را در اثناي آن ادا مينمايد و اين منافي آن نيست که سفر او براي حج واقع شده چه عمره تابع حج است چنانچه در روز جمعه سعي نمودن و رفتن بسوي مسجد براي نماز جمعه واجب است و بعد از رفتن در مسجد مشغول شدن بسنت جمعه منافي اين نيست که آن سعي براي نماز جمعه واقع شود چه سنت جمعه تابع نماز جمعه است * مسئله ٢ * بايد دانست که متمتع بر دو نوع است يکي آنکه متوجه شود بسوي خانه کعبه

باراده تمتع وسوق هدی نمايد ودوم آنكه سوق هدی ننمايد
واين متمتع را بايد كه داخل شود بمكه پس طواف خانه كعبه
نمايد براي عمره وبعد ازان سعی نمايد ميان صفا ومروه وبعد ازان
حلق يا قصر نمايد وبا اين حلال ميشود از عمره خود زيراچه درعمره
همين افعال است چه اكثر فقط عمره نمايد كسي اين عملها نمايد
چنانچه پيغمبر صعلم در عمرة قضا همين افعال كرده بود وامام مالك
رح گفتست كه دران حلق نيست وجزاين نيست كه عمره عبارت است
از طواف وسعي وعمل پيغمبر صلعم كه درعمره قضا مرويست حجت
است برا ونيز حجت است برا وقول او تعالی محلقين رؤسكم الآية
يعني درحاليكه حلق كنند كانيد سرهاي خود را واين آية نازل
شدا ست درعمره قضا ونيز دليل علماي ما براينكه دران حلق است
اين است كه هرگاه براي عمره احرام نمود ميشود به تلبيه پس
تحلل ازان نيز بحلق خواهد شد مانند حج * مسئله ۳ *
قطع تلبيه نمايد متمتع وقتيكه شروع كند در طواف ومالك رح
گفتست كه قطع كند تلبيه را وقتيكه نظر او بخانه كعبه افتد
زيراچه عمره زيارت خانهٔ كعبه است وآن تمام ميشود بافتادن نظر
وبرا بود دليل علماي ما يكي اين است كه رسولخدا صلعم درعمره

جایز است نزد علمای ما و نزد شافعی هم جایز نیست
زیرا چه خدا یتعالی فرموده است که سه روز روزه دارد در حج
و او تا هنوز در حج شروع نکرده است بلکه بعد از ادای عمره در
حج شروع خواهد کرد و دلیل علمای ما این است که متمتع
مذکور در ینصورت سه روزه را بعد از تحقق سبب وجوب آن
ادا نموده است پس جایز خواهد شد و مراد از حج در آیت مذکوره
وقت حج است بنا بر آنچه سابق مذکور شد و افضل این است که آن سه
روزه را بطوری ادا نماید که روزه سیوم در روز عرفه واقع شود
بنا بر آنچه سابق مذکور شد در قران * مسئله ۶ * اگر خواهد
متمتع که سوق هدی نماید باید که احرام کند و سوق هدی
نماید و این افضل است بجهت آنکه پیغمبر صلعم سوق هدی
نموده است همراه خود و بجهت آنکه در این استعداد یا مسارعت است در
امر حج پس اگر آن هدی شتر باشد باید که توشه دان یا نعل را در
گردن آن قلاده نماید بجهت روایت عایشه رض که سابقا
مذکور شده است در قران * مسئله ۷ * قلاده بستن در گردن
شتر مثلا افضل است از پوشانیدن جل بجهت آنکه ذکر قلاده در
قرآن مجید آمده است و بجهت آنکه قلاده برای اعلام است که آن

هدي است و پوشانيدن جل براي زينت است * مسئله ٨ * بايد كه اولا تلبيه بگويد و بعد از ان قلاده به بنده در گردن هدي زيراچه او محرم ميگردد بسبب بستن قلاده در كردن هدي مع متوجه شدن همراه آن بنا برانچه سابق مذكور شد واولي اين است كه احرام نمايد بتلبيه وسوق هدي نمايد * مسئله ٩ * سوق هدي افضل است از كشيدن آن بجهت آنكه پيغمبر صلعم احرام نمود در ذي الحليفه وشتران هدي سوق نموده ميشد پيشا پيش او و بجهت آنكه بسبب سوق اشتهار بروجه ابلغ را حسن حاصل ميشود وآن افضل است مگر وقتيكه سوق او دشوار باشد بسبب رميدن هدي و ميل كردن آن بجانب چپ و راست پس درين هنگام بكشد آن را * مسئله ١٠ * صاحبين رح گفته اند كه اشعار نمايد بدنه را وابو حنيفه رح گفتست كه اشعار نبايد كرد وآن مكروه است و بايد دانست كه اشعار در لغت بمعني بر آوردن خون است بسبب جرح و بيان آن اين است كه بشگافد كوهان آن را باينطور كه زخم نيزه زند در اسفل كوهان از جانب راست و فقها گفته اند اشبه بصواب اين است كه زخم زند بر كوهان آن از جانب چپ زيرا چه پيغمبر صلعم زخم زده است

در جانب چپ عهد او در جانب راست اتفاقا و باید که آلوده کرده اند کوهان آن را بآن خون براي اعلام و بسا یه دانست که این عمل مکروه است نزد ابیحنیفه رح ونزد صاحبین رح حسن است ونزد شافعي رح سنت است زیرا چه این عمل مرویست از پیغمبر صلعم وا ز خلفاي راشدین رض و دلیل صاحبین رح این است که مقصود از قلاده بستن در گردن هدي این است که کسي منع نکند آن را از خوردن آب و گیاه و قتیکه وارد شود بر آب و گیاه مرغزار و نیز رد نه نمایند آن را مرده مان و برسانند آن را بمالکش و قتیکه گم شود و این مقصود در اشعار بروجه اتم واکمل حاصل میشود چه اشعار متصل است ببدن بدنه و از ان منفک نمیشود و این وجه مقتضي است که اشعار سنت باشد ولیکن اشعار مثله است و اینجهت معارض آن وجه اول است لهذا سنت گردانیده نشد وگفته شد که مستحسن است وحاصل دلیل صاحبین رح این است که اشعار دو وجه است یکي ازان میخواهد که اشعار سنت باشد و دیگر میخواهد که روا نباشد لهذا اشعار مستحسن گردانیده شد نه سنت تا رعایت هر دو وجه یافته شود و دلیل ابیحنیفه رح این است که

اشعار مثله است و آن منهي عنه است ومنهي عنه حرام است وجواب
از دليل صاحبين رح اين است كه در صورت تعارض ترجيح مرجانب
حرام را است وجواب از دليل شافعي رح اين است كه پيغمبر صلعم
اشعار نموده بود هدي را بجهت محافظت آن چه كفار تعرض
مينمودند هدي را واز تعرض آن باز نمي آمدند مگر بديدن
اشعار وبعضي گفته اند كه ابوحنيفه رح مكروه داشته است اشعار
اهل زمانه خود را چه آنها مبالغه مي نمودند در اشعار بوجهيكه
از ان خوف هلاكت ميشد وبعضي گفته اند كه نزد ابوحنيفه
رح مكروه است اينكه ايثار نمايد اشعار را بر قلاده بستن اصني
ترك نمايد آن را وبجاي آن اختيار كند اشعار را

* مسئله ۱۱ * متمتع مذكور هرگاه داخل شود بمكه طواف
وسعي نمايد براي عمرة چنانچه سابق مذكور شد در ذكر متمتعيكه
سوق هدي نميكند وليكن اين متمتع را بايد كه حلال نشود
بعد از اداي عمره چنانچه حلال مي شود بعد از اداي عمره
متمتعيكه بغير سوق هدي تمتع مي نمايد بلكه لازم است
او را كه حلال نشود مگر بعد از ان كه احرام حج نمايد در روز ترويه
چرا كه پيغمبر صلعم احرام تمتع نموده بود بسوق هدي وبعد از

ادای عمره حلال نشد و فرمود که اگر پیشتر می دانستم انچه
پستر دانستم سوق هدی نمیکردم و ادای عمره مینمودم و بعدازان
حلال میشدم وازین حدیث معلوم شد که درصورتیکه این متمتع
سوق هدی نماید پس او حلال نمیشود بعد از ادای عمره و باید
دانست که این متمتع را باید که احرام حج نماید بتاریخ هشتم
ذی الحجه مانند اهل مکه بنا برانچه سابق مذکور شد واگر
پیشتر از تاریخ مذکور احرام حج نماید جایز است بلکه
متمتع هرقدر که تعجیل نماید در احرام حج افضل است زیراچه
دران مسارعت است در امر حج وزیاده مشقت است واین افضل
است درحق هردو متمتع اعنی متمتعیکه سوق هدی کند
وآنکه نکند * مسئله ١٢ * برمتمتع دوم نیز دم تمتع
واجب است بنا برانچه سابق مذکور شد * مسئله ١٣ *
متمتع اول هرگاه حلق نماید در روز عید پس در ینهنگام از هردو
احرام حلال میشود زیراچه حلق در حج سبب بیرون شدن از احرام
است مانند سلام در نماز * مسئله ١٤ * درحق اهل مکه
تمتع مسنون نیست ونه قران ومشروع نیست درحق آنها مگر
افراد فقط بخلاف شافعی رح که نزد او مسنون است وحجت است

پرشافعي رح انچه خدايتعالي درقرآن مجيد فرموده است كه آن
مركسي راست كه از حاضران مسجد حرام نباشد وبجهت آنكه
تمتع وقران براي تخفيف مشقت سفر مشروع شد است تامسافر
بيك سفر حج و عمره هردو را ادا نمايد وبراي هريك بسفر عليحده
محتاج نشود چه دران مشقت بسيار است وابين جهت يافته ميشود
درحق آفاقي اعني غيراهل مكه * مسئله ١٥ * هركه ساكن
باشد در داخل ميقاتهاي مذكوره پس او بمنزله اهل مكه است
حتي كه درحق او تمتع وقران مشروع نيست * مسئله ١٦ *
مكي اگر از مكه برآمده دركوفه باشد پس تمتع وقران وي
صحيح است زيرا چه او درين هنگام بمنزله آفاقي است چه او
احرام حج وعمره از ميقات مينمايد مانند آفاقي * مسئله ١٧ *
متمتعيكه سوق هدي نكرده است اگر عود كند بشهر خود بعد
اداي عمره پس تمتع او باطل ميگردد زيرا چه او المام صحيح نموده
باهل خود ميان عمره وحج وبسبب آن تمتع باطل ميگردد چنين
مرويست از چند تابعين رض واگر چنين كند متمتعيكه سوق هدي
نموده است تمتع او باطل نميشود چه المام او صحيح نيست واين
نزد شيخين رح است ومحمد رح ميگويد كه تمتع او نيز باطل

میگردد زیراچه او اداکرد عمره وحج را بدو سفر و متمتع را باید که هر دو را در یک سفر ادا نماید و دلیل شیخین رح این است که هر متمتع مذکور عود نمودن بسوی خانه کعبه واجب است ما دامیکه ویرا نیت تمتع است زیراچه سوق هدی ویرا مانع است از حلال شدن پس الهام او صحیح نیست بخلاف مکی وقتیکه از مکه برآید تا بکوفه واز آنجا احرام عمره نماید وسوق هدی کند وبعد از فراغت از ادای عمره الهام نماید با اهل خود چه او درینصورت متمتع نمیشود زیراچه عود نمودن برو واجب نیست چه مراد از عود این است که عود نماید از وطن بسوی حرم یا بسوی مکه واین ممکن نیست در حق مکی مذکور بجهت آنکه او در حرم یا در مکه موجود است پس الهام او با اهل خود صحیح است واو هرگاه در صورت مذکوره باوجود سوق هدی متمتع نگشت پس اگر سوق هدی نکند بطریق اولی متمتع نخواهد شد * مسئله ۱۸ * اگر شخصی احرام عمره نماید پیش از ماههای حج که عبارت است از شوال وذی القعده وده روز ذی الحجه و طواف خانه کعبه نماید کمتر از چهار شوط و بعد از رسیدن ماههای حج باقی شوطهای طواف ادا کند

و بعد ازان احرام حج نمـاید پس آنشخص متمتع میشود
زیراچه احرام نزد علمای ماشرط است ورکن نیست پس تقدیم
آن بر ماه های حج صحیح است و اما افعال حج و عمره پس آن
ضرور است که یافته شود در ماه های حج و در صورت مذکوره
افعال عمره مذکوره یافته میشود در ماهای حج چه اکثر افعال
عمره مذکوره یافته میشود در ماهای حج و اکثر قایم مقام
کل است و اگر شخص مذکور چهـار شوط از طواف عمره
مذکوره یازیاده ازان نماید پیش از ماهـای حج و بعد از
فراغت از عمره حج نماید درین سال متمتع نمیشود بجهت آنکه
او درینصورت اکثر افعال عمره را ادا نموده پیش از ماهای
حج و سر آن این است که او بسبب ادا نمودن اکثر افعـال
پیش از ماه های حج بحالتی گشت که اگر او جماع کند عمره
او باطل نمیشود پس چنان شد که گویا او حلال گشت از
عمره خود پیش از ماهـای حج و مالک رح اعتبار کرد است
اتمام افعال عمره را در ماه ها ی حج و حجت است برا و دلیلی
که سابق مذکور شد و بجهت آنکه تمتع عبارت است از
ادای عمره و حج بیک سفر در ماه های حج و آن یافته میشود

هر صورت مذکوره و باید دانست که انچه سابق مذکور
شد که ماههای حج شوال و ذی القعده و ده روز ذی الحجه
است پس آن مرویست از عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن عباس
و عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن زبیر و دلیل بر اینکه ده روز
ذی الحجه فقط در ماههای حج داخل است این است که بسبب
گذشتن ده روز ذی الحجه حج فوت میشود و اگر زیاده از ان
از ایام ذی الحجه از ماههای حج می بود پس بسبب گذشتن
ده روز از ان حج فوت نمی شد و این دلالت میکند بر اینکه
مراد از قول خدایتعالی الحج اشهر معلومات دو ماه و بعضی از
ماه سیوم است نه تمام آن * مسئله ۱۹ * اگر کسی احرام
حج نماید پیش از ماههای حج احرام او جایز است و منعقد
میشود برای حج و نزد شافعی رح منعقد نمی شود برای حج
بلکه برای عمره منعقد میشود زیرا چه احرام رکن است نزد
شافعی رح و شرط است نزد علمای ما مانند وضو برای نماز
و تقدیم وضو برای نماز پیش از وقت آن جایز است پس همچنین
تقدیم احرام نیز بر وقت حج جایز خواهد بود و بجهت آنکه
احرام عبارت است از تحریم بعض شی مثل قتل صید و ایجاب

بعض شيخ مثل رمي وآن صحيح است در هر زمان پس اين
تقديم مانند تقديم احرام است بر مكان اعني ميقات
* مسئله ٢٠ * اگر كسي از اهل كوفه عمره ادا نمايد در ماههاي
حج وبعد از فراغت از عمره حلق يا قصر نمايد وبعد ازان در
مكه خانه بگيرد وسكونت نمايد دران وبعد ازان دران
سال حج نمايد پس او متمتع ميشود زيرا چه تمتع عبارت است
ازينكه بيك سفر ادا نمايد در ماههاي حج دو نسك راكه عبارت
است از حج وعمره واگر كوفي مذكور بعد از فراغت از ادا ي
عمره مذكوره خانه گيرد در بصره ودران جا سكونت نمايد
وبعد ازان دران سال حج نمايد پس درينصورت بعضي گفته اند
كه متمتع ميشود بالاتفاق و بعضي گفته اند كه او
درينصورت متمتع ميشود نزد ابي حنيفه رح فقط ونزد صاحبين
رح متمتع نميشود زيرا چه متمتع آن را ميگويند كه عمره او
ميقاتي باشد باينطور كه احرام آن از ميقات نمايد وحج او
مكي باشد ودرينصورت حج وعمره آنكس هر دو ميقاتي است
ودليل ابيحنيفه رح اين است كه سفر آنكس باقي است
مادامیكه بوطن خود مراجعت ننمايد وهرگاه چنين شد

پس ثابت شد که او در یک سفر هر دو نسک را بجا آورد پس دم
تمتع برو واجب خواهد شد و اگر فاسد کند آنکس عمره را
که احرام آن نموده بود و ازان فراغت نماید باینطور که
قصر نماید و بعد ازان خانه گیرد در بصره و بعد ازان عمره ادا
نماید در ماههای حج و هم حج نماید دران سال پس او متمتع
نمیشود نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح متمتع میشود زیرا چه
او از سر نو سفر نمود و در یک سفر هر دو نسک را بجا آورد و دلیل
ابیحنیفه رح این است که سفر اول او باقیست مادامیکه بوطن
خود مراجعت ننماید پس اگر او مراجعت نماید بوطن خود و
بعد ازان عمره نماید در ماههای حج و هم حج نماید درآنسال
پس درینصورت او متمتع میگردد بالاتفاق زیرا چه درینصورت
او از سر نو سفر نموده است چه سفر اول باقی نمانده است بسبب مراجعت
نمودن بوطن و درین یکسفر هر دو نسک را بجا آورده است و اگر آنکس
بعد از فراغت نمودن از عمرهٔ فاسده در مکه سکونت نماید و
به بصره نرود تا آنزمان که عمره دیگر ادا نماید در ماههای
حج و هم حج نماید درآنسال پس درینصورت او متمتع
نمیشود بالاتفاق زیرا چه عمرهٔ او مکی است و عمرهٔ فاسده تمام

میشود سفر اول و بعد ازان او بمنزلهٔ اهل مکه میشود و تمتع مشروع نیست در حق اهل مکه * مسئله ۲۱ * هر که عمره نماید در ماه هلی حج و هم حج نماید دران سال پس هر کدام را که فاسد کند باید که ترک نکند آنرا بلکه بهر طور افعال آنرا تمام نماید زیرا چه ممکن نیست زیرا که خارج شود از عهدهٔ احرام مگر باداي افعال آن و درینصورت ساقط میشود دم تمتع زیرا چه درینصورت تمتع متحقق نشد چه تمتع عبارت است ازینکه ادا نماید دو نسک صحیح را در سفر واحد و درینصورت هر دو نسک صحیح یافته نشد * مسئله ۲۲ * اگر تمتع نماید زن و براي دم تمتع ذبح نماید گوسفندي را پس اين کفایت نمیکند و دم تمتع بسان ادا نمیشود زیرا چه او بجا آورده غیر واجب را و همین حکم است درصورتیکه مرد ذبح کند گوسفندي را از دم تمتع * مسئله ۲۳ * اگر حایض گردد زن نزد یک وقوف بعرفات باید که غسل کرده احرام حج نماید و افعال حج بعمل آرد چنانچه عمل میکنند حج کنندگان و لیکن باید که آن زن طواف خانهٔ کعبه نکند تا آنزمانیکه از حیض پاک گردد و بجهت آنکه مرویست که چنین اتفاق شده بود مر عایشه رض

را پس ایشان سوای طواف باقی افعال حج را ادا نموده بودند وبجهت آنکه طواف نموده میشود در مسجد و وقوف عرفات بعرفات است وآن صحرا است و مسجد نیست سوال انچه مذکور شد که زن حایض غسل کرده احرام حج نماید معقول نیست زیرا چه زن حایض ما دامیکه پاک نگردد غسل کردن وی را فایده ندارد جواب این غسل برای احرام است نه برای ادای نماز پس فایده آن ظاهر است * مسئله ۲۴ * اگر زن بعد از وقوف نمودن بعرفات و بعد از طواف زیارت حایض گردد پس باید که او از مکه مراجعت نماید وبرود بسوی وطن وطواف الصدر را ترک نماید ودرینصورت برا و هیچ چیز لازم نمی آید بسبب ترک نمودن طواف الصدر زیرا چه پیغمبر صلعم اجازت داده است مر زنان حایض را برای ترک نمودن طواف الصدر * مسئله ۲۵ * هر که خانه گیرد در مکه و در آنجا سکونت اختیار نماید پس طواف الصدر برا واجب نیست زیرا چه طواف الصدر بر کسی واجب میشود که صدر نماید یعنی بازگشت نماید بسوی وطن خود و شخص مذکور سکونت اختیار نموده در مکه مگر وقتیکه خانه گیرد در مکه بعد از آن که واجب شود بازگشت نمودن

بسوي وطن پس درینصورت برا وطواف الصدر واجب مي شود و بسبب اقامت نمودن او در مکه ساقط نمیشود طواف الصدر کو واجب شده است وبباید دانست که این مرویست از ابیحنیفه رح و بعضي آنرا از محمد رح روایت کرده اند و وجه آن اینست که هرگاه طواف الصدر برا و واجب گشت بسبب داخل شدن وقت آن پس بعد ازان بسبب نیت اقامت نمودن در مکه ساقط نخواهد شد والله اعلم

باب در بیان جنایات * مسئله ا *

اگر محرم بعد از احرام استعمال خوشبو نماید برا و کفاره آن لازم مي آید پس اگر خوشبو نماید یک عضو کامل را مانند سر و ساق و امثال آن یا زیاده ازان پس برو دم لازم مي آید زیرا چه جنایت کامل میشود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نمودن خوشبو در عضو کامل انتفاع حاصل میشود لهذا بسبب آن لازم مي آید کفاره کامل که عبارت است از دم واگر استعمال خوشبو نماید در کمتر از عضو کامل پس برو صدقه لازم مي آید بسبب قصور جنایت و محمد رح گفته است که درینصورت نیز واجب میشود دم بقدر آن یعني اگر خوشبو نماید خمس عضو را مثلا خمس دم لازم مي آید بنا بر

قیاس جزبرکل و در منتقی مذکور است که اگر استعمال خوشبو نماید
در ربع عضو پس بر و دم لازم می آید بنا بر قیاس آن بر حلق موی سر
و بیان فرق میان استعمال خوشبو در عضو و میان حلق موی سر خواهد
آمد انشاء الله تعالی و بعد ازان بد انکه در هر جاکه دم جنایت لازم
می آید دران ذبح نمودن گوسفند کفایت میکند مگر در دو موضع
که ذکر آن خواهد آمد در باب هدی انشاء الله تعالی
* مسئله ۲ * هر صدقه که در جنایت احرام مقدر نیست
پس عبارت است از نصف صاع گندم مگر انچه واجب میشود
بسبب کشتن سپش و ملخ چه دران هر قدر که خواهد صدقه
دهد چنین مرویست از ابییوسف رح * مسئله ۳ * اگر خضاب
کند محرم سر خود را بحنا پس بر و دم لازم می آید زیرا چه
پیغمبر صلعم فرموده است که حنا خوشبو است و اگر تلبید نماید
سر خود را بحنا اعنی موی سر خود را برهم نشاند بحنا پس
بر وی دو دم لازم می آید یکی بجهت استعمال خوشبو دوم بجهت
پوشیدن سر چه درین صورت سر پوشیده میشود
* مسئله ۴ * اگر خضاب نماید محرم سر خود را بوسمه
پس بر وی هیچ چیز لازم نمی آید چه وسمه از قبیل خوشبو نیست

واز ابيبوسف رح مرويست كه اگر خضاب كند سر خود را بوسمه

براي علاج صداع پس بروجزاي آن لازم مي آيد بجهت آنكه

در ينصورت او سر خود را مي پوشد بآن مانند غلاف واين صحيح

است وبعد ازان بايد دانست كه محمد رح در جامع صغير

اقتصار نموده است بر ذكر سر ودر مبسوط ذكر سر و ريش هر دو كرده

است واين دلالت ميكند بر ينكه خضاب هر واحد ازان

دو موجب جزا است * مسئله ٥ * اگر كسي استعمال روغن

زيتون نمايد دم لازم مي آيد برو نزد ابيحنيفه رح وصاحبين

رح گفته اند كه بر وصدقه لازم مي آيد وشافعي رح

گفتست كه اگر استعمال آن نمايد در غير موي پس برو

هيچ لازم نمي آيد زيرا چه از ودر صورت اول بسبب استعمال

روغن ژوليدگي موي دفع ميشودنه در صورت دوم ودليل

صاحبين رح اينكه روغن مذكور از جمله مطعومات است

وليكن استعمال آن در موي بدن بسبب قتل سپش ودفع ژوليدگي

موي است پس استعمال آن جنايت قاصره است لهذا وران

صدقه واجب خواهد شد نه دم ودليل ابيحنيفه رح اين است

كه روغن مذكور اصل خوشبوئي است پس آن نيز خالي نيست

از خوشبوئی ومعهذا نرم میکند موی را و دفع میکند زولیدگی وچرک را و میکشد سپش را پس استعمال روغن زیتون جنایت کامل است بنا بر آنکه مشتمل است برین فواید وهرگاه چنین شد پس بسبب استعمال آن دم لازم خواهد آمد و جواب از دلیل صاحبین رح این است که بودن آن از قبیل مطعومات منافی وجوب دم نیست چه زعفران نیز از قبیل مطعومات است که در طعام انداخته می خورند آن را ومعهذا بسبب استعمال آن دم لازم می آید وبدانکه این اختلاف در روغن زیتون وکنجد است وقتیکه خالص باشد واما وقتیکه آن روغن خوشبو نموده شود بگل بنفشه یا بگل یاسمین ومانند آن پس درینصورت بسبب استعمال آن دم لازم می آید بالاتفاق چه آن خوشبو است واین وقتی است که استعمال آن نماید بروجه استعمال خوشبو واگر استعمال نماید بطریق دوا باینطور که استعمال آن نماید در شقاق قدم وجراحت برای دوا پس درینصورت بر وی هیچ کفاره لازم نمی آید زیراچه روغن مذکور فی نفسه خوشبو نیست ولیکن من وجه خوشبو است باعتبار آنکه اصل خوشبو است پس برای لازم

آمدن دم بسبب استعمال آن شرط نبوده شد که استعمال آن
نماید بطریق استعمال خوشبو بخلاف چیزیکه خوشبوی محض
باشد چون مشک وغیره چه بسبب استعمال آن اگرچه
بطریق دوا باشد دم لازم می آید * مسئله ۶ * اگر
بپوشد محرم جامه دوخته را یا بپوشد سر خود را یک روز تمام
پس بر وی دم لازم می آید و اگر کمتر از یکروز بپوشد جامه
دوخته را یا بپوشد سر خود را پس درینصورت بر وی صدقه لازم
می آید و از ابی یوسف رح مرویست که اگر بپوشد در اکثر
از نصف روز پس بر وی دم لازم می آید و ابو حنیفه رح نیز باین
قایل بود اولا و شافعی رح گفته است که دم لازم می آید زیراچه
بمجرد پوشیدن آن انتفاع تمام حاصل میشود و دلیل علمای ما
این است که از پوشیدن آن انتفاع مقصود است پس ضرور است
که برای آن مدتی باشد تا انتفاع کامل دران حاصل شود و بنا بر
آن دم لازم کرده و تقدیر آن بیک روز نموده شد زیراچه
عادت این است که انسان یکروز می پوشد جامه را و بعد ازان
روز دیگر میکشد آنرا از بدن و جامه دیگر می پوشد پس
در پوشیدن آن کمتر از یکروز جنایت قاصره است پس بسبب

آن صدقه لازم خواهد شد ولیکن ابویوسف رح اکثر روز را
قایم مقام کل اعتبار نموده است * مسئله ۷ * اگر قمیص
را بطور چادر بپوشد محرم یا باینطور بپوشد که یکطرف آنرا
بر منکب راست نهد وطرف دیگر آنرا زیر بغل راست در
آورده بالای منکب چپ بیندازد یا بطور ازار پوشد سراو یلرا
پس دران باک نیست زیراچه او آنرا بطور جامه دوخته نپوشید و
همچنین اگر قبا را بر هر دو دوش خود بیندازد باینطور که هردو
منکب را داخل کند در قبا ودست را در آستین داخل نکند چه
درینصورت قبا را بطور پوشیدن قبا نپوشید است لهذا بتکلف
نگاه میدارد آنرا تا نیفتد ودرین معنی اختلاف زفر رح
است وبدانکه انچه سابق مذکور شد در پوشیدن سر پس
دران بیان مدت پوشیدن آن بود ودران مقدار سر
مذکور نیست پس بدانکه اگر تمام سر را بپوشد تمام روز پس
بروی دم لازم می آید بالاتفاق زیراچه آن منع است ویرا
واگر بپوشد بعض سر را پس مرویست که ابوحنیفه رح دران
اعتبار ربع سر نموده است وابویوسف رح اعتبار اکثر سر نموده ست چه
اکثر سر در حکم کل است ونزد ابیحنیفه رح ربع بمنزله کل است

بقیاس احکام دیگر چون حلق وعورت وسر آن این است که
انتفاع گرفتن بپوشیدن بعض سر مقصود است چنانچه عادت بعض
مردمانست * مسئله ۸ * اگر حلق نماید محرم ربع سر را
یا ربع ریش را یا زیاده ازان پس بر ودم لازم می آید و اگر حلق
نماید کمتر از ربع را لازم می آید بر و صدقه وامام مالک رح
گفتست که دم لازم نمی آید مگر بحلق کل سر وشافعی رح گفتست
که بسبب حلق نمودن بعض سر یا بعض ریش دم لازم می آید
اگرچه قلیل باشد بنا بر قیاس آن بر نباتات حرم ودلیل علمای ما
این است که حلق ربع سر انتفاع کامل است لهذا اکثر مردمان
بان عادت گرفته اند چون عباسیان وترکان واکثر بنی هاشم
پس حلق نمودن آن جنایت کامل است وحلق نمودن کمتر ازان
جنایت قاصر است بخلاف خوشبو نمودن ربع عضو چه آن غیر
مقصود است وحلق نمودن بعض ریش در بعض دیار معتاد است
چون دیار عراق وزمین عرب * مسئله ۹ * اگر حلق نماید
تنها میی گردن را پس برو دم لازم می آید زیرا چه آن عضویست
که حلق آن مقصود است * مسئله ۱۰ * اگر حلق نماید محرم
هر دو بغل را یا یکی را پس برو لازم می آید دم زیرا چه حلق

هر واحد از آن مقصود است براي دفع ايذا و حصول راحت مانند عانه اعني موي زهار و اينكه مذكور شد از حلق بغلها روايت جامع صغير است و در مبسوط بجاي حلق نتف اعني بركندن موي مذكور است و آن سنت است و بدانكه صاحبين رح گفته اند كه اگر حلق نمايد يك عضو را پس بر وي دم لازم مي آيد و اگر حلق نمايد كمتر از آن صدقه طعام لازم ميشود و مراد صاحبين رح ازين كلام سينه و ساق است و مانند آن و ازينجهت براي آن استعمال نوره مينمايند و هرگاه چنين است پس اگر حلق نمايد كل آنرا دم لازم خواهد شد بسبب كمال جنايت و اگر حلق نمايد بعض آن را صدقه طعام لازم خواهد شد بسبب قصور جنايت

* مسئله ۱۱ * اگر بچيند بعض شارب را پس لازم مي آيد بر وي طعام بحكومت عدل و معني آن اين است كه نظر نمايند بسوي مقداريكه چيده است و معلوم نمايند كه آن را بسوي ربع ريش چه نسبت است پس بهمان نسبت واجب خواهد شد بر او طعام اعني اگر آن مثل ربع ربع باشد لازم خواهد شد بر او قيمت ربع گوسفند و بايد دانست كه سنت اين است كه بچينند از شارب آن مقدار را كه كناره لب ظاهر گردد و خلاف آن بدعت است

* مسئله ۱۲ * اگر حلق نماید موضع حجامت را پس براو دم لازم می‌آید نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته‌اند که برا و صدقه لازم است زیرا چه حلق نکرده است آنموضع را مگر برای حجامت وآن منع نیست در حق محرم پس همچنین منع نخواهد شد چیزیکه وسیله گردانیده میشود برای حجامت ولیکن در این دفع میشود قدری از چرک بدن لهذا برا و صدقه لازم می‌آید ودلیل ابیحنیفه رح این است که حلق آنموضع مقصود است زیرا چه حجامت که مقصود است حاصل نمیشود مگر بحلق نمودن موضع آن نیز وبسبب آن ازاله چرک میشود از عضو کامل باعتبار حجامت پس بسبب آن دم واجب خواهد شد * مسئله ۱۳ * محرم اگر حلق کند سر محرم دیگر را با مروی یا بغیر امر وی پس برحالق صدقه لازم می‌آید وبر محلوق دم ونزد شافعی رح هیچ چیز لازم نمی‌آید در صورتیکه حلق نموده باشد بدون امر محلوق باینطور که محلوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعده نزد شافعی رح این است که بسبب اکراه بر مکره مواخذه فعل نمیشوه ونوم بالاتر از اکراه است ونزد علمای ما بسبب اکراه ونوم مکره گنهکار نمیشود واما مواخذه بجهت حکم فعل پس آن باقی میماند

ودر صورت مذکوره بسبب حلق متحقق شد است درحق محلوق نایم سبب وجوب دم که اعتبار است از راحت و زینت پس واجب خواهد شد بر محلوق دم و مختار نیست در اینکه ذبح نماید گوسفند را یا صدقه دهد بشش مسکین سه صاع گندم را یا سه روزه دارد بخلاف محرمیکه مضطر باشد بسوی حلق سر بسبب بعضی از امراض مثلا چه او مختار است میان سه چیز مذکوره زیرا چه درینصورت آفت آسمانی است و در صورت اولی از جانب انسان است و بعد ازان باید دانست که در صورت مذکوره محلوق نمیگیرد قیمت دم را از حالق زیرا چه دم لازم نشده است مر او را مگر بجهت راحتیکه یافته است آنرا پس او مانند مغرور است درحق عقر اعنی اگر خرید کند شخصی از کسی کنیزیرا و وطی کند آنرا و بعد ازان کنیز مذکوره مملوک غیر بایع ثابت بشود پس درینصورت عقر ان لازم می آید بر شخص مذکور برای مالک کنیز و شخص مذکور آن را نمیگیرد از بایع آن کنیز زیرا چه عقر بمقابل وطی است که او کرده است واگر حالق مذکور حلال باشد ومحلوق مذکور محرم پس درینصورت نیز بر محلوق دم لازم می آید و

باید داست که بر حالق محرم صدقه لازم است در هر دو صورت اعنی در صورتیکه حلق نموده باشد بامر محلوق و در صورتیکه حلق نموده باشد بغیر امر وی و شافعی رح گفتست که بر حالق هیچ چیز لازم نمی آید و همچنی اختلاف است در صورتیکه حلق کند محرم سر حلال را و اهل شافعی رح اینی است که موجب جزا نیست مگر معنی انتفاع و آن یافته نمی شود بسبب حلق نمودن موی سر غیر و دلیل علمای ما اینی است که ازاله چیزیکه نما میکند از بدن انسان از جمله آن اشیا است که در احرام منع است چه آن چیز مستحق امان است بمنزله نباتات حرم پس فرق نیست میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مگر اینقدر که در حلق نمودن موی بدن خود کمال جنایت است بر نسبت حلق نمودن موی بدن غیر * مسئله ۱۴ * اگر بچیند محرم از شارب حلال چیزیرا یا بتراشد ناخنهای ویرا باید که طعام دهد بفقیر هر قدر که خواهد بنا بر انچه مذکور شد که آن بمنزله نباتات حرم است و از انتفاع من وجه خالی نیست چه انسان را ایذا میرسد بسبب چرک بدن غیر اگرچه اینی ایذا کم است به نسبت ایذای چرک بدن خود پس درینصورت لازم خواهد شد بر او طعام

* مسئله ۱۵ * اگر محرم ناخنهاي هردو دست وپاي خود
را بتراشد براو دم لازم مي آيد چه آن از محظورات احرام است
زيراچه دران دفع چرك بدن است وهم ازاله چيزيست كه نما
ميكند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه ناخنهاي دست وپاي
او دم لازم خواهد شدچه آن انتفاع كامل است وبايد دانست
كه اگر بتراشد همه ناخنها را دريك مجلس پس درينصورت
زياده از يكدم لازم نمي آيد زيراچه جنايت نوع واحد است
واگر آنرا بتراشد در مجلس متعدد پس درينصورت نيز نزد
محمد رح زياده از يكدم لازم نمي آيد زيراچه بناي دم جنايت
برتداخل است چه آن كفاره است مانند كفاره روزه پس
درينصورت زياده از يكدم لازم نمي شود مگر وقتيكه
بتراشد ناخنهاي يكدست را مثلا در مجلسي وكفاره آن ادا
نمايد وبعد ازان بتراشد ناخنهاي دست ديگر را در مجلس ديگر
پس درينصورت دم متعدد لازم مي آيد بجهت آنكه
جنايت اول مرتفع مي شود بسبب دادن كفاره پس
تداخل نخواهد شد لهذا براي تراشيدن ناخنهاي
دست ديگر كفاره ديگر لازم خواهد شد ونزد شيخين رح

در صورت مذکوره چهار دم واجب میشود اگر بتراشد ناخنهاي
هر دو دست وپای را در چهار مجلس باین طور که ناخنهاي
یک دست را در یک مجلس وناخنهاي دست دیگر را در مجلس
دیگر وهمچنین ناخنهاي هر دو پاي را در دو مجلس زیرا چه
در تراشیدن ناخنهاي دست وپا معني عبادت غالب است پس تداخل
میان آن مقید است باتحاد مجلس چنانچه در تلاوة آیتهاي
سجده واگر بتراشد ناخنهاي یکدست را یا ناخنهاي یک پاي
را پس بروي یکدم لازم مي آید بجهت قایم نمودن ربع در مقام کل
چنانچه ربع سر قایم مقام حلق تمام سر است واگر تراشد
کمتر از پنج ناخن پس براو بمقابل هر ناخن یک صدقه لازم
مي آید واین در قدوري مذکور است وزفر رح گفتست که
بسبب تراشیدن سه ناخن دم لازم مي آید واین قول اول
ابي حنیفه رح است زیرا چه بسبب تراشیدن ناخنهاي
یکدست دم لازم است وسه ناخن اکثر است واکثر در حکم کل
است ووجه انچه در قدوري مذکور است این است که
ناخنهاي یکدست اقل چیزي است که بسبب تراشیدن آن
دم لازم مي آید وآن را قایم مقام کل نموده شده است پس سه

ناخن که اکثر ناخنهاي یکدست است قایم مقام کل گردانیده
نخواهد شد چه این مودي است بسوي تسلسل واگر بتراشد
پنج ناخن متفرق را از هر دو دست وهر دو پاي پس براو صدقه
لازم مي آید نزد شیخین رح ومحمد رح گفته است که براو دم
لازم مي آید بنابر قیاس آن بر تراشیدن پنج ناخنهاي
یکدست وبر حلق نمودن مقدار ربع سر از مواضع متفرقه
ودلیل شیخین رح این است که موجب دم کمال جنایت است وآن
متحقق میشود بسبب راحت وزینت وبسبب تراشیدن پنج ناخن
متفرق بطور مذکور راحت وزینت نیست بلکه دران
ایذا وعیب است بخلاف حلق نمودن موي سر از مواضع
متفرقه چه آن معتاد است بنابر انچه سابق مذکور شده است
وهرگاه چنین شد پس درصورت تراشیدن پنج ناخن متفرق صدقه واجب
خواهد شد نه دم بجهت قصور جنایت ولیکن باید دانست که بمقابل
هر ناخن طعام یک مسکین واجب میشود وهمچنین حکم است اگر
زیاده از پنج ناخن متفرق بتراشد مگر وقتیکه آنقدر
ناخنهاي متفرق را بتراشد که مجموعه صدقه آن بقیمت دم
رسد پس درین هنگام هرقدر که خواهد کم نماید تاصرفه

مساوی دم نگردد * مسئله ۱۶ * اگر ناخنی از ناخنهای محرم شکسته معلق مانده وجدا نگردد ومحرم آن را بگیرد ودور نماید پس برا و هیچ لازم نمی آید زیرا چه ناخن بعد از شکستن نما نمیکند پس آن مانند درخت خشک است در حرم * مسئله ۱۷ * اگر استعمال خوشبو نماید محرم یا بپوشد جامه دوخته را یا حلق نماید بسبب عذر پس او مختار است اگر خواهد ذبح کند گوسفند را و اگر خواهد سه صاع گندم را تصدق نماید بشش مسکین و اگر خواهد سه روز روزه دارد زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرموده است که پس او روزه است یا صدقه یا ذبح کردن است ولفظ یا برای تخییر است و پیغمبر صلعم تفسیر کرده است این آیت را بسه چیز مذکور واین آیه در شان معذوران نازل است وبعد ازان باید دانست که این روزه داشتن در هر جا جایز است پس در هر جا که خواهد دارد آن را زیرا چه روزه داشتن در هر مکان عبادت است وهمچنین صدقه مذکور را در هر جا که بدهد بمساکین جایز است چه صدقه دادن بمساکین در هر مکان عبادت است واما ذبح نمودن گوسفند مذکور پس آن مختص بحرم است بالاتفاق

زیراچه ریختن خون حیوان بذبح نمودن آن در شرع عبادة
نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص و ذبح نمودن
گوسفند مذکور مختص نیست بزمانی از زمانها پس
مختص خواهد شد بمکان خاص که حرم است و اگر اختیار
نماید که شش مسکین را سه صاع گندم دهد پس در یصورت جایز
است و اگر که شش مسکین را هر دو وقت طعام خوراند و این نزد
امام یوسف رح است بنا بر قیاس آن بر کفارهٔ یمین و نزد محمد
رح این طعام خورانیدن روا جایز نیست زیراچه صدقه نمودن
عبارت است از اینکه تملیک آن نماید بمسکین و در صورت
مذکوره صدقه نمودن واجب است بنا بر نصیکه در این باب
آمده است و بسبب طعام خورانیدن صدقه نمودن متحقق
نمی شود چه تملیک یافته نمی شود والله اعلم
فصل * مسئله ۱ * محرم اگر بنظر شهوت
نگاه کند بسوی فرج زن خود و بسبب آن انزال شود و یرا پس
در یصورت بر او هیچ لازم نمی آید زیراچه حرام نیست در
حق او مگر جماع و آن یافته نشد و در صورت مذکوره
پس چنان شد که خیال ایستاد صورت جماع را در شب

آن انزال شود * مسئله ٢ * محرم اگر بوسه گیرد بر روی زن یا مس نماید آنرا بشهوت پس بر او دم لازم می آید و در جامع صغیر مذکور است که اگر مس کند زن را بشهوت و انزال کند پس بر او دم لازم می آید و در مبسوط مذکور است که بر او دم لازم می آید انزال نموده باشد یا نه و همچنین حکم است در صورتیکه جماع کند در غیر فرج و از شافعی رح مرویست که در جمیع این صورتها احرام او فاسد میگردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال روزه فاسد میگردد بشرط انزال و دلیل علمای ما این است که فساد حج متعلق است بجماع و از افعال مذکوره جماع مقصود نیست پس متعلق نخواهد شد بآن چیزیکه متعلق است بجماع ولیکن بسبب افعال مذکوره استمتاع و انتفاع از زن حاصل میشود و این منع است محرم را پس بسبب آن دم لازم خواهد شد بخلاف روزه زیرا چه حرام در ان قضای شهوت است و آن متحقق نمی شود بسبب افعال مذکوره بدون انزال * مسئله ٣ * محرم اگر جماع نماید در قبل یا دبر پیش از وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و بر او لازم می آید قضا

ودم اعني ذبح نمودن گوسفند وليکن بايد او را که افعال حج
تمام نمايد چنانچه نمايد آن را کسي که حج او فاسد نشده است
زيرا چه مرويست که شخصي سوال کرد از پيغمبر صلعم از
احوال کسي که جماع کرده بودند زن خود را در حاليکه آنها
محرم بودند پس فرمود پيغمبر صلعم که بر آنها دم است وهم
بايد که افعال حج را تمام نمايند و واجب است بر آنها که
در سال آينده حج نمايند وهمچنين مرويست از جماعتي از
اصحاب رض وشافعي رح گفتست که در صورت مذکوره
واجب است بر محرم مذکور که قرباني نمايد شتر يا گاو را
بنا بر قياس اين بر صورتيکه جماع کند محرم بعد از وقوف
بعرفات وحديث مذکور که دليل علماي ما است حجت است
برو چه آن حديث مطلق است وشامل است گوسفند
را ودليل ديگر نزد علماي ما اين است که در صورت مذکوره
قضاي آن حج واجب است بر محرم مذکور وقضا واجب نميشود
مگر براي تدارک مصلحتيکه فوت شده است بسبب فاسد
شدن اداي حج و هرگاه چنين شد پس در صورت مذکوره جنايت
خفيف خواهد شد پس قرباني نمودن گوسفند کفايت خواهد

کرد بخلاف آنکه اگر جماع نماید محرم بعد از وقوف بعرفات چه درینصورت قضا واجب نیست وبعد ازان باید دانست که از انچه مذکور شده معلوم شد که جماع نمودن در قبل ودبر هردو در حکم برابر است ولیکن مرویست از امام اعظم ابوحنیفه رح که بسبب جماع نمودن در دبر حج فاسد نمیشود چه معنی جماع درینصورت قاصر است وشاید که از امام ابوحنیفه رح درینصورت دو روایت است وبباید دانست که در حالت قضا نمودن حج فاسد واجب نیست بر محرم مذکور که مفارقت نماید از زنیکه با وي جماع نموده بود در سال اول واین نزد علماي ماست وامام مالک رح گفتست که براو واجب است که مفارقت نماید از زن مذکوره از وقتیکه بیرون شوند از خانه خودها براي قضا نمودن حج فاسد وزفر رح گفتست که مفارقت نماید از ودر وقتیکه آنها احرام نمایند وشافعي رح گفتست که مفارقت بر آنها واجب است وقتیکه برسند آنها بمکانی که در آن باهم جماع نموده بودند ودلیل شافعي رح این است که آنها در وقتیکه خواهند رسید بمکان مذکور یاد خواهد آمد آنهارا حالت جماع گذشته واین یاد آمدن آنهارا باعث انبعاث شهوت خواهد شد وباز بجماع مبتلا خواهند شد ودلیل علماي ما

این است که منشای اجتماع میان آنها که نکاح است موجود است
پس پیش از احرام مفارقت نمودن معنی ندارد چه درین
هنگام جماع مباح است و همچنین مفارقت نمودن بعد از احرام
نیز معنی ندارد زیرا چه آنها یاد خواهند کرد مشقت شدید را
که لاحق شده است آنها را بسبب لذت اندک و این باعث زیادتی
احتراز ونده است خواهد شد پس واجب گردانیدن مفارقت میان
آنها معنی ندارد * مسئله ۴ * هرکه جماع کند بعد از وقوف
بعرفات حج او فاسد نمی‌شود و واجب میشود براو که قربانی نماید
بدنه را وشافعی رح گفتست که اگر جماع نماید محرم پیش
از رمی حج او فاسد میشود و دلیل علمای ما این است که
پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه وقوف نماید بعرفات پس حج
او تمام میشود و درصورت مذکوره قربانی نمودن بدنه واجب نیست
مگر بجهت آنکه ابن عباس رض گفتست که اگر جماع کند محرم
پیش از وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و براو دم
لازم می آید و اگر جماع کند بعد از وقوف بعرفات پس
حج او تمام میشود و براو واجب میشود که قربانی نماید
بدنه را و بجهت آنکه جماع نمودن از اعلی انواع استمتاع

است پس کفارهٔ آن نیز باید که شدید باشد * مسئله ۵ * محرم اگر جماع نماید بعد از حلق پس بر او لازم می آید که قربانی نماید گوسفند را زیراچه هنوز احرام او در حق قربت نمودن با زن باقی است اگرچه باقی نیست در حق پوشیدن جامهٔ دوخته و مانند آن پس جماع نمودن بعد از حلق جنایت خفیف است لهذا برای آن قربانی نمودن گوسفند کافی است * مسئله ۶ * محرمیکه احرام نموده است برای عمره اگر جماع کند پیش از انکه چهار شوط طواف نماید عمرهٔ او فاسد میگردد و باید که او تمام نماید افعال عمره را وقضا نماید آن را و بر او دم لازم می آید اعنی قربانی نمودن گوسفند و اگر او جماع کند بعد از چهار شوط طواف یا زیاده از آن عمرهٔ او فاسد نمیگردد و در ینصورت نیز قربانی نمودن گوسفند بر او لازم می آید و شافعی رح گفته است که در هر دو صورت عمرهٔ او فاسد میشود و بر او قربانی نمودن بدنه لازم می آید بنابر قیاس آن بر حج چه عمره نیز نزد او فرض است مانند حج و دلیل علمای ما این است که عمره سنت است پس رتبهٔ او از حج کمتر است لهذا در هر دو صورت قربانی نمودن

گوسفند واجب است و در حج درصورتیکه بعد از وقوف بعرفات جماع نماید قربانی نمودن بدنه واجب است تا تفاوت رتبه میان حج و عمره ظاهر گردد *مسئله ۷* هرکه جماع کند بفراموشی پس او مانند کسی است که عمداً جماع کند در حق فساد احرام وعدم آن وشافعی رح گفتست که بسبب جماع نمودن بفراموشی حج فاسد نمیگردد و همچنین اختلاف است درصورتیکه جماع کند کسی زن خوابیده را یا جماع کند زن را باکراه وشافعی رح گفتست که جماع درینصورت ها بسبب عوارض مذکور جنایت واقع نمی شود ودلیل علمای ما این است که فساد حج بسبب جماع بعد از احرام باعتبار معنی استمتاع خاص است واین معنی معدوم نمیشود بسبب عوارض مذکوره وحج در معنی روزه نیست زیراچه حالات احرام باعث یاد داشتن آن است بمنزله حالات نماز بخلاف روزه والله اعلم

فصل *مسئله ۱* هرکه طواف قدوم نماید بیوضو پس براو صدقه لازم می آید وشافعی رح گفتست که آن طواف معتبر نیست زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است

که طواف خانه کعبه بمنزله نماز است مگر اینقدر فرق
است که خدا یتعالی در طواف تکلم مباح کرده است نه در نماز
پس وضو شرط طواف است چنانچه شرط نماز است و دلیل
علمای ما این است که خدا یتعالی در قرآن مجید امر کرده است
بطواف خانه کعبه بغیر قید طهارت پس وضو برای آن فرض نخواهد شد
و بعد از ان باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت
است و اصح این است که واجب است بجهت آنکه بسبب ترک
آن جبر نقصان لازم می آید که عبارت است از صدقه و بجهت
آنکه حدیث آحاد وقتیکه صحیح باشد عمل بران واجب است
پس بآن وجوب ثابت خواهد شد و بعد از ان باید دانست
که طواف قدوم اگرچه سنت است ولیکن بسبب شروع واجب میگردد
و چون در صورت مذکوره بسبب ترک طهارت نقصان دران واقع شد
پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا کمتری رتبه
آن از رتبه طواف زیارت ظاهر گردد چه طواف زیارت واجب است
بسبب واجب کردانیدن خدا یتعالی و همچنین حکم در طواف
نفل است * مسئله ۲ * اگر طواف زیارت نماید کسی بیوضو
پس برای قربانی نمودن گوسفند لازم می آید زیراچه طواف زیارت

رکن حج است واو بسبب ترک طهارت ناقص کرده آن را واین نقصان شدید است به نسبت نقصانیکه در طواف قدوم واقع میشود بسبب ترک طهارت پس درینصورت جبر نقصان بدم نمودن خواهد شد

* مسئله ۳ * اگر طواف زیارت نماید کسی در حالت جنابت پس براو قربانی نمودن بدنه لازم می آید بجهت آنکه چنین مرویست از ابن عباس رض و بجهت آنکه جنابت غلیظ تراست به نسبت حدث پس واجب خواهد شد جبر نقصان آن بقربانی نمودن بدنه تا تفاوت میان حدث وجنابت ظاهر گردد وباید دانست که آنچه لازم می آید درصورتیکه جمیع اشواط طواف نماید کسی بیوضو یادر حالت جنابت همان لازم می آید درصورتیکه اکثر شوط طواف نماید بیوضو یا در حالت جنابت زیرا چه اکثر شی در حکم کل آن شی است ودرصورتیکه در حالت حدث یا جنابت طواف زیارت نموده باشد افضل این است که اعاده نماید آن را مادامیکه در مکه باشد پس اگر اعاده نماید آن را واجب نمی شود براو دم ودر بعض نسخه مبسوط مذکور است که براو اعاده آن واجب است واصح این است که درصورت حدث اعاده آن مستحب است ودرصورت جنابت

واجب است چه بسبب جنابت نقصان شدید واقع میشود نسبت بنقصانیکه بسبب حدث واقع میشود و بعدازان باید دانست که اگر اعاده نماید طواف را درصورتیکه طواف نموده بود بیوضو برا و دم واجب نمي شود اگرچه اعاده نماید آنرا بعد از گذشتن ایام نحر زیراچه بعد از اعادهٔ آن باقي نمي ماند مگر شبههٔ نقصان بسبب حدث و اگر اعاده نماید طواف را درصورتیکه طواف نموده بود در حالت جنابت پس اگر اعاده نماید آنرا در ایام نحر برا و هیچ لازم نمي آید چه او اعادهٔ آن کرد در وقت آن و اگر اعادهٔ آن نماید بعد از ایام نحر لازم مي آید برا و دم نزد ابیحنیفه رح بسبب تاخیر آن بنابرانچه معلوم شد است از مذهب ابیحنیفه رح و اگر مراجعت نماید بسوي خانه خود و حال آنکه او طواف زیارت نموده بود در حالت جنابت و اجب است براو که عود کند زیراچه نقصان درینصورت کثیر است پس امر کرده خواهد شد مر آنکس را که عود نماید براي تدارک این نقصان و باید که براي عود احرام جدید نماید و اگر عود نکند و فرستد بدنه را پس این نیز کفایت میکند بنابرانچه مذکور شد که این جبر نقصان میشود ولیکن افضل همان

است که عود نماید و اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود و حال آنکه بی وضو طواف زیارت نموده بود پس اگر عود نماید و طواف زیارت اعاده نماید جنایزاست و اگر فرستد گوسفند برا برای قربانی نمودن در حرم پس این افضل است زیرا چه نقصان در ینصورت کم است و در فرستادن گوسفند نفع فقرا است * مسئله ۴ * اگر شخصی پیش از بجا آوردن طواف زیارت مراجعت نماید بسوی خانه خود پس براو واجب است که عود نماید بدان احرام چه او هنوز از ان احرام حلال نشده است در حق جماع تا آن زمان که طواف زیارت نماید * مسئله ۵ * هرکه طواف صدر نماید بی وضو پس برا وصدقه لازم می آید زیرا چه رتبه طواف صدر کمتر است از رتبه طواف زیارت اگرچه طواف صدر واجب است و از ابی حنیفه رح مرویست که در صورت مذکوره قربانی نمودن گوسفند واجب است ولیکن انچه مذکور شد که صدقه واجب است اصح است و اگر طواف صدر در حالت جنابت کند پس برا و قربانی نمودن گوسفند لازم می آید چه در ینصورت نقصان کثیر است و لیکن هرگاه رتبه طواف صدر کمتر است از رتبه طواف زیارت پس اکتفا نموده شد در ینصورت بر گوسفند

*مسئله ۶ * هرکه ترک نماید از طواف زیارت سه شوط را
یا کمتر از آن پس براو قربانی نمودن گوسفند لازم می آید زیرا چه
بسبب ترک نمودن اقل نقصان اندک است پس این نقصان مانند آن
نقصان است که بسبب طواف نمودن بیوضو یافته می شود پس
لازم خواهد شد قربانی نمودن یک گوسفند ودرینصورت اگر
مراجعت نماید بسوی خانه خود پس جائز است و برای که عود نکند
و گوسفندی فرستد بنابرانچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان
حاصل میشود *مسئله ۷ * هرکه ترک کند چهار شوط از طواف
زیارت پس احرام او باقی میماند همیشه تا آن زمان که
طواف زیارت نماید زیراچه درینصورت اکثر متروک شده
است پس چنان شد که گویا طواف زیارت اصلا نکرده است
*مسئله ۸ * هرکه ترک نماید طواف صدر را یا چهار شوط
را ازان پس براو لازم است که قربانی نماید گوسفند برا
زیراچه او ترک کرده است واجب را بتمامه یا اکثر آن را ولیکن
مادامیکه در مکه است امر نموده می شود مر او را باینکه ادا
نماید طواف صدر را تا اداي واجب در وقت خود متحقق شود
*مسئله ۹ * هرکه ترک نماید سه شوط را از طواف صدر پس

بر او صدقه لازم مي آيد * مسئله ۱۰ * هرکه طواف واجب نمايد در اندرون حطيم پس اگر او هنوز در مکه است بايد که اعاده آن نمايد زيرا چه طواف نمودن از ماوراي حطيم واجب است بنا بر انچه سابق مذکور شد که حطيم جزوي از اجزاي خانه کعبه است پس در صورت مذکوره در طواف او نقصان واقع ميشود لهذا بايد که مادا ميکه در مکه است اعاده آن نمايد بتمامه تا طواف او بروجه مشروع متحقق شود و معهذا اگر اعاده طواف نمايد بگرد حطيم فقط کفايت ميکند زيرا چه درينصورت نيز تدارک آن ميشود وطريق آن اين است که طواف شروع نمايد از خارج حطيم از جانب راست خود تا آنکه برسد بآخر حطيم و بعد از ان داخل شود در فرجه که ما بين حطيم وخانه کعبه است و بيرون شود از جانب ديگر و بهمين طور نمايد هفت بار پس اگر مراجعت نمايد بسوي خانه خود بي آنکه اعاده طواف نمايد گرد حطيم پس بر او دم لازم مي آيد زيرا چه در طواف او نقصان شد بسبب ترک نمودن طواف گرد ربع خانه کعبه چه حطيم قريب ربع خانه کعبه است وصدقه درينصورت کفايت نميکند * مسئله ۱۱ * هرکه طواف زيارت نمايد

بیوضو و طواف صدر نماید در آخر ایام تشریق با وضو پس بر او
هم لازم می آید و درینصورت اگر طواف زیارت نماید
در حالت جنابت پس بر او دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که بر ویکدم لازم می آید زیرا چه
درصورت اول طواف صدر منقلب نمی شود بسوی طواف
زیارت اصلی طواف صدر طواف زیارت نمیگردد زیرا چه
طواف صدر واجب است و اعاده طواف زیارت واجب نیست
درصورتیکه بی وضو طواف زیارت نموده باشد بلکه
مستحب است پس درصورت اول طواف صدر منقلب نخواهد
شد بسوی طواف زیارت و درصورت دوم منقلب می شود
طواف صدر بسوی طواف زیارت زیرا چه درینصورت اعاده
طواف زیارت واجب است و درینصورت هرگاه طواف
صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر
طواف زیارت گشت پس لازم آمد که طواف صدر متروک
شد و طواف زیارت موخر واقع شد از ایام نحر پس بسبب
ترک نمودن طواف صدر دم واجب خواهد شد بالاتفاق
و بسبب تاخیر طواف زیارت دم لازم خواهد شد نزد ابیحنیفه

رج نه نزد صاحبین رح ولیکن مرآنکس راامر نموده خواهد
شد باینکه اعاده نماید طواف صدر را مادامیکه در مکه
است و بعد از مراجعت نمودن از مکه بسوي خانه امر کرده
نمیشود ویرا باینکه اعاده نماید طواف صدر را بنابر انچه
مذکور شد * مسئله ۱۲ * هرکه طواف وسعي نماید
براي عمره بغیر وضو وبعد از ان حلال شود پس مادامیکه در
مکه باشد باید که اعاده هر دو نماید زیراچه در طواف نقصان
واقع شده است بسبب حدث وسعي تابع طواف است پس اگر
اعاده نماید براو هیچ لازم نمي آید بجهت مرتفع شدن نقصان
بسبب اعاده واگر پیش از اعاده آنکس مراجعت نماید
بسوي خانه خود پس براو دم لازم مي آید بسبب ترک طهارت
دران ودرینصورت امر کرده نمي شود مراورا باینکه عود
نماید زیراچه حلال گشتست بسبب ادا نمودن رکن ونقصانه
بسبب حدث اندک است ومانع اداي رکن نیست وبجهت سعي
براو هیچ لازم نمي آید زیراچه اوسعي نموده است بعد ازطوافیکه
معتبر است شرعا لهذا اگر اعاده نماید طواف را نه سعي را
براو هیچ لازم نمي آید بنابر روایت صحیح * مسئله ۱۳ *

هرکه سعي ننهايد ميان صفا و مروه يعني ترک کند آن را در حج خود پس براو دم لازم مي آيد و حج او تمام ميشود زيراچه سعي نهودن ميان صفا و مروه ازجمله واجبات است نزد علماي ما پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد نه فساد حج * مسئله ۱۳ * هرکه افاضه نهايد از عرفات پيش از امام پس براودم لازم مي آيد و شافعي رح گفتست که براو هيچ لازم نمي آيد زيراچه رکن حج وقوف بعرفات است مطلق نه امتداد آن و درصورت مذکوره ترک نشده است مگر امتداد آن پس بسبب ترک آن هيچ لازم نخواهد شد و دليل علماي ما اين است که استاده ماندن درعرفات و دوام آن تا بغروب آفتاب واجب است چه پيغمبر صلعم فرموداست که افاضه نهائيد ازعرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد بخلاف آنکه اگر امام وقوف بعرفات نهايد در وقت شب و استاده ماند دران در وقت شب چه درينصورت اگر کسي پيش از امام افاضه نهايد براو هيچ لازم نمي آيد زيراچه دوام وقوف آن واجب است برکسيکه وقوف بعرفات نهايد در روز نه در شب و درصورت مذکوره اگر آنکس بعد از افاضه عود نهايد بعرفات

بعد از غروب آفتاب ساقط نمي شود دميكه واجب شد است براو بسبب افاضه نمودن پيش از امام قبل از غروب آفتاب واين بنا بر ظاهر روايت است ووجه آن اين است كه واجب مذكور ترك شد است بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب وتدارك آن نمي شود واگر عود ننمايد آنكس بعرفات قبل از غروب آفتاب پس درينصورت اختلاف است در سقوط دم مذكور

* مسئله ۱۵ * هركه وقوف بمزدلفه ننمايد وترك كند آن راپس براو دم لازم مي آيد زيراچه وقوف بمزدلفه از واجبات است * مسئله ۱۶ * هركه ترك نمايد رمي جمار را در جميع ايام آن اعني يكروز نيز رمي ننمايد پس براو دم لازم مي آيد زيراچه درينصورت نيز ترك واجب يافته ميشود وكفايت ميكند براي آن دم واحد وبراي هر روز آن دم عليحده لازم نيست زيراچه همه رميها جنس واحد است چنانچه در حلق بجهت حلق متعدد كه واقع شود در غير وقت آن يكدم كفايت ميكند وبراي هر يك دم عليحده لازم نيست چه همه حلق جنس واحد است وبايد دانست كه ترك رمي متحقق نمي شود مگر بغروب آفتاب در آخر ايام رمي

زیرا چه رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را
ایام نحر میگویند و مادامیکه آن ایام باقی است اعاده رمی دران
ممکن است پس ترک آن متحقق نمی شود مگر بعد از گذشتن
ایام مذکوره واگر اعاده آن نماید در آخر ایام نحر پس باید
که بترتیب اعاده نماید یعنی اول رمی جمره عقبه نماید
و بعد ازان رمی نماید جمره را که متصل مسجد خیف است
و بعد ازان رمی نماید جمره را که بعد ازان است و همچنین
سه بار نماید و درینصورت نزد ابیحنیفه رح بر وی دم لازم می
آید بسبب تاخیر نمودن آن و نزد صاحبین رح بسبب تاخیر آن
هیچ لازم نمی آید و اگر ترک نماید کسی رمی یکروز را پس
بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی یک روز نسک تمام است
و هرکه ترک نماید رمی یکی از جمره های ثلاثه را پس
بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رمی هر سه جمره درین
روز نسک واحد است پس درینصورت متروک شد اقل لهذا صدقه
لازم می آید و اگر اکثر از نصف را ترک نماید دم لازم می آید

مسئله ۱۷ هرکه ترک نماید رمی جمره عقبه را در روز عید پس
بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی نمودن جمره عقبه کل رمی این روز

است و همچنین است حکم اگر ترک نماید از هفت سنگریزه اکثر آن
را و اگر ترک کند یک سنگریزه یا دو سنگریزه را یا سه سنگریزه را
پس درینصورت بمقابل هر سنگریزه نصف صاع گندم صدقه دهد
بشرطیکه قیمت آن بمقدار قیمت یک گوسفند نرسد پس درینصورت
هر قدر که خواهد کم نماید زیرا چه متروک درینصورت اقل
است پس بجهت دفع این نقصان صدقه کفایت میکند

* مسئله ۱۸ * هر که تاخیر نماید حلق را تا آن زمان که ایام
نحر بگذرد پس بر او دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح و همچنین
اگر موخر نماید طواف زیارت را از ایام نحر و صاحبین رح گفته اند
که درین هر دو صورت هیچ لازم نمی آید و همچنین اختلاف است
در تاخیر نمودن رمی و در هر صورتیکه نسک موخر را مقدم ادا نماید بر
نسک مقدم چنانچه حلق نماید قبل رمی یا نحر نماید هدی قارن قبل رمی
یا حلق نماید قبل از ذبح و دلیل صاحبین رح این است که درینصورتها
آنچه فوت میشود پس تدارک آن میشود بسبب قضای آن پس بعد از
قضای آن چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل ابیحنیفه رح یکی این
است که ابن مسعود رض گفته است که هر که مقدم نماید نسکی را پس
بر او دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید در صورتیکه

تاخیر نماید چیزی را از مکان آن که معین است چون تاخیر نمودن
احرام از میقات آن پس همچنین دم لازم خواهد شد بسبب تاخیر
نمودن چیزی از زمان آن که معین است * مسئله ۱۹ * هر که
حلق نماید در ایام نحر در غیر زمین حرم پس بر او دم لازم می آید
و هر که عمره نماید و بعد از آن از حرم بیرون رفته قصر نماید پس
بر او دم لازم می آید نزد طرفین رح و ابو یوسف رح گفته است که بر او
هیچ لازم نمی آید و این قول ابی یوسف رح در جامع صغیر در حق
عمره کنندہ مذکور است و در حق حج کنندہ مذکور نیست و بعضی
گفته اند که در حق حج کنندہ دم لازم است بالاتفاق زیرا چه
سنت جاری شده است باینکه حج کنندہ حلق می نماید
در منا که زمین حرم است و اما اصح این است که در حق حج
کنندہ نیز اختلاف است میان ابی یوسف رح و میان طرفین رح و ابو
یوسف رح میگوید که حلق مختص نیست بحرم زیرا چه پیغمبر صلعم
و اصحاب وی محصور شده بودند در حدیبیه و حلق نمودند و بودند
در غیر حرم و دلیل طرفین رح این است که حلق در حج سبب بیرون
آمدن است از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات
حج خواهد بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است و هر گاه

چنین شد پس مختص خواهد بود بحرم مانند ذبح قربانی
وجواب از دلیل ابییوسف رح این است که بعضی از اجزای حد بیبیه
زمین حرم است پس احتمال است که پیغمبر صلعم واصحاب وی
در حد بیبیه حلق نموده باشند در حرم وحاصل کلام این است
که حلق نزد ابیحنیفه رح مقید است بدو چیز یکی زمان که عبارت
است از ایام نحر ودوم مکان که حرم است ونزد ابی یوسف
رح بهیچ ازان مقید نیست ونزد محمد رح مقید است بمکان
نه زمان ونزد زفر رح مقید است بزمان نه بمکان وباید
دانست که این اختلاف در تقیید آن در حق وجوب دم است
واختلاف نیست درین که بسبب حلق حلال میشود محرم
* مسئله ۲۰ * حلق وقصر در عمره موقت بزمان نیست بالاجماع
زیراچه اصل عمره موقت نیست بزمان بخلاف مکان چه آن مقید
است بمکان پس اگر عمره کنند وبعد ادای عمره بیرون رود از حرم
بدون آنکه قصر نماید وبعد ازان پیش از قصر باز گرد بحرم ودر حرم
قصر نماید پس درینصورت براو هیچ نمی آید بالاتفاق زیراچه
او قصر کرده در مکان آن * مسئله ۲۱ * اگر حلق نماید قارن
پیش از ذبح قربانی پس براو دو دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح

یکی بسبب حلق نمودن در غیر وقت آن چه وقت حلق بعد از ذبح است ودوم بسبب تاخیر نمودن ذبح از حلق و نزد صاحبین رح واجب نمیشود برا و مگر دم واحد که همان اول است و بسبب تاخیر نمودن ذبح از حلق چیزی لازم نمی آید بنا برانچه سابق مذکور شده است والله اعلم

فصـــــــل * مسئله ۱ * صید بر حرام است بر محرم وصید بحر حلال است مراو را زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرمود است که حلال کردانیده شده است برای شما صید بحر تا آخر آیة و باید دانست که صید بر عبارت است از جانوریکه تولد وخوابگاه آن در بر باشد وصید بحر عبارت است از جانوریکه تولد وخوابگاه آن در آب باشد وصید عبارت است از جانوریکه وحشت نماید از انسان و بگریزد ازو باعتبار اصل خلقت و پیغمبر صلعم از ان مستثنی نمود است پنج جانوریکه را یکی کلب گزنده ودوم کرگ وسیوم فلیواز وچهارم زاغ که آن را بعربی غراب میگویند وپنجم مار وکژدم چه این جانورها ابتداءً قصد ایذای انسان می نمایند ومراد از غراب درینجا آن غراب است که جیفه میخورد وهمین مرویست از ابییوسف

رح * مسئله ۲ * اگر محرم قتل کند صید یرا یادلالت کند
برآن کسي راکه اوکشد آن را پس برو جزاي آن لازم
مي آید ودلیل صورت قتل این است که خدا یتعالي درقرآن
مجید فرموده است که قتل مکنید صید را درحالتیکه شما محرم
باشید وکسیکه از شما قتل کند آن را عمدا پس جزاي آن مثل
آن صید است از چهارپایه تا آخر آیة ودرصورت دلالت
اختلاف است چه شافعي رح میگوید که درینصورت جزا
لازم نمي آید زیراچه تعلق جزا بقتل است ودلالت غیر قتل است
پس دلالت محرم مانند دلالت نمودن غیر محرم است برصید حرم
ودلیل علماي مایکي حدیث ابي قتاده رض است که سابق
مذکور شد ودوم این است که عطا رح که یکي از علماي تابعین
است گفته است که بروجوب جزا بردلالتکنند اجماع است
وسیوم این است که دلالت مذکوره از محظورات احرام است
زیراچه صید درامن است بسبب وحشت وگریختن ومخفي
شدن وپوشیدن از چشم انسان وبسبب دلالت مذکوره این امن
اوزایل میگردد پس دلالت مانند اتلاف است وچهارم
این است که محرم بسبب احرام خود التزام ترک تعرض صید

نموده است پس او ضامن خواهد شد بسبب ترک نمودن چیزیکه او التزام آن نموده است مانند مودع و قتیکه ترک نماید محافظت ودیعت را باینطور که دلالت نماید بر آن مردزد را بخلاف غیر محرم که دلالت کند بر صید حرم چه او التزام ترک تعرض آن نکرده است وعلاوه این است که بر او نیز جزای آن لازم است بنا بر آنچه مرویست از ابی یوسف رح و باید دانست که دلالتیکه موجب جزا است باینطور است که شخص مدلول مطلع نباشد بر مکان صید ومدلول تصدیق او نماید در دلالت وقول او را باور کند حتی اگر مدلول تصدیق او ننماید وقول او را باور نکند بلکه قول غیر او را باور نماید پس درینصورت بر او ضمان وجزای آن لازم نمی آید * مسئله ۳ * اگر دلالت کند حلال بر صید حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نمی آید بنا بر آنچه مذکور شد که او التزام ترک تعرض آن نکرده است * مسئله ۴ * در صورتهائیکه جزا لازم می آید پس دران عامد وناسی برابر است زیرا چه موجب جزا اتلاف است و آن در هر دو صورت یافته می شود پس در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد مانند ضمان مال و نیز اگر شخصی نزد صید را ابتدا اگر بعد ازان نزد

آن را شخصي ديگر پس اول را مبتدي ميگويند ودوم را عايد
و نيز بايد دانست كه چنانچه بسبب قتل كردن صيد جزاي آن لازم
مي آيد بر محرم مبتدي همچنين لازم مي آيد جزاي آن بر عايد
زيرا چه انچه موجب جزا است در بار دوم متحقق است چنانچه
متحقق است در بار اول * مسئله ٥ * جزا نزد شيخين رح اين
است كه قيمت نموده شود صيد در مكاني كه دران كشته شد است
يا در مكانيكه قريب است ازان وقتيكه آن صيد در بر و بيابان
باشد پس بايد كه قيمت آن نمايند دو مرد عادل و بعد ازان
محرم مذكور مختار است در اينكه اگر خواهد بآن
قيمت خريد كند هدي را و ذبح كند آنرا اگر بآن قيمت
خريدن هدي ممكن باشد و اگر خواهد بآن خريد كند طعام
را و تصدق نمايد آنرا باينطور كه بهر مسكين ازان نصف صاع
گندم يا يك صاع از خرما وجو بدهد و اگر خواهد روزه
دارد بطوريكه ذكر آن خواهد آمد و محمد و شافعي رح گفته اند
كه واجب است در صيد نظير آن در صورتيكه نظير آن باشد
پس در آهو و كفتار گوسفند واجب ميشود و در خرگوش
عناق واجب است اعني بزغاله و در يربوع اعني موش دشتي

جفره واجب است اعني بزغاله چهار ماه ودر نعامه اعني شتر مرغ بدنه واجب است ودر گور خر گاو واجب است زيرا چه خدا يتعالى در قرآن مجيد فرموده است كه پس جزاي آن مثل آن جانوريست كه كشته است محرم آن را از جنس نعم اعني چار پايه ومثل صيد مقتول از جانور چيزيست كه مشابه مقتول باشد بصورت زيرا چه قيمت نعم اعني چار پايه گرفته نميشود واصحاب رض واجب گردانيده اند نظير را باعتبار خلقت وصورت در صورتيكه قتل كند محرم نعامه را يا آهو را يا گور خر را يا خرگوش را چنانكه بيان كرده شد وهمچنين پيغمبر صلعم فرموده است كه ضبع اعني كفتار صيد است ودر ان گوسفند واجب است ودر صورتيكه نظير آن نباشد چون عصفور وكبوتر ومانند آن پس درينصورت نزد محمد رح قيمت آن واجب ميشود وهرگاه نزد محمد رح قيمت واجب شد پس قول او درين هنگام مانند قول شيخين رح است وشافعي رح ميگويد كه در كبوتر گوسفند واجب است بنا بر آنكه مشابهة است ميان كبوتر وگوسفند باعتبار خوردن آب وآن ازچه كبوتر يكدم آب ميخورد مانند گوسفند بخلاف پرندهاي ديگر وهمچنين

آواز کبوتر مشابه باواز گوسفند است و دلیل شیخین رح این است
که مثل مطلق عبارت است از مثل صورة و معنی وحمل کردن آیت
مذکوره بر مثل مطلق ممکن نیست چه یک حیوان مثل حیوان دیگر نیست
اگرچه هردو از یک جنس باشد پس چگونه مثل آن خواهد
شد در صورتیکه یکی خلاف جنس دیگر باشد وهرگاه حمل
آن بر مثل مطلق ممکن نیست پس حمل نموده خواهد شد بر مثل
معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است
در شرع چنانچه در حقوق عباد یا بجهت آنکه مثل معنوی مراد
است بالاجماع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام است اعنی در
جمیع انواع جانور یافته میشود و مثل باعتبار صورت خاص است
اعنی در جمیع انواع جانور یافته نمی شود وهمچنین در حدیث
مذکور از قول پیغمبر صلعم که در ضبع گوسفند است تقدیر جزا
بگوسفند مراد است نه تعیین آن و بعد از آن باید دانست که در
اختیار نمودن هدی یا اطعام یا روزه اختلاف است برای وجه
که شیخین رح میگویند که این اختیار مر قاتل را است و
هرکدام از این سه چیز را که خواهد اختیار نماید ومحمد و شافعی رح
گفتند که آن اختیار مر حکمین را است پس اگر حکمین حکم نماید بقدر

بهدی واجب میشود نظیر بنا برانچه مذکور شد واگر حکم نمایند

بطعام یا بروزه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شیخین رح

ودلیل شیخین رح این است که تخییر اعنی اختیار دادن در چیزی

مشروع است برای آسانیده رحق کسیکه آن چیز براو واجب است

پس اختیار در ان مراورا خواهد شد چنانچه درکفاره یمین ودلیل

محمد وشافعی رح این است که درقول او تعالی فجزاء مثل

ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا الایه لفظ هدیا

منصوب است بجهت آنکه تفسیر است برای قول او تعالی یحکم به

یا مفعول حکم است و بعد از ان ذکر طعام وصیام بحرف تردید

اعنی بلفظ او مذکور است پس خیار هردو حکمین را خواهد بود

وجواب علمای ما این است که لفظ کفاره معطوف برجزا است

نه برلفظ هدیا بدلیل اینکه کفاره مرفوع است وهدیا منصوب

واعراب معطوف ومعطوف علیه مختلف نمی تواند شد و

همچنین قوله تعالی او عدل ذلک صیاما مرفوع است پس در آیة

مذکوره دلالت نیست بر اختیار هردو حکم وجزا این نیست که رجوع

بسوی هردو حکم لازم است در قیمت کردن چیزیکه تلف

شده است وبعد از ان اختیار کسی را است که جزا براو واجب شده است

* مسئله ٦ * حکمین را باید که قیمت آن صید نهاینه
در موضعیکه کشته است زیرا چه در قیمت آن تفاوت میشود باعتبار
تفاوت مکان پس اگر آن موضع بر و بیابان باشد که
در انجا فروخته نمي شود صید پس درینصورت اعتبار نموده می شود
قریب ترین موضعیکه فروخته میشود * مسئله ٧ * فقها گفته اند
که براي قیمت نمودن آن صید یک شخص عادل کافي است واگر
دو کس باشند اولی است چه آن احوط است و از احتمال غلطا بعد
چنانچه همچنین است در حقوق عباد و بعضي گفته اند که
درینجا دو کس معتبر است بنا بر نص * مسئله ٨ * هدي ذبح
کرده نمي شود مگر در مکه زیرا چه درقرآن مجید چنین مذکور است
وطعام دادن مساکین در غیر مکه نیزجا یز است وشافعي رح
میگوید که آن نیز در غیر مکه جا یز نیست بنا بر قیاس آن
بر هدي بسبب آنکه مقصود از ان توسعه است در حق ساکنان
حرم و اینمعنی مشترک است میان هدي وطعام وعلماي ما میگویند
که ذبح کردن هدي عبادت است غیر معقول اعني خلاف قیاس
وعقل است پس آن مختص خواهد بود بمکان خاص
یا بزمان خاص که بیان آن در شرع آمده است واما صدقه

پس آن عبادت معقول است در هر مکان وزمان وهمچنین روزه
داشتن جایزاست درغیرمکه زیراچه روزه عبادت است درهرمکان
پس اگر هدي را ذبح کند درکوفه و بخوراند مسکینان را
طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیمت آن هدي برابرقیمت
طعام واجب باشد زیراچه ذبح کردن آن قایم مقام طعام نمي شود
* مسئله ۹ * وقتیکه محرم مذکور اختیار نماید هدي را باید
که هدي نماید چیزیرا که براي اضحیه جایزاست زیراچه
از مطلق اسم هدي همین فهمیده میشود ومحمد وشافعي رح
گفته اند که کفایت میکند براي آن جانور کوچک اعني بچه
زیراچه اصحاب رض واجب کرد انیده اند دریناب عناق
وجفره راونزد شیخین رح ذبح کردن صغار جایز است بروجه
اطعام اعني اگر آن را ذبح کند و بمسکینان تصدق نماید واجب
ادا مي شود * مسئله ۱۰ * اگر محرم مذکور اختیار نماید
طعام را قیمت نموده میشود آن صید بطعام نزد علماي ما زیراچه
واجب نیست مگر جزاي آن صید وضمان آن پس اعتبار نموده خواهد شد
قیمت آن صید و بعد ازان هرگاه خریده کند بقیمت آن طعام
را باید که تصدق نماید آن را باینطور که هرمسکین را نصف

صاع از گندم ویا یک صاع از خرما وجو بدهد و جایز نیست
که بدهد بیکی از مسکینان کم از نصف صاع زیرا چه طعا میکه
مذکور است درین باب حمل نموده میشود بر طعامیکه معهوداست
درشرع * مسئله ۱۱ * اگر اختیار کند محرم مذکور روزه را
پس درینصورت نیز قیمت نموده میشود آن صید بطعام و
بعد ازان باید که بمقابل هر نصف صاع از گندم یا یکصاع از
از خرما وجو یک روزه دارد زیرا چه اندازه نمودن قیمت
آن صید بروزه ممکن نیست پس اندازه نموده خواهد شد بطعام
و اندازه نمودن روزه بروجه مذکور اعنی اعتبار نمودن
یکروزه بعوض نصف صاع ازگندم ویا یک صاع از خرما وجو
معهود و معلوم است در شرع چنانچه در باب فدیه روزه در حق
شیخ فانی چنین آمده است پس اگر بعد از اندازه نمودن
روزه بروجه مذکور کم از نصف صاع از گندم باقیماند پس
درینصورت آن شخص مختار است درینکه اگر خواهد
تصدق نماید آن را بفقرا و اگر خواهد عوض آن یک روزه
دارد چه روزه کم از یک روز مشروع نیست وهمچنین درصورتیکه
واجب شود طعام کمتر از طعام یک مسکین مختار میشود اگر

خواهد بهقدار واجب طعام بدهد بمسكين باعوض آن يكروز روزه دارد بنابرانچه مذكور شد * مسئلهٔ ۱۲ * اگر مجروح كند صيدي را يا بر كند موي آن را يا ببرد عضوي از اعضاي آنرا پس اوضامن آن ميشود بقدر نقصان بنابر قياس بعض بر كل چنانچه در حقوق عباد * مسئلهٔ ۱۳ * اگر بر كند پر طايري را يا ببرد پاي صيدي را باين درجه كه آن صيد وطاير از انسان گريختن نتواند پس درينصورت تمام قيمت آن لازم مي آيد زيراچه هر گاه آلت گريختن آن را شكست وو بركرد پس آن را امن نماند ازينكه كسي بگيرد آن را پس جزاي آن براو لازم خواهد شد * مسئلهٔ ۱۴ * هركه بشكند بيضه نعامه را پس براو قيمت آن لازم مي آيد بجهت آنكه اين مرويست از اميرالمومنين علي وابن عباس رض وبجهت آنكه بيضه اصل صيد است وقابليت اين دارد كه صيد گردد پس بيضه مادام كه فاسد نباشد بمنزله صيد اعتبار نموده ميشود احتياطا پس اگر بعد از شكستن بيضه بچه مرده برايد ازان پس براو قيمت بچه زنده لازم مي آيد واين بنا براستحسان است ومقتضاي قياس اينست كه براو سواي قيمت بيضه هيچ تاوان لازم نيست

شوه زيرا چه حيات آن بچه غير معلوم است و وجه استحسان اين
است که بيضه مهيا و آماده است براي اينکه ازان بچه زنده
برايد و شکستن بيضه پيش از وقت برامدن بچه سبب مرگ آن بچه
است پس بناي حکم بر سبب مذکور نبوده خواهد شد بلکه بر
احتياط لهذا اگر کسي عصاي و سنگي بزند بر شکم آهو و بيفتد ازو
آن آهو بچه مرده را و خود هم بميرد پس بر او قيمت آن آهو و بچه
هردو لازم مي آيد * مسئله ۱۵ * اگر قتل کند غراب يا غليواز
يا گرگ يا مار يا کژدم يا موش يا کلب گزنده را پس جزاي آن لازم نمي
آيد زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است که پنج چيز از جمله فواسق
است پس کشتن آن روا است در حل و در حرم بغير جزا و آن پنج چيز
اين است غليواز و مار و کژدم و موش و کلب گزنده و نيز فرموده است
که محرم را کشتن اين پنج چيز جايز است و در بعض روايات ذکر
گرگ آمده است و بعضي گفته اند که مراد از کلب گزنده درين
حديث گرگ است و جايز است که گفته شود که گرگ در معني سگ گزنده
است و مراد از غراب آنست که جيفه ميخورد و خلط ميکند
نجس را با طاهر در تناول يعني هردو را ميخورد چه اين جانوران
ابتدا ميکنند با يذاي انسان و اما عقعق که آن را عکه ميگويند

پس آن مستثنی است چه آن را غراب نمیگویند و نه ابتدا میکند بایذای انسان وازا بیحنیفه رح مرویست که کلب گزنده وغیر آن وکلب اهلی وغیر اهلی همه برابراست زیراچه معتبر در آن جنس است و همچنین موش خانگی وموش وحشی واهلی همه برابر است وضب اعنی سوسمار و یربوع از جمله پنج فواسق که مستثنی است نیست چه آن هر دو ابتدا نمیکنند بایذای انسان

* مسئله ۱۶ * بسبب کشتن پشه ومور وکیک وکنه ومگس جزا لازم نمی آید چه این چیزها از جمله صید نیست وهم از بدن انسان متولد نیست وموذی است باعتبار مقتضای طبیعت ومراد از مور آن مور است که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد واما موریکه ایذا نمیرساند پس کشتن آن مباح وروا نیست ولیکن اگر بکشد آنرا محرم جزای آن لازم نمی آید زیراچه از جمله صید نیست ونه متولد از بدن است

* مسئله ۱۷ * اگر محرم قتل کند سپش را لازم است مراو را که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت گندم زیراچه سپش متولد میشود از چرک بدن ودر جامع صغیر مذکور است که بخوراند مسکین را چیزی واین دلالت میکند بر اینکه قاتل سپش را کفایت میکند که بخوراند مسکینی

را الدک چیزی برسبیل اباحت اگرچه از ان سیری حاصل نشود
مسکین را مانند پاره نان * مسئله ۱۸ * اگر محرم قتل
کند ملخ را لازم می آید که صدقه دهد هر قدر که خواهد
زیراچه ملخ از جمله صید براست زیراچه صید آن را میگویند
که گرفته نشود مگر بحیله وگیرنده بقصد میگیرد آنرا
وگرفتن آن مقصود وی است و هرگاه قیمت آن بسیار کم
است زیراچه عمر رض گفته است که یک خرما بهتر است از یک
ملخ بهذا گفته شد هر قدر که خواهد بدهد * مسئله ۱۹ *
محرم اگر ذبح کند باخه را هیچ چیز براو لازم نمی آید زیراچه
باخه از جمله هوام وحشرات است پس آن مانند خنفسه و وزغ
است و نیز گرفتن آن بغیر حیله ممکن است و همچنین گرفتن آن
مقصود گیرنده نمیشود پس آن از جمله صید نیست * مسئله ۲۰ *
هرکه شیر دوشد از صید حرم پس براو قیمت آن لازم می آید
زیراچه شیر از اجزای صید است پس مانند صید خواهد بود در حکم
* مسئله ۲۱ * هرکه بکشد صیدی را که ماکول اللحم
نیست چون شیر وغیره که از جنس درنده است پس براو
جزای آن لازم می آید مگر آن درنده که استثنا نموده است

آنرا شارع چون کلب گزنده و غیره که مذکور شد چه جزای
آن لازم نمی آید و شافعی رح گفتست که بسبب کشتن
درنده چون شیر مثلا جزا لازم نمی آید زیرا چه آن مقتضای
طبیعت موذی است پس آن داخل است در پنج فاسق که مستثنی
نموده شد است و نیز کلب گزنده مستثنی است و اسم کلب
جمیع درنده ها را شامل است از روی لغت و دلیل علمای ما این
است که درنده صید است بجهت آنکه وحشی است که بغیر
حیله گرفتن آن ممکن نیست و گرفتن آن مقصود گیرنده
میشود برای پوست آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع
ایذای آن وقیاس آن بر پنج جانور فواسق جایز نیست زیرا چه
اگر قیاس نموده شود بران عدد پنج که مذکور است باطل
میشود چه زیاده میشود بران و جواب شافعی رح این
است که اسم کلب واقع نمی شود بر درنده ها باعتبار
عرف و عرف غالب است بر لغت و باید دانست که
جزا یکه لازم می شود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
باید که زیاده نباشد از قیمت یک گوسفند و زفر رح گفتست
که جزای آن لازم می آید هرقدر که باشد چنانچه همین حکم است

در ماکول اللحم و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که ضبع صید است و بسبب کشتن آن گوسفند لازم
می آید و دوم این است که اعتبار قیمت آن بجهت انتفاع است
بجرم آن نه بجهت آنکه آن موذی و درنده است که
حمله میکند بر انسان و بنا بر جهت مذکوره ظاهرا قیمت آن
زیاده نمی شود از قیمت یک گوسفند * مسئله ۲۲ * اگر
درندهٔ حمله نماید بر محرم و محرم آن را بکشد پس درینصورت
بر او هیچ لازم نمی آید و زفر رح گفتست که درینصورت نیز
جزای آن لازم می آید بنا بر قیاس آن بر شتریکه حمله نماید
و بکشد آن را محرم و دلیل علمای ما یکی این است که عمر رض
کشتست درندهٔ را و بجهت آن هدی ساخت قچقاری را و گفت که
ما ابتداءً کشتیم آن را و ازین معلوم شد که اگر ابتداء حمله از
جانب آن میشد چیزی لازم نمی آمد و دوم این است که
محرم را تعرض آن منع است و دفع نمودن ایذا از ذات خود
منع نیست لهذا او از جانب شارع ماذون است که دفع نماید
از ذات خود ایذا کسی را که موهوم است چنانچه هر صورت کشتن
فواسق پس دفع نمودن ایذای متحقق ببرا بطریق اولی روا خواهد

بود باذن شرع وبا وجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد
براي حق شرع بخلاف شتر يكه حمله كند وبكشد آن را محرم
زيراچه درينصورت اذن از جانب صاحب حق كه بنده است
يافته نشده است * مسئله ٢٣ * اگر محرم بسبب مخمصه
مضطر گردد بسوي كشتن صيد وبنا بر آن بكشد صيدي را پس براو
جزاي آن لازم مي آيد زيراچه درينصورت اگرچه وي را اذن
كشتن آن است درنص قرآن وليكن آن اذن مقيد است بدادن
كفاره باعتبار نص چنانچه ذكر آن بالا رفت * مسئله ٢٤ *
باك نيست محرم را در اينكه ذبح كند گوسفند يا گاو
يا شتر يا ماكيان يا بط اهلي را زيراچه اين چيزها از جمله صيد
نيست چه آنها وحشت ورم نميكنند از انسان ومراد از بط آنست
كه در خانها وحوضها ميباشد زيراچه آن باصل خلقت وحشت
ندارد * مسئله ٢٥ * محرم اگر ذبح كند كبوتر مسرول را
اعني كبوتر پاي موزه را پس براو جزاي آن لازم مي
آيد وامام مالك رح ميگويد كه براو هيچ لازم
نمي آيد زيراچه كبوتر مذكور از انسان وحشت نداره
وگريختن نميتواند بسبب پرواز خود چه آن بطي الحركت

است در وقت پرواز و بزودی پرواز نمیکند رعلماي ما میگویند
که کبوتر باعتبار اصل خلقت خود از انسان وحشت میدارد
ومیگریزد بسبب پرواز خود اگرچه بطي الحرکت باشد ور
وقت پرواز ونگریختن از انسان وانس گرفتن او با انسان
عارضي است پس این معتبر نیست *مسئله ۲۶* محرم اگر
قتل کند اهوئي را که مانوس است با انسان مثل گوسفند
بر او جزای آن لازم می آید زیرا چه آهو در اصل صید است پس بسبب
مانوس شدن آن با انسان اهلي شمرده نمیشود چنانچه شتر که
اهلي است در اصل خلقت اگر رم نماید از انسان و وحشت
گیرد صید شمرده نمیشود در حق محرم *مسئله ۲۷* محرم
اگر ذبح کند صیدي را پس آن ذبیحه مردار است وحلال نیست
وشافعي رح گفته است که حلال است ذبیحه که ذبح کند آنرا
محرم براي غیر زیرا چه محرم درین صورت عمل میکند براي غیر
پس فعل او منتقل ومنسوب میگردد بسوي آن غیر وچنان
شمرده میشود که آن غیر ذبح کرده است ودلیل علماي ما
این است که ذبح کردن فعل مشروع است وذبح کردن محرم
غیر مشروع وحرام است پس ذبح کردن او ذبح نیست ودرحقیقت

مانند ذبح کردن مجوسي وسر آن این است که مشروع همان
ذبح است که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است
برای آسانی اهل اسلام حتی که اگر مسلم غیر محرم ذبح کند
و از ذبیحه مطلقا خون نه بر آید و از گوشت جدا نشود
خوردن آن حلال است بجهت آنکه ذبح مسلم غیر
محرم قایم مقام جدا کردن خون ذبیحه از گوشت آن
است و اگر ذبح کند مجوسي خوردن آن حلال نیست
اگرچه خون براید و از گوشت جدا شود بجهت آنکه ذبح
او مشروع و قایم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه
نیست پس اگر آن ذبح مشروع که قایم مقام جدا کردن خون از
گوشت است منعدم شود پس بسبب محرم بودن ذابح جدا کردن
خون از گوشت منعدم خواهد شد پس ذبیحه محرم حلال نخواهد
شد مانند ذبیحه مجوسي پس اگر بخورد محرم از ذبیحه
خود چیزیرا لازم مي آید براو قیمت آن چیز نزد ابي حنیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که براو بجهت خوردن آن هیچ لازم
نمي آید و اگر بخورد از ذبیحه محرم دیگر پس بر او هیچ لازم نمي آید
بالاتفاق و دلیل صاحبین رح این است که ذبیحه مذکوره

مرد ارا ست پس لازم نیست بسبب خوردن آن مکر استغفار
چنانچه لازم نمی آید بر محرم دیگر بسبب خوردن آن مگر
استغفار و دلیل ابی حنیفه رح این ست که حرمت آن
باعتبار اینست که آن ذبح از محظورات احرام است زیرا چه
آن ذبیحه بسبب احرام ذبح کننده آن از حلت بیرون شده است
و هم بسبب آن احرام اهلیت ذبح کردن درحقه محرم باقی نمانده است
پس حرمت خوردن آن بسبب این وسایط منسوب و مضاف
است بسوی احرام آن ذبح کننده و از محظورات احرام او گشتست
و هرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور بسبب خوردن چیزی
از ان جزای آن لازم خواهد آمد برو بخلاف محرم دیگر چه
خوردن آن از محظورات احرام او نیست * مسئله ۲۸ *
باک نیست محرم را اگر بخورد گوشت صیدی را که صید کرد است
آنرا حلال یعنی غیر محرم وهم ذبح کرد است آنرا حلال بشرطیکه
دلالت کرده نباشد بر آن محرم و نه امر کرده باشد آن
حلال را بصید کردن آن صید و امام مالک رح گفتست که خوردن
آن حلال نیست محرم را در صورتیکه شکار کرده باشد آن را
حلال برای محرم زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که باک نیست

مر محرم را در خوردن گوشت صید بشرطیکه محرم شکار نکرده باشد
آن را نه شکار کرده باشد آن را کسی برای محرم و دلیل
علمای ما این است که اصحاب رض که با هم مذاکره کردند
در اباحت گوشت صید در حق محرم پس فرمود پیغمبر صلعم
که باک نیست در آن وجواب از دلیل امام مالک رح این است
که در حدیثیکه دلیل آورده اند آن را امام مالک رح لام تملیک
مذکور است پس مراد از آن این است که عین صید را هدیه هد کسی
محرم را نه گوشت آن را یا مراد از آن این است که صید کرده
شود با مر او و بعد از آن بدانکه انچه مذکور شد که
خوردن گوشت صید مذکور مر محرم را باک نیست بشرطیکه دلالت
نکرده باشد بر آن پس آن صریحا دلالت میکند بر اینکه اگر
دلالت کند بر آن محرم پس او را خوردن گوشت آن حرام است
وفقها گفته اند که در آن دو روایت است بنا بر یک روایت
حرام است زیرا خوردن گوشت آن صید در صورتیکه دلالت
کرده باشد بر آن و وجه حرمت حدیث ابوقتاده رضی الله عنه است
که سابق مذکور شده در باب احرام *مسئله ۲۹* اگر ذبح کند
صید حرم را حلال پس بر او لازم می آید که قیمت آن را تصدق

نیاید بفقرا زیراچه صید حرم مستحق امن است بسبب حرم چه
پیغمبر صلعم در حدیثیکه در از است فرموده است که مگر یزانید
صید حرم را و روزه درحق او کفایت نمیکند زیراچه لزوم
قیمت آن برحلال مذکور بطریق تاوان است نه بطریق کفاره
پس مانند تاوان مال شد وسر آن این است که آن قیمت واجب
میشود بسبب تفویت وصف امن در محل و آنچه بر محرم واجب
میشود آن بطریق کفاره وجزای فعل اوست زیراچه حرمت آن
باعتبار معنیست که در محرم است و آن احرام اوست و روزه
صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شود نه تاوان محال و زفر رح
گفتست که درصورت مذکوره روزه نیز کفایت میکند در حق حلال مذکور
بنابر قیاس آن برچیزیکه واجب میشود بر محرم ولیکن هرگاه فرق
میان آن و این بیان نموده شد ظاهر گشت که این قیاس
مع الفارق است و بدانکه هدی کفایت میکند درحق حلال مذکور
یا نه پس دران دو روایت است * مسئله ۳ * اگر غیر محرم
مع صید داخل شود در حرم پس واجب است برا و که بگذارد آنرا
در حرم اگر آن صید در دست او باشد حقیقةً نه در قفص یا
بجا و شافعی رح میگوید که گذاشتن آن برا و واجب نیست

چه آن صید مملوک وی است وحق الشرع ظاهر نمیشود در مملوک عبد بجهت آنکه بنده محتاج است و دلیل علمای ما این است که آن صید هرگاه داخل شد در حرم واجب گشت ترک تعرض آن بجهت تعظیم حرم چه صید در این هنگام از صید حرم گشت پس مستحق امن شد بنا بر آنچه مرویست پس اگر بفروشد آنرا مالک آن که داخل شد است در حرم پس آن بیع رد نموده میشود اگر آن صید موجود باشد زیرا چه این بیع صحیح نیست بجهت آنکه در آن تعرض صید حرم است وحال آنکه تعرض آن حرام است واگر آن صید موجود نباشد پس بر بایع مذکور جزای آن لازم می آید بجهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید است باینطور که امن را از آن زایل گردانید است وحال آنکه صید در این هنگام مستحق امن است و همین حکم است در صورتیکه بفروشد محرم صید یرا بدست محرم دیگر یا بدست حلال بنابر وجهیکه مذکور شد * مسئله ۳۱ * اگر شخصی احرام نماید وحال آنکه صید در قفص دارد همراه خود یا در خانه پس واجب نیست براو که بگذارد آن صید را و شافعی رح گفتست که واجب است براو که بگذارد آن صید را

زيرا چه اگر نگذارد آنرا پس لازم مي آيد که تعرض
آن نموده بسبب نگاهداشتن آن در ملك خود پس چنان شد که
در دست او حقيقة باشد و دليل علماي ما يکي اين است که
اصحاب رضا احرام مي بستند و حال آنکه در خانهاي آنها
صيد هسا ود واجن اعني کبوتر و بز و غيره مي بود و منقول
نيست که آنها را مي گذاشتند اوشان و بهمين عمل عادت
جاري است و اين يک حجت است و دوم اين است که واجب بر
محرم ترک تعرض آنست و در صورت مذکوره تعرض آن از
جانب محرم يافته نميشود بلکه آن جانور در صورت مذکوره
محفوظ است بخانه يا بقفص نه بدست محرم و جز اين نيست که
آن جانور در ملک وي است و در ان مضايقه نيست چه اگر
بگذارد آن را در صحرا و بيابان ملکيت او در ان باقي ميماند
پس بقاي ملکيت اعتبار ندارد و بعضي گفته اند که اگر
قفص آن جانور در دست محرم باشد لازم است بر او که بگذارد
آنرا بطوريکه ضايع نگردد باينطور که بگذارد آنرا در خانه خود
* مسئله ۳۲ع * اگر بگيرد حلال صيد يرا و بعد از ان احرام
بسايد و رها کند کسي آنرا از دست محرم مذکور پس

آنکس ضامن آن میشود نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که ضامن نمیشود زیراچه آنکس درینصورت امر بمعروف ونهی عن المنکر نموده است واین را محسن گفته میشود وبر محسن چیزی لازم نمی آید ودلیل ابیحنیفه رح این است که محرم مذکور مالک آن صید شده است بسبب گرفتن آن درحالیکه او حلال بود واین ملک محترم است پس احترام این ملک بسبب احرام آنشخص زایل نمیشود وهرگاه چنین شد پس آنکس بسبب رها نیدن آن ازدست محرم مذکور ضامن آن خواهد شد چه او تلف کرد مملوک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد محرم صیدی را درحالت احرام چه درینصورت اگر برهاند آن را کسی ازدست او آنکس ضامن آن نمیشود بالاتفاق زیراچه درینصورت محرم مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدایتعالی درقرآن مجید فرموده است که حرام کردانیده شده است برشما صید بر را مادامیکه شما محرم باشید پس صید نیز درحق محرم بمنزله خمر است درحق مطلق مسلمانان ومسلمانان بسبب خریدن خمر مالک آن نمیشوند همچنین محرم بسبب گرفتن صید مالک آن نخواهد شد وبایچ

دانست که نظیر این اختلاف اختلاف انها است در شکستن
آلت لهو که آنرا معازف میگویند چون طنبور و غیره
یعنی اگر بشکند کسی معازف کسی را پس او ضامن
آن میشود نزد ابیحنیفه رح نه نزد صاحبین * مسئله ۳۳ *
اگر بگیرد محرم صید یرا وقتل کناند آنرا در دست محرم دیگر
پس بر هر واحد از ان دو محرم جزا لازم می آید زیرا که
گیرنده تعرض آن نمود است باینطور که او بسبب گرفتن امنیت
از ان زایل کردانیده است وکشنده مذکور تعرض مذکور را ثابت
وبر قرار داشتست بسبب کشتن آن واین بمنزله تعرض نمودن است
ابتداءً درحق وجوب ضمان جزا چنانچه گواهان طلاق قبل الدخول
اگر رجوع نمایند ضامن نصف مهر میشوند وبعد از ان باید
دانست که در صورت مذکوره گیرنده صید انچه جزای آن
میدهد میگیرد آنرا از کشنده آن ونزد زفر رح گفتست که او را
نمیرسد که بگیرد آنرا از کشنده مذکور زیرا چه هرگیرنده
مذکور جزا لازم آمد است بجهت فعل او که گرفتن صید است
پس مواخذه آن نخواهد کرد از غیر و دلیل علمای ما این است
که گرفتن صید سبب ضمان وجزا نمیشود درحق محرم مگر وقتیکه

آن گرفتن مفضي شود بهلاكت آن پس كشنده مذكور بسبب كشتن
آن در دست محرم مذكور فعل وي را سبب جزا گردانيده است پس
كشنده مذكور در معني مباشر علت العلت است پس ضمان وجزاي
آن بر وعايد خواهد شد * مسئله ۴۳ * محرم اگر ببرد گياه
حرم را كه سبز است يا ببرد درختي را كه مملوك كسي نيست
وهم خشك نباشد وهم درخت مذكور از جنس آن درخت نباشد
كه انسان آنرا مي نشاند از روي عادت پس بر وقيمت آن لازم
مي آيد بالاتفاق زيرا چه حرمت آن گياه ودرخت ثابت است
بسبب حرمت حرم چه پيغمبر صلعم فرموده است در حق حرم كه
لي دانا آگاه باشيد كه بريده نميشود گياه آن ونه بريده ميشود خار آن
وبايد دانست كه روزه داشتن بجاي قيمت آن گياه ودرخت
كفايت نميكند زيرا چه حرمت آن گياه ودرخت بجهت
حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قيمت مذكور ضمان
محل است ودر ضمان محل روزه را دخل نيست وجزء بن
نيست كه روزه در جزاي فعل است وبايد كه قيمت مذكور
را تصدق نمايد وبدهد بفقرا وبعد از دادن قيمت آن گياه
ودرخت او مالك آن ميشود چنانچه همين حكم است در حقوق

هباد و باید دانست که فروختن آن گیاه و درخت بعد از بریدن آن ویرا مکروه است زیراچه او مالک آن شده است بنا بر سببیکه محظور است از روی شرع پس اگر جایز داشته شود بیع آن بی کراهیت هر ایله مردمان جرات خواهند نمود در بریدن و فروختن آن ولیکن بیع آن جایز است مع کراهیت بخلاف صید چه بیع آن اصلا جایز نیست و بیان فرق میان گاه و درخت و میان صید در حکم بیع خواهد آمد انشاء الله تعالی و درختی که می نشاند آن را انسان از روی عادت پس آن مستحق امن نیست بنا بر اجماع و بنا بر آنکه بریدن آن گیاه و درخت حرام است که منسوب بحرم باشد و منسوب بروجه کمال نمیشود مگر وقتیکه منسوب بسوی غیر نباشد و درختی که می نشاند آن را انسان از روی عادت منسوب است بسوی غیر حرم که انسان است بجهت نشاندن او پس درختی که نشانده است آن را انسان در زمین حرم منسوب بحرم نیست بر وجه کمال و باید دانست که درختیکه نمی نشاند آنرا انسان از روی عادت اگر نشاند آنرا انسان پس آن بمنزله آن درخت شمرده میشود که می نشاند آن را

انسان از روي عادت * مسئله ٣٥ * درختيكه نهي نشانده آن را انسان اگر از خود رويد در حرم در زميني كه مملوك كسي است پس درينصورت بر قاطع آن دو قيمت لازم مي آيد يكي براي حرمت حرم ودوم براي مالك چنانچه دو قيمت لازم مي آيد بر كسيكه بكشد در حرم صيد يرا كه مملوك كسي است * مسئله ٣٦ * اگر ببرد كسي در حرم گياه خشك يا درخت خشك را پس بر وضمان وجزاي آن لازم نيست چه آن نامي نيست * مسئله ٣٧ * روا نيست چرانيدن دواب در گياه حرم ونه بريدن آن مگر گياهيكه آنرا اذخر ميگويند واين نزد طرفين رح است وابويوسف رح گفتست كه در چرانيدن دواب در گياه حرم باك نيست زيراچه دران ضرورت وحاجت است بجهت آنكه بازداشتن دواب ازان متعذر است و دليل طرفين رح اين است كه مرويست كه پيغمبر صلعم فرموده است كه بريدن بهشغر اعني بلب شتر مانند بريدن بداس است وجواب از دليل ابي يوسف رح اين است كه برداشتن گياه براي علف دواب از حل ممكن است پس در چرانيدن آن در گياه حرم ضرورت نيست بخلاف اذخر چه رسول خدا صلعم آنرا استثنا نموده

است پس جایزاست بریدن آن وهم چرانیدن آن بخلاف کماة

اعني سماروغ چه آن ازجمله نباتات نیست * مسئله ۳۸ *

در هر صورت که از صورتهاي جنايت مذکور مفرد یکدم لازم

مي آید پس در آن بر قارن دو دم لازم مي آید یکي بجهت حج و

دیگر بجهت عمره و شافعي رح گفته است که در صورتهاي مذکوره بر

قارن نیز یکدم لازم مي آید بنا بر آنکه قارن محرم است باحرام

واحد نزد شافعي رح و نزد علماي ما او محرم است بدو احرام پس

براو دو دم لازم خواهد شد مگر در صورتیکه تجاوز نماید از

میقات بدون احرام حج و عمره اعني احرام یکي ازان هم ننماید

از میقات پس درینصورت براو یکدم لازم مي آید زیرا چه

واجب نیست براو در میقات مگر احرام واحد و هرگاه

یک احرام هم نکرده در میقات پس لازم مي آید تاخیر واجب واحد

و بسبب تاخیر واجب واحد لازم نمي آید مگر جزاي واحد و درین

اختلاف زفر رح است * مسئله ۳۹ * اگر شریک شوند

دو محرم در کشتن صیدي پس بر هر واحد از آنها لازم مي آید

جزاي کامل زیرا چه هر واحد درینصورت جنایتي کرد لسبب کشتن

فوق دلالت است پس لازم خواهد شد جزاي متعدده بسبب تعدد جرم

جنایت * مسئله ۴۰ * اگر شریک شوند دو حلال در کشتن صید حرم پس بران دو جزای واحد لازم می آید زیرا چه جزا درینصورت عوض محل جنایت است نه بمقابل جنایت و محل درینصورت واحد است پس جزای واحد بعوض آن لازم خواهد شد چنانچه اگر دو کس قتل نمایند کسی را بخطا واجب میشود بران دو کس دیت واحد و بر هر واحد از آنها کفاره علیحده لازم می آید * مسئله ۴۱ * اگر بفروشد محرم صید را یا خرید کند آن را پس بیع درین هر دو صورت باطل است زیرا چه محرم اگر صیدرا زنده بفروشد پس این تعرض آن است و اگر بفروشد آن را بعد از کشتن آن پس درینصورت فروختن آن فروختن مردار است چه صید یکه بکشد آن را محرم مردار است پس بهر طور بیع آن جایز نیست * مسئله ۴۲ * هرکه بیرون کند آهوی را از حرم و بعد از ان بزاید آن آهو بچه ها را و بمیرد آن آهو و بچه های آن پس برا و جزای هر واحد از آنها لازم می آید زیرا چه صید حرم بعد از اخراج آن از حرم مستحق امن است شرعا لهذا رد آن واجب است بسوی مامن آن که حرم است و این استحقاق صفت شرعیست پس سرایت خواهد کرد

بسوی اولاد لهذا در صورت مذکوره برای هر یک از آهو و بچه های آن جزای علیحده لازم خواهد شد و اگر بعد از اخراج آن جزای آن ادا نماید اخراج کننده و بعد از ان بچه ها بزاید آن آهو پس درین صورت لازم نمی آید براو جزای بچه آن زیرا چه آهو مذکور بعد از ادای جزای آن مستحق امن باقی نمی ماند لهذا درین هنگام رد آن بضامن آن که حرم است براو واجب نیست زیرا چه جزای آن که بدل آن است بمنزله عین آنست و درین صورت ادای جزای آن نموده است پس بعد از ان چیزی دیگر لازم نخواهد شد والله اعلم

باب در بیان احکام تجاوز نمودن از میقات بغیر احرام * مسئله ا * کوفی اگر داخل شود در بستان بنی عامر و بعد از ان احرام نماید برای عمره پس اگر بازگشت نماید بسوی ذات عرق که میقات اهل کوفه است و در انجا تلبیه بگوید پس ساقط میشود از و دم که واجب میشود بر انسان بجهت تجاوز نمودن او از میقات خود و اگر بعد از بازگشت نمودن او بذات عرق تلبیه نگوید تا آنکه بمکه داخل شود وطواف نماید برای عمره پس براو دم لازم می آید و این نزد

ابيحنيفه رح است وصاحبين رح گفته اند که اگر کوفي مذکور
بعداز احرام نمودن از بستان مذکور باز گشت نمايد بذات
عرق درحاليکه محرم است پس براو هيچ لازم نمي آيد تلبيه
بگويد بعداز رسيدن بذات عرق يا نگويد وزفر رح گفتست
که دم براو لازم است خواه بعداز رسيدن بذات عرق تلبيه بگويد
يا نگويد زيرا چه جنايت او مرتفع نميگردد بسبب عود نمودن
او بذات عرق چنانچه اگر افاضه نمايد کسي از عرفات پيش
از ايام وبعداز ان عود نمايد بعرفات بعد از غروب آفتاب
پس بسبب عود نمودن او جنايت او مرتفع نميگردد
همچنين درينجا نيز ودليل علماي ما اين است که وي
از ميقات تجاوز نموده بود بغير احرام پس او ترک نموده بود
احرام را از ميقات وبعد از ان تدارک آن نمود در وقت آن
چه پيش از شروع نمودن او افعال عمره يا حج همه وقت آن
است پس ساقط خواهد شد دميکه بسبب تجاوز نمودن از
ميقات بدون احرام لازم ميشود بخلاف آنکس که افاضه
نمايد از عرفات وبعد از ان عود نمايد بعرفات بعد از غروب
آفتاب زيرا چه او تدارک متروک ننموده است در وقت آن بنابر

الچه سابق مذکور شده است ولیکن تدارک متروک در صورت
مذکوره نزد صاحبین رح حاصل میشود بسبب عود نمودن کوفی
مذکور بذات عرق در حالت احرام چه درین هنگام حق
میقات از و فوت نشد چنانچه در صورتیکه بحالت احرام
بگذرد از میقات درحالیکه ساکت است و نزد ابیحنیفه رح
تدارک آن حاصل میشود بسبب عود نمودن او بذات عرق در
حالت احرام بشرطیکه تلبیه بگوید در ذات عرق زیرا چه
عزیمت در احرام این است که از خانه خود احرام کند و هرگاه
بطریق رخصت جایز داشته شد تاخیر آن تا بمیقات پس
واجب است بر تاخیر کننده مذکور که قضا نماید حق آن را
باینطور که بعد از رسیدن بذات عرق تجدید تلبیه نماید
و همچنین اختلاف است در صورتیکه احرام حج نماید کوفی
بعد از تجاوز نمودن از میقات و بعد از این بازگشت نماید
بسوی میقات که ذات عرق است بطوریکه در صورت عمره
باز گشت نموده بود و اگر کوفی مذکور عود نماید بسوی
ذات عرق بعد از شروع نمودن او در طواف خانه کعبه و استلام
حجراسود پس درینصورت دم ازو ساقط نمی شود بالاتفاق

اگر عود کند از بستان مذکور بسوی ذات عرق پیش از احرام پس درینصورت دم ساقط میشود بالاتفاق و اینهمه که مذکور شد وقتی است که کوفی مذکور را اراده حج یا عمره باشد و اگر او داخل شود در بستان بنی عامر برای حاجتی پس میرسد زیرا که داخل شود در مکه بغیر احرام و درینصورت زیرا اگر بعد از رسیدن به بستان مذکور اراده حج یا عمره شود پس میقات او بستان مذکور است و او و صاحب بستان هرد و برابر اند زیرا چه بستان مذکور واجب التعظیم نیست پس بسبب قصد رفتن به بستان مذکور احرام واجب نیست و هرگاه داخل شد دران و لاحق شد باهل آن بستان بمنزله یکی از انها گشت و بستانی را جایز است که برای حاجت بمکه رود بغیر احرام پس همچنین کوفی مذکور را نیز جایز خواهد شد رفتن بمکه برای حاجت بلا وی احرام و باید دانست که انچه مذکور شد که بستان مذکور میقات وی است پس مراد از ان جمیع زمین حل است که واقع است میان آن و میان حرم چنانچه سابق مذکور شد است پس اگر کوفی مذکور با یکی از اهل بستان احرام نماید از حل و وقوف بعرفات نماید پس بر آنها هیچ لازم نمی آید زیرا چه آنها احرام

مذکور را فاسد کند باید که افعال آن عمره را تمام کند و
بعد ازان آن را قضا کند زیرا چه احرام لازم میشود پس این
چنان شد که فاسد کند حج را بعد از احرام و درینصورت بر او
واجب نمیشود دم بسبب تجاوز نمودن او از میقات بدون احرام
زیرا چه بر او قضاي آن حج و عمره لازم است پس وقت قضا احرام
آن از میقات خواهد کرد و بسبب آن این جنایت مجاوزت
نموده ن از میقات بغیر احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه
بسبب احرام نموده ن از میقات در قضاي آن حج و عمره حق میقات
که فوت شده است نیز قضا خواهد شد و هرگاه قضاي آن خواهد
شد پس سواي آن چیزي دیگر لازم نیست و بنا بر قیاس قول زفر
رح دم مذکور از و ساقط نمیشود چنانچه همین اختلاف است
در حق کسیکه حج او فوت شود و ایام حج باقیماند و آنکس
بغیر احرام تجاوز نماید از میقات و در حق کسیکه تجاوز
نماید از میقات بغیر احرام و بعد ازان احرام حج نماید و
بعد ازان آن حج را فاسد گرداند یعني درینصورتها نزد
زفر رح دم مجاوزت از میقات بغیر احرام بر و لازم مي آید
و بسبب قضا نمودن آن حج و عمره ساقط نمیشود و نزد علماي

ما ساقط میشود ونزد فرح این جنایت را قیاس میکنند بر
محظورات دیگر ودران دمیکه واجب میشود بسبب
قضا نمودن آن حج وعمره که دران محظورات واقع شده بوده
آن دم ساقط نمیشود وهمچنین ساقط نمیشود دمیکه واجب
میشوده بسبب مجاوزت نمودن از میقات بغیر احرام وعلمای
ما میگویند که قیاس آن بر محظورات دیگر معقول نیست
زیراچه بسبب احرام نمودن از میقات در وقت قضای آن حج و
عمره حق میقات نیز قضا نموده میشود پس جنایت مجاوزت
مرتفع میگردد بخلاف محظورات دیگر چه بسبب قضا نمودن
آن حج وعمره مرتفع نمیگردد پس فرق واضح شد * مسئله ۴ * مکی
اگر خارج شود از حرم وبعد ازان اراده حج نماید واحرام کند
وعود نکند بحرم ووقوف بعرفات نماید پس براو یک
گوسفند لازم می آید زیراچه میقات او حرم است
واو ازان تجاوز نموده است بغیر احرام پس اگر عود کند بسوی
حرم وتلبیه بگوید یا نگوید پس دران اختلاف است بروجهیکه
مذکور شد در حق آفاقی * مسئله ۵ * متمتع اگر بعد از
فراغت از عمره خارج شود از حرم واحرام حج نماید ووقوف

بعرفات کند پس بر او دم لازم می آید زیرا چه او هرگاه داخل
شد در مکه و افعال عمره را بجا آورده بمنزله مکی گشت و
میقات مکی حرم است و او تجاوز نموده است از میقات خود
بغیر احرام پس دم لازم خواهد شد بر او پس اگر باز آید
بحرم پیش از آنکه وقوف بعرفات نماید و تلبیه بگوید در
حرم پس بر او هیچ چیز لازم نیست و دریصورت نیز اختلاف
است بر وجهیکه مذکور شد در حق آفاقی والله اعلم

باب در بیان اضافت احرام بسوي احرام

دیگر * مسئله ۱ * مکی اگر احرام عمره نماید و یک شوط
طواف نماید برای آن وبعد از آن احرام حج نماید پس
ابو حنیفه رح گفتنست که دریصورت مکی مذکور را لازم
است که بالفعل ترک کند حج را و بروی دم واجب میشود بسبب
ترک نمودن حج و بر او لازم است که در صورت ترک نمودن
حج حج و عمره نماید و ابو یوسف و محمد رح گفته اند که
درصورت مذکوره واجب نزد علمای ما این است که ترک کند
عمره را و قضا کند آنرا و بر او دم واجب میشود بسبب ترک عمره
و دلیل ابی یوسف و محمد رح این است که مکی را ترک نمودن

یکی از حج و عمره لازم است زیرا چه جمع نمودن میان حج
و عمره در حق مکی غیر مشروع است و ترک عمره اولی است
چه آن ادنی است از روی رتبه و اعمال آن قلیل است به نسبت
اعمال حج و قضای آن آسان است بجهت آنکه عمره موقت
نیست بلکه عمره نمودن در هر وقت روا است و اگر احرام
عمره نماید مکی و بعد از آن احرام حج نماید بی آنکه از
افعال عمره چیزی بعمل آورده باشد پس درینصورت نیز همان
حکم است که در صورت اول مذکور شد بنا بر وجهیکه مذکور
شد پس اگر مکی بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و
بعد از آن احرام حج نماید پس درینصورت لازم است ویرا
که ترک کند حج را بالاتفاق زیرا چه چهار شوط اکثر اجزای
طواف است و اکثر شی بمنزله کل آنست پس درینصورت ترک
نمودن عمره متعذر است چنانچه ترک آن متعذر است در
صورتیکه فراغت نماید از عمره و دلیل ابیحنیفه رح یکی
این است که در صورت مذکوره احرام عمره موکد شده است
بسبب ادا نمودن بعضی از افعال آن و احرام حج موکد نشده است
و ترک نمودن غیر موکد آسان است به نسبت ترک نمودن

موکد و دوم این است که در ترک نمودن عمره بعد از شروع دران ابطال عمل لازم می آید و در ترک نمودن حج ابطال عمل لازم نمی آید و جز این نیست که دران باز ماندن از عمل است وباید دانست که براودم لازم می آید هرکدام را که ترک نماید زیرا چه او حلال گشت پیش از وقت آن بسبب آنکه متعذر شد تمام نمودن افعال آن پس او در معنی محصر گشت ولیکن در صورت ترک نمودن عمره براو قضای عمره است فقط و درصورت ترک نمودن حج قضای حج و ادای عمره لازم می آید زیرا چه او مانند کسی است که حج او فوت شود و بر آنکس حج و عمره لازم می آید واگر مکی مذکور ترک ننماید هیچ یکی از حج و عمره را بلکه افعال هردو را بجا آورد ادا میشود هردو زیرا چه او بجا آورد افعال آن حج و عمره را بطوریکه التزام آن نموده بود ولیکن بجا آوردن هردو درحق او منهی است ومعهذا اگر هردو را بجا آورد صحیح میشود زیرا چه نهی مانع تحقق فعل نیست بنابر قاعده علمای ما که مقرر است در موضع خود و درینصورت براو دم لازم می آید بسبب جمع نمودن او میان حج وعمره زیرا چه بسبب نمودن حج و عمره نقصان راه می یابد درعمل بجهت ارتکاب منهی عنه ربباید دانست

بلکه این دم در حق مکی برای جبر نقصان است و در حق آفاقی برای ادای شکر است * مسئله ۲ * هرکه احرام حج نماید و بعد از آن در روز عید احرام حج دیگر نماید پس اگر پیش از احرام دیگر حلق نموده باشد بجهت احرام اول واجب میشود بر او حج و هیچ چیز بر او لازم نمی آید و اگر پیش از احرام دیگر حلق نموده باشد بجهت احرام اول حج دیگر بر او واجب میشود و در ینصورت اجتماع میان دو احرام حج لازم می آید و آن بدعت است پس اگر حلق نماید بعد از احرام دوم بر او دم لازم می آید بالاجماع زیراچه این حلق نمودن اگرچه منسکی از مناسک احرام اول است ولیکن آن جنایت است در حق احرام دوم زیراچه این حلق به نسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شده است و اگر حلق نکند تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس در ینصورت دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح زیراچه او در ینصورت تاخیر کرده است حلق را از وقت آن در حق احرام اول و بسبب تاخیر حلق از وقت آن دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح در ینصورت هیچ چیز بر او لازم نمی آید بنا بر انچه مذکور شده است در باب جنایت در حج و هرگاه چنین است پس بنا بر

مذهب ابیحنیفه رح حلق کردن بعد از احرام دوم ونکردن
آن هر دو برابر است وبنابر مذهب صاحبین رح حلق نمودن
بعد از احرام دوم شرط لزوم دم است * مسئله ۳ * هرکه
فراغت نماید از افعال عمره مگر حلق وپیش از حلق نمودن
احرام نماید برای عمره دیگر پس براو دم لازم می آید
بجهت احرام نمودن او برای عمره پیش از وقت آن چه او جمع
نمود میان دو احرام عمره وآن مکروه است پس دم لازم
خواهد شد واین دم برای جبر وکفاره است * مسئله ۴ * هرکه
احرام حج نماید وبعد از آن احرام عمره نماید هر دو لازم میشود
براو زیرا چه جمع نمودن میان حج وعمره مشروع است در حق
آفاقی وکلام در حق وی است پس او درینصورت قارن میگردد
ولیکن طریق سنت را مرعی نداشت لهذا تارک سنت میشود و
اگر او وقوف بعرفات نماید درحالیکه افعال عمره بجا
نیاورده است پس عمره متروک میگردد زیرا چه ادا نمودن
عمره بنابنطور که افعال عمره را بعد از حج بعمل آرد غیر
مشروع است ولیکن باید دانست که بمجرد متوجه شدن او
بسوی عرفات عمره متروک نمیشود بلکه وقتی متروک میشود

که او وقوف بعرفات نماید * مسئله ० * هرکه طواف
قدوم نماید براي حج وبعد از ان احرام عمره نماید وحج وعمره
هردو را بجا آرد پس هردو لازم است وبر او دم لازم مي آيد
بجهت جمع نمودن او ميان حج وعمره زيرا چه جمع نمودن
ميان حج وعمره مشروع است بنابر انچه سابق مذكور شد پس
در صورت مذكوره احرام هردو صحيح است زيرا چه طواف
قدوم سنت است وركن حج نيست لهذا اگر ترك كند آنرا كسي بر
او هيچ لازم نمي آيد پس پيش از بجا آوردن ركن حج ممكن است
ويرا كه افعال عمره بجا آرد وبعد از ان حج نمايد لهذا اگر
در صورت مذكوره هردو را ادا نمايد جايز است وبر او دم لازم
مي آيد براي جمع نمودن ميان حج وعمره وبايد دانست كه اين
دم براي جبر نقصان است وهمين صحيح است زيرا چه او
دريتصورت بنا نموده است افعال عمره را بر افعال حج مي وجه و
مستحب است ويرا كه در ينصورت ترك نمايد عمره را زيرا چه
احرام حج موكد شده است بسبب بجا آوردن بعض اعمال حج
چه طواف قدوم را او بجا آورده است بخلاف آنكه طواف
قدوم ننموده باشد براي حج پس اگر ترك كند عمره را چنانچه مستحب

است باید که قضا کند آنرا چه شروع در آن صحیح شده است و در یک صورت
بر او دم لازم می آید برای ترک نمودن عمره * مسئله ۶ * اگر
آفاقی احرام عمره نماید در روز عید یا در روزی از ایام تشریق
پس آن عمره لازم می شود مر او را زیرا چه جمع نمودن میان حج و
عمره مشروع است در حق آفاقی ولیکن لازم است وی را که ترک نماید
این عمره را زیرا چه ادا نموده است رکن حج را پس در عمره مذکوره
بنای افعال عمره بر افعال حج لازم می آید من کل وجه و نیز عمره
نمودن در این ایام مکروه است بنحوی که انچه مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی پس لازم است وی را که ترک نماید این عمره را پس
اگر ترک نماید آنرا بر او دم لازم می آید بسبب ترک آن و هم
واجب است بر او که قضا نماید آنرا بجهت آنکه جمع نموده ان
میان حج و عمره در حق او و مشروع گشته است بجهت ادا کردن عمره در
بعد آنکه عمره را ادا میشود و زیرا چه کراهیت ادای لغیره است
این است که او در این ایام مشغول می باشد باقی افعال
حج پس مشروع است که آن وقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت
تعظیم حج و بر او دم لازم است بجهت آنکه جمع نموده ایشان
حج و عمره را در احرام یا در باقی افعال حج وقتیکه ...

هم نيز براي جبر نقصان است زيرا چه جمع نمودن ميان حج و عمره بطور مذکور خلاف سنت است وبعضي گفته اند که اگر کسي حلق نمايد براي حج و بعد از ان احرام عمره نمايد ترک نکند آن عمره را بنا بر انچه فهميده ميشود از ظاهر عبارت مبسوط و بعضي گفته اند که ترک کند عمره را براي احتراز نمودن از چيزيکه منهي است و فقيه ابو جعفر گفتست که مشايخ ما رح باين فتوي داده اند * مسئله ٧ * اگر فوت شود حج شخصي وبعد از ان احرام حج يا عمره نمايد آن شخص پس بايد که ترک کند آنرا زيرا چه کسي که حج او فوت ميشود لازم است ويرا که افعال عمره بجا آورده حلال شود بي آنکه احرام نمايد براي عمره بنا بر انچه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالى در باب فوايت پس اگر احرام نمايد براي عمره ديگر لازم مي آيد که او جمع کرده ميان دو عمره باعتبار افعال لهذا لازم است ويرا که آن عمره را ترک نمايد چنانچه همين حکم است در صورتيکه احرام دو عمره نمايد کسي و شخص مذکور اگر احرام حج نموده باشد لازم مي آيد که جمع کرد ميان دو حج باعتبار احرام لهذا لازم است مر او را که ترک نمايد آن

حج را چنانچه اگر احرام دو حج نماید کسی ولیکن بر شخص مذکور در صورت مذکوره قضاي آن حج یا عمره که ترک کرده است آنرا واجب است بجهت صحیح شدن شروع دران وهم براو دم لازم است بسبب ترک نمودن آن بحلال شدن پیش از وقت والله اعلم

باب در بیان احصار وآن عبارت است از اینکه محرم را عارضه از اداي حج در پیش شود که بسبب آن براي حج رفتن نتواند چون عدو و بیماري مثلا واین محرم را محصر میگویند بفتح صاد * مسئله ۱ * محرم اگر محصر شود بسبب عدو یا بیماري که مانع است ویرا از ادا نمودن حج پس جایز است ویرا که حلال شود وشافعي رح گفتست که احصار متحقق نمیشود مگر بسبب عدو زیرا چه حلال شدن بفرستادن هدي مشروع نیست مگر در حق کسیکه محصر شود براي تحصیل نجات از دست عدو وبسبب حلال شدن نجات مي یابد از دست عدو نه از بیماري ودلیل علماي ما این است که لفظ احصار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن بر احصار بسبب بیماري صحیح است با جماع چه اهل لغت

میگویند که احصار بسبب بیماری گفته میشود و بسبب عدو حصر گفته میشود وجواب شافعی رح این است که حلال شدن پیش از وقت آن برای دفع حرج است یعنی اگر محصر را حلال شدن جایز نباشد باید که او تا مدت دراز در حالت احرام بماند واین حرج است وحلال شدن پیش از وقت آن مشروع شده است برای دفع این ودر حالت احرام تا مدت دراز ماندن اشد حرج است در حق بیمار وهرگاه جایز باشد مر محصر را حلال شدن پس باید او را که بفرستد گوسفندی را بدست شخصی برای ذبح کردن در حرم وبگوید آنشخص را که در فلان تاریخ این را در حرم ذبح کن واز شخص مذکور وعده آن بگیرد وبعد ازان هرگاه آن تاریخ بگذرد حلال شود وبدانکه وجه فرستادن آن گوسفند در حرم این است که ذبح کردن این گوسفند قربت وعبادت است وذبح کردن گوسفند وریختن خون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان خاص ومکان خاص چنانچه سابق مذکور شده است پس بدون آن زمان ومکان خاص ذبح آن قربت وعبادت واقع نخواهد شد ودر صورتیکه ذبح آن قربت واقع نشود حلال

شدن بسبب آن متحقق نخواهد شد چنانچه قول خدایتعالی
در قرآن مجید که حلق نکنید سرهای خود هارا تا آن زمانکه
برسد هدی بمحل خود براین دلالت میکند چه هدی اسم آن
چیزاست که فرستاده شود بسوی حرم وشافعی رح گفتست
که ذبح آن گوسفند که در صورت احصار است واجب
است ومقید ومخصوص بحرم نیست زیراچه آن مشروع شده
است بطریق رخصت برای تخفیف واگر مقید شود ذبح کردن
آن بحرم تخفیف حاصل نمیشود وعلمای ما درجواب این
میگویند که مقصود ازین مطلق تخفیف است نه نهایت تخفیف
وبسبب حلال شدن بفرستادن هدی مطلق تخفیف
حاصل است وبدانکه محصر را فرستادن هدی لازم است
خواه آن هدی گوسفند باشد یا شتر یا گاو وحاصل آنکه
فرستادن گوسفند نیزجایز است زیراچه درنص قرآن ذکر هدی
آمده است وآن شامل است مرگوسفند را نیز وبدانکه مراد از
فرستادن گوسفند این نیست که گوسفند معین را بفرستد
چه این گاهی متعذر میشود بلکه جایز است ویراکه قیمت
آنرا بفرستند تا بآن قیمت گوسفند یرا خریده درحرم ذبح کنند

شخص مذکور و باید دانست که بر محصر واجب نیست که حلق
یا قصر نماید برای حلال شدن و این قول ابیحنیفه و محمد رح
است و ابو یوسف رح میگوید که واجب است براو زیرا چه
پیغمبر صلعم حلق نموده است در سال حدیبیه و امر کرد اصحاب
خود را بآن وه ران سال پیغمبر صلعم مع اصحاب خود محصر
بود نه ومعهذا اگر او حلق یا قصر نکند چیزی لازم نمیشود
براو نزد ابی یوسف رح و دلیل طرفین رح این است که قربت
و عبادت شدن حلق معلوم نشده است مگر در صورتیکه مرتب
بر افعال حج باشد پس بدون ادای حج قربت نخواهد شد و فعل
نبی صلعم و اصحاب وی برای آن بود که تا ظاهر شود بر مردمان
که عزم آنها درست و محکم است برای برگشتن * مسئله ۲ *
قارن اگر محصر شود پس لازم است براو که دو هدی فرستد زیرا چه
او محتاج است باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یک
هدی فرستد قارن تا که حلال شود از احرام حج و باقی ماند
در حالت احرام عمره حلال نمیشود از هیچ یکی از دو احرام
زیرا چه حلال شدن از هر دو احرام در یک حالت مشروع است
* مسئله ۳ * جایز نیست ذبح کردن هدی احصار مگر

در حرم نیز جایز است ذبح نمودن آن پیش از روز عید نزد
ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که جایز نیست ذبح
نمودن دم احصار مر محصر را مگر در روز عید در صورتیکه
احصار او از حج باشد و اگر احصار او از عمره باشد پس
جایز است ویرا ذبح نمودن آن هر وقتیکه خواهد و دلیل صاحبین
رح این است که دم احصار حج مانند دم تمتع و قران است
و ذبح نمودن دم تمتع و قران جایز نیست پیش از
روز عید و نیز ذبح نمودن دم احصار مذکور سبب حلال شدن
است مانند حلق و حلق جایز نیست پیش از روز عید و دلیل
ابیحنیفه رح این است که دم احصار واجب است بطریق کفاره
و جبر نقصان لهذا خوردن گوشت جایز نیست مر محصر را
پس ذبح نمودن آن مختص خواهد شد بمکان نه بزمان مانند
جمله دمهای کفاره بخلاف دم تمتع و قران چه آن دم کفاره
نیست و بخلاف حلق چه حلال شدن بسبب آن در وقت خود
است و معظم افعال حج که وقوف بعرفات است منتهی میشود
آن و در اینحال حلال شدن بسبب ذبح نمودن دم
احصار پیش از وقت آنست پس قیاس این

بر حلق مع الفارق است * مسئله ۴ * محصر از حج اگر حلال

شود پس برا و لازم میشود حج و عمره بجهت آنکه چنین مرویست

از ابن عباس و ابن عمر رض و بجهت آنکه حج واجب میشود

بطریق قضا و برای صحت شروع در این عمره واجب میشود براو

بجهت آنکه او مانند کسی است که حج او فوت شده

باشد * مسئله ۵ * بر محصر از عمره واجب نیست مگر قضای

آن و بدانکه احصار از عمره متحقق میشود نزد علمای ما

و امام مالک رح میگوید که متحقق نمیشود زیرا چه عمره موقته

نیست و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم و اصحاب

وی محصر شده بودند در حدیبیه و آنها احرام عمره نموده

بودند فقط و دوم این است که در صورت احصار از حج حلال شدن

مشروع شده است بسبب دفع حرج و این سبب موجود است در

احرام عمره و هرگاه ثابت شد که احصار از عمره متحقق

میشود پس در صورتیکه احصار از آن متحقق شود در حق کسی قضای

آن براو واجب خواهد شد وقتیکه حلال شود چنانچه در صورت احصار

از حج قضای حج واجب میشود * مسئله ۶ * قارن اگر

محصر گردد و پس بر او یک حج و دو عمره لازم می آید اما لزوم

یک حج و یک عمره پس آن بنابر وجهی است که سابق مذکور شد و اما لزوم عمره دیگر پس آن بجهت آنست که او از حج و عمره بیرون شده است بعد از انکه شروع نموده بود و ان صحیح شده بود * مسئله ۷ * قارن اگر فرستد هدی را بدست شخصی و وعده بگیرد از او باینکه در فلان روز ذبح خواهد کرد آن را و بعد از ان زایل شود احصار پس اگر زایل شود احصار در وقتیکه دران اینقدر فرصت نباشد که ادا نماید حج را و در یابد هدی را پس درینصورت لازم نیست بر او که متوجه شود برای ادای حج زیراچه انچه مقصود ازان است درینصورت حاصل نمیشود بلکه باید که صبر کند تا آن زمانکه حلال گردد بسبب ذبح نمودن هدی که فرستاده است آنرا و معهذا اگر متوجه شود باراده اینکه افعال عمره بجا آورده حلال خواهد شد پس این جایز است و یرا زیراچه حج او فوت شده است و کسیکه حج او فوت میشود افعال عمره بجا آورده حلال میشود و اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه دران ادای حج و هدی را ک توانند کرد لازم میشود بر او که متوجه شود برای ادای حج زیراچه عجزی که بسبب مانع از ادای حج عارض شده بود زایل

گشت پیش از انکه خلف وعوض آنرا بعمل آورده باشد پس
درینصورت هرگاه روانه شود و هدي خود را سلامت بیابد پس
آنرا هرچه خواهد کند زیرا چه آن هدي ملکه او است و آنرا
براي مقصودي معین نموده بود که استغنا ازان حاصل گشت و
اگر احصار را زایل گردد در وقتیکه دران ادراک هدي تواند
کرد نه اداي حج پس درینصورت حلال خواهد شد بسبب عجز
او از اداي اصل و اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه دران
اداي حج تواند کرد نه ادراک هدي باینطور که وعده گرفته
باشد از برنده هدي که ذبح کند آنرا بتاریخ هفتم شهر ذیحجه
پس درینصورت نیز جایز است ویرا که حلال شود بنا بر
استحسان و زفر رح گفته است که درینصورت ویرا جایز
نیست که حلال شود و همین موافق قیاس است زیرا چه او
درینصورت قادر است بر اصل که حج است پیش از حاصل
کردن مقصود از بدل که هدي است و باید دانست که این تقسیم
وتردید که مذکور شد بنا بر قول صاحبین رح درست نمیشود در حق
کسیکه محصر باشد از حج زیرا چه ذبح نمودن دم احصار حج نزد
اوشان جایز نیست مگر در روز عیده پس هرکه خواهد یا فتن

حج را خواهد یافت هدی را نیز و جز این نیست که تقسیم مذکور
درست میشود در حق محصر مذکور بنا بر قول ابی حنیفه رح و در حق
محصر از عمره درست است بالاتفاق چه ذبح نمودن دم احصار
از عمره موقت نیست بروز عید بالاتفاق و باید دانست که وجه
استحسان این است که در صورت مذکوره اگر لازم کرد انیده
شود بر او که متوجه شود برای ادای حج هر اینه مال او ضایع خواهد شد
زیرا چه شخصی که بدست او هدی فرستاداست ذبح خواهد کرد
آن را بیفایده چه مقصود آن از آن حاصل نخواهد شد و حرمت مال
مانند حرمت ذات انسان است و باید دانست که در صورت
مذکوره محصر مذکور مختار است اگر خواهد صبر کند
در مکانیکه محصر شده است در ان یا در غیر آن تا آن زمان که هدی
وذبح کرده شود از جانب او پس او در ین هنگام حلال گردد
و اگر خواهد متوجه شود بسوی ادا نمودن عبادتیکه التزام آن
نموده بود بسبب احرام و ادا نماید آن را و این افضل است چه در ین وفا
نمودن چیزی است که وعده آن نموده بود * مسئله ۸ * هر که
بعد از وقوف بعرفات محصر کرده پس او در حقیقت محصر نیست
زیرا چه درین هنگام بسبب احصار حج او فوت نمیشود * مسئله ۹ *

هرکه محصر شود در مکه و بسبب احصار طواف خانهٔ کعبه و وقوف بعرفات نتواند کرد پس او محصر است زیرا چه درحق او متعذر است اتمام حج پس او مانند کسی است که محصر شود در زمین حل واگر او قادر باشد بر یکی از طواف و وقوف بعرفات پس هر بین دو صورت او محصر نیست اما در صورت اول پس بجهت آنکه قایت الحج حلال میشود بسبب طواف و در صورتیکه قادر نباشد بر طواف پس دم قایم مقام آن میشود و درینصورت بسبب دم حلال میشود و اصل همان طواف است در حق او و هرگاه او بر طواف قادر باشد محصر نخواهد شد و اما در صورت دوم پس بنا بر وجهی است که در مسئلهٔ اول مذکور شد و بعضی گفته اند که درین مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان ابی یوسف رح باینطور که امام ابوحنیفه رح میگوید که محرم محصر نمیشود در حرم و ابو یوسف رح میگوید که اگر عدو غالب شود بر مکه حتی که حایل شود عدو میان محرم و میان خانهٔ کعبه پس درینصورت احصار متحقق میشود ولیکن این بیان اختلاف صحیح نیست و صحیح همان است که اول مذکور شد والله اعلم

باب در بیان فوت شدن حج

* مسئله ۱ * هرکه احرام حج نماید وبعد ازان اتفاق وقوف بعرفات نا فتد تا فجر روز عید پس حج او فوت میشود بجهت آنکه سابق مذکور شده است که وقت وقوف بعرفات تا فجر روز عید است ودرین هنگام برا وواجب است که طواف خانه کعبه وسعی میان صفا ومروه نموده حلال شود ودر سال آینده قضاي حج نماید وبرا ودم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکرا وقوف بعرفات اتفاق نشود ودر شب عید نیز وقوف بعرفات اتفاق نه افتد پس حج او فوت میشود ولازم است ویرا که عمره نموده حلال شود ودر سال آینده حج نماید وعمره عبارت است از طواف وسعي وبجهت آنکه هرگاه احرام صحیح ومنعقد گردد پس خروج ازان متصور نیست مگر بادای حج یا عمره چنانکه اگر کسي احرام مبهم کند ودر تلبیه گوید اللهم لبیک وتعیین حج وعمره ننماید ودر دل هم نیت یکي ازان دو نکند پس خروج او از احرام متصور نمیشود مگر باداي یکي از دو نسک ودر صورت مذکوره اداي حج متصور نیست پس اداي عمره برا ولازم است وبرا و دم لازم نیست زیرا چه او حلال شد بسبب افعال عمره وافعال

عمره بعد رجعت او که فائت اشهر است بمنزلهٔ دم است که رجعت مقتضی پس جمع نبوده نمیشود میان آن هرد و اصحی افعال عمره ورم

* مسئله ۲ * عمره بفوت نمیشود چه آن جائز است در جمیع ایام سال مگر در پنج روز از ایام سال و آن پنج روز روز عرفه و عید اضحی و سه روز ایام تشریق است چه درین روزها عمره مکروه است بجهت آنکه مرویست که عایشه رض مکروه داشته است عمره را درین روزهای پنجگانه و بجهت آنکه این روزها ایام حج است پس این روزها برای حج متعین است واز ابی یوسف رح مرویست که او مکروه نمی داشت عمره را در روز عرفه پیش از وقت زوال زیرا چه وقت رکن حج میرسد بعد از وقت زوال در روز عرفه قبل از آن و مذهب ظاهر همانست که اول مذکور شد ولیکن معهذا اگر عمره کند کسی درین روزها صحیح میشود و او محرم میماند برای عمره درین روزها زیرا چه کراهیت آن درین روزها لغیره است بجهت تعظیم امر حج و هم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس بباید که حالصل برای حج باشد پس شروع او با کراهیت صحیح خواهد بود

* مسئله ۳ * عمره سنت است و شافعی رح گفته است که

باب در بیان فوت شدن حج

* مسئله ۱ * هرکه احرام حج نماید و بعد ازان اتفاق وقوف بعرفات نا فتد تا فجر روز عید پس حج او فوت میشود بجهت آنکه سابق مذکور شده است که وقت وقوف بعرفات تا فجر روز عید است و درین هنگام برا او واجب است که طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه نموده حلال شود و در سال آینده قضای حج نماید و برا او دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکرا وقوف بعرفات اتفاق نشود و در شب عید نیز وقوف بعرفات اتفاق نه افتد پس حج او فوت میشود و لازم است ویرا که عمره نموده حلال شود و در سال آینده حج نماید و عمره عبارت است از طواف و سعی و بجهت آنکه هرگاه احرام صحیح و منعقد گردد پس خروج ازان متصور نیست مگر باداي حج یا عمره چنانکه اگر کسي احرام مبهم کند و در تلبیه گوید اللهم لبیك و نیت حج و عمره ننماید و در دل هم نیت یکي ازان دو نکند پس خروج او از احرام متصور نمیشود مگر باداي یکي از دو نسک و در صورت مذکوره اداي حج متصور نیست پس اداي عمره برا او لازم است و برا او دم لازم نیست زیرا چه او حلال شد بسبب افعال عمره و لهذا له

عمره کند رخصت او که فلیتا لعمها است بینهم است که رخصت مطلق
پس جمع نبوده نمیشود میان آن عمره و اخیر افعال عمره و رم
* مسئله ۲ * عمره بفوت نمیشود چه آن جایز است در جمیع
ایام سال مگر در پنج روز از ایام سال و آن پنج روز روز عرفه
و عید اضحی و سه روز ایام تشریق است چه درین روزها عمره
مکروه است بجهت آنکه مرویست که عایشه رض مکروه
داشته است عمره را درین روزهای پنجگانه و بجهت آنکه
این روزها ایام حج است پس این روزها برای حج متعین است و از
ابی یوسف رح مرویست که او مکروه نمی داشت عمره را
در روز عرفه پیش از وقت زوال زیرا چه وقت رکن حج میرسد بعد از
وقت زوال در روز عرفه قبل از آن و مذهب ظاهر همان است که اول
مذکور شد و لیکن مع هذا اگر عمره کند کسی درین روزها
صحیح میشود و او محرم میماند برای عمره درین روزها زیرا چه
کراهیت آن درین روزها لغیره است بجهت تعظیم امر حج
و هم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس بباید که
خالص برای حج باشد پس شروع او با کراهیت صحیح خواهد بود
* مسئله ۳ * عمره سنت است و نزد شافعی رح فریضه است

فرض است و بر آنچه پیغمبر صلعم فرموده است که عمره فرض است
مانند حج و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که
حج فرض است و عمره نفل است و دوم این است که عمره موقت نیست
و به نیت غیر ادا کرده میشود چنانچه در صورتیکه فوت شود
حج کسی چه او در ینصورت عمره می نماید بنابر آنچه مذکور
شد حاصل آنکه وبرا نیت حج بود نه نیت عمره و این احکام دلالت
میکند بر اینکه عمره نفل است و حدیثیکه شافعی رح آورده
استکه عمره فرض است مانند حج پس جواب آن این است
که میان این حدیث و میان حدیثیکه علمای ما آورده اند
تعارض است و با وجود این تعارض فرضیت ثابت نخواهد شد
پس تاویل آن ضرور است و تاویل آن این است که فرض بمعنی
تقدیر است در حدیث مذکور یعنی اعمال عمره مقدر است
مانند اعمال حج * مسئله ۲ * عمره عبارت است از طواف
خانه کعبه و سعی نمودن میان صفا و مروه چنانچه مذکور
شد در باب تمتع والله اعلم

باب در بیان حج نمودن انسان از جانب
غیر * مسئله ۱ * قاعده نزد اهل سنت و جماعت این

است که جایز است مر انسان را که بگرداند ثواب عمل
خود را برای غیر خواه آن عمل روزه باشد یا نماز یا صدقه
باشد یا غیر آن و وجه جواز آن این است که پیغمبر صلعم قربانی
نمود دو قوچ را املح یکی را برای ذات خود و دیگری را برای
امت خود که ایمان آورده باشند بوحدانیت خدا تعالی
و برسالت پیغمبر او صلعم پس ازین معلوم شد که انسان را
گردانیدن ثواب عمل خود برای غیر جایز است چه پیغمبر
صلعم بامت خود بخشید ثواب قربانی نمودن قوچ را
که عمل وی است و بباید دانست که عبادات بر چند
نوع است یکی عبادت مالی فقط چون ادای
زکات مال دوم عبادت بدنی فقط چون نماز و
سیوم عبادتی است که ببدن و بمال هر دو تعلق دارد چون حج و
و در نوع اول نیابت جاری است در هر دو حال یعنی در حالت
صحت و اختیار و در حالت ضرورت و بیماری زیرا چه مقصود از
عبادت مالی دادن مال است و آن حاصل میشود از فعل نایب
نیز و در نوع دوم نیابت جاری نیست در هیچ حال زیرا چه
مقصود از آن رنج و مشقت دادن است بر نفس و آن حاصل نمیشود

از فعل نایب و در نوع سیوم نیابت جاری میشود در وقت عجز و
ضرورت و جاری نمیشود در وقت قدرت زیرا که در ان جهت
مالی و جهت بدنی هردو متحقق است پس در ان در حالت عجز
نیابت جاری خواهد شد بنا بر جهت اول و جاری نخواهد شد
در حالت قدرت بنا بر جهت دوم و باید دانست که شرط جواز
حج نمودن انسان از جانب غیر این است که آن غیر همیشه عاجز
باشد تا دم مرگ زیرا که حج نمودن در تمامی عمر یکبار فرض
است پس وقت آن تمام عمر است پس عجز از ان متحقق
میشود اگر وقتیکه حالت عجز ممتد بشود تا دم مرگ

* مسئله ۲ * در حج نفل نیابت جایز است در حالت قدرت
نیز زیرا که در باب نفل وسعت است و بعد از ان باید دانست که
محمد رح میگوید که در صورتیکه حج نماید انسان از جانب
غیر حج واقع میشود از حج کننده و ثواب نفقه آن میشود مر
آن غیر را که امر کرده است آن انسان را بحج نمودن از جانب
او و عین حج از جانب آن غیر واقع نمیشود زیرا که حج عبادت
بدنی است و در صورت عجز انفاق یعنی خرج دادن قایم
مقام حج نموده میشود مانند فدیه در باب روزه پس ساقط

میشود حج از زمه امر کننده وظاهر روایت این است که درصورت
مذکوره حج واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه براین دلالت
میکند احادیثیکه درینباب وارد شده است چون حدیث
خثعمیه چه پیغمبر صلعم فرموده است خثعمیه را که حج بکن از
جانب پدر خود وعمره بکن از جانب او * مسئله ۳ *
اگر شخصی را امر کنند دوکس باینکه از جانب هر واحد
از انها حج فرض نماید واو از جانب هر دو کس احرام حج
نماید پس درینصورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج
کننده نه از جانب هیچ یکی از انها زیرا چه هر واحد از انها
امر کرده بود مر آنشخص را باینکه حج نماید از جانب
او فقط وبگرداند آن حج را برای وی خالصا بغیر اشتراک وشخص
مذکور مخالفت آن نمود وممکن نیست که آن حج واقع شود از جانب
یکی ازان دوکس چه یکی اولی نیست از دیگری پس بالضرورت
از جانب مامور واقع خواهد شد وبعد ازان اگر خواهد آن شخص که
بگرداند آن حج را برای یکی ازان دوکس پس آن نیز ممکن نیست
بخلاف آنکه اگر شخصی حج نماید از جانب پدر ومادر
هردو چه آن شخص را میرسد که بگرداند آن حج را برای یکی از

از فعل نایب و در نوع سیوم نیابت جاری میشود در وقت عجز و ضرورت و جاری نمیشود در وقت قدرت زیرا چه در ان جهت مالی و جهت بدنی هردو متحقق است پس در ان در حالت عجز نیابت جاری خواهد شد بنا بر جهت اول و جاری نخواهد شد در حالت قدرت بنا بر جهت دوم و باید دانست که شرط جواز حج نمودن انسان از جانب غیر این است که آن غیر همیشه عاجز باشد تا دم مرگ زیرا چه حج نمودن در تمامی عمر یکبار فرض است پس وقت آن تمام عمر است پس عجز از ان متحقق نمیشود مگر وقتی که حالت عجز مستمر شود تا دم مرگ

* مسئله ۲ * در حج نفل نیابت جایز است در حالت قدرت نیز زیرا چه در باب نفل وسعت است و بعد از ان باید دانست که محمد رح میگوید که در صورتیکه حج نماید انسان از جانب غیر حج واقع میشود از حج کننده و ثواب نفقه آن میشود مر آن غیر را که امر کرده است آن انسان را بحج نمودن از جانب او و عین حج از جانب آن غیر واقع نمیشود زیرا چه حج عبادت بدنی است و در صورت عجز انفاق یعنی خرج دادن قایم مقام حج نموده میشود مانند فدیه در باب روزه پس ساقط

نمیشود حج ازذمه امر کننده و ظاهر روایت این است که درصورت مذکوره حج واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه براین دلالت میکند احادیثیکه درینباب وارد شده است چون حدیث خثعمیه چه پیغمبر صلعم فرموده است خثعمیه را که حج بکن از جانب پدر خود وعمره بکن از جانب او * مسئلهٔ ۳ * اگر شخصی را امر کننده دو کس باینکه از جانب هر واحد ازانها حج فرض نماید و او از جانب هر دو کس احرام حج نماید پس درینصورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج کننده نه از جانب هیچ یکی ازانها زیرا چه هر واحد ازانها امر کرده بود مر آن شخص را باینکه حج نماید از جانب او فقط وبگرداند آن حج را برای وی خالصا بغیر اشتراک و شخص مذکور مخالفت آن نمود و ممکن نیست که آن حج واقع شود از جانب یکی ازان دو کس چه یکی اولی نیست از دیگر پس بالضرورت از جانب مامور واقع خواهد شد و بعد ازان اگر خواهد آن شخص که بگرداند آن حج را برای یکی ازان دو کس پس آن نیز ممکن نیست بخلاف آنکه اگر شخصی حج نماید از جانب پدر ومادر هر دو چه آن شخص را میرسد که بگرداند آن حج را برای یکی از

مادر و پدر زیرا چه این شخص تبرع کننده است در حق ماه ر و پدر بسبب گردانیدن ثواب عمل خود برای مادر و پدر پس او مختار است در اینکه بخشد ثواب عمل خود را بهر کدام که خواهد از مادر و پدر پس اختیار او باقی خواهد ماند بعد از تحقق عمل که سبب ثواب است و در صورتیکه کلام در اینست شخص مذکور حج نموده است بحکم آن دو کس و بامر آنها و هرگاه مخالفت امر آنها کرد پس آن حج از و واقع خواهد شد نه از جانب هیچ یکی از آنها و درینصورت شخص مذکور ضامن نفقه میشود برای هر واحد از آنها اگر خرج نموده باشد در راه حج مال آنها را زیرا چه او خرج کرده است مال امر کننده را در حج خود و اگر شخص مذکور احرام مبهم نماید باینطور که احرام حج نماید از جانب یکی از ان دو کس بغیر تعیین یعنی احرام حج از جانب یک کس مبهم نماید پس درینصورت اگر باین احرام مبهم حج نماید آن حج از جانب او واقع میشود نه از جانب هیچ کس از آنها چه یکی اولی نیست از دیگر و اگر پیش از تمام حج معین نماید حج را برای یکی پس این جایز است بنا بر استحسان نزد طرفین رح و نزد ابی یوسف رح درینصورت نیز حج او واقع می شود از

بجانب آن شخص نه از جانب هیچ یکی از آنها و همین موافق قیاس است زیرا چه شخص مذکور مامور بود بحج نمودن برای معین و مبهم مخالف معین است و هرگاه شخص مذکور مخالفت امر آنها کرد پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد نه از جانب آنها بخلاف آنکه اگر شخصی احرام مبهم نماید باینطور که در احرام خود تعیین حج یا عمره ننماید چه درینصورت آن شخص را میرسد که آن احرام را معین نماید برای هر کدام که خواهد از حج و عمره زیرا چه درینصورت امریکه التزام آن نموده است آن شخص مجهول است و درصورتیکه کلام دران است صاحب حق مجهول است و وجه استحسان این است که احرام مشروع است برای این وجه که وسیله افعال حج است و مقصود بنفسه نیست و احرام مبهم وسیله آن میتواند شد بواسطه تعیین پس احرام مبهم معتبر خواهد شد درصورت مذکوره بخلاف آنکه اگر تمام نماید افعال حج را باحرام مبهم و برای یک کس معین نکند و بعد از این بخواهد که معین نماید آن را برای یک کس از ان دو کس چه این جایز نیست زیرا چه حجیکه ادا نموده شد باحرام مبهم صلاحیت

این نداردکه بعد از ان معیین نموده شود برای یکی
ازان دو کس پس ثابت شد که درینصورت حج شخص
مذکور مخالف امر آنکسان است لهذا آن حج از جانب
شخص مذکور واقع خواهد شد نه از جانب آن کس
مسئله ۴ اگر کسی امر کند بشخصی باینکه
قران نماید از جانب او پس درینصورت دم قران واجب میشود
بر شخص مذکور که مامور است زیراچه دم قران واجب شده
است بطریق شکرانه بر توفیق جمع نمودن میان دو نسک
واین جمع نمودن میان دو نسک فعل مامور است فقط چه او جمع
مینماید میان آن هر دو نه آمر وباید دانست که این مسئله
دلالت میکند بر صحت انچه از محمد رح مرویست که حج
از مامور واقع میشود چنانچه سابق مذکور شده است
مسئله ۵ اگر امر کند انسانی را دو کس برای وجه
که یکی امر کند ویرا باینکه حج نماید از جانب او ودیگر
امر کند ویرا باینکه عمره نماید از جانب او و هر دو اذن قران
بدهند ویرا پس درینصورت دم واجب میشود بر انسان مذکور
زیراچه او درینصورت قران مینماید پس قرانش

بر او واجب خواهد شد بنا بر آنچه در مسئلهٔ سابق مذکور شد * مسئله ۶ * اگر امر کند کسی بکسی بحج فرمودن از جانب خود پس درینصورت اگر محصر شود مامور پس دم احصار بر آمر است واین نزد طرفین رح است وابو یوسف گفته است که این دم بر محصر مذکور است زیرا چه وجوب دم احصار برای دفع ضرر است واین ضرر عبارت است از امتداد احرام واین ضرر است در حق محرم محصر پس دم احصار بر او واجب خواهد شد ودلیل طرفین رح این است که درصورت مذکوره آمر مذکور آن مامور را درین ضرر انداخته است پس بر آمر است که خلاص کند ویرا ازین ضرر * مسئله ۷ * اگر کسی احرام حج نماید از جانب میت وبعد ازان محصر گردد پس دم احصار درینصورت واجب می شود در مال میت نزد طرفین رح برخلاف قول ابی یوسف رح وبعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که درصورت مذکوره دم مذکور از ثلث مال میت داده می شود زیرا چه آن صله است مانند زکات وغیره چه صله عبارت است از دادن مال بغیر عوض مال چون نذر وکفاره وبعضی گفته اند که آن داده میشود از جمیع

مال میت زیرا چه دادن آن واجب شده است در مال میت بجهت حق ماموریس آن دین شد و دین میت از جمیع مال او ادا نموده میشود * مسئله ۸ * اگر مامور بحج از جانب غیر بعد از احرام جماع نماید پس دم بر مامور مذکور واجب میشود زیرا چه این دم بسبب جنایت است و مامور مذکور باختیار خود جنایت کرده است و مامور مذکور ضامن نفقه میشود برای آمر اگر او جماع نموده باشد پیش از وقوف بعرفات زیرا چه او بسبب جماع نمودن پیش از وقوف بعرفات فاسد کرد حج را و او مامور نبود مگر بحج صحیح بخلاف آنکه اگر فوت شود حج بغیر اختیار او چه در ینصورت او ضامن نفقه نمیشود بجهت آنکه باختیار او حج فوت نشده است و اگر جماع نماید بعد از وقوف بعرفات حج او فاسد نمیشود ولهذا او در ینصورت او ضامن نفقه نمیشود برای آمر چه مقصود آمر در ینصورت حاصل است ولیکن دم لازم می آید بر مامور مذکور بنا بر وجهیکه مذکور شد و همچنین واجب است بر مامور جمیع دمهاییکه واجب میشود بطریق کفاره جنایت بنا بر آنچه مذکور شد * مسئله ۹ * هرکه وصیت کرده باینکه حج نموده شود از جانب او پس وارثان او مقرر نمود نه

شخصي را براي آنكه حج نمايد ازجانب او وبعد ازان هرگاه

رسيد آنشخص بكوفه ومرد ويا ماليكه بوي داده بود براي حج

دزد برد آنرا حال آنكه آنشخص نصف آنمال خرج نموده بوده

پس درينصورت بايد كه شخصي ديگررا مقرر نمايد كه او براي

حج رود ازجانب ميت ازخانه ميت وخرج او داده شود ازثلث مال

ميت كه باقيست واينكه مذكور شد نزد ابي حنيفه رح است

وصاحبين رح گفته اند كه درصورت مذكوره وارثان ميت مذكور را

لازم است كه بفرستند شخصي را براي حج نمودن ازجانب ميت

مذكور براي حج نمودن ازجانب ميت مذكور براين وجه كه

آنشخص براي حج رود از مكانيكه مامور اول درانجا مرده است

وليكن نزد محمد رح خرج آن داده ميشود ازماليكه باقيمانده است

ازماليكه بمامور اول داده شده بود اگر ازان مال چيزي

باقيمانده باشد واگر چيزي ازان باقي نمانده باشد

پس درينصورت وصيت مذكوره باطل ميگردد بنابرقياس اين

برصورتيكه موصي معين نمايد مقدار مال را براي حج وآن مال خرج شود

باقي نمانده چه درينصورت وصيت او باطل ميگردد پس

همچنين درانجا نيز چه معين نموده وصي مقدار مال را براي حج

ماقند معین نمودن موصی است و نزد ابی یوسف رح خرج آن
داده میشود از مالیکه باقیمانده است از ثلث جمیع مال
میت که از ان خرج داده شده بود بمامور اول زیراچه ثلث
جمیع مال محل نفاذ وصیت است و دلیل ابی حنیفه رح این است
که قسمت نمودن وصی مال میت را و علیحده نمودن مقداریرا
از ان برای حج نمودن از جانب او صحیح نیست مگر وقتیکه
خرج نماید آنرا در وجهیکه مقرر نموده بود آنرا موصی
زیراچه کسی خصم نیست در ان مال تا قبض کند آنرا و در صورت
مذکوره آن مقدار مالکه آنرا بمامور اول داده بود وصی خرج
نشده در وجهیکه موصی آنرا مقرر نموده بود پس چنان شد که مال
هلاک شود پیش از انکه علیحده نماید آنرا وصی برای خرج
حج درینصورت حج نموده میشود از جانب میت از ثلث مالیکه
باقی است همچنین درینجا نیز خرج داده خواهد شد از ثلث
مال میت که باقیست بعد از مردن مامور اول و بعد از خرج
نمودن او مقداریرا که خرج کرد آنرا مامور اول باید دانست
که اختلاف میان علمای ما در دو مقام است یکی در اعتبار ثلث
مال دوم در مکانیکه از انجا برای حج رود مامور

دوم و اختلاف آنها در مقام اول مع دليل هريک بيان نموده
شد واما دليل قول ابو حنيفه رح درمقام دوم پس آن اين است
که هر قدر سفر که مامور او نموده بوده در صورت مذکوره
بسبب مردن او باطل گشت درحق احکام دنيا زيراچه
پيغمبر صلعم فرموده است که هرگاه مي ميرد انسان منقطع
ميگردد عمل او مگر سه چيز باقي ميماند الي آخر الحديث
ويکي ازان سه چيز وصيت است پس وصيت ميت مذکور در
صورت مذکوره باقيست واو وصيت کرده بود باينکه حج نمايند
از جانب او باينطور که شخصي را براي حج از وطن او فرستند
پس چنان شد که در صورت مذکوره کسي براي حج نمودن از
جانب او اصلا نرفته است وهمين موافق قياس است ووجه قول
صاحبين رح در مقام دوم اين است که آن مقدار سفر که مامور
او نموده بود باطل نگشتست بجهت آنکه خدا يتعالي
فرموده است که هرکه بيرون شود از خانه خود بنيت آنکه هجرت
نمايد بسوي خدا و رسول خدا صلعم وبعد ازان بميرد پس
اجر او بر خدا است و بجهت آنکه پيغمبر صلعم فرموده است که
هرکه بميرد در راه حج نوشته ميشود براي او ثواب حج مقبول در

هر سال و هرگاه باطل نشد مقدار سفر مذکور پس اعتبار نموده خواهد شد وصیت مذکوره از مکانیکه رسیده بود در ان مامور اول و این استحسان است و باید دانست که این اختلاف در صورت مذکوره مبني است بر اختلاف آنها در صورتیکه انسان احرام حج نماید براي خود و بعد از ان در مکاني رسیده بمیرد پس درینصورت ابوحنیفه رح میگوید که از جانب او حج نموده شود از خانهٔ او باینطور که شخصي را فرستاده میشود از خانه او تا حج نماید از جانب او و صاحبین رح میگویند که فرستاده میشود شخصي را از مکاني که در ان مرده است تا آن شخص حج نماید از جانب او * مسئله ۱۰ *

هرکه احرام حج نماید از جانب پدر و مادر خود پس جایز است ویرا که بگرداند آنرا براي یکي از پدر و مادر زیراچه هرکه حج مینماید از جانب غیر بغیر امر وي پس جز این نیست که او میگرداند ثواب حج خود را براي آن غیر و ثواب متحقق میشود بعد از اداي حج پس نیت هر دو پدر و مادر که پیش از اداي حج نموده بود لغو است و بعد از اداي آن ثواب آنرا بهر کدام که بخشد صحیح است بخلاف مامور بنا بر انچه

سابق مذکور شد والله اعلم

باب در بیان هدی * مسئله ۱ * ادنی

هدی گوسفند است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که ادنی هدی گوسفند است و بدانکه هدی بر سه نوع است یکی شتر دوم گاو سیوم گوسفند بجهت آنکه پیغمبر صلعم هرگاه گوسفند را ادنی هدی گردانیده پس معلوم شد که چیزی اعلی ازان خواهد بود و اعلی ازان گاو و شتر است و بجهت آنکه هدی آنرا میگویند که برده شود بحرم برای ذبح بطریق عبادت و این معنی یافته میشود در هر سه نوع مذکور * مسئله ۲ * جایز نیست هدی نمودن چیزی از بی سه نوع مذکور مگر چیزیکه اضحیه نمودن آن جایز است زیرا چه ذبح نمودن هدی عبادت است که تعلق دارد بریختن خون مانند اضحیه پس مختص خواهد شد هدی بچیزیکه مختص است باضحیه * مسئله ۳ * ذبح نمودن گوسفند جایز است در هر صورتیکه دم لازم می آید در حج مگر در دو صورت یکی اینکه طواف زیارت نماید در حالت جنابت دوم اینکه جماع نماید بعد از وقوف بعرفات پس

دربن صورت جایز نیست مگر شتر یا گاو بنا بر آنچه سابق بیان نموده شده است * مسئله ۴ * کسیکه ذبح کند هدی را پس جایز است ویرا خوردن گوشت آن هدی اگر آن هدی نفل باشد یا هدی تمتع یا هدی قران زیرا چه این هدی ها هدی نسک است پس جایز است ویرا خوردن گوشت آن چنانچه اگر قربانی نماید کسی جایز است ویرا خوردن گوشت آن نیز بنقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم خورده است گوشت وشوربای هدی خود را بلکه مستحب است انسان را که از گوشت هدی خود چیزی بخورد بجهة آنچه مذکور شد از عمل پیغمبر صلعم و همچنین مستحب است ویرا که تصدق نماید گوشت هدی خود را بروجهیکه بیان نموده شده است در تصدق نمودن گوشت قربانی وجایز نیست ویرا خوردن گوشت هدی سوای هدی هاکه مذکور شد زیرا چه هدی های دیگر برای کفارهٔ جنایت است و بنقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم هرگاه محصر شده بود در حدیبیه و هدی ها فرستاده بود بدست ناجیه اسلمی رض فرموده بود ویرا که ترا و رفیقان ترا چیزی از گوشت آن نباید خورد * مسئله ٥ * ذبح کردن هدی نفل وهدی تمتع وقران

جایز نیست مکروه روز عید اضحی و در مبسوط مذکور است
که ذبح نمودن هدی نفل پیش از روز عید نیز جایز است و ذبح کردن
آن در روز عید افضل است و همین صحیح است زیرا چه معنی
عبادت در هدی نفل باعتبار آنست که آن هدی است و این معنی
متحقق میشود برسانیدن آن در حرم و هرگاه یافته شود
این معنی پس جایز است ذبح کردن آن در غیر روز عید ولیکن ذبح
کردن آن در ایام نحر افضل است زیرا چه معنی عبادت در ذبح
کردن آن درین روزها ظاهرتر است و ذبح نمودن هدی تمتع
وقران جایز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه از قرآن مجید
چنین فهمیده میشود زیرا چه او تعالی فرموده است که بخورید
از آن و بخورانید فقیر را و بعد از آن ادا کنید تفث خود ها را یعنی
شرایط حج را مانند حلق ورمی وغیره و ادای تفث مختص است
بروز نحر و هدی تمتع وقران در تفث داخل است و بجهت
آنکه این هر دو هدی هدی نسک است پس ذبح کردن آن مختص بروز
عید خواهد شد مانند اضحیه و ذبح نمودن هدی های دیگر
در هر وقت جایز است و شافعی رح گفته است که ذبح نمودن
هدی های دیگر نیز جایز نیست مگر در روز عید بنا بر قیاس

آن بر هدي تمتع وقران زيرا چه هدي تمتع وقران نيز دم جبر نقصان
است نزد شافعي رح ودليل علماي ما اينست كه هدي هاي ديگر
سواي تمتع وقران براي كفارۀ جنايت است پس ذبح كردن آن مختص
بروز عيد نخواهد شد زيرا چه آن هرگاه واجب شد است براي جبر
نقصان پس تعجيل آن بهتر است تا بسبب آن نقصان اثر و مرتفع
شود بلا تاخير بخلاف هدي تمتع و قران چه آن دم نسك است نه
براي كفارۀ جنايت * مسئله ٦ * جايز نيست ذبح نمودن
هدي ها مگر در حرم بجهت آنكه خدايتعالى در قرآن مجيد فرموده
است در بيان جزاي صيد بايد كه هدي برسد بكعبه واين اصل است وازين
معلوم شد كه هر هدي هائيكه واجب شود براي كفارۀ جنايت آنرا بحرم
بايد برد وبجهت آنكه هدي نام چيزي است كه برده شود بسوي
مكاني ومكان آن حرم است چه پيغمبر صلعم فرموده است كه
منا بتمامه مكان نحر است وراههاي مكه همه مكان نحر
است * مسئله ٧ * جايز است مرصاحب هدي را كه تصدق
نمايد گوشت آنرا بمساكين حرم وغير حرم زيرا چه تصدق نمودن
عبادت معقول است يعني موافق عقل است و صدقه
دادن بهر فقير عبادت معقول است وشافعي رح برخلاف اين

میگوید * مسئله ۸ * تعریف هدی ها واجب نیست زیرا چه
هدی آگاهی میدهد از بردن آن در حرم تا که عبادت حاصل
شود بریختن خون ها را ن نه آگاهی میدهد از تعریف آن پس
تعریف آن واجب نخواهد شد حاصل آنکه دلیل وجوب آن
یافته نشده است و معهذا اگر تعریف نماید هدی تمتع را پس
این حسن است بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بروز
عید است پس شاید که محرم نیابد کسی را که نگاه دارد آن
را تا روز عید پس او بتعریف نمودن آن محتاج است و بجهت
آنکه هدی تمتع هدی نسک است پس بنای آن بر تشهیر
و اشتهار است بخلاف هدی هائیکه برای کفار جنایت
است زیرا چه ذبح نمودن آن پیش از روز عید جایز است چنانچه
سابق مذکور شد و نیز سبب آن جنایت است پس ستر و اخفای
آن سزاوار است * مسئله ۹ * شتر را نحر کردن افضل است
و گوسفند و گاو را ذبح کردن زیرا چه چنین فهمیده می شود
از قرآن مجید چه او تعالی فرموده است فصل لربک وانحر اعنی
نماز بخوان برای پروردگار خود و نحر بکن و در تاویل آن
گفته شده است که مراد شتران است و نیز فرموده است او تعالی

که ذبح کنید گاوي را ونیز فرموده است او تعالی که عوض دادم ابراهیم علیه السلام را بذبح عظیم وذبح بالکسر چیزیست که آماده باشد براي ذبح بالفتح ونیز بنقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم نحر نموده است شتر را وذبح نموده است گاو وگوسفند را وبعد ازان باید دانست که اگر خواهد صاحب هدي نحر کند شتر را باینطور که استاده دارد شتر را وبه بندد دست چپ آنرا ونحر نماید آنرا واگر خواهد نحر نماید آنرا باینطور که بغلطاند آنرا ونحر نماید واین هردوطور حسن است ولیکن همان طور اول افضل است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بطور اول نحر نموده است وهمچنین اصحاب رض بطور اول نحر نموده اند ونباید که گاو وگوسفند را ذبح نماید درحالیکه استاده باشند زیراچه درحالت غلطانیدن گلوي آن که موضع ذبح است واضح وروشن مي شود وهم ذبح کردن درحالت غلطانیدن آسان تر است به نسبت حالت قیام وذبح نمودن گاو وگوسفند سنت است * مسئله ۱ * اولی این است که صاحب هدي خود ذبح یا نحر کند آن را بشرطیکه ذبح نمودن داند بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم درحجة الوداع

صد هدي روان كرده بود وازانجمله شصت وچند هدي را
بدست مبارك خود نحر نموده بودو باقي علي رض را فرمود
وبجهت آنكه ذبح نمودن هدي عبادت است وعبادت را بذات
خود بجا آوردن اولی است چه دران زياده خشوع متحقق
ميشود وليكن گاه باشد كه انسان نداند آنرا لهذا جايز
داشته شد كه امر كند غير را بذبح نمودن آن * مسئله ۱۱ *
بايد كه تصدق نمايد جل ومهار آنرا وبايد كه جزوي از
اجزاي هدي را در اجرت پاك كننده آن لدهد زيرا چه پيغمبر
صلعم بعلي رض فرمود كه جل ومهار آنرا تصدق نما واجرت
جزار را ازان مده * مسئله ۱۲ * هركه هدي نمايد شتر يرا و
در اثناي راه محتاج ومضطر شود بسوي سوار شدن بران جايز است ويرا
كه سوار شود بران واگر محتاج نباشد بآن بايد كه سوار
نشود بران زيرا چه او آن هدي را خالص براي خدا گردانيده
است پس سزاوار نيست ويرا كه چيزي از اجزا يا از منافع آن
صرف نمايد براي ذات خود تا آن زمانكه برسد بمحل خود
مگر آنكه محتاج شود بسوي سوار شدن بران بجهت آنكه
مرويست كه پيغمبر صلعم ديد شخصي را كه در پس هدي خود

میرود ومیراند آنرا پس فرمود بوی که سوار شو بران وتاویل این است که شخص مذکور محتاج بود بسوار شدن بران پس اگر سوار شود کسی بر هدی خود وبسبب آن نقصان شود چیزی از هدی مذکور پس بر او ضمان نقصان آن لازم می آید *مسئله ۱۳* هدی اگر شیردار باشد باید که ندوشد آنرا زیرا چه شیر متولد است ازان پس باید که صرف نکند آنرا برای ذات خود وباید که آب سرد بپاشد به پستان آن حتی که شیر آن منقطع گردد واین عمل کفایت میکند وقتیکه زمانه ذبح نمودن قریب باشد پس اگر بعید باشد آن وقت جایز است که شیر آنرا دوشیده تصدق نماید تا بسبب جمع شدن شیر در پستان آن ضرر نرسد بآن واگر صرف نماید آنرا در حاجت خود باید که تصدق نماید آن مقدار شیر را یا قیمت آنرا زیرا چه ضمان آن شیر بر او واجب است *مسئله ۱۴* اگر هدی روان کند کسی وآن هدی در اثنای راه هلاک گردد پس اگر آن هدی هدی نفل باشد بر او لازم نیست که بجای آن هدی دیگر را هدی نماید زیرا چه قربت وعبادت او متعلق شده بود بهدی که هلاک شد ومحل قربت در حق او همان بود واستیو آن فوت شده

واگر آن هدي هدي واجب باشد بايد كه بجاي آن هدي ديگر نمايد زيرا چه واجب برذمه او باقي است و همچنين اگر يافته شود دران عيب كثير بجاي آن هدي ديگر نمايد زيرا چه بسبب يكي معيوب بعيب كثير واجب ادا نميشود پس ضرور است كه ديگري را قايم مقام آن نمايد و آن معيوب را هرچه خواهد بكند چه آن از جمله مملوكات وي است * مسئله ١٥ * هدي نفل اگر در اثناي راه قريب بهلاكت رسد پس اگر آن هدي شتر باشد بايد كه نحر كند آنرا و رنگ كند قلاده آنرا بخون آن و ملوث گرداند بخون آن كوهان آنرا و بايد كه نخورد آنرا صاحب هدي و نه غير او از اغنيا چه باين امر كرده بود پيغمبر صلعم ناجيه اسلمي رض را و بايد دانست كه فايده رنگ كردن قلاده آن اين است كه بدانند مردمان كه آن هدي است پس بخورند گوشت آنرا فقرا نه اغنيا و سر آن اينست كه اذن خوردن گوشت هدي معلق است بشرط رسيدن آن بمحل آن كه حرم است پس سزاوار است كه حلال نشود خوردن آن پيش از رسيدن بمحل آن اصلا مگر اينكه تصدق بر فقيران افضل است از اينكه ضايع گذاشته شود آنرا براي

دوان ودران نوعي از عبادت است وهمان مقصود است واگر آن هدي هدي واجب باشد بجاي آن ديگري بنمايد وآن مذبوح را هرچه خواهد بكند چه آن از جملهٔ مملوكات وي است * مسئله ۱۶ * بايد كه قلادة ببندد درگردن هدي نفل وهدي تمتع وقران زيرا چه اين هدي ها هدي نسك است وبسبب قلادة بستن درگردن آن اشتهار آن ميشود پس قلادة بستن لايق آنست وبايد كه قلادة نه بندد درگردن هدي كه بسبب احصار واجب ميشود يا بسبب جنايت زيرا چه سبب وجوب آن جنايت است پس ستر واخفاي آن لايق است ودم احصار براي جبر نقصان است پس ملحق خواهد شد بدمهائيكه براي جبر نقصان است يعني ودمهائيكه براي جبر نقصان جنايت واجب ميشو وبايد دانست كه مراد از هدي درين مسئله شتر است زيرا چه درگردن گوسفند قلادة بسته نميشود باعتبار عادت ونه قلادة بستن درگردن آن سنت است نزد علماي ما چه در بستن قلادة درگردن آن فايدة نيست چنانچه سابق مذكور شده است والله اعلم

مسائل متفرقه * مسئله ۱ * اهل

عرفات اذکر نکرد وقوف بعرفات نمایند در روز نهم بگمان آنکه
آن روز روز عرفه است وبعد از ان گواهی دهند قومی باینکه
روز یکه وقوف بعرفات نموده اند آن روز عرفه نبوده
بلکه آن روز روز عید بود پس درینصورت وقوف نمودن آنها
جایز ومعتبر است وگواهی قوم مذکور مقبول نیست واین
بنا بر استحسان است ومقتضای قیاس این است که وقوف مذکور
صحیح نباشد چنانچه اگر وقوف بعرفات نمایند بتاریخ هشتم
ذیحجه که آن را یوم ترویه میگویند وبعد از ان معلوم شود که آن
روز روز عرفه نبود پس این وقوف بعرفات جایز نیست
زیرا چه وقوف بعرفات عبادتی است مختص بمکان خاص وزمان
خاص پس بدون آن مکان وزمان عبادت نخواهد شد ووجه
استحسان یکی این است که گواهی قوم مذکور درصورت مذکوره
قایم شده است برنفی وهرچیزیکه تحت حکم قاضی داخل نمیشود
زیرا چه مقصود آن قوم از گواهی مذکور نفی حج است وحج
چیزیست که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی
مقبول نخواهد شد ودوم این است که درصورت مذکوره عموم
بلوی است بجهت آنکه احتراز نمودن ازان متعذر است و

تدارک آن در صورت مذکوره ممکن نیست پس ضرور است که اکتفا نموده شود بوقوف عرفات مذکوره در صورت اشتباه بخلاف آنکه اگر وقوف بعرفات نماید بتاریخ هشتم زیراچه تدارک آن درینصورت ممکن است فی الجمله باینطور که اشتباه زایل کرد دد رروز عرفه ونیزچراز چیزی که موخر شود از وقت خود نظیر آن موجود است در شرع وچواز تقدیم چیزی بروقت آن چنین نیست یعنی نظیر آن در شرع یافته نشده است لهذا اوپر صورتیکه گواهی دهند گواهان که وقوف بعرفات واقع شده است درروز عید گواهی مقبول داشته نمیشود چه این موخر است از وقت بخلاف وقتیکه گواهی دهند باینکه وقوف بعرفات واقع شده است بتاریخ هشتم چه این مقدم واقع شده است از وقت وباید دانست که فقها گفته اند که در صورت مذکوره سزاوار است مرحاکم را که بسوی گواهی قوم مذکوره گوش نکند ومتوجه نشود وبگوید بقوم مذکور که حج مردمان تمام شده وشما بروید زیراچه در شنیدن این گواهی جز فتنه نیست وهمچنین اگر بوقت شام در روزیکه تاریخ هشتم است برغم امام گواهی دهند قومی برویت هلال عید درروزیکه بحساب آن روز

تا ریخ مذکور روز عرفه میشود پس درینصورت نیز باید که گواهی آنها را قبول نکند حاکم زیرا چه درینصورت ممکن نیست امام را که در بقیه شب وقوف نماید بعرفات مع اکثر مردمان پس دو شنیدن گواهی مذکور فتنه برپا می شود *مسئله ۲* هرکه رمی نماید در روز دوم جمره وسطی وثالث را وجمره اول را رمی ننماید پس اگر او رمی نماید جمره اول را واعاده نماید رمی جمره دوم وسیوم را پس این حسن است زیرا چه او رعایت کرد ترتیب را که سنت است واگر همان اول را رمی نماید فقط کفایت میکند زیرا چه او تدارک کرد متروک را دروقت آن وجزاین نیست که ترک کرد ترتیب را که مسنون است واز ترک مسنون چیزی لازم نمی آید وشافعی رح گفتست که این جایز نیست بلکه ضرور است که اعاده کل نماید زیرا چه رمی نمودن آن جمره ها بترتیب مذکور مشروع است پس این چنان است که سعی نماید میان صفا ومروه پیش از طواف نمودن خانه کعبه یا ابتدا نماید در سعی نمودن از مروه نه از صفا ودلیل علمای ما این است که رمی نمودن هر جمره عبادت علیحده است پس جواز آن متعلق نیست بتقدیم بعض از آن بر بعض دیگر

بخلاف سعي نمودن ميان صفا و مروه زيرا چه آن تابع طواف
است چه سعي مذكور كمتر است از طواف خانه كعبه و معلوم
شده است از نص كه مروه منتهاي سعي است پس ابتداي سعي بآن
متعلق نخواهد شد * مسئله ۳ * هر كه بطريق نذر واجب
گرداند برخود حج را باينطور كه حج خواهد كرد پياده پس
لازم است زيرا كه سوار نشود تا آن زمان كه فراغت نمايد
از طواف زيارت زيرا چه او التزام نموده است عبادتي را بصفت
كمال پس بهمان صفت لازم خواهد شد چنانچه اگر نذر كند روزه
را بطريق تتابع پس بصفت تتابع لازم ميشود و افعال حج منتهي
و تمام ميشود بطواف زيارت پس آن شخص تا آن زمان كه
طواف زيارت نمايد پياده خواهد رفت و اينكه مذكور شد
كلام در انتهاي پياده رفتن بود و اما كلام در ابتداي آن
پس آن اين است كه بعضي گفته اند كه از وقت
احرام پياده رود و بعضي گفته اند كه از خانه خود پياده رود
زيرا چه مقصود ناذر همين است و اگر سوار شود دم لازم
مي آيد زيرا چه بسبب سوار شدن نقصان واقع ميشود و در آن
مشايخ گفته اند كه سوار نشود مگر وقتيكه مسافت بعيد باشد

و پیاده رفتن شاق باشد برا و واکر مسافت قریب باشد و پیاده رفتن شاق نباشد برا و بلکه عادت او باشد پس سزاوار این است که سوار نشود * مسئله ۴ * در بعضی نسخه جامع صغیر مذکور است که هرکه بفروشد کنیزی را که احرام نموده است باذن او پس میرسد مشتری را که حلال کرده اند آن کنیز را و جماع کند آنرا و در شرح گفتست که این نمیرسد او را زیرا که کنیز مذکوره عقد احرام نموده است پیش از انکه مشتری مذکور مالک آن شود پس او را نمیرسد که احرام آنرا فسخ نماید چنانچه اگر خریده کند کسی کنیزی را که منکوحه کسی است نمی رسد او را که فسخ نماید عقد نکاح آن را و دلیل علمای ما این است که مشتری قایم مقام بایع است و بایع را جایز بود که حلال میگردانید آنرا پس همچنین میرسد مشتری را نیز ولیکن بایع را حلال کردانیدن آن مکروه است زیرا که در ان خلاف وعده لازم می آید و این معنی یافته نمیشود در حق مشتری بخلاف نکاح چه بایع را نمیرسد که فسخ آن نماید وقتیکه آن نکاح متحقق شده باشد باذن او پس همچنین مشتری را نیز نخواهد رسید که فسخ نماید آنرا و بعد ازان بدانکه

26

هرگاه در صورت مذکوره مشتري را ميرسد كه حلال كرد انده
آن كنيز را پس نميرسد ويرا كه رد كند آن كنيز را بسبب عيب احرام
نزد علماي ما ونزد زفر رح ميرسد او را كه رد نمايد آن را بسبب عيب
مذكور زيرا چه نزد زفر رح نميرسد او را كه حلال كرد انده آن را و
جماع كند و بدانكه در بعض نسخه آن مذكور است كه ميرسد مشتري
را كه حلال كرد انده آن كنيز را يا جماع كند آن را واين نسخه
دلالت ميكند بر اينكه حلال كرده اند آن را بمجامعت چه مجامعت
خالي نمي باشد از اينكه مقدم از ان مس يا بوسه يافته شود و به آن
تحلل متحقق ميشود ونسخه اول دلالت ميكند بر اينكه اول آن را
حلال كرد انده بغير مجامعت چون بريدن موي و تراشيدن
ناخن و بعد از ان جماع كند ويرا و اولي همين است چه در اين تعظيم
امر حج است والله اعلم   تمام شد جلد اول ترجمه هدايه





